
حج
در ادب فارسی


بسم الله الرحمن الرحیم

حج در ادب فارسی

نویسنده:

خلیل‌الله یزدانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج در ادب فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : یزدانی خلیل‌الله - ۱۳۳۴ عنوان و نام پدیدآور : حج در ادب فارسی تالیف خلیل‌الله یزدانی مشخصات نشر : تهران نشر مشعر، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری : ص ۴۰۷ شابک : ۹۶۴-۶۲۹۳-۷۲-۷۱۵۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۷۲-۷۱۵۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حج در ادبیات موضوع : حج -- تاریخ موضوع : مکه -- سیر و سیاحت رده بندی کنگره : PIR۳۴۴۲/ح۳ی۴ رده بندی دیویی : فا۸/۹۳۱۰ شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۸۰۰۲

پیشگفتار

اشاره

... وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ «۱» «حج، حقّ خداوند است بر بندگان، آنان که توان مالی و جسمی دارند و قادر به سفر هستند، ملزم به ادای این حق‌اند. و خداوند کسانی راکه دارای شرط بوده و قادر به ادای این فریضه باشند و لی انجام ندهند، کافر شمرده است.» «۲» درباره این عمل عبادی- سیاسی، از طرف دانشوران صاحبنظر، تعبیرهای گوناگونی شده است که در کمتر موردی از عبادات دیگر، اینگونه تعابیر را می‌بینیم. مؤلف وسائل الشّیعه، حج را یکی از پایه‌های مهم دین شمرده و گفته است: «بُنی إلاسلام عَلی خمسهٔ أشیاء: علی‌الصَّلاهِٔ وَالزّکاهِٔ وَالحَجّ وَالصَّوم وَالْوِلایَهٔ». «۳» و همو گفته است: «لایَزالُ الدِّینُ قائِماً ما قامَتِ الْکَعْبَهُٔ». «۴» و نیز آورده است: «لا تَتْرُکُوا حَجَّ بَیْتِ حج در ادب فارسی، ص: ۱۲ رَبّکُم فَتُهْلِکُوا» یا «لَوْ تَرَکَ النّاسُ الْحَجَّ انْزِلَ عَلَیهِمُ العَذابُ». «۱» باید دانست که حج: «رِیاضَهٌٔ نَفْسانِیَّهٌٔ وَ طاعَهٌٔ مالِیَّهٔ، وَ عِبادَهٌٔ بَدَنِیّهٔ قَولِیَّهٌٔ وَ فِعْلِیَّهٔ» است. حج، عشق و تعبّد است، بندگی خداست، یک بسیج توحیدی است؛ بسیج بر ضدّ تفرقه، مرزهای مصنوعی که استعمارگران برای ایجاد تفرقه بین مسلمانهای جهان به وجود آورده‌اند، بسیج بر ضدّ ملّی گرایی، شرک و ... در حج است که مسلمانها با عالم بالا هماهنگی می‌کنند؛ همانگونه که فرشتگان طواف بیت المعمور را بجا می‌آورند، اینان برگرد بیت‌اللَّه (کعبه) به طواف مشغول می‌شوند. نه تنها بُعد معنوی حج که بعد اقتصادی این فریضه نیز بسیار مهم و مورد تأکید است. در بحار الأنوار آمده است: «... حَجُّوا تَسْتَغْنُوا»، نیز «حَجُّوا اعْتَمِرُوا وتَصِحَّ أجسامُکم و تَتَّسِعَ أرْزاقکم و یصلح ایمانکم وَ تکفّوا مؤونهٔ النّاس و مؤونهٔ عیالاتکم ...». «۲» اینها بخش اندکی از منافعِ بسیارِ حج است که خداوند خود در آیه ۲۸ سوره حج فرموده است: لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ .... حج، بندگی بی چون و چرای خداست، یک آزمایش بزرگ است، عشق و عبودیّت است، پرواز به سوی خداست، موجب بخشش خطاهای- گذشته- زائر بیت‌اللَّه است. به فرموده علی علیه السلام حج، تکبر و خودخواهی را از قلبها می‌زداید و تواضع و فروتنی در دل ایجاد می‌کند؛ «... اخراجاً لِلتّکبُّر مِنْ قُلُوبهم و اسْکاناً لِلتذلّل فی نُفُوسِهِم». «۳» و حج به انسان آرامش می‌بخشد؛ «الحجّ تسکین القلوب». کوتاه سخن آن که: حج زنده کننده آثار رسول خداست و کعبه مرکز و محور قیام حج در ادب فارسی، ص: ۱۳ است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ ارْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ انْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... «۱» و در سوره مائده، آیه ۹۷ مرکز این قیام همیشگی را مشخّص کرده است: جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَٔ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ .... افسوس که به مرور زمان حج به صورتی در آمده است که پیامبر خدا از آن خبر داده است. آن حضرت در آخرین سفر حجّ خود، خطاب به مردم فرمود: «زمانی می‌رسد که ثروتمندان امّت من برای تفریح به حج می‌روند و مردم عادی برای تجارت و فقرای امت برای خودنمایی و کسبِ عنوان و اعتبار به این سفر می‌پردازند. «۲» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخنان را زمانی فرمودند که سلمان فارسی در خدمت آن حضرت بود و

هر جمله ایشان موجب تعجب سلمان می‌شد وحضرت به خدا سوگند می‌خوردند که این حوادث در آینده به وقوع خواهد پیوست. این نوع حج گزاردن نیرنگی است که دشمنان اسلام برای تضعیف نیروی عظیم مسلمانها به کار گرفته‌اند و حج را بی‌محتوا کرده‌اند، اصل برائت از مشرکین را کم رنگ ساخته و در این کنگره عظیم حج فرصتی برای گردهمایی و تبادل نظرها و مشورتهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی مسلمانها باقی نگذاشته‌اند و حج را منحصر کرده‌اند به یک مشت اعمال تکراریِ تقلیدی که خیلی‌ها معنا و مفهوم و فلسفه آنها را نمی‌فهمند و بسیاری از حاجیهای ما، حتی نمی‌دانند که ابراهیم علیه السلام که بوده و چه کرده است و ... امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الحجُّ حجّان: حجٌّ لِلَّهِ وحَجٌّ لِلنّاس فَمَنْ حَجَّ لِلَّهِ کانَ ثَوابُهُ عَلی اللَّه الجَنَّةَ وَ مَنْ حَجَّ لِلنَّاسِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی النَّاسِ یَوْمَ الْقِیامَةِ». «۳» پیداست که مردم در روز قیامت خود محتاجند و به دیگری نمی‌پردازند. پس تنها حجّی مقبول است که در آن هدفی جز خدا نباشد و حاجی منتظر تعریف و تمجید مردم حج در ادب فارسی، ص: ۱۴ و احترام آنان نماند، چنین حج‌گزاری مورد بخشش خداوند قرار خواهد گرفت. امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ حَجَّ یُریدُ بِهِ وجْهَ اللَّه لا یُریدُ بِهِ رِیاءً وَ لا سُمْعَةً غَفَرَاللَّهُ لَهُ البَتَّةَ». «۱» گفتیم که خداوند حج را حق خود شمرده، پس در حج باید خلوص باشد و بس. عمل خالص را امام صادق علیه السلام اینگونه تعریف نموده‌اند: «... و الْعَمَلُ الْخالِصُ الّذی لا تُریدُ أنْ یَحْمِدَکَ عَلَیْهِ أحَدٌ إلّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ». «۲» حج، از بزرگترین و مهمترین اعمال عبادی- سیاسی شمرده می‌شود، اهمیت این عمل به اندازه‌ای زیاد است که خداوند حتی به اسبهای حاجیان و شتران آنها سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً. «۳» علی علیه السلام درباره این آیه، که ابن عبّاس آن را در ارتباط با اسبهای جهادگران جنگ بدر تفسیر کرده بود، با اطمینان کامل و ذکر دلایلی چند فرمودند: منظور اسبها و شترهایی هستند که حجاج را از عرفات به مشعر و از مشعر به منا می‌رسانند. «۴» نویسندگان تفسیر نمونه نیز پس از نقل روایات و تفاسیر مختلف، مصداق واضحترش را همان شترهای حجاج دانسته‌اند. «۵» حج، یعنی آهنگ، قصد، حرکت، جاری شدن، هجرت از خانه خود به خانه خدا، خانه مردم. حج نشانه‌ای از رجعت به سوی خدا است، پاک کننده انسان از کدورتها است. برقرار کننده آشتیها، تسویه حسابها، حلال طلبیها و ... خلاصه یاد آور سفر آخرت و تمرینی برای مرگ است و «... خداوند هر چه که خواسته است به آدمی بگوید، یکجا در حج ریخته است». «۶» حج در ادب فارسی، ص: ۱۵ به نظر دکتر شریعتی: حج را نمی‌توان در یک عبارت مشخّص تعریف کرد. «۱» با وجود این، اگر بخواهیم حج را تعریف کنیم باید بگوییم: «تعریف حج به شماره هر حج کننده که اندیشه کند متعدّد است». «۲» حج، دریک نگرش کلّی، سیر وجودی انسان است به سوی خدا و نمایش رمزیِ فلسفه خلقت بنی آدم و تجسّم عینی آنچه در این فلسفه مطرح است. در یک کلمه، حج شبیه (تآتر) آفرینش و در همان حال شبیه تاریخ و توحید و مکتب و امّت است. وبالأخره حج نمایشی رمزی از آفرینش انسان و نیز از مکتب اسلام است که در آن کارگردان خداست وزبان نمایش، حرکت و شخصیّتهای اصلی: آدم، ابراهیم، هاجر و ابلیس، و صحنه‌ها منطقه حرم و غروب و طلوع و بت و قربانی و جامه و آرایش، احرام و حلق و تقصیر. و باز افسوس که امروزه به فرموده علی علیه السلام «حج پوستین وارونه» شده و سنّت انسان به سنّت گوسفند مبدّل گشته است. «۳» باید توجه داشت که حج ابعاد گوناگونی دارد و هر یک از این ابعاد، دارای فلسفه خاص خود است. اگر اعمال و مناسک حج درست انجام شود، از ابعاد عبادی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن برخوردار خواهیم شد. مهمترین فلسفه حج و بزرگترین درسی که باید از حج آموخت، همان دگرگونی اخلاقی است. حاجی وقتی لباس احرام می‌پوشد، باید تمام تعیّنات و امتیازات ظاهری را از خود دور کند. وقتی سعی بین صفا و مروه می‌کند، باید هاجر وار به صفای درونی و مروّت و جوانمردی و گذشت واقعی برسد. حج، علاوه بر اینکه نمونه اعلای بندگی و عبودیّت بی چون وچراست، عامل مؤثّری است برای وحدت مسلمین و مبارزه با تعصّبات نژادی و وسیله‌ای است برای آگاه حج در ادب فارسی، ص: ۱۶ شدن از مسائل سیاسی جهان و از بین بردن ظلم و ستم استعمارگران و خود نوعی جهاد افراد ضعیف وبدون سلاح است در برابر قدرتهای شیطانی هر یک از اعصار. در حج، مسلمانان جهان به مبادله افکار و آراء و اخبار گوناگون می‌پردازند و ابتکارات خویش را در اختیار یکدیگر

می گذارنـد و خلاـصه: حـج بهترین موقعیّت مکـانی و زمـانی برای تبادل فرهنگی است. بُعـد دیگر حـج، بُعـد اقتصادی آن است که حجّاج پس از انجام فرایض حـج می‌تواننـد به مبادله کالاهای کشورهای یکدیگر مشـغول شوند و خودِ کشورهای اسـلامی نیازهای تجاریِ یکدیگر را برآورند و از این راه سود ملّت اسلام به خود آنها برگردد و فقر مادّی از کشورهای مسلمان ریشه کن شود. نکته قابل توجّهی که باید علمای دین به آن توجه داشـته باشـند و در صدد چاره جویی آن برآیند، مسأله «گوشـتهای قربانی» است که به بدترین شـکل ممکن اسـراف و بلکه هدر می‌شود و قوت و غذای بسیاری از نیازمندان کشورهای مسلمان و دیگران، به عمد در زیر خروارها خاک مـدفون می گردد. و همه باید بکوشـند که صـحنه‌های زننده و بعضاً مشـمئزکننده روز عید قربان را متحوّل کنند و به صورت قابـل قبولی درآورنـد. این در واقع وظیفه علمای بزرگ دینی است که برای حفظ عظمت اسـلام و اصالت مناسک ابراهیمی حج، دست به اقدام عاجلی بزنند؛ به خصوص که صاحب وسائل الشیعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در همین مـورد فرمـود: «کُنَّا نَقُولُ لاـ یَخْرُج مِنْهـا بِشَـیْءٍ لِحاجَـهِٔ النَّاس الَیهِ، فَأَمّـا الْیَوم فَقَـد کَثُر النَّاس فَلاـ بَأسَ بـاِخراجِهِ». «۱» در این رسـاله کوشـیده‌ام تا آنجا که در توان دارم، حج و انعکاس آن در ادبیّات فارسـی را نشان دهم «۲» در ابتدا و در تمهید مقدمات، به بررسی آیات الهیِ مربوط به حـج حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۷ پرداخته‌ام؛ این بررسـی را تحت عنوان «حـج و قرآن» در صـدر مقـال قرار داده‌ام و ترجمه آیات را از تفسیر نمونه بهره برده‌ام. سپس سابقه تاریخی حج و حوادث مهمّی را که در طول تاریخ بر کعبه گذشته، تحت عنوان «حج و تاریخ» در پی آورده‌ام، آنگاه به بررسـی بعضـی از متون معروفِ ادب فارسی؛ اعم از سفرنامه‌ها، متون نظم و نثر عرفـانی و غیر آن پرداخته‌ام و دریافتهـای نویسـندگان و گوینـدگان آنهـا را به اختصـار بـازگو کرده‌ام. بـا این همه، اذعان دارم و با صراحت می گویم که تمام کوشـش و توفیق من در این راه، قطره‌ای است از دریا، بویژه که همه استنباط شده و برگرفته از خوانده‌ها وشنیده‌هاست، نه دیده‌ها و لمس گردیده‌ها. اگر توفیق آن را می‌داشتم که از لباس رنگارنگ درآیم ویکرنگ شوم، «منیّت» خود را کنـار بگـذارم و «مـا» شوم، قطره‌ام را به دریـا برسـانم و دریـا شوم و خود در دریـای خروشان حاجیان قطره‌وار به حرکت درآیم و با عمـل خود، هـاجروار «سـعی» کنم، ابراهیم سـان «قربـان» کنم، در عرفات معرفت حقیقی یابم، با رمی جمرات، شـیطان نفسم را رجم کنم، در حریم الهی حلالهـای خـدا را بر خود حرام گردانم. برگِرد کعبه‌اش همراه و همسـان و همرنگ و همـدوش دیگر مسـلمانان طواف کنم، با گوش جان دعوت صاحب خانه را بشـنوم، تمام وجودم را به لبّیک گفتن دهان کنم، چشم سر را به چشم دل بپیوندم و بوی خوش پیامبر را استشـمام کنم، قطعاً این سـخنان، رنگی دیگر داشت. بـدان امیـد که خداونـد توفیق دهد و چنین شود! لازم به ذکر است از تحقیق در سـفرنامه‌ها به این واقعیّت می‌رسیم که: هر چند نام بعضی از آنها، «سفرنامه حج» یا «سفرنامه مکّه» است ولی نویسنده، بیشتر به شرح مشاهدات خود و استقبالهایی که از او شده و بذل و بخششهای شخصیِ خود پرداخته است. تنها در بعضی از آنهـا به حـج و اعمـال آن و فلسـفه و رمز مناسـک حـج از ابعـاد سیاسـی، اجتماعی و عبادی توجّه شـده است. در مجموع، از مطالعه سفرنامه‌هـا، اعتقـادات نویسـندگان آنها و برداشـتشان از حـج و احترامی که برای کعبه و دیگر اماکن مقـدّس قائل بوده‌انـد، فهمیـده می‌شـود؛ به خصـوص آنجـا که دیـدن عظمت امـواج خروشـان زائران در طواف، سـعی، رمی، قربانگـاه و ... نویسـنده حـج در ادب فارسی، ص: ۱۸ را تحت تـأثیر قرار داده و مکنونات قلبی خود را بر زبان قلم جاری کرده است. تحقیق و تـدقیق در تمام متون نظم و نثر فارسی و بازگو کردن آنچه همه شعرا و نویسندگان و ادبا، از ابتدا تا عصر حاضر، درباره حج سروده و نگاشته‌اند، از حوصله این رساله و توان گرد آورنده آن بیرون است. از این رو سـعی شده است که در حدّ امکان از هر قرنی آثار چند تن از مشهورترین شعرا و نویسـندگان مـورد مطـالعه قرار گیرد و نظر آنـان در آثارشـان جسـته وبیـان شـود. ارزش و اهمیّت حـج و کعبه واماکن مقـدّس و متعلّقـات آنها، در نظر همه نویسـندگان و شـعرای مسـلمان که در این تحقیق از آنان نام برده و کم وبیش نمونه‌هایی از شـعر و یا نثر آنها نقل و تحلیل شده است، کاملًا مشـهود است. هر چند بعضـی از این نویسندگان و شعرا درباره حج و فلسفه آن کمتر سخن گفته و بیشـتر از حـج و کعبه و دیگر امـاکن متبرّکه و مناسـک حـج برای مـدح ممـدوحان خـود سود جسته‌اند. حتی در مواردی چنـان

چاپلوسی و خوش آمد گویی کرده‌اند که سخن آنها کفر آمیز شده است. گاهی دربارِ امیری یا پادشاهی را از کعبه برتر و والاتر شمرده‌اند و کعبه را به تعظیم و طواف بارگاه سلطان واداشته‌اند، این گونه مداهنه‌ها را حتی درشعر شعرایی که بیشترین و پرمغزترین قصیده‌ها را در فلسفه حج و حرمت و عظمت و ارزش کعبه و دیگر اماکن مقدّسه سروده‌اند می‌بینیم. «۱»

رساله در پنج فصل با عنوانهای:

«حج و قرآن»، «حج و تاریخ»، «حج و سفرنامه‌ها» «حج در آینه شعر فارسی» و «حج در پهنه نثر فارسی» تنظیم گشته است. اینک برخود لازم و فرض می‌دانم پس از شکرگزاری به پیشگاه ایزد منّان، که توفیق انجام این تحقیق را به این بنده ضعیف عطا فرمود، سپاس بیکران خود را به حضور حج در ادب فارسی، ص: ۱۹ تمامی استادانی که در طول دوران تحصیل از محضر درس پربارشان سود جسته و از خرمن دانش و فضلشان خوشه چینی کرده‌ام، تقدیم دارم و به روان پاك سه استاد فقیدم آقایان دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر علی اکبر شهابی و دکتر علیرضا مجتهدزاده درود فرستم و برای آنان بخشش و آمرزش طلب کنم و در برابر استادان بزرگوارم جناب آقای دکتر محمّد علوی مقدّم که با لطف همیشگی خود راهنمایی این رساله را پذیرفتند و استادان مشاور آقایان دکتر حسین رزمجو و دکتر محمّد جاوید صبّاغیان، مدیریّت محترم گروه زبان و ادبیّات فارسی، که با وجود مشغله زیاد، ساعتها وقت گرانبهای خود را صرف قرائت دستنوشته‌های این رساله کردند و راهنمایی‌های فراوانی در حكّ و اصلاح مطالب و محتویات آن ارائه دادند، سرِ تعظیم فرود می‌آورم و سلامت و سعادت آن بزرگواران را از درگاه حضرت احدیّت خواهانم.

فصل اول: حج و قرآن

اشاره

حج و قرآن إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمینَ. فیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ ابْراهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً وَ للَّهِ عَلی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّه غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ «۱» «نخستین خانه‌ای که برای مردم (ونیایش خداوند) قرار داده شده، در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است و در آن، نشانه‌های روشن است؛ (از جمله) مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود. برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.» این آیه مبارکه، زمانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد که یهودیان ایراد گرفته، می‌گفتند: چرا محمد قبله را از بیت‌المقدس به جانب مکه برگردانده است، در حالی که بیت المقدس بر کعبه برتری دارد! و آیه می‌فرماید علّت انتخاب کعبه به عنوان قبله، این است که این خانه اوّلین خانه‌ای است که خداوند متعال برای عبادت بندگان در زمین ساخته است. و نخستین خانه توحید و پرسابقه‌ترین معبد است در روی زمین. هیچ مکانی پیش از آن، مرکزِ پرستش پروردگار نبوده است. تاریخ اسلام و منابع معتبر اسلامی نیز حاکی است که خانه کعبه، نخست به صورت خیمه‌ای ازخیمه‌های بهشت، از یاقوت سرخ برای تسکین و دلداری حضرت آدم علیه السلام از آسمان فرو فرستاده شد و در محلّ کنونی کعبه نصب گردید. حج در ادب فارسی، ص: ۲۴ سپس به دست آدم علیه السلام و به قولی به دست فرزند او شیث ساخته شد و در توفان نوح آسیب دید و سپس به فرمان و هدایت الهی توسّط حضرت ابراهیم خلیل تجدید بنا گردید. «۱» این آیه به وضوح نظر نویسنده تفسیر المنار را که معتقد است بنای کعبه اوّلین بار به دست حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، رد می‌کند؛ «۲» زیرا مسلّم است که پیش از ابراهیم علیه السلام عبادتگاههای دیگری وجود داشته است. اما اینکه «بکّه» چیست و کجاست؟ گفته‌اند بکّه از «بک» گرفته شده که به معنای «ازدحام واجتماع» است. بکّه به سرزمین مکّه که کعبه در

آن ساخته شده و نیز به خود کعبه گفته می‌شود. اگر این وجه را بپذیریم، باید بگوییم که این نام پس از رسمیّت یافتن خانه برای عبادت، بر آن گذاشته شده است. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «مکّه بر همه شهراطلاق می‌شود و بکّه همان محلّی است که کعبه در آن بنا شده است». «۳» بعضی نیز مکّه و بکّه، هر دو، را یکی دانسته‌اند که یک کلمه با «میم» و کلمه دیگر با «ب» آغاز می‌شود، تبدیل این دو حرف در لغت عرب، در موارد دیگر هم انجام شده است؛ مثلًا دو کلمه: «لازم» و «لازب» که هر دو به یک معنا است. گروهی بکّه را به معنای از بین بردن نخوت و غرور و تکبّر و گردنکشی دانسته و گفته‌اند: چون در این مکان همه تبعیضات برچیده می‌شود و همه به یک شکل و یک هیأت در می‌آیند و یکسان عمل می‌کنند و تقریباً همه اعمال و مناسک را یکنواخت بجا می‌آورند، این مکان بدین نام خوانده شده است. عیّاشی گفته است: وقتی منصور خلیفه عبّاسی می‌خواست مسجدالحرام راتوسعه دهد، صاحبان منازل اطراف حرم حاضر به فروش و واگذاری خانه‌های خود نبودند. از حج در ادب فارسی، ص: ۲۵ امام صادق علیه السلام کسب تکلیف کردند، امام فرمود: به این آیه استناد کنید که: إنَّ اوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً ...؛ زیرا کعبه اوّلین خانه‌است و خانه‌های دیگرِ مکّه، همه حریم کعبه‌اند، نه کعبه حریم آنها، چون که آنها پیش از کعبه ساخته نشده‌اند. بدین طریق صاحبان خانه‌ها تسلیم شدند. عیّاشی نظیر این جریان را به مهدی عبّاسی نیز نسبت داده است که ماجرا تکرار شده و در آن زمان نیز امام موسی بن جعفر علیه السلام حلّ مشکل کردند. با توجّه به آیات ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران، علاوه بر اینکه کعبه اوّلین پرستشگاه عالمیان است، امتیازات دیگری هم برای آن ذکر شده است؛ مانند: «مبارک» بودن کعبه؛ زیرا وجود کعبه در بیابانی خشک و لم یزرع و بی آب و علف، موجب شد که از چهار گوشه جهان انواع نعمتها به سوی آن سرازیر شود و در طول تاریخ، یکی از مراکز مهم و پرتحرّکِ داد و ستد گردد. برکات معنوی آن قابل شمارش نیست، بویژه در موسم حج این مواهب بر هیچ زائر بیت‌اللّه پوشیده نمی‌ماند و هرکس به قدر ظرفیّت خود از آن بهره‌مند می‌شود و آنان که بیشتر با روح حج آشنایی دارند، از این مواهب بیشتر برخوردار می‌شوند. امتیاز دیگر کعبه نقش هدایتگری آن است. جاذبه حج همه را از دورترین سرزمینهای اسلامی به سوی کعبه می‌کشاند، این جنبه هدایت و جاذبه کعبه منحصر به دوران اسلامی نیست بلکه از شروع بنای کعبه به دست ابراهیم علیه السلام و اجرای فرمان الهی: وَأَذِّن فِی‌النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ مردم از هر راه دوری سوار بر مرکبهای لاغر و پیاده به این سرزمین می‌آمدند تا ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ .... «۱» این دعوت، دعوت عام‌است، هم ازآیات و هم از پیام ابراهیم علیه السلام که در اجرای امر الهی، در محلّ «مقام» ایستاد و فریاد بر آورد: «أیّها النّاس کُتِبَ عَلَیْکُم الحَجَّ الَی البَیْت العتیق فَأجیبُوا رَبَّکُم»، چنین استنباط می‌شود و محتمل است: شرط استطاعت که در حج در ادب فارسی، ص: ۲۶ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ ... وَللَّه عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیهِ سَبِیلًا وَ ... بیان شده، مربوط به اسلام باشد؛ زیرا مراسم زیارت خانه خدا نخستین بار توسّط حضرت ابراهیم علیه السلام رسمیّت یافت و به صورت یک سنّت درآمد و در زمان عرب جاهلی ادامه یافت، در اسلام کاملتر و خالی از هر گونه اشکال شد و خرافات آن که در طول قرنها در حج رخنه کرده بود دور ریخته شد، هر چند به فرموده علی علیه السلام: حج از زمان آدم علیه السلام تشریع شده است. «۱» دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: در این خانه نشانه‌های روشنی از خداپرستی و توحید است که در طول تاریخ، بشر با آن در تماس بوده؛ یکی بقای کعبه است که- برخلاف نظر آنان که کعبه را به خانه زحل نسبت می‌دهند و بقای آن را به جهت مقام بلند و غیر قابل دسترس بودن صاحب آن؛ یعنی زحل می‌دانند- بقای آن به جهت الهی بودن آن است و به جهت آن است که آنجا مادر زمین است و اوّل نقطه به وجود آمده کره سرگردان زمین است که بعدها بقیّه کره خاکی از توسعه آن پدید آمد وبه همین جهت است‌که کعبه را «بیت‌العتیق» می‌نامند. از آثار و آیات دیگر کعبه که از ابتدا تاکنون باقی‌است؛ حجرالأسود، زمزم، حِجر اسماعیل، صفا و مروه، رکن، حطیم و ... می‌باشد که هریک تاریخ مجسّمی است از استقامت و پایداری و اطاعت و سخت‌کوشی و تسلیم صرف در مقابل اوامر الهی. در آیه مورد نظر، از میان تمام این آیات و نشانه‌ها، تنها از مقام ابراهیم نام برده شده از آن با تعبیرهای گوناگونی یاد شده است: بعضی گفته‌اند: سنگی بوده که

ابراهیم علیه السلام بر روی آن می‌ایستاده و دیوارهای کعبه را بالا می‌برده است. گروهی معتقدند: سنگی است که وقتی ابراهیم به دیدن فرزندش اسماعیل رفته بود، همسر دوم اسماعیل که از قبیله جرهم بود، آن را زیر پای حضرت ابراهیم گذاشت و حج در ادب فارسی، ص: ۲۷ پایش را شست و موهای وی را شست و شو داد و روغن مالید و اثر هر دو پای حضرت ابراهیم بر روی آن سنگ باقی ماند. دسته‌ای براین باورندکه: وقتی‌خداوند به‌ابراهیم علیه السلام فرمود: مردم رادعوت به حج کن. ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا! صدای من چگونه به‌گوش همه مردم‌برسد؟ خداوند فرمود: به‌آنچه بر عهده تو است عمل‌کن. ابراهیم بالای سنگ مقام رفت و به فرمان خدا آن سنگ آنقدر بالا رفت تا از همه کوههای جهان بلندتر شد، به طوری که تمام زمین در برابر ابراهیم یک‌جا جمع شد. «۱» و بالأخره بعضی هم تمام مواقف و تمام حرم مکّه و ... را مقام ابراهیم دانسته‌اند. «۲» درآیه ۱۲۷ سوره بقره، ساختن خانه توسّط ابراهیم علیه السلام تصریح شده است: وَإِذْ یَرْفَعُ إِبراهِیْمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ اسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ انْتَ‌السَّمیعُ الْعَلیمُ. « (و نیز به یاد آور) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند (و می‌گفتند:) پروردگارا! از ما بپذیر، تو شنوا و دانایی.» خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد پایه‌های کعبه رابالا ببرد، در روایات تاریخی نقل شده است که وقتی پی خانه را می‌کندند، به سنگهای عظیمی برخوردند که با فشار آوردن بر آنها، تمام زمین به لرزه درآمد، آنها اساس خانه کعبه بوده که به دست آدم علیه السلام بنا شده بوده است. «۳» صاحب «روضةالصّفا» نوشته‌است: اوّلین کسی که کعبه را باگِل وسنگ ساخت، شیث‌بن آدم بود. اوکه ۹۱۲ سال عمر داشت، تمام مدّت را درمکّه مقیم وبه حج و عمره مشغول بود. «۴» حج در ادب فارسی، ص: ۲۸ از آیه ۳۷ سوره ابراهیم که در آن ابراهیم علیه السلام به پروردگار خود عرضه می‌دارد: رَبَّنا إِنِّی اسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الُمحَرَّمِ .... استفاده می‌شود که بنای خانه کعبه، پیش از تجدیدبنای ابراهیم علیه السلام بوده است. وقتی وی همسرش هاجر و فرزند شیرخوارش اسماعیل را ترک کرد، اثری از آثار خانه بر جای بوده است. شاهد دیگر بر قدمت خانه، آیه ۹۶ سوره آل عمران است که می‌فرماید: إنّ أوَّل بیتٍ وُضِعَ للنّاس لَلَّـذّی بِبَکَّةً مُبارکاً .... علاوه بر آیات قرآن، شواهد روایی و تاریخی فراوان وجود دارد که قدمت کعبه به پیش از حضرت ابراهیم مربوط می‌شود؛ از جمله علی علیه السلام در خطبه قاصعه، ضمن بیان اینکه خداوند سختیها را برای امتحان بشر قرار داده، فلسفه قرار گرفتن کعبه را در آن موقعیّت جغرافیایی دشوار و سرزمین خشک، برای همین منظور دانسته و فرموده‌اند: «أ لا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبحانَهُ اختَبَرَ الأَوَّلِینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ علیه السلام الَی الآخِرِینَ مِنْ هذا العالَمِ بِأَحْجارٍ لاتَضُرُّ وَ لا تَنْفَعُ وَ لا تُبْصِرُ وَ لا تَسْمَعُ فَجَعَلَها بَیْتَهُ الْحَرامَ الَّذی جَعَلَهُ اللَّه لِلنّاسِ قِیاماً ثُمَّ وَضَعَهُ بِاوْعَرِ بِقاعِ الأَرضِ حَجَراً وَ اقَلِّ نَتائِقِ الدُّنیا مَدَراً وَاضْیَقِ بُطوُنِ الأَوْدِیَةِ قُطرا بَیْنَ جِبالٍ خَشِنَةٍ وَ رِمالٍ دَمِثَةٍ وَ عُیونٍ وَ شِلَةٍ وَ قُرىً مُنْقَطِعَةٍ لا یَزْکُوبِها خُفٌّ وَ لا حافِرٌ وَ لا ظِلْفٌ ثُمَّ امَرَ سُبْحانَهُ آدَمَ علیه السلام وَ وَلَدَهُ انْ یَثْنُوا أَعْطافَهُم نَحْوَهُ ...» «۱» «مگر نمی‌نگرید که کردگار عالم، پیشینیان را از زمان آدم تا آخرین نفر در این دنیا آزموده و می‌آزماید. آنها را به سنگهایی که نه سودی دارند و نه زیانی می‌رسانند و شنوا و بینا هم نیستند امتحان می‌کند، سپس آن سنگها را «بیت الحرام» خود قرار داد. خانه‌ای برای مردم بنا نهاد که در سخت‌ترین نقاط سنگستان زمین واقع است؛ جایی که مانندش از لحاظ رفعت و خاك و سنگی و تنگی درّه‌ها و گذرگاهها در روی زمین کمتر یافت می‌شود. آن خانه را میان کوههای ناهموار و شنهای روان و نرم و چشمه‌های کم آب و حج در ادب فارسی، ص: ۲۹ دهکده‌های دور از هم قرار داد، که حتّی سبزه‌زاری هم ندارد تا اشتر و اسب و گوسفندی را چاق و فربه کند. سپس آدم علیه السلام و فرزندانش را امر فرمود به سوی آن روی آورند.» از روایات تاریخی چنین برداشت می‌شود که خانه کعبه در توفان نوح فرو ریخته و اثری قرمز رنگ از آن باقی بوده است که به ابراهیم علیه السلام امر شده در آن محل، خانه کعبه را برآورد. بعضی هم گفته‌اند که به هنگام توفان، خانه به آسمان برده شده است. «۱» ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهل آن را- آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده‌اند- از ثمرات گوناگون روزی عطاکن. خداوند به پیامبر تأکید می‌کند که این سخن ابراهیم را به یاد آور که: وَ اذْ قالَ ابراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ اهْلَهُ مِنَ الثَّمراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّه وَ الْیوم الآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَامَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ

اضْطُرُّهُ الی عَذابِ النّارِ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ. «۲» خواسته‌های ابراهیم پس از بنای کعبه در این آیه عنوان شده و خداوند به آنها عنایت فرمود و آن خواسته‌ها رابرآورده ساخت. آنچه ابراهیم می‌خواهد، تنها پروردگار متعال قادر به انجام آن است؛ زیرا وجود انواع میوه‌ها در سرزمینی خشک و سوزان و بی‌آب و شوره‌زار و سنگلاخ، جز به اعجاز پروردگار فراهم نمی‌آید واین نعمتها، پاداشی‌است دربرابر عبودیّت محض ابراهیم علیه السلام که بی‌چون وچرا همه چیز خود را در راه خدا از دست داده و اکنون فرزند دلبندش را به قربانگاه می‌برد که فدا کند. خداوند مکّه را به عنوان مرکز ثقل تجارت قرار داد که همیشه انواع و اقسام کالاها و بهترین ارزاق از اطراف و اکناف به آن سرازیر می‌گردد و نقطه‌ای متروک و بدون هیچ سکنه‌ای را با معجزه جوشش چشمه زمزم به شهری با عظمت مبدّل کرد. خداوند نه تنها برای مسلمانها که برای غیر آنها هم این نعمات را درمکّه قرار داده است. کعبه به عنوان پناهگاه امنی است برای همه مردم؛ زیرا می‌فرماید: وَ إِذْجَعَلْنَا الْبَیْتَ حج در ادب فارسی، ص: ۳۰ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ ابراهِیمَ مُصَلّیً وَ عَهِدنا إِلی ابْراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. «۱» این پاسخی است به درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام که در آیه ۱۲۶ همین سوره (بقره)، از خداوند داشت. اگر مردم جهان عموماً- که مورد نظر آیه است- و مسلمانهای جهان خصوصاً به فلسفه این سخن توجّه داشته باشند و عمل کنند، می‌توانند تمام مشکلات خود را در جوار این خانه امن و در این کنگره عظیم جهانی حج حل و فصل کنند، خصومتها و نزاعها را به صلح و صفا مبدّل سازند. امروزه که متأسّفانه بعضی از ملّتهای مسلمان در حال کشمکش با یکدیگر هستند و قدرتهای ضدّ اسلامی از موقعیّت سوء استفاده می‌کنند و آتش اختلاف را شعله ور می‌سازند، بیش از هر زمان دیگر توجّه به فلسفه سیاسی حج ضروری است و چنانچه مسلمانان در این مکان مقدّس به رفع اختلافهای سیاسی، اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی اقدام کنند و به صلح و صفا برسند، بیشتر تشنّجات جهانی از میان خواهد رفت. امنیّت خانه منحصر به عهد اسلامی نیست، در عصر جاهلیت و از ابتدای احداث، آنجا محلّ امن بوده است و این امنیت تنها برای انسانها نیست که حیوانات هم در امان هستند؛ زیرا که فرموده است: « (و به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم (و برای تجدید همین خاطره) از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نماز گزاران)، پاك و پاکیزه کنید.» این سخن بیانگر آن است که آنچه برای خدا و به نام خداست در حقیقت برای مردم است و خدا از همه چیز و همه کس بی نیاز است. کعبه اوّلین خانه‌ای است که برای عبادت و به عنوان قبله مسلمین ساخته شده است و هیچ مرکز عبادی و اجتماعی پیش از آن نبوده است که به سود بشریّت به عنوان مرکز حج در ادب فارسی، ص: ۳۱ اجتماع و مکانی پر برکت برای او ساخته شده باشد، هر چند که بیت‌اللَّه است ولی خداوند آن را برای مردم وضع کرده است. نتیجه آنکه، آنچه برای خداست برای مردم است و آنچه در اختیار و برای مردم است از آن خداست. یکی از علل شرافت کعبه قدمت آن است؛ زیرا قرآن برای قدما و پیشینیان دین احترامی خاص قائل است که در سوره واقعه آیات ۱۰ و ۱۱ آمده است: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ و این ارزش که خداوند برای کعبه قائل شده، پاسخی است برای آنان که در مورد احترام به حجرالأسود و بوسیدن آن ایراد می‌کنند و می‌گویند: یک قطعه سنگ چه ارزشی دارد که هر سال میلیونها انسان، که اشرف مخلوقات هستند، برای دست کشیدن برآن، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و به عنوان مستحبّ مؤکّد در برنامه زیارت خود قرار می‌دهند. نگاهی‌به تاریخچه این سنگ نشان می‌دهدکه امتیازی درآن هست‌که درهیچ سنگ دیگری در جهان نمی‌توان دید، هرچند سنگهای مقدّس دیگری نیز در تاریخ بشر وجود داشته و دارد. «۱» در صفحات آینده در فصل «حج و تاریخ» درباره بنای اوّلیّه و تخریبها و تجدید بناهای کعبه در دفعات گوناگون سخن خواهیم گفت و خواهیم دید که دیگر مصالح ساختمانی خانه در این تجدید بناها تغییر یافته و تنها حجرالأسود است که همیشه در بنا و در محلّ اصلی خود نصب شده و باقی مانده است. امتیازات کعبه را، علاوه بر اینکه اوّلین پرستشگاه آدمیان است، می‌توان در همین آیه ۹۶ سوره آل عمران دید؛ از جمله مبارك بودن آن که پربرکت است وپر فایده و این خود یکی از

جنبه‌های اعجاز آمیز این خانه است؛ خانه‌ای که در درّه‌ای خشک و بدون هیچگونه آب و علفی و بدون هیچگونه سکنه‌ای در درّه‌ای عبوس، محصور در کوههای سنگی سیاه و خشن بنا شده است. آنهم با چند تکّه سنگ حجّاری نشده بی‌قواره، در ابتدا بدون سقف، ولی با آن همه برکات و منافع معنوی و مادّی. منافع معنوی کعبه در موسم حج بر هیچ کس پوشیده نیست که از ابتدای پوشیدن حج در ادب فارسی، ص: ۳۲ احرام در میقات، انسانها مادّیّت و انانیّت خود را رها می‌کنند و همه تزیینات و تشخّصهای خود را به یکسو می‌نهند. همه یک رنگ، یک شکل، در هیأتی واحد، بی طبقه، بی تمایز و در معنویّت مطلق، چه بخواهند و چه نخواهند، مستغرق می‌شوند. معنویّت حج چشیدنی است نه شنیدنی؛ به عبارت دیگر مصداق آشکار و برجسته: «یُدرَک وَ لا یُوصَف» است. از برکات مادّی مکّه یکی این است: با وجودی که سرزمینی بی آب و علف و غیر قابل کشت و زرع است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب زندگی نیست، در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای پر تحرک و آباد و مرکزی عمده برای تجارت بوده است. دیگر امتیازِ کعبه، هدایتگریِ آن است؛ زیرا از چنان جاذبه‌ای بر خوردار است که از سر تا سر جهان، از دور و نزدیک، خشکی و دریا و همانگونه که فرمان الهی است ... مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق مردم به زیارت آن می‌شتابند. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را می‌ساخت به فرمان الهی مردم را به زیارت خانه او دعوت کرد آنجا که فرمود: وَ إِذْ بَوَّأنا لِإبْراهِیْمَ مَکانَ الْبَیْتِ أنْ لا تُشْرِکَ بی شَیْأً وَ طَهِّرْبَیْتِیْ لِلطَّائِفِینَ وَالْقائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ* وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ. «۱» این آیات در تاریخ بنای کعبه به دست ابراهیم علیه السلام، و وجوب حج است و به بعضی از رازهای حج اشاره دارد. ابتدا سخن از تجدید بنای کعبه است. از آیه استفاده می‌شود که: «بوّأ» به معنای آماده سازی است، همانگونه که در روایات و منابع تاریخی آمده است که: خداوند بافرستادن ابری بر روی محلّ کعبه- که بر اثر توفان ویران شده بود و تنها حدود تقریبی آن مشخّص بود و ثابت نگه داشتن آن ابر- محلّ کعبه را به ابراهیم علیه السلام نمایاند و بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام دیوارهای کعبه را بر پایه‌های قدیم آن بنا نهاد. پس‌ازآنکه خانه آماده‌شد، خداوند به‌ابراهیم علیه السلام فرمان دادکه خانه رااز هرگونه شرک حج در ادب فارسی، ص: ۳۳ و آلودگی پاک گردان وآن راکانون توحید قرار ده وبرای قیام‌کنندگان وطواف‌کنندگان آماده‌کن. مأموریت ابراهیم علیه السلام عبارت است از: پاک کردن خانه از شرک و آلودگیهای ظاهری تا مناسب عبادت و طواف و نماز شود. در آیه به سه رکن از ارکان نماز؛ یعنی قیام، رکوع و سجود اشاره شده‌است. هرچند ممکن است بنا به نظر بعضی ازمفسّران، مراد از «قائمین» مقیمان و ساکنان مکّه باشند ولی نظر اوّل را نیز تفسیرهای «المیزان»، «فی‌ظلال»، «تبیان»، «مجمع‌البیان» و «تفسیر فخر رازی» در ذیل آیه مورد بحث، تأیید کرده‌اند. «۱» کعبه آماده شده و دستورات لازم به ابراهیم علیه السلام صادر گردیده است؛ وقت آن است که کعبه بازگشایی شود و مردم به زیارت و طواف آن دعوت شوند. خداوند در آیه ۲۷ سوره حج می‌فرماید: وأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ ... ابراهیم علیه السلام فرمان برده، بر مقام ایستاد و فریاد برآورد: أیّها النّاسُ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الحَجُّ البَیْتِ العَتِیق فَأَجِیبُوا رَبَّکُم. «۲» مردم دعوت را شنیدند و سواره و پیاده به حرکت درآمدند. در اینکه خداوند چرا پیادگان را بر سوارگان مقدّم داشته، صاحبان روح المعانی و مجمع البیان و نیز فخر رازی گفته‌اند: مقام پیاده در نزد خداوند برتر از مقام سواره است؛ چرا که پیاده رنج سفر را بیشتر تحمّل می‌کند. روایتی هم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که: حجّ پیاده هفتصد حسنه در هر گام و حج سواره هفتاد حسنه دارد. «۳» البتّه این در صورتی است که حاجی توان تهیّه مرکب و سواره رفتن را داشته باشد ولی پیاده حرکت کند، نه از روی اجبار. از فحوای متن آیه بر می‌آید که سیمای حج بر خلاف آنچه امروز می‌نماید و می‌بینیم، سیمایی مردمی است نه اشرافی! پاسخگوی این دعوت در درجه اوّل پیاده‌ها هستند ودر درجه‌دوم سواره‌ها، آن‌هم نه سواران بر مرکبهای با افسارهای زرّین و اشرافی، حج در ادب فارسی، ص: ۳۴ بلکه زائرانی سوار بر مرکبهای لاغر که همین لاغری مرکبشان طبقه راکبشان را مشخّص می‌کند. این نشان می‌دهد که حج، بر خلاف فهم امروز، چهره‌ای سرمایه‌دارانه ندارد. در ادبیّات قدیم ما نیز، حاجی چهره‌ای عاشقانه و دینی دارد نه چهره معتبر دنیایی. این چهره زیبای عرفانی و الهی را به تبعیض آلوده کرده‌اند و اخلاص و علاقه

عاشقان ائمّه را بر فقر و عدم تمکّن مالی آنان حمل کرده و گفته‌اند. اغنیا مکّه روند و فقرا پیش تو آیند جان به قربان تو آقا! که تو حجّ فقرایی و بدین طریق اختلاف طبقاتی را مشروعیّت بخشیده‌اند و راه را برای شرک سیاسی و طبقاتی باز کرده‌اند. ابوالفتوح رازی مفسّر معروف در ذیل آیه ۲۷ سوره حج، سرگذشت شخصی به نام «ابوالقاسم بشر بن محمّد» را نقل کرده که: در نهایت ضعف و ناتوانی به طواف مشغول بوده است، از وی می‌پرسند: از کجا می‌آیی؟ او در پاسخ می‌گوید: از راهی دور، و پنج سال است راه سپرده‌ام و از رنج سفر پیر شده‌ام. ابوالفتوح می‌گوید: «به خدا سوگند این مشقّتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبّتی صادقانه در پیشگاه حق است». «۱» آیه ۲۸ سوره حج به طور فشرده به بیان فلسفه حج پرداخته می‌فرماید: لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... منافع این آیه به فرموده امام صادق علیه السلام، هم منافع مادّی و دنیاوی است و هم معنوی و اخروی. در قرآن کریم، در ارتباط با حج و کعبه و دعوت مردم به حج و آموزش مناسک حج و ... بیش از همه نام حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح شده و بسیار از او سخن رفته است. نام حضرتش ۶۹ مرتبه در قرآن مجید آمده و از او به عناوین زیر یاد شده است: «درهم شکننده بتها» (انبیا: ۵۸). «تجدید کننده بنای کعبه و خدمتگزار خاص کعبه» (بقره: ۱۲۷- ۱۲۵). «کسی که بخوبی از عهده امتحانات خداوند برآمد». «کسی که اعمالش دستورالعمل بیزاری جستن از شرک عنوان شده حج در ادب فارسی، ص: ۳۵ است» (ممتحنه: ۴). «کسی که باطل کننده عقاید خرافی ستاره وماه وخورشید پرستی است» (انعام: ۷۸- ۷۶). «مرد شجاعی که به همه بت پرستان اعلام خطر می‌کند و می‌گوید: خدایان آنها را درهم خواهد کوبید» (انبیا: ۵۷). «کسی که برای خدا تا قعر آتش می‌رود» (انبیاء: ۶۸). «کسی که حاضر می‌شود فرزندش را در راه خدا قربانی کند» (صافات: ۱۰۳). «کسی که همسر و فرزندش را در سرزمینی خشک و بی آب اسکان می‌دهد که منجر به بنای کعبه می‌گردد» (ابراهیم: ۳۷). «کسی که اوّلین دعوت کننده مردم از هر جانب به سوی خانه خداست» (حج: ۲۷). «بنده‌ای صد در صد تسلیم خداوند که بدون هیچ چون و چرایی مطیع محض خداست» (بقره: ۱۳۱ و صافات: ۸۴). «از او به عنوان امام و پیشوای جهانیان و به عنوان مردی بردبار و حلیم نام برده شده» (هود: ۷۵). «خداوند او را به دوستی خود برگزیده» (نساء: ۱۲۵). «کسی که وطن خود را ترک می‌کند تا از مشرکان دور باشد» (مریم: ۴۸). «کسی که از خداوند می‌خواهد پیغمبری برای ارشاد مردم بفرستد» (بقره: ۱۲۹). «فرزندان خود را وا می‌دارد که تا آخر عمر در برابر خداوند تسلیم محض باشند» (بقره: ۱۳۲). «کسی که خداوند او را به عنوان فردی راستگو و وفادار به انجام پیمانهایش معرفی می‌کند» (نجم: ۳۷). «کسی که خداوند از او به عنوان فردی سپاسگزار یاد می‌کند» (نحل: ۱۲۱). «ابراهیم علیه السلام کسی است که همه حجّاج می‌خواهند و باید در مقام او نماز بخوانند و عملًا به او اقتدا کنند» (بقره: ۱۲۵). «کسی که می‌خواهد مکّه و کعبه محلّ امنی باشد و می‌شود» (بقره: ۱۲۶). حج در ادب فارسی، ص: ۳۶ «کسی که خداوند آیین او را منزّه از شرک قرار داده است» (بقره: ۱۳۵). «کسی که خداوند خانواده او را برگزیده است» (آل عمران: ۲۳). «کسی که خداوند مردم را از محاجّه با او منع کرده» (آل عمران: ۶۵). «کسی که خداوند امر می‌کند که بگویید ایمان آوردیم به آن کتابی که بر پیامبر ما فرستاده و ... بر ابراهیم علیه السلام و ...» (بقره: ۱۳۶). «کسی که خداوند بر حقّانیّت او شهادت داد» (بقره: ۱۴۰). «کسی که خداوند او را درمحاجّه بردشمنِ عنود (فرعون) پیروزگردانید» (بقره: ۲۵۸). «کسی که خداوند قدرت خود در زنده کردن مردگان را با زنده کردن چهار مرغ به او نمایاند» (بقره: ۲۶۰). «کسی که خدا به موحّد بودن او تأکید دارد» (آل عمران: ۶۷). «خداوند به پیروی از آیین او امر می‌کند» (آل عمران: ۹۵). «مقام او را یکی از نشانه‌های روشن خانه خود قرار داد» (آل عمران: ۹۷). «کسی که خداوند وحی بر پیامبر اسلام را به وحی بر او تشبیه کرده است» (نساء: ۱۶۳). «او همان است که بر حقّانیّت خود استوار است و بر مرام پدر ایراد می‌گیرد و معبودهای او را تخطئه می‌کند و قومش را گمراه می‌نامد» (انعام: ۷۴). «کسی است که خداوند، پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله را به دین او دعوت کرد» (انعام: ۱۶۱). «ابراهیم به فرمان الهی اوّلین بنا کننده کعبه پس از توفان نوح است، پس از آنکه به کمک اسماعیل پایه‌های کعبه را بالا برد، ازخداوند خواست که خدمت او را قبول کند» (بقره: ۱۲۷). قدمت بنای خانه کعبه به زمان هبوط آدم بر می‌گردد.

بنای کعبه به دست ابراهیم علیه السلام حدود ده‌هزار سال پس از خلقت آدم علیه السلام بوده و ابراهیم نسل نوزدهم حضرت آدم است. «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۳۷ از گفته خود ابراهیم علیه السلام این قدمت استنباط می‌شود؛ پس از سکونت دادن همسر و فرزندش اسماعیل در جوار کعبه، گفت: رَبَّنا انّي اسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الُمحَرَّم .... «۱» این بدان معنا نیست که خانه به صورت کامل پابرجا مانده بلکه آثار آن به صورت تپّه کوچکی به رنگ قرمز باقی بوده است که با استناد بر منابع تاریخی و دینی، به تفصیل بحث خواهد شد. تقاضاهای حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره ابراهیم آمده‌است. خداوند بدینوسیله به مسلمانها می‌آموزد که چگونه باید دعا کرد و چه خواسته‌هایی را مطرح ساخت و از قاضی‌الحاجات چه حاجتی خواست. ابراهیم دراین آیات هفت خواسته را مطرح کرده‌است که عبارتند: «از تقاضای امنیت»، «دور ماندن از بت پرستی»، «توجّه عمومی به مکتب توحید و پیروانش»، «بهره‌مند شدن عموم از ثمرات به عنوان مقدّمه‌ای برای شکرگزاری»، «توفیق بر پا داشتن نماز»، «تقاضای پذیرش دعاهای ابراهیم علیه السلام» و سرانجام «تقاضای بخشش از لغزشهایش». تقاضاهای ابراهیم علیه السلام از «طلب» شروع و در «آمرزش» پایان می‌یابد؛ آنهم نه برای شخص خودش که برای عموم. ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام وقتی بنای کعبه را به پایان می‌رسانند، از خدای خود می‌خواهند که آنها و فرزندانشان را تسلیم خویش گرداند و راه پرستش را به آنها نشان دهد و مناسک حج را به آنها بیاموزد؛ رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَينِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِيَّتِنا امَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَتُبْ عَلَيْنا إنَكَّ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. «۲» از این آیه، دستورات دین حنیف ابراهیم علیه السلام فهمیده می‌شود؛ دینی که خداوند آن را به پیامبران خود آموزش داد و این آیین‌ها و دستورالعملها تا دوران پیامبر بزرگ اسلام، حج در ادب فارسی، ص: ۳۸ متناسب با زمان و اقتضای آن اعمال می‌شد، تا اینکه آیین اسلام توسط خاتم پیامبران به نهایت تکامل خود رسید و ابلاغ شد، با توجّه به مناسبت آیه، می‌توان گفت که منظور از مناسک، مناسک و اعمال حج است. اصولًا عبادتِ حج، حدّ اعلای عبودیّت است، اطاعت بدون چون و چرا و تبعیض؛ از فلان جا احرام ببند، از فلان مکان سنگریزه جمع کن، سنگها را در چند نوبت بزن، در طواف چگونه حرکت کن، به چه طریق سعی بین صفا و مروه بجا آور، در کجا بیتوته کن، تا کی در آنجا باش، کی حرکت کن و ... به علاوه هیچ تفاوتی هم برای پیر و جوان، خان و خواجه، ارباب و رعیّت، زشت و زیبا، سیاه و سفید و ... وجود ندارد، همگی باید یکسان و همزمان اعمال را انجام دهند و حقّ چون چرا ندارند. این دستورات، غرور بیجا و بی‌مورد سردمداران قریش را درهم شکست و خود این درهم شکستن غرور قریش، یک دنیا مطلب، لطف، سیاست و عدالت است. خداوند بر زبان پیامبر خود ابتدا خاندان خود پیامبر را در هم می‌کوبد و به آنان می‌فهماند که: ... انَّ أكْرَمَكُم عِنْدَاللَّهِ أتْقيكُم ... و با این دستور که: ثُمَّ افِيضُوا مِنْ حَيْثُ افاضَ النّاسُ ... به پیامبر فرمان می‌دهد که مردم را به وحدت و اتّحاد و اتّفاق دعوت کند. پیامبر ابتدا خویشاوندان خود را از عمل زشت تبعیض منع می‌کند، آنگاه دیگران را. او پارتی بازی نمی‌کند؛ زیرا حکومتش حکومتِ هزار فامیل نیست. پیامبر به خاطر خویشاوندان خود، پست و مقام نمی‌تراشد بلکه پستهایی را که به ناحق تصرّف کرده‌اند از آن‌ها می‌گیرد و از مسند قدرت غیر قانونی شان فرود می‌آورد. لذا به قریش که خود را حُمس می‌خواندند و از فرزندان حضرت ابراهیم بودند و در نتیجه سرپرستی کعبه را به دست داشتند و می‌گفتند: ما به آنچه بیرون از حریم مکّه است نباید احترام بگذاریم! و ... دستور می‌دهد که همانند دیگر مردمان یکنواخت عمل نموده، در عرفات توقف کنند، بدین سان قوم و قبیله‌اش را از تفاخر منع کرد و به آنها گفت: با مردم و از مردم باشید، اگر از مردم جدا شوید، همانند قطرات شبنم که به اندک اشعّه آفتاب نابود می‌شود، محو می‌گردید. به رود بپیوندید، به دریا ملحق شوید تا ابدیّت یابید. شما با مردم باشید تا مردم حج در ادب فارسی، ص: ۳۹ با شما باشند. از دیگر دستورات مناسک حج این است‌که: وَاْذكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ فَلا اثْمَ عَلَيهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا اثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ الَيْهِ تُحْشَرُونَ. «۱» در این آیه و آیات پیشین، دستوراتی درباره اعمال حج داده شده است. آیه دستوری است به حج‌گزاران که ترک افتخار به پدران و اجداد کنند و تنها به یاد خدا باشند؛ یعنی پس از انجام مراسم حج و عید قربان، در روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی‌حجّه که به ایّام تشریق

معروف است، تنها به یاد خداباشند و ذکر خداگویند. پس از هر نماز، از ظهر عید تا صبح روز ۱۳ بگویند: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، لا اله الّااللَّه و اللَّه اکبر، وللَّه الحمد، اللَّه اکبر عَلی ما هَدانا، اللَّه اکبر علی ما رَزَقَنا مِن بَهِیمَهِٔ الأَنْعام ...» یکی از وجه‌های نامگذاری این سه روز به «ایّام تشریق» همین است که در این روزها، پس از توفیق در انجام اعمال حج، با تکرار این اذکار روح انسان روشنی می‌یابد. چنین دستوری در آیه ۲۰۰ سوره بقره نیز آمده است که: فَإذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبائِکُمْ أَوْ أَشدَّ ذِکْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فی‌الدُّنیا وَ مالَهُ فِی الآخِرَهِٔ مِنْ خَلاقٍ. از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: در دوران جاهلیّت، پس از انجام مراسم حج، اجتماعی تشکیل می‌دادند و به پدران و اجداد خود افتخار می‌کردند تا اینکه، این آیه تفاخر را منع کرد و فرمود: به یاد خدا باشید، به همان شدّت که در جاهلیّت به پدران و اجداد خود می‌بالیدید. «۲» اعمال حج هر یک به نحوی نمادین است؛ از جمله سعی بین صفا و مروه که یاد آور سعی هاجر در حالت ناامیدی است. سعی صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خداست: حج در ادب فارسی، ص: ۴۰ انَّ الصَّفا وَالْمَرْوَهَٔ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ البیتَ اواعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أنَ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ. «۱» «صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است، بنابر این کسانی که حجّ خانه و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی نمایند و هرگز اعمال بی رویّه مشرکان که بر آنها بتهایی نصب کرده بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدّس نمی‌کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.» در کتب تاریخ آمده است «۲» که زن و مردی به نام «نائله» و «اساف» از قبیله جُرهم در کعبه مرتکب عمل خلاف شدند و به سنگ تبدیل گشتند که بعدها به صورت دو بت مورد پرستش قرار گرفتند و مردم آنها را به منظور تقرّب به خدا می‌پرستیدند. بعضی گفته‌اند که دو قطعه سنگ را به شکل آنها تراشیدند، اساف را بر بالای کوه صفا و نائله را بر کوه مروه قراردادند. «۳» وهنگام سعی مردم از این دو کوه بالا می‌رفتند و این دو بت را مسح می‌کردند. لیکن مسلمانان به همین دلیل از سعی بین صفا و مروه سرباز می‌زدند تا اینکه، آیه فوق بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و با دور ریختن بدعتها و تصفیه رفتار آن‌ها اصل حج و سعی بین صفا و مروه را تکلیف کرد و بر روی خرافات خطّ بطلان کشید. بعضی نزول آیه را در عمرهٔ القضا؛ یعنی سال هفتم هجرت می‌دانند و برخی در حجّهٔ الوداع. این عمل حج یادآور رفت و آمد هاجر است بین این دو محل تا آبی بیابد و جان فرزندش اسماعیل را نجات دهد. مراسم حج بیانگریک دوره‌کامل‌از مبارزات حضرت ابراهیم وخاندان اوست‌که الگوی بشریت‌اند. در این سفر است که منازل گوناگون بندگی و توحید، فداکاری و اخلاص برای انسان مشخّص می‌شود. دیدن صحنه‌ها و شرکت داشتن در مراسم حج، انسان را عمیق‌تر متوجّه ابعاد معنوی آن می‌کند. زائر بیت‌اللَّه از نزدیک، گذشت و حج در ادب فارسی، ص: ۴۱ فداکاری ابراهیم را در قربانگاه لمس می‌کند، عبودیّت هاجر آن زمان که ابراهیم علیه السلام او و فرزندش اسماعیل را در آن درّه خشک رها کرد و در پاسخ هاجر که گفت: ما را به که می‌سپاری؟ با قلبی متأثّر ولی بسیار مطمئن پاسخ داد: به خدایی که به من فرمود شما را به این سرزمین بیاورم. کاملًا قابل درک است که اشکهای سوزان هاجر و گریه‌های کودک شیرخوارش قلب ابراهیم راسخت تکان داد، طولی نکشید که آب و غذای مادر و فرزند تمام شد، شیر هاجر خشکید و اسماعیلش بی آب و غذا و شیر ماند، او که نمی‌توانست در مقابل نگاههای معصومانه و متضرّعانه اسماعیل مقاومت کند، تشنگی خود را فراموش کرد، هم برای به دست آوردن آب، هم برای اینکه شاهد مرگ فرزند معصومش نباشد، بین کوه صفا و مروه به رفت و آمد و دویدن مشغول شد، که ناگهان در کنار فرزندش چشمه جوشان زمزم را دید و مادر و کودک با نوشیدن از آن، از مرگ حتمی نجات یافتند. سعی بین صفا و مروه، درس استقامت، توکّل، امید در نا امیدی و جانفشانی در راه اجرای اوامر الهی است. صفا و مروه از طرفی یادآور زمانی است که مکّه غرق در ظلمت شرک جاهلیّت بود. کوه صفا، که اوّلین پایگاه دعوت است، شاهد بود که هیچ کس در ابتدا به دعوت پیامبر پاسخ مثبت نداد، ولی امروز جمعیّتهای میلیونی لبّیک گویان دعوت رسول خدا را با شوق فراوان پذیرا شده‌اند و این خود درس بزرگی است به آمران به معروف و ناهیان از منکر که اگر دعوت حقّ آنها را نپذیرفتند مأیوس

نشونـد وبداننـد که حق سـرانجام پیروزاست. خداونـد در قرآن مجیـد موارد دیگری از خرافات دوره جاهلیّت را در آیات متعدّد منع فرموده است، از جمله: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَلَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَلکِنَّ البِرَّ مَن اتَّقی و أَتُواْ البُیُوْتَ مِنْ ابوابِها وَاتَّقُوا اللَّه لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ. «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۴۲ «در جاهلیّت مرسوم شده بود که وقتی در لباس احرام بودنـد، از درِ ورودی داخـل خانه‌هـای خود نمی‌شدنـد، بلکه از نقبی که در پشت منـازل می‌زدنـد وارد می‌شدنـد. در این آیه خداونـد آنها را هـدایت می‌فرمایـد و متـذکّر می‌شود که کار نیک وارد شدن از پشت خانه‌ها نیست بلکه تقوا پیشه‌کردن و پرهیز از مخالفت با اوامر پروردگار از محسّـِنات است. در فلسفه سعی صفا و مروه، باید گفت که: مطالعه تاریخ زندگی مردان بزرگ، انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد، امّا راه صـحیح‌تری نیز وجود دارد و آن دقّت در حوادث و صحنه‌هایی است که مردان خدا در عمل به مبارزه برخاسـته‌اند. اینگونه صـحنه‌ها، تاریخِ زنده است! اثر تربیتی سـعی بین صـفا و مروه هیچگاه قابل مقایسه با وعظ و سخنرانی صرف نیست. این صـحنه را بایـد حسّ کرد نه درک، بایـد تصدیق کرد نه تصوّر، عینیّت است نه ذهنیّت، صـحنه مبارزه هاجر است بایـأس، مشـکلات و ... از صـحنه‌های دیگرِ عملِ حضـرت ابراهیم علیه السـلام رها کردن کودکی است که سالها در آرزویش بوده، تنها گذاشـتن همسری است که این آرزویش را برآورده و برایش فرزندی به دنیا آورده‌است. رهاکردن چنین عزیزانی در بیابانی بی آب و علف و خالی از سکنه، کار ساده‌ای نیست؛ (إنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ المُبِینُ). «۱» همین مجاهده‌ها و آزمایشهای سخت و سنگین بود که ابراهیم را ابراهیم کرد و او را آنچنان پرورش داد و تاج پر افتخار امامت را بر سرش گذاشت. تمام مراسم حج در حقیقت مبارزه است و از نشانه‌هـای روشن توحیـد، بنـدگی و فـداکاری مخلصـانه می‌باشـد. توجّه به روح اعمـال و مناسک و جنبه‌های نمادین آن، گذراندن یک کلاس پر بار تربیتی و یک دوره کامل خداشناسـی و خداپرستی و پی بردن به اهمیّت انسان است که: «رسد آدمی به جایی که بجز خـدا نبیند». سـعی صـفا و مروه، یادآور آن موقعیّت و حالتی است که هاجر داشت؛ امید در عین حج در ادب فارسـی، ص: ۴۳ یأس، اطمینان در بحبوحه اضـطراب و سرانجام موفقیّت و امداد غیبی و جوشیدن آب زمزمِ همیشه جوشان و نوشیدن مادر و فرزند عطشان از آن و حیات دوباره یافتن. آب رمز حیات و طراوت و جاودانگی است. این است که خاطره هاجر برای همیشه تاریخ زنده و تازه و پر تحرّک باقی خواهد ماند. فلسـفه سـعی را به وضوح مشاهده می‌کنیم، خدا گونه شدن هاجر و اسـماعیل که هر سال میلیونها انسان مسـلمان زائر بیت‌اللَّه بر گرد مرقـد این دو بنده مخلص خدا به طواف می‌پردازند، همراه با طواف بر گرد خانه خدا. به علاوه، به یاد هاجر هفت دفعه بین صـفا و مروه سـعی می‌کنند. سـعی بین صفا و مروه و یاد هاجر، به انسان می‌آموزد که برای احیای نـام حق و به دست آوردن عظمت و اسـتقلال و آبـادی، همه، حتّی کودکـان شـیرخوار بایـد ایسـتادگی کننـد و تـا پـای جان در راه رسیدن به هدف عالی خود بکوشند. سعی بین صفا و مروه به ما می‌آموزد که همیشه باید امیدوار بود. کوه صفا و مروه نشانگر زوال باطل و استقرار حق است؛ همانگونه که مدّتها بتهای نائله و اساف بر بلندای آن مستقر بودند ولی پیامبرِ حق، آنها را درهم شکست و امروزه بانگ شـیرین «لا اله الّا اللَّه» در آنها طنین انـداز است. حاجی که حـج را انجام داده و در شـرف بازگشت است، در آغاز کار است نه در پایـان کـار. او با انجام اعمال و مناسک، با خـدا آشـنا شـده و انس گرفته است. پس از اعمال حـج است که: حاجی باید همیشه به یاد خدا باشد، با خدا باشد و او را در همه حال و در همه جا حاضر و ناظر بداند و به یاد و ذکر او باشد؛ اینکه در آیه «ایّام معدودات» (روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ذی حجّه) را یـاد کرده، بـدان جهت است که متصـل به حـج و جزو اعمـال حـج است و إلّا ایّامِ مشـخّص، مخصوص یاد خـدا نیست، همیشه ایّام معـدودات است و انسان مـدام بایـد با خدا باشد و خدا را از نظر دور ندارد. در این روزها که به «ایّام تشـریق» معروف است، حاجی باید پس از هر نماز، ذکر مخصوص را تکرار کند که: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، لا اله الا اللَّه، واللَّه اکبر، وللَّه‌الحمـد، اللَّه اکبر عَلی مـا هَـدانا، اللَّه اکبر عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهِیمَـةِ الأَنْعام». «۱» حج در ادب فارسـی، ص: ۴۴ واژه «حج» در قرآن در ده جا آمده و به همراه هر مورد، حکمی از احکام حج بیان گردیده است. در آیه ۱۹۶ سوره بقره می‌فرماید: «حج و عمره رابرای خدا به پایان رسانید و اگر محصور شدید (و موانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری اجازه نداد که پس از احرام بستن

وارد مکّه شوید) آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و از احرام خارج شوید) و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلّش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی بیمار بود یا ناراحتی در سر داشت (و ناچار بود سر خود را بتراشد) باید فدیه کفّاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد. و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید. پس کسانی که با ختم عمره، حج راآغاز می کنند، آنچه میسّر است از قربانی (ذبح کنند) وکسی که ندارد سه روز در ایّام حج روزه بگیرد و هفت روز به هنگامی که بازگشت (روزه بدارد) این ده روز کامل است (البته) برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشند (اهل مکه و اطراف مکه نباشند) و از خدا بپرهیزید و بدانید که او سخت کیفراست». «۱» در آیه ۹۷ سوره آل عمران، اصل حج در اسلام تشریع شده است. در آیه ۲۷ سوره حج، به ابراهیم علیه السلام امر شده است که پس از بنای کعبه مردم را برای انجام مناسک حج دعوت کند. در آیه ۱۹۷ سوره بقره، زمان حج را مشخص کرده و تأکید فراوانی در انجام دقیق اعمال حج شده است؛ زیرا حج یک عبادت مهمّ اسلامی است که اگر مراسم با دقّت و صحّت انجام نگردد و روح حج نادیده گرفته شود، مسلمانان زیان فراوان خواهند کرد. از سویی نظم و ترتیب و برنامه‌ریزی، از حتمیّات زندگی بشر است و می‌بینیم که خداوند این درس بزرگ زندگی را در آیه فوق‌الذکر داده و برای حج ایّام خاص را معین فرموده است- توضیح مطلب را در کتب حدیث و مناسک می‌توان دید-. ماههایی که حج در آن انجام می‌شود عبارتند از: شوّال، ذی قعده، ده روز اوّل ذی حجّه. لازم به یادآوری است که بعضی از اعمال، فقط باید در روزهای نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم ماه ذی حجّه انجام شود و بقیه در طول ماههای مشخص شده. حج در ادب فارسی، ص: ۴۵ خداوند می‌فرماید: مُحرم باید از بسیاری تمتّعات و اعمال‌که درخارج از احرام مجاز بوده، چشم بپوشد؛ از قبیل تمتّعات جنسی، سخنان بیهوده گفتن، جرّ و بحث و مجادله و کشمکشهای معمولی وبی‌ارزش وبه طورکلی ترک لذّتهای مادی وامیال وهواهای نفسانی. نکته مهم دیگری که در آیه آمده، وادار کردن حاجی به تهیّه توشه سفر است؛ زیرا در آن زمان بعضی از زائران که خود را مهمان خدا می‌شمردند هیچگونه زاد و توشه‌ای با خود برنمی‌داشتند، بدون زاد و توشه رفتن بعد از اسلام هم، کم و بیش در بین زائران بخصوص عرفا معمول بوده است: «نقل است که گروهی پیش بُشر آمدند از شام و گفتند «عزم حج داریم، رغبت کنی با ما؟»، بشر گفت: «به سه شرط: یکی آنکه هیچ برنگیریم و از کس هیچ نخواهیم و اگر بدهند قبول نکنیم» گفتند: «این دو توانیم اما اینکه بدهند و قبول نکنیم نتوانیم» بشر گفت: «پس شما توکّل به زاد حاجیان کرده‌اید!» «۱» دستور تهیّه توشه، منحصر به توشه مادّی نیست بلکه در ورای آن، توشه معنویِ پرهیزگاری، تقوا، ادای دیون و ... نیز نهفته است. به علاوه، درسهایی که می‌توان از متقدّمان در این مراسم گرفت؛ از معتقدانی همچون: هاجر، اسماعیل، ابراهیم و نیز منکرانی مانند ابرهه و .... علی علیه السلام در لحظات آخر حیات خود می‌فرماید: «اللَّه اللَّه فی بَیتِ رَبِّکُم، لا تَخْلُوهُ ما بقیتم فإنّه ان ترکَ لم تناظروا». حضرت هشدار می‌دهد که: شما را به خدا تا زنده هستید دست از خانه خدا نکشید که اگر زیارت آن ترک شد، مهلت داده نمی‌شوید و موجودیّت شما به خطر خواهد افتاد. «۲» دشمنان اسلام نیز به اهمیّت حج واقفند که می گویند: حج در ادب فارسی، ص: ۴۶ «مادام که حج رونق دارد ما بر آنها (مسلمانها) پیروز نمی‌شویم.» یا: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را درنیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند.» «۱» به همین جهت است که خداوند در آیه ۲۵ سوره حج، کسانی را که سدّ راه حج می‌شوند، به عذاب الیم ودردناك تهدید می کند و می گوید: انَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّه وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیْهِ وَالْبادِ وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیْم. و در عین حال مسلمانها را به صبر و عدم تعرض به آنان دعوت می کند و می گوید: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَاللَّه وَ لا الشَّهْرَ الحَرامَ وَ لا الْهَدْیَ وَ لا الْقَلائِدَ وَلا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ اذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَومٍ أنْ صَدُّوکُم عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقوی وَلا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثمِ وَالْعُدْوانِ وَ اتَّقُواللَّهَ إِنَّ اللَّه شَدیدُ الْعِقابِ. «۲» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شعائر الهی (و مراسم حج را محترم شمارید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بی نشان و نشاندار و نه آنها که به قصد خانه خدا برای به

دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آینـد، اما هنگامی که از احرام بیرون آمدیـد، صـید کردن برای شـما مانعی ندارد و خصومت با جمعیتی که شـما را از آمـدن به مسـجد الحرام (در سال حدیبیّه) مانع شدند، نباید شـما را وادار به تعدّی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگـاری بـا هم تعـاون و همیـاری کنیـد و (هرگز) در راه گنـاه و تعـدّی همکاری ننماییـد و از خـداوند بپرهیزید که مجازاتش شدید است.» هر چند در آیه بحثهای زیادی شده است ولی آنچه در این میان مسلّم و روشن است، این است که: خداوند کسانی را که برای زائران خانه‌اش مشکل به وجود می‌آورند و مانع راه آنها می‌شوند، به عذاب دردناك تهدید می‌کند و می‌فرماید: حج در ادب فارسی، ص: ۴۷ «هیچ تفاوتی میان مجاوران و ساکنان مکّه و زائرین غیر بومی نیست. خانه، خانه خدااست و خانه خدا خانه مردم است.» در آیه ۱۹۶ سوره بقره حدود، شرایط و اعمالی که باید در مراسم حج انجام شود، بیان گردیده است. در همین آیه نکته‌های بسیار مهم مطرح است؛ از جمله آنجا که می‌فرماید: ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَالزَّادِ التَّقْوی ... دو دستور بسیار مهم بیـان شـده‌است: نخست تهیه زاد و توشه دنیـاوی و دوّم زاد و توشه اخروی‌که همـان پرهیزگاری است. مردم یمن که به زیارت خانه خـدا می‌رفتنـد، به‌این بهانه‌که به خانه خدامی‌رونـد ومیهمان خدا هسـتند، زاد و توشه‌ای با خود برنمی‌داشـتند. «۱» و غافل بودنـد که خداونـد برای تغـذیه هر موجـودی، راههـای خاصـی و وسایـل ویژه‌ای فراهـم نمـوده است. این آیه برای تفهیم همین موضـوع نـازل شده‌است و علاوه براین، زادِ این سفرِ پر برکت بسیار متنوّع و گوناگون‌است. آیه ۲۸ سوره حج درباره منافع حج سـخن گفته است که: لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ .... در زمینه منافع حج در وسائل الشیعه، جلد هشـتم، باب اول، حدیثی از هشام بن حکم از امام صادق علیه السـلام منقول است که: «خداونـد انسانهـا را به عملی دسـتور داد که اطـاعت دین و مصالـح دنیـای آنان را در بردارد. در موسم حج مسـلمانان از شرق و غرب عالم گِردهم می‌آیند تا با همدیگر آشنا شوند و از تجارت و فراورده‌های یکدیگر برخوردار شوند و از به کرایه دادن وسایـل نقلیّه خود بهره ببرنـد و بـا اخبار و آثار پیغمبر اسـلام آشـنا شونـد و آثار زنـده بمانـد و به دست فراموشـی سپرده نشود؛ زیرا اگر ملّتها فقط به فکر خود باشند، هلاك می‌شوند و شهرها ویران می‌گردد و استفاده از منافع تجارتی از بین می‌رود و ... این است فلسـفه حج.» «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۴۸ هر چنـد بعضـی از علما حجّ بدون تجارت را افضل شـمرده‌اند: «لِانَّ الحَجَّ بِدُونِ التِّجارَةِ أَفْضلَ وَ اکملَ». «۱» در آیه ۱۹۸ سوره بقره فرموده است: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا مِنْ رَبِّکُم فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّه عِنْدَالْمَشْعَرِ الْحَرام وَاذْکُرُوهُ کَما هَدایکُمْ وَ إِن کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِه لَمِنَ الضَّالِّینَ. «۲» «گنـاهی بر شـما نیسـت که از فضـل پروردگـار خود (و از منـافع اقتصـادی در ایّام حـج) بر خوردار شویـد (که یکی از فلسـفه‌های حـج پی ریزی یک طرح جامع اقتصاد اسلامی است) و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید، همانطور که شما را هدایت نمود، گرچه پیش از آن از گمراهان بودید.» اسـلام نسبت به همه چیز با دید جامع می‌نگرد و دستورهایش منطقی و در جهت اصلاح و رفاه بشر است. پیش از اسلام تجارت، مسافربری و حمل بار در موسم حج را حرام و گناه و موجب ابطال حج می‌شمردند. مسلمانان که خود شاهد و چه بسا پیش از گرویدن به اسـلام عامل به این معتقدات بودند، منتظر روشن شدن موضوع بودند که: آیا مجازند طبق روش گذشـته عمل کننـد یا نه؟ آیه مورد نظر، حکم جاهلی را ابطال و اعلام کرد که در موسم حـج نه تنها تجارت و کسب درآمـد حرام نیست بلکه همـانگونه که اخلاق، سیاست، فرهنگ، از فلسـفه‌های حـج است. اقتصاد نیز فلسـفه مهمّ دیگر است و این کنگره عظیم جهانی حـج می‌تواند و باید پایه و اساس محکمی باشد برای یک جهش عمومی اقتصادی ممالك و ملل و امّتهای اسـلامی تا بتوانند خود را از نظر روابـط اقتصـادی، از ملـل غیر اسـلامی و بخصوص مخالفـان و دشـمنان بیگانه آن، بی نیاز کننـد. در اینجا بایـد توجه داشت که مسائـل تجـاری مـانع از انجام اعمال حـج بطور تمام و کامل نشود؛ زیرا «... إنَّ التِّجارَةَ إنْ وَقَعَتْ نقصاً فی أعمال الحـجّ لَم تَکُنْ مُباحةً وَ إنْ لم حج در ادب فارسی، ص: ۴۹ توقع نقصاً فیه، کانتْ مِنَ المباحات الّتی الأولی ترکها لتجرید العِبادَةَ عن غیرها ...». «۱» آیه ۱۸۹ سوره بقره، به انسانها درس اخلاق و تربیت می‌دهد.

نکات اخلاقی و تربیتی در قربانی:

در عمـلِ قربانی، تنها نام خـدا را بر زبان می‌راننـد؛ به‌طوری که در آیه ۲۸ حـج می‌فرماید: لِیَشـهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اْسمَ اللَّه. در این سـخن نکته دقیقی هست و آن اینکه: توجه حـاجی به هنگـام قربـانی، بایـد تنها به خـدا باشـد، هر چنـد از گوشت قربانی خود و دیگران استفاده می‌کنند، این استفاده تحت‌الشعاع نام خدا و یاد او قرار گرفته است. قربانی نشانه‌ای است از نهایت گذشت و یادآور قربان کردن اسماعیل است و تو باید اسماعیلت را قربانی کنی. در واقع خداوند از ابراهیم قربان کردن فرزندش را نمی‌خواست، بلکه می‌خواست دل از علائق مادّی و دنیوی و ماسوی‌اللَّه برکَنَد، حال اسماعیلِ حاجی هر چه و هر که باشد باید قربانی شود. اسماعیل او چیست؟ مقـام، آبرو، موقعیّت، شـغل، پول، خانه، باغ، اتومبیل، معشوق، خانواده، علم، درجه، هنر، روحانیّت، لباس، نام، نشان، جان، جوانی، زیبـایی و... «۲» و خلاـصه آنچه تو را در راه ایمـان ضـعیف می‌کنـد بایـد قربان شود. فلسـفه قربانی، آمادگی فرد است برای هرگونه ایثار و از خود گذشـتگی در راه اجرای اوامر الهی. یاد و نام خدا در حین عمل قربانی، نفی اعمال مشـرکین است که قربانی را برای بتها انجام می‌دادنـد و هنگام ذبـح، نام بتها را بر زبان می‌راندند. ذکر خدا در این ایّام تکبیر است که در بحث از ایّام تشـریق بدان اشاره شد. بشـر از ابتدا باورهایی داشـته، هر چند در مواردی آلوده به مسائل خرافی، اما بسـیاری از آن موارد طبیعی و فطری به نظر می‌رسیده است و ادیان الهی این تمایلات فطری را در حج در ادب فارسی، ص: ۵۰ مسیر صحیح قرار داده‌اند که از جمله آنها است ذبح قربانی در مراسم حج. این عمل صرف نظر از پیروی سنّت ابراهیم، سابقه دیرینه‌ای دارد که ابتدا به صورت هدیه و تحفه و قربـانی حیوان و حتی انسـان در مکانهای خاصـی انجام شـده و همراه با اورادی بوده است». «۱» زائران بیت اللَّه بایـد آلودگیها را از خود دور بریزنـد و خود را پاک کننـد و به نـذرهای خود وفا کنند و طواف خانه را به جای آورند: ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ. «۲» این طواف را بعضـی اعم دانسته‌اند؛ یعنی هم طواف زیارت، هم طواف نساء و هم حتی طواف عمره. «۳» در آیه بعـدی می‌فرماید: ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ احِلَّتْ لَکُمُ الأَنْعامُ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنْ الاوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ. «مناسک حـج چنین است و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است، و چهار پایان برای شـما حلال شده مگر آنچه دسـتور منعش بر شـما خوانده می‌شود. از پلیدیها؛ یعنی از بتها اجتناب کنید و از سخن باطـل و بی اساس بپرهیزیـد.» به عبارتی دیگر، در این آیه آنچه را که در آیات پیشـین به تفصـیل گفته است، جمع بنـدی می‌کنـد و می‌گویـد: هر کس برنامه‌هـای الهی را بزرگ شـمارد و احترام آنهـا را حفـظ کنـد در پیشـگاه خداونـد مقرّبتر است. آنگـاه هشـدار می‌دهد که از سـخن باطل بپرهیزید. مراد از «سخن باطل» تلبیه مشرکان است که در مراسم حجّ جاهلیّت می‌گفتند: «لَبَّیکَ لا شَرِیکَ لَکَ الّا شَـرِیکاً هُوَ لَکَ، تَمْلکه وَ ما مَلَکَ». «۴» و بدین‌سان برای خداوند شـریک حج در ادب فارسی، ص: ۵۱ قرار می‌دادند. سپس تأکید می‌کند که حج باید با اخلاص کامل انجام شود و نداشتن خلوص نیّت در عمل، حج را مایه سقوط از نیمه راه می‌داند: حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشـرِکِینَ بِه وَ مَنْ یُشرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ‌السَّماءِ فَتَخطَّفُهُ الطَّیرُ اوْ تَهْوی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ. و در آیه بعد می‌فرماید: ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّم شَعائِرَاللَّهِ فَإِنَّهـا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ هر کس که دارای قلب پـاکی باشـد، شـعائر الهی را بزرگ می‌شـمارد و شـعائر، منحصـر به یک مورد خاص نیست. یک موردِ آن، شعائر حج است که از نیّت تا آخرین عمل حج را شامل می‌شود، هر چند تصریح نشده ولی بیشتر نظر به قربانی دارد که آن، از جمله شـعائر است و این را از طریق «مِنْ» می‌توان فهمید که مِن بعضیه است. «۱» اینکه در آیه از «تعظیم قربانی» سـخن به میان آمده، منظور عظمت جسم قربانی نیست بلکه عظمت در بزرگ شـمردن عمل قربانی است و این تعظیم موضوعی اعتقادی است که با قصـدِ قلبی ارتباط دارد و همانگونه که می‌دانیم یکی از معانی حج «قصد» است. این آیات، خرافـات و تفکّرات جـاهلیّت در ارتبـاط بـا حـج را نفی می‌کنـد. یکی دیگر از خرافات، در میان حاجیان دوره جاهلی و حتی صـدر اسـلام این بود که وقتی تصـمیم به حـج می‌گرفتند و احرام می‌بسـتند، قربانی را با خود می‌بردند، نه بار بر او می‌نهادند و نه اگر قابل سواری بود بر او سوار می‌شدند و نه شیر او را می‌دوشیدند. برای نفی این خرافات، آیه زیر نازل شد: لَکُم فِیها مَنافِعُ إِلی اجَلٍ مُسَمًّی

ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ. «۲» «در حیوانات قربانی، منافعی است برای شما تا زمان معیّن (روز ذبح آنها)، سپس محلّ آن، خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است، (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکّه و اگر برای حج باشد در منا نزدیک مکّه محلّ ذبح آن خواهد بود).» حج در ادب فارسی، ص: ۵۲ این بهره برداری در هر مورد و هر وضعیتی باید عادلانه باشد و به هیچ وجه نباید باری بیش از حدّ توان و معمول، بر مرکبی نهاد و یا برای دوشیدن شیر، نباید حیوان را تحت فشار قرار داد. این دستوری است عادلانه که از افراط و تفریط به دور است؛ زیرا به طوری که از آیه دوم سوره مائده فهمیده می‌شود، بعضی برای قربانی خود هیچ اهمّیتی قائل نبودند و حتی پیش از موعد، آن را ذبح نموده و از گوشتش استفاده می‌کردند. خداوند در این آیه آنها را از این گونه اعمال منع کرده است. به هر صورت، نتیجه آیات آن است که قربانی باید با رعایت شرایط خاصّی در محلّ خود ذبح شود؛ اگر برای حج است در منا و اگر برای عمره مفرده است در سرزمین مکّه. وَلِكُلِّ امَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّه عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الأَنعامِ فَإِلهُكُمْ الهٌ واحِدٌ فَلَهُ اسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ. «۱» «برای هر امتّی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند و خدای شما، معبودی واحد است، در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان وتسلیم شوندگان را.» این آیه پاسخی است به پرسشی که ممکن است بعضی مطرح کنند که: این چه کاری است؟ مسلمانان حیوانهای بی گناه را بدون جهت می‌کشند، مگر خداوند نیاز به خونریزی دارد؟ مگر خداوند نیازمند به قربانی است و ...؟ خداوند می‌فرماید: قربانی که به صور گوناگون و گاهی به صورت خرافی انجام می‌گیرد، باید برای خدا، با یاد خدا و با نام خدا باشد، این خود یک دستور است که انسانهای متواضع و تسلیم در برابر اوامر الهی بدون چون و چرا انجام می‌دهند و خداوند آنها را به پاداش نیکو بشارت می‌دهد. در آیه ۳۶ این سوره می‌فرماید: «و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم. در آنها برای شما خیر و حج در ادب فارسی، ص: ۵۳ برکت است. نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده‌اند ببرید؛ هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها بخورید و از آن به مستمندان قانع و فقیران معتر و سائل نیز اطعام کنید، اینگونه ما آنها را مسخّرتان ساختیم تا شکر خدا را بجای آورید.» فایده اصلی قربانی کردن، آشنایی با عظمت خداوند است که دستورات او بدون چون و چرا اجرا شود و حاجی بداند که خداوند از یک طرف او را مکلّف به انجام این تکالیف کرده و از سوی دیگر حیوانات را مسخّر و مطیع وی ساخته است تا از آنها در راه اجرای اوامر الهی و قربان کردن بهره ببرد و از این طریق متوجّه شود که آنچه هست از آن اوست و به فرمان او. گفتیم که حج نمونه اعلای بندگی و عبودیّت است و آنان که بدون چون و چرا به اوامر الهی در این باره عمل کنند، اخلاص خود را به اثبات رسانده و از امتحان الهی سرافراز بیرون آمده‌اند. پس از جریان حدیبیّه، وقتی مسلمانها در حال احرام بودند، صیدهای فراوان در مسیر آنها بود که حتی بدون استفاده از وسائل صید، می‌توانستند آنها را بگیرند. خداوند برای امتحانِ درجه ایمان آنها، اوّلین آیه سوره مائده را نازل کرد و با صدور این فرمان، صید در حال احرام را تحریم کرد. «۱» يا ايُّها الَّذِينَ آمَنُوا اوفُوا بِالْعُقُودِ احِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ مُحِلِّي الصَّيدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّه يَحْكُمُ ما يُرِيدُ. «۲» تحریم صید، هم در حالت احرام حج است و هم به هنگام احرام عمره، شرح بیشتر تحریم صید را در آیات ۹۵ و ۹۶ همین سوره مائده می‌توان دید. در آیه ۹۵، صید در حال احرام به صراحت منع شده است لیکن از آنجا که بشر فراموشکار است و ممکن است مرتکب اشتباه شود و در حال احرام صید کند، کفّاره اشتباه را نیز در همین آیه تعیین کرده است که باید حیوانی همانند همان صید را قربانی کند و گوشت آن را به مستمندان بدهد؛ حج در ادب فارسی، ص: ۵۴ اگر صید غیر مجاز، در حال احرامِ عمره باشد کفّاره قربانی را در مکه بپردازد و اگر در احرام حج اتفاق بیفتد در منا قربانی کند. «۱» در صورتی که شخص خاطی توان قربانی نداشته باشد، می‌تواند معادل آن را صرف اطعام مساکین کند و در صورت عدم تمکّن مالی معادل آن روزه بگیرد. «۲» با توجه به اینکه در آیه ۹۶ سوره مائده صید دریا را حلال دانسته و فرموده است: احِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ و ... باید دید چه فلسفه‌ای در این سخن است که صید دریا حلال ولی صید خشکی تحریم شده است. شاید بتوان فلسفه این منعها و

جوازها را در ارتباط با صحرای خشک عربستان وبخصوص محدوده حرم دانست که اگر قرار باشد انبوه جمعیّتی که از سراسر کشورهای اسلامی در ایّام حج حاضر می‌شوند، در صید آزاد باشند نسل بسیاری از حیوانات حوالی مکّه منقرض می گردد و این دستوری است برای حفظ محیط زیست. و اینکه صید دریا را آزاد گذاشته، به خاطر وسعت دریا و فراوانی صیدهای دریایی است که نقصانی چشمگیر بدان راه نخواهد یافت. در ضمن زائران نیز در تنگنای کمبود تغذیه قرار نمی گیرند. او حکیم است و تمام اوامر و نواهی‌اش از روی حکمت صادر می گردد. «۳» در آیه ۷۹ همین سوره، مهمترین فلسفه حج را بیان کرده و فرموده است: جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ .... در آیات پیشین سخن از تحریم صید در حال احرام بود و این آیه اهمیّت کعبه را از جهت سازماندهی به زندگی مردم بیان کرده و گفته است: خداوند کعبه را برای قیام مردم قرار داد؛ یعنی اینکه مردم در کعبه گِرد آیند و کنگره عظیم حج را برگزار کنند و به اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود سر و سامان دهند و با اتّحاد و اتّفاق، در مقابل مفاسد اجتماعی و مظالم دشمنان دین و مردم قیام کنند حج در ادب فارسی، ص: ۵۵ و خلاصه با توجّه به توسّع معنای «قیام»، همه کار خود را سر و سامان بخشند. چون برای تشکیل چنین اجتماع عظیم و کنگره بزرگ جهانی، امنیّت لازم است، وقت آن را در ماههای حرام مقرر کرده است و چون این اجتماع عظیم در سرزمینی غیر قابل کشت و بی‌آب و علف تشکیل می گردد، دستور هدی و قلائد را نیز در آیه داده است. نکته‌ای که از این قسمت اخیر استنباط می‌شود- البته در جایی ندیده‌ام- این است که توجّه به مسائل مادی، اداری و سیاسی قاعدهً باید پس از انجام مناسک و اعمال حج باشد؛ زیرا اولًا: وَللَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ ... است؛ یعنی در حج تنها خدا در نظر است نه چیز یا کس دیگر. ثانیاً: هدی و قلائد در روزهای آخر حج است که می‌تواند به مصرف تغذیه برسد نه در بین مناسک و اعمال حج. بعضی از آیات که در ارتباط با حج نازل شده، گوشه‌هایی از سیاست و مدیریّت پیامبر را در بردارد؛ از آن جمله است آیه: وَ أذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ الیَ النَّاسِ یَوْم الْحَجِّ الأکْبرِ أَنَّ اللَّهَ بَریءٌ مِنَ المُشرِکینَ وَ رَسُولُهُ فَإنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إنْ تَوَلَّیْتُم فَاعْلَمُوا انَّکم غَیرُ مُعْجِزی اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ الِیْم. در این آیه که سخن از پیمان مشرکان است، تأکید بیشتری شده و از نظر سیاسی تنها مشرکین مورد خطاب قرار نگرفته‌اند بلکه همه انسانها مخاطب‌اند، تا راه بهانه‌جویی را بر مشرکان بسته باشد و زبان مفسدان و بدگویان نیز قطع شود، خطاب به همه مردمی است که آن روز در مکّه بوده‌اند، مشرکین را با تأکید بیشتر از طریق تشویق و تهدید هدایت می کند و می گوید: فَإنْ تُبْتُمْ خَیْرٌلَکُمْ پس از آن، به مخالفان لجوج و متعصّب هشدار می‌دهد که: وَإنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا انَّکُمْ غَیْرُ مُعجِزی اللَّه و در پایان به کسانی که با سرسختی مقاومت می کنند اعلام خطر می کند: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ الِیم». پیشتر گفتیم که پیامبر افتخار و بالیدن به پدران و اجداد و مقامات را از میان برد. در سوره توبه آیه ۱۹ به موردی از این به خود بالیدنها و افتخارات پوچ اشاره کرده و ماجرا به حج در ادب فارسی، ص: ۵۶ این صورت است که شیبه و عبّاس بر یکدیگر فخر می کردند، عبّاس به سقایت خود می‌بالید و شیبه به کلید داری کعبه و مسؤولیّت تعمیرات بیت‌اللّه مباهات می کرد. در این حال علی علیه السلام رسید، وقتی متوجّه مفاخره آنها شد فرمود: من افتخاری دارم که شما ندارید! در پاسخ به پرسش آنها که چیست افتخار تو؟ فرمود: «من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان آوردید.» و آیه ذیل در این باره نازل شد: أَجَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرام کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَجاهَدَ فِی سَبِیلِ‌اللَّهِ ...». «۱» سخن خود را در این مورد با داستان حدیبّیه به پایان می‌بریم: در ارتباط با داستان حدیبیّه، پیامبر در مدینه خواب دید که با یاران خود برای انجام عمره وارد مکّه شده لیکن چون در آن سال عمره عملی نشد و کفّار حدیبیّه مانع انجام مناسک آنها شدند، عدّه‌ای گرفتار تردید شدند و این آیه در راه بازگشت به مدینه نازل شد: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إنْ شاءَ اْللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُءُوسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُون ذلِکَ فَتْحاً قَرِیْباً. «۲» در آیه، به قسم مؤکّد قولِ تشرّف همگان را داد و سال بعد به واقعیّت پیوست و چون این عمره قضای سال گذشته بود، «عمرهٔالقضا» نامیده شد. در همین حج بود که پیامبر به مسلمانها دستور داد هنگام طواف به سرعت حرکت کنند و بازوان نیرومند خود را از زیر احرام آشکار کنند تا در دل کفّار

رعب و وحشتی از نیرومنـدی مسـلمانها ایجاد شود و این مقدمّه‌ای شد برای فتح مکّه که در سال بعد روی داد. «۳» در این آیه نیز به آدابی از مراسم حـج عمره که محرم با انجام آن از احرام خارج می‌شود یعنی «تقصـیر» اشاره شـده است. حج در ادب فارسـی، ص: ۵۷

فصل دوم: حج و تاریخ

اشاره

حـج و تاریـخ تاریـخ آینه تمام‌نمـای گذشـته است؛ گذشـته‌ای دور و دراز بـا اتفاقـات گوناگونش، با فراز و نشـیبهایش، با جنگها و ویرانیهـایش، بـا حوادث طبیعی و آسـمانی‌اش و... بـا نگـاهی به تاریـخ خواهیم دیـد که حـج و مقصـد اولیّه حجّاج؛ یعنی کعبه چه حوادثی را به خود دیـده و چگونه قرنهـا، از زمان آدم علیه السـلام تاکنون، پا برجامانـده و تا قیامت پابرجا و اسـتوار خواهـد مانـد؟! نمونه‌هـایی از آنچه بر کعبه و مسـجد الحرام گذشـته؛ اعم از تخریبهـای پیـاپی سـیلها، آتش سوزیها، حملات و ... را به نقل از کتب تاریـخ خواهیم آورد و سـعی خواهیم کرد در نقـل مطـالب وبررسـی کتب تاریـخ، ترتیب زمـانی را رعـایت کنیم تـا سـیر تحوّلات و تغییراتی که در این‌عمل عبادی- سیاسی واماکن‌متبرکه متعلّق‌به آن حاصل شده، به ترتیب بیان شود:

۱- اعلاق النفیسه؛

کتابی است در تاریخ و جغرافیا، به قلم احمد بن عمر بن رسـته که دکتر حسین قره چانلو آن را ترجمه کرده و انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۶۵ منتشـر سـاخته است. این کتـاب مربوط به قرن سوم هجری بوده و در توصـیف امـاکن، بسـیار ارزنـده است. نویسنده در ارتبـاط با اوضاع و احوال مکه، بنیان کعبه و ساختمان و اوصاف آن، سـخن گفته و تجدیـد بناها، تعمیرات و تغییرات کعبه و حرم را شرح داده است. او همچنین به چگونگی کعبه در عهـد ابراهیم علیه السـلام تـا قرن سوم (زمـان تـألیف کتاب) پرداخته و انـدازه‌های داخـل وخـارج و طول و عرض کعبه را نشـان داده و روزنه‌های کعبه را که برای حـج در ادب فارسـی، ص: ۶۰ روشنایی تعبیه شده بوده، گزارش کرده است. لوح دیوار کعبه، اندازه آن، اوصاف پلّکانهای کعبه، فاصله ستونهای دیوار خانه کعبه وصف ازاره مرمرین فرودینِ درون‌کعبه، تعدادلوح‌های سفید، سرخ وسبز ازمطالب‌آن‌است. او همچنین ازاره فوقانی و تعداد الواح آن را باز نموده، درباره پوشـش زمین کعبه به مرمر، شـاذروان، حجر اسـماعیل، حجر الأـسود و قـاب نقره‌ای آن و فاصـله حجرالأـسود تا زمین و انـدازه مقام ابراهیم قلم فرسایی کرده است. زمزم، پیـدایش آن، دعاوی مالکیت بر زمزم و حفر آن توسط عبـدالمطلب بن هاشم، عمق چاه، ذکر نامهـای آن، وصف مسـجد الحرام و انـدازه دقیق آن، شـماره سـتونهای مسـجد و چگونگی رنـگ و زینت آنها از مطالب این کتاب می‌باشـد. درهای مسـجدالحرام، تعداد و اندازه‌های طول وعرض آنها، تعمیرات یاتزییناتی‌که در طول زمان توسط اشـخاص تا عصـر مؤلف انجـام شـده، صـفحاتی از این کتـاب را پر کرده‌است. دربـاره انـدازه طوافهای واجب، سـعی بین صـفا و مروه، چگونگی بنای پلّکـان صـفا و مروه، جایگـاه اصـلی مقـام ابراهیم و انتقالش به محل فعلی (در قرن سوم)، انـدازه‌های مساجـد مختلف (مزدلفه و منا) تعداد میلهایی که از مسـجد الحرام تا موقف عرفه قرار داشـته، مطالبی آورده و جای آنها و حتی سازندگان و نصب کنندگان بعضی از آنها را معرفی کرده است. او همچنین حدود و ویژگی‌های حرم را شرح داده و درباره جنبه‌های اعجاز آن، نمونه هایی را آورده و این موضوعات حدود ۳۵ صـفحه از کتاب را پر کرده است. ابن رسـته در بنای کعبه توسط حضرت آدم علیه السلام روایتی از کعب نقل کرده که خداوند فرشته‌ای به سوی آدم علیه السلام فرستاد و محلّ خانه و حدود آن را به وی نشان داد و به او دستور بنیاد کعبه را داد. و اضـافه کرده: خـانه کعبه، مقابـل بیت‌المعمور است. «۱» حج در ادب فارسـی، ص: ۶۱ از ابن عبـاس نقل شـده که کعبه در

مقابل بیت‌المعمور و درست در زیر آن واقع است؛ بگونه‌ای کـه اگر از بیت‌المعمور چیزی فرو افتـد، درست بر روی کعبه قرار می گیرد. «۱» گویـد: چون آدم علیه السـلام از بنـای خـانه فـارغ شـد، قصـد حـج کرد تـا به منـا و عرفه رسـید و به هنگام بازگشت، فرشـتگان او را در ابطح دیدند و گفتند: ای آدم، حجّ تو قبول باد! لیکن ما دو هزار سال قبل از تو حج گزاردیم. «۲» از عروهٔ بن زبیر نقـل شـده: زمـانی که آب زمین را فرا گرفت، خانه در بلنـدی افتاد و در جای آن تپه‌ای قرمز رنگ باقی مانـد. خداونـد هود را برای ارشاد قوم عاد فرسـتاد و او تا پایان عمر مشـغول ارشاد و هدایت آنان بود و حج نکرد. سپس صالح را به پیامبری قوم ثمود فرستاد او نیز به ارشاد قوم ثمود مشـغول بود و حـج نکرده درگـذشت. سـپس خداوند ابراهیم علیه السـلام را فرسـتاد، او خانه را زیارت کرد و چون از مراسم آگاهی داشت مردم را به زیارت خانه دعوت کرد. پس از این، خداونـد هر پیامبری را که می‌فرسـتاد حـج بیت‌اللّه را انجام می‌داد. «۳» درباره بنای کعبه توسط ابراهیم علیه السـلام از وهب بن منبه نقل کرده که چون خداونـد حضـرت ابراهیم رامأمور بنـای کعبه کرد، او به جسـتجوی نخستین پـایه‌ای برآمـد که فرزنـدان آدم نهـاده بودنـد. ابراهیم علیه السـلام پی‌هـا را حفر کرد تا به ستونهـایی که فرزنـدان آدم بنـا کرده بودنـد رسـید. خداونـد محلّ کعبه را به وسـیله ابری سـایه کرد و ثـابت نگهـداشت و آن سایه محدوده خانه را مشـخص می کرد، تا آنکه ابراهیم علیه السلام آنها را به اندازه قامت انسان بالا آورد و این معنای قول خداوند است که: وَاذْ بَوَّأْنا لِابْراهِیمَ مَکانَ الْبَیتِ .... «۴» ابن رسته، ارتفاع و طول و عرض خانه کعبه را که ابراهیم علیه السلام بنا کرد، به ترتیب ۹، ۳۰ و ۲۲ ذراع نوشـته و کعبه در آن زمان بدون سـقف بوده است. قریش که در عصـر حج در ادب فارسـی، ص: ۶۲ جاهلیت آن را تجدید بنا کردند، ۹ ذراع بر ارتفاع آن افزودنـد و سـقفی هم برای آن ساختنـد. در این تجدید بنا، شـش ذراع و یک وجب از طول کعبه کاسـتند و به حجر اسـماعیل افزودنـد؛ به‌طوری که از محیط کعبه کاسـته شـد. خانه کعبه به همین شـکل بود تا عبداللّه بن زبیر خانه را خراب کرد و آن را به صورتی که ابراهیم علیه السـلام بنا کرده بود برگردانـد و ارتفاع آن را به ۲۷ ذراع رسانید و درب آن را همسـطح زمین قرار داد و پشت خـانه مقابـل این در، درِ دیگری گشود. چون هفتاد تن از پیران قریش گواهی دادنـد که قریش به علّت کمی پول هفت ذراع از محیـط خـانه را کم کرده‌انـد، ابن زبیر آن هفت ذراع را به محیط خانه افزود و سنگفرشـها و سـتونهای زیبـایی را که ابرهه در کلیسـای صـنعا به کـار برده بود، برای او آوردنـد و وی آنهـا را در ساختمـان کعبه به کار برد. سـتونها به نظر بیننـدگان، طلاـ جلوه می کرد؛ زیرا رنـگ آنهـا زرد طلاـیی بود. ابن زبیر دو در برای کعبه قرار داد که از یک در وارد و از درِ دیگر خارج می‌شدنـد. خانه کعبه تا کشـته شـدن عبـداللّه بن زبیر به همین شـکل باقی بود. «۱» پس از آن، حَجّاج مکّه را فتـح کرد و به دستور عبدالملک مروان کعبه را ویران ساخت و آن را به صورت پیش از بنای ابن زبیر در آورد و ابن رسته در ارتباط با مطلّا کردن ناودان کعبه و در قاب طلا گرفتن لوحی که در درون کعبه بود، و تغییرات بعدی به تفصـیل سخن گفته است. ابن رسته نوشته است: تمام سـنگهای مرمر سـفید و سرخ و سبزی که درون کعبه را پوشانده بود، و لیدبن عبدالملک فراهم آورده است. او اول کسی است که خانه کعبه را با سنگ مرمر زینت داد و مساجد را زیور بندی کرده. «۲» به فرمان محمد امین فرزند هارون الرشید، تزییناتی در در و دیوار کعبه انجام شـد. پس از آتش‌سوزی مهیب کعبه، ابن زبیر حجرالأسود را که چنـد تَرَک برداشـته بود، محکم کرد ولی چون نقره‌ها نازک شده و سـنگ تکان خورده بود، هارون‌الرشـید که در سال ۱۸۹ حج در ادب فارسی، ص: ۶۳ حج عمره گزارد، فرمان داد تـا رکنی را که حجرالأسود بر آن نصب است بـا المـاس از بالاـ و پایین سوراخ کننـد. سـپس نقره مـذاب در آن بریزنـد و همان نقره‌هاست که تا به امروز باقی مانـده و سـنگ را در جای خود ثابت نگهداشـته است. نویسنده گفته است: اوّل کسـی که برای چاه زمزم سـنگ مرمر و پنجره به کاربرد ابوجعفر منصور بود که در زمان خلافت خود انجام داد. آنگاه مهـدی در عهـد خلافت خویش کار ابوجعفر را تعقیب کرد، سـپس محمد بن فرج رخّجی درسال ۲۲۰ زمـان خلافت معتصم آن را دگرگون ساخت و بر تمام بالای چاه گنبـدی از چوب ساج پوشانـد و روی آن را زیور بندی کرد و از داخل گنبد را مذهّب ساخت. «۱» ابن رسته می‌نویسد: در طی قرون متمـادی کـه مردم به حـج رفته و رمی جمره کرده‌انـد، هیـچ تغییری در محـل رمی پیـدا نشـده و اگر محل شـگرف و اعجوبه

نمی‌بود، بایـد تاکنون به صورت کوهی در می‌آمد. حال آنکه سـیل هرگز آنجا را نمی‌شـست و مردم از آنجا سـنگ بر نمی‌گرفتند. «۲»

۲- الاصنام؛

ابو منـذر هشـام بن محمـد کلبی (متوفـای سال ۲۰۴ ه.) بـا نگـارش کتـاب الاصـنام، پیشـینه بت پرستی را با اسـتناد به مـدارک معتبر مشـخص کرده است. او از قرآن کریم، احـادیث و روایـاتی که بـا دو واسـطه به ابن عباس می‌رسـد بهره برده است و مآخـذ مهم در الأصـنام عبارتنـد از: آگاهانی همچون ابو صالـح باذان، بنـده آزاد شـده امّ‌هانی که ابن سـعد در کتاب طبقات وی را از محدّثان ثقه شمرده است و شرقی بن القطامی (متوفای سال ۱۵۵ ه.) موسوم به ولید بن حصـین بن حبیب بن جمال کلبی مکنّی به ابوالمثنی که از راویان اخبار و انساب عرب بوده و ابو مسـکین حرّبن مسـکین از موالی قبیله نخع که ابوالفرج اصـفهانی در کتاب «اغانی» بیش از ده مورد به اقوال او استناد جسته و محمد بن سائب که پدرش در علم تاریخ و انساب و تفسیر و حدیث شهرتی داشته و ثعلبی و ابن حج در ادب فارسی، ص: ۶۴ عساکر در تفسیر و تاریخ خود و نیز شهرسـتانی در «الملل و النحل» که از تاریخ اوس و خزرج و وابستگان آنهـا بیش از همه مطلع و بر چگونگی حـجّ قبایـل واقف بوده و اعمـال آنها را در مواقف و مراسم زیارت منات به هشام گفته است. کلبی می‌گویـد: نخستین پایه بت پرستی را یکی از فرزنـدان قابیل گـذاشت. وی ماجرا را بدین مضـمون آورده: آدم علیه السـلام را پس از مرگش در مغـاره‌ای دفـن کردنـد- در همـان کـوه «نـوذ» کـه آدم از بهشـت برآن فرود آمـد. «۱» فرزنـدان شیث به زیارتش می‌آمدند و فرزندان قابیل به آن راه نداشـتند. یکی از فرزندان قابیل به دیگران گفت: چون شما از آن مرقد بهره‌ای ندارید من برای شما زیارتگاهی درست می‌کنم‌که از رفتن به محلّ مرقـد بی‌نیاز باشـید. برای ایشان بتی تراشـید تا به زیارتش بروند! و او اول کسـی است که بت تراشید. «۲» کلبی گفته است «وَدّ»، «سُواع»، «یَغُوث»، «یَعُوق»، «نَسـر» از مردمان صالـح بودنـد و همه در یک ماه مردند، خویشاونـدان آنها بر آنها سوگوار بودند، مردی از فرزندان قابیل برای آنها پنج مجسّـمه به شـکل خودشان ساخت و مردم به زیارت آن مجسّـمه‌ها می‌آمدنـد. در نسـل سوّم کرامـاتی هم به آنها نسبت می‌دادنـد و آنها را شـفیع می‌دانسـتند، در نتیجه به پرسـتش آنها پرداختنـد تا اینکه خداوند ادریس را به پیامبری فرسـتاد ولی دعوت او را نپذیرفتند و تا زمان نوح به بت پرستی خود ادامه دادند و با توفان از میان رفتند. مالک که مرد شـریفی بوده، پیش از اسـلام حرمت بت را شـکست. و علی علیه السـلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بت قبیله طی به نام «فَلْس» را شـکست و در هم ریخت و دو شمشـیری را که بر آن بت آویخته بودنـد، برداشت و خدمت پیامبر برد. پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا شمشیر را به کمر بست و سپس به علی علیه السلام بخشید و علی علیه السلام آن را بر میان بست. در الأصـنام آمده است که پیش از اسـلام کعبه‌هایی بوده است؛ از جمله آنها کعبه نجران متعلّق به بنی‌حارث پسـر کعب بوده، لیکن بعضی گفته‌اند: آن ساختمان عبادتگاه نبوده بلکه کاخ بوده است. حج در ادب فارسی، ص: ۶۵ قبیله ایاد در بین کوفه و بصره کعبه‌ای داشـته‌اند که محلّ اجتماع مهمّی بوده و محتمل است آن هم بُعد عبادی نداشته باشد. مردی از قبیله «جهینه» به نام عبدالدار، پسـر حـدیب به قوم خود پیشـنهاد سـاختن کعبه‌ای را داد تـا بـا کعبه مکه برابری کنـد و عربهـا را به آن متمایـل سـازد، ولی قوم وی پیشـنهادش را رد کردنـد. «بس» خـانه‌ای بوده متعلق به غَطَفان که ظالم پسـر اسـعد آن را ساخته است. گوینـد علّت ساختن این خانه توسط وی آن بود که وی دید قریش پیرامون کعبه طواف می‌کنند و سـعی بین صـفا و مروه انجام می‌دهند و لذا خانه کعبه را اندازه گرفت و سنگی دیگر از صفا و سنگی از مروه به سوی قوم خود برد و در آنجا خانه‌ای در ابعاد کعبه ساخت و آن دو قطعه سنگ را به جـای صـفا و مروه در نظر گرفت و بـدین ترتیب خـود و قـومش را از گزاردن حـج کعبه در مکّه بی‌نیـاز کرد! «۱» ولی زهیر پسر کلبی به همراه گروهی بر او و قبیله‌اش شوریدند، کعبه‌اش را ویران کردند و خودش را کشتند. ربّه (الربّه): خانه دیگری بوده که بت لات در آن قرار داشـته است و قبیله ثقیف در طائف آن را می‌پرستیده‌اند و آن را با کعبه برابر می‌شـمرده‌اند! پس از آنکه مسـلمانان

بر آنها پیروز شدند و آنها به اسلام گرویدند، مغیره آن را در هم کوبید. «۲»

۳- اخبار مکه؛

اشاره

از عمده کتابهایی است که در قرن سوم، در ارتباط با حج و کعبه و دیگر متعلّقات آن نوشته شده و نویسنده آن ابوالولید محمد بن عبداللَّه بن احمد ازرقی، (متوفای حدود نیمه قرن سوم، ۲۵۰ ه. ق.) است و دکتر محمود مهدوی دامغانی آن را به فارسی ترجمه کرده است. بیشترین روایات که در این کتاب آمده، درباره فضیلت کعبه، حجرالأسود، مقام ابراهیم و حجر اسماعیل علیهما السلام و این قبیل مسائل تاریخی و اماکن متبرّک‌ه است. این کتاب در ارتباط با کیفیّت و فلسفه حج مطلب قابل توجهی ندارد، جزاینکه به برخی از اعمال حج در ادب فارسی، ص: ۶۶ تنها از نظر ظاهر و اینکه؛ مثلًا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داده و دیگران به تبعیّت از آن حضرت انجام داده‌اند، اشاراتی کرده است. به منظور آشنایی بیشتر با محتویات این کتاب بعضی نکات آن را به اختصارمی‌آوریم: ازرقی خانه کعبه راپانزدهمین خانه مقدس دانسته و نوشته است: از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: این خانه کعبه پانزدهمین خانه است، هفت کعبه درآسمانها تا عرش و هفت کعبه هم در طبقات زیر زمین، که برابر عرش قرار گرفته و هر یک از این کعبه‌ها حرمی دارند، و نیز زائرانی که به زیارت آنها می‌روند. «۱» مؤلف گفته است: پیش از آفرینش زمین و آسمانها، کعبه همچون حباب و خاشاکی بر روی آب بود و زمین از زیر آن گسترش یافت. این مطلب را به عبارتهای دیگر نیز نقل کرده است. و نیز گوید: در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران، منظور از واژه «بکّه» مسجد است که موجب هدایت جهانیان می‌باشد و خداوند موضع مکّه را بیت خود نامیده است. پیش از آنکه کعبه در روی زمین ساخته شود- هر چند خانه‌های دیگری پیش از آن ساخته شده بود- به فرمان پروردگار هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد بیت المعمور طواف می‌کردند و دیگر هرگز به آنجا باز نمی‌آمدند (نوبت به آنها نمی‌رسید). پس ازآن، خداوند به فرشتگان فرمود که برای من همانند این خانه خانه‌ای در روی زمین بسازید و به خلق خود در زمین فرمان داد بر گرد آن طواف کنند؛ همانگونه که فرشتگان پیرامون بیت‌المعمور طواف می‌کنند. فرشتگان نیز به زیارت و طواف کعبه می‌آیند. خداوند آدم علیه السلام را از بهشت به زمین فرستاد و او با راهنمایی جبرئیل کعبه را ساخت. ازابن عباس نقل شده است: «نخستین کسی که اساس خانه کعبه را نهاد و در آن نمازگزارد و برگِرد آن طواف کرد آدم علیه السلام بود. هم او گفته است: خداوند که دلتنگی و گریه‌های آدم علیه السلام را مشاهده می‌کرد با فرستادن خیمه‌ای از بهشت او را تسکین و دلداری داد، آدم آن خیمه را در محلّ کنونی حج در ادب فارسی، ص: ۶۷ کعبه قرار داد و این پیش از آن بود که کعبه ساخته شده باشد، خیمه از یاقوتهای سرخ بهشت بود که در آن سر شمعدان زرّین از زرهای بهشت قرار داشت و پرتوی از پرتوهای بهشت در آن فروزان بود. حجرالأسود را هم با همان خیمه فرو فرستاد و آن یاقوتی سفید بود از بهشت و آدم علیه السلام بر آن می‌نشست و چون آدم در مکّه ساکن شد فرشتگان از آن خیمه پاسداری می‌کردند و دیگر ساکنان زمین را که جن و شیطانها بودند، از نزدیک شدن به آن منع می‌کردند. «۱» خیمه آدم پابرجا و استوار بود تا زمانی که مرگ او فرا رسید، آنگاه خیمه به آسمان برده شد. فرزندان آدم در جای آن خیمه، خانه کعبه را از گِل و سنگ ساختند و همیشه آبادان بود. توفان نوح آن را ویران کرد ولی آثار آن برجا بود تا اینکه خداوند ابراهیم علیه السلام را مأمور بنای کعبه کرد و با فرستادن و ثابت نگهداشتن ابری بر روی محلّ بنای کعبه، محدوده آن را به حضرت ابراهیم علیه السلام نمود، ابراهیم علیه السلام دیوارها را به اندازه قامت مردی بالا برد. ازرقی روایت دیگری نیز در این خصوص نقل کرده که از جهتی با روایات دیگر متناقض است؛ زیرا دراین روایت گفته شده که خیمه بهشتی تا توفان نوح پابرجا بوده و در آن زمان به‌آسمان برده شده‌است و فقط پایه‌های آن برجا مانده. ازطرفی می‌نویسد: کعبه

دوهزار سال قبل از آدم علیه السلام وجود داشته است. ازرقی این سخنان را از زبان فرشتگان نقل کرده‌است. «۲» به هر حال وقتی آدم علیه السلام کعبه را ساخت، به عنوان مزد زحمت خود از خداوند خواست فرزندان او راکه به حج می‌آیند وبه گناهان خود اعتراف می‌کنند وبه درگاه خداتوبه می‌کنند، مورد عفو و رحمت خود قرار دهد. خداوند فرمود: ای آدم، تو را بخشیدم و از ذرّیه تو هرکس ازایشان که به این خانه آید و به گناه خویش اعتراف کند و از تکرار گناه خودداری نماید می‌آمرزم. ازرقی معتقد است که سنّت طواف را حضرت آدم علیه السلام معمول کرد. اوکه از بهشت حج در ادب فارسی، ص: ۶۸ فرود آمد هفت بار طواف کرد سپس مقابل درِ کعبه دو رکعت نماز گزارد. به نقل ازرقی آدم علیه السلام هفتاد بار پیاده حج گزارد و فرشتگان او را در حین طواف ملاقات کردند و گفتند: حجّ تو مقبول باد! ما دو هزار سال پیش از تو حج کردیم. آدم علیه السلام پرسید: شما در طواف خود چه می گویید؟ گفتند: «سبحان‌اللّه و الحمدللّه و لا اله الّا اللّه واللّه اکبر» سر می‌دهیم. آدم علیه السلام گفت: «لا حَولَ و لا قُوَّهَٔ الّا باللّه» را هم اضافه کنید. فرشتگان ابراهیم علیه السلام را نیز حین طواف دیدند و به او سلام کردند، ابراهیم پرسید شما در حین طواف چه می‌گویید؟ آنها آنچه پیش از ملاقات با آدم می‌گفتند و آنچه را پس از آن می‌گفتند بازگو کردند، ابراهیم علیه السلام گفت: بر آن «العَلِیّ العَظِیم» را هم بیفزایید. «۱» ازرقی می‌گوید: کعبه در توفان نوح منهدم شد ولی آثار آن تا زمان حضرت ابراهیم به صورت پشته‌ای سرخ رنگ باقی بود، مردم حدود آن را می‌دانستند و اشخاص ستمدیده و آنان که در جستجوی پناهگاهی بودند، از گوشه و کنار به آنجا می‌آمدند و دعا می‌خواندند و غالباً حاجاتشان برآورده می‌شد و مردم در همانجا حج می‌گزاردند. ازرقی ادامه می‌دهد: مقام ابراهیم سنگی است که آن حضرت بر رویش می‌ایستاد و دیوارهای کعبه را بالا می‌آورد و آن سنگ را گردخانه می‌گرداند. وی از ابن عباس نقل کرده که چون ابراهیم علیه السلام بر روی سنگ می‌ایستاد به مقام ابراهیم معروف شد. وقتی خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان ساختن کعبه را داد، سکینه‌ای به صورت ابر فرستاد و آن بر بالای محلّ کعبه ایستاد و همانند انسان با ابراهیم سخن گفت که: ای ابراهیم، زمینی به اندازه من انتخاب کن، نه کمتر و نه بیشتر، و اساس را بر آن قرار ده، آن مقدار همان است که بکّه است و حوالی آن مکّه. در ارتباط با وجوه نامگذاری مکّه و کعبه و متعلّقات آن، ازرقی مطالبی نوشته که نقل آنها موجب اطاله کلام است. او نامهای مکه را به این شرح برشمرده است: «مکّه»، «بکّه»، «امّ رحم»، «ام القری»، «الباسّه»، «البیت العتیق»، «الحاطمه» «۲» و «باسّه»؛ یعنی چون حج در ادب فارسی، ص: ۶۹ ظلم و ستم کنند، ایشان را به شدّت از خود می‌راند. گفتنی است که در قرآن نامهای: مکّه، بکّه، ام القری بلد الأمین و بیت عتیق آمده است. مؤلف در ارتباط با آیات ۹۱ و ۹۲ سوره آل عمران که می‌فرماید: «همانا نخست خانه‌ای که بنا شد برای مردمان، آن است که در مکّه واقع است. با خیر بسیار است و راهنمایی برای جهانیان در آن خانه است، نشانه‌های روشن و نشان پای ابراهیم، و هر که وارد آن خانه شود ایمن گردد.» از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: منظور این نیست که نخستین خانه معمولی باشد یا نخستین پرستشگاه؛ زیرا نوح علیه السلام پیش از ابراهیم در خانه‌هایی می‌زیسته و عبادت می‌کرده است و همچنین بود ابراهیم علیه السلام خانه کعبه نخستین خانه‌ای است که در آن برای مردم نشانه‌های روشن قرار داد؛ چون مقام ابراهیم و هر که در آن خانه درآید در زینهار است. و فرموده است که وقتی ابراهیم مأمور ساختن خانه شد نمی‌دانست آن را در کجا و چگونه بنا کند، خداوند او را راهنمایی کرد و جبرئیل حجرالأسود را برای ابراهیم علیه السلام آورد. «۱» خانه‌ای که ابراهیم ساخت بعدها ویران شد و توسط عمالقه و جرهمی‌ها و قریش برای بار سوم تجدید بنا گردید. ازرقی باچند واسطه از قتاده نقل کرده‌که: ابراهیم واسماعیل علیهما السلام خانه رانساختند، چون مالی نداشتند و کسی هم به آنهاکمک نکرد، آنهافقط نشانه گذاشتند و برآن طواف کردند» «۲» ابراهیم علیه السلام در میانه خانه و طرف راست آن، چاهی حفر کرد که در واقع خزانه کعبه بود. مردم هدایای کعبه را در آن می‌نهادند، بعدها عمرو بن لحیّ بت هبل را که مورد پرستش قریش بود، در کنار همان چاه نصب کرد. مؤلّف گفته است که آدم علیه السلام پیش از ابراهیم علیه السلام تمام ارکان خانه را هنگام طواف حج در ادب فارسی، ص: ۷۰ لمس می‌کرد. ابراهیم علیه السلام همه ساله به حج می‌رفت و نیز برخی از پیامبران وقتی

امّتشان هلاک می‌شدنـد، به مکّه می‌رفتنـد و درآنجا به پرسـتش خـدا می‌پرداختند و در مکّه رحلت می‌کردند. او می‌گوید: آرامگاه ۹۹ پیغمبر که در مکه درگذشـته‌اند، در حّـِد فاصل رکن حجرالأسود تا مقام ابراهیم و چاه زمزم واقع شده است؛ از جمله آنها است: نوح، شعیب، هود، صالح و اسماعیل. حضرت موسی علیه السلام سوار بر شتری سرخ موی به حج آمد و دو جامه پنبه‌ای برتن داشت یکی ازار و دیگری رداء و طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه را به جای آورد.

پیامبران حج‌گزار

ازرقی گفته است: هفتاد و پنـج پیامبر، همگی حـج و طواف کردهانـد و در مسـجد خیف نماز گزاردهانـد. خداوند هر پیامبری را که پس از ابراهیم علیه السـلام مبعوث کرد حج گزاردند. او به نقل از ابن عبّاس گفته است: درّه رحا را هفتاد پیامبر که به حج آمده‌اند، طی کرده‌اند، در حالی که همگی جامه پشـمی بر تن داشـته، بر شتران سرخ موی ماده سوار بوده‌اند و لگامهای شترانشان ریسمانهای کنفی بوده است و در مسجد خیف نماز گزارده‌اند.

تلبیه پیامبران

تلبیه حاجیـان متفـاوت بوده است؛ از جمله یونس بن مَتی می‌گفت: «گوش به فرمانم ای گشایش دهنـده، بر طرف کننـده دشواریها، گوش به فرمان!» حضـرت موسی علیه السلام می‌گفت: «گوش به فرمانم، من بنده تو هستم، گوش به فرمان، گوش به فرمان.» عیسی مسیح علیه السـلام می‌گفت: «گوش به فرمانم، من بنده تو هسـتم، گوش به فرمان، گوش به فرمان تو هسـتم، من بنده تو و پسر کنیز توام که او دختر دو تن از بندگان تو است، گوش به فرمان.»

امّتهایی که در مکّه درگذشته‌اند

از وهب بن منبّه نقل شـده که صالح قوم خود را به ترک سـرزمین خویش و پناه بردن به حرم تشویق کرد و آن‌ها از او اطاعت کرده آمـاده حـج شدنـد، لباس احرام پوشـیدند، سوار بر شتران سـرخ موی ماده، آهنگ حـج کردنـد و درمکّه ماندنـد و همانجا بودنـد تا درگذشتند. هود و شعیب نیز قوم خود را به همین طریق تشویق کردند و آنها هم همینگونه رفتار کردند.

خداوند متعهد روزی مردم مکّه است

از مطالب جالب توجّهی که در اخبار مکّه نقل شده، این است که: در مقام ابراهیم نوشـته‌ای پیدا شد که در آن نوشته شده بود: «این بیت‌اللّٰه الحرام در مکّه است، خداوند روزی مردم آن را از سه راه می‌رساند و گوشت و آب و شـیر برای مردم آن، برکت داده شده است و نخستین کسی هم که در آن آمده آن را حرم قرار داده است. «۱»

سنگ نبشته حجر اسماعیل

در حجر اسماعیل سنگ نبشته‌ای پیدا شدکه در آن درباره آفرینش «حجر» چنین نوشته بود: «من خداوند، دارنده کعبه محترم هستم، آن را به هنگام آفرینش خورشـید و ماه را آفریدم و توسط هفت پادشاه، که همگی بر دین حنیف هسـتند، اسـتوار و احاطه کردم، پا برجـاست تـا هنگـامی که دو کوه آن پـا برجاست و در گوشت و آب برای اهل آن برکت داده شـده است.» از ابن عباس نقل شـده است که: وقتی کعبه را برای تجدید بنا ویران کردند، به پایه‌هایی رسـیدند که ابراهیم علیه السلام نهاده بود، بر یکی از سنگها نوشته بود: حج در ادب فارسی، ص: ۷۲ «من پروردگار دارنده بکّه هستم، از آن روز که آسمانها و زمین و خورشید و ماه و این دو کوه را

آفریدم، آن را حرم قرار دادم و آن را با هفت پادشاه که همگی بر آیین حنیف هستند، احاطه و استوار ساختم.» «۱»

دو سند مسین

یحیی بن عباد بن عبداللَّه بن زبیر از پدرش نقل کرده است که: وقتی چاه درون کعبه را باز کردیم میان آن، دو قطعه مس به اندازه تخم شتر مرغ یافتیم، بر یکی نوشته بود: «این جا بیت‌اللَّه الحرام است که خداوند به مردم آن عبادت را ارزانی داشته است و هر کس که برای بار نخست وارد آن می‌شود نباید بدون احرام باشد و آن را منطقه حِلّ بداند» و بر قطعه دیگر فرمان برائت جستن از فلان قبیله از قبایل عرب نوشته شده بود ...

اولین خونریزی در مکّه

سرپرستی کعبه را پس از ابراهیم علیه السلام فرزندش اسماعیل بر عهده داشت، پس از درگذشت اسماعیل فرزندش ثابت عهده‌دار شد. پس از فوت او، مضاض بن عمرو جُرهمی پدر بزرگ مادری ثابت سرپرستی کعبه را به دست گرفت. در زمان تولیت مضاض، جنگی بین او و سمیدع در گرفت و سمیدع کشته شد و این اوّلین خونریزی در مکّه بود.

حرمت کعبه در عمل

جرهمیها حرمت کعبه را شکستند و حتّی در درون کعبه زن و مردی در هم آمیختند و خداوند هر دو را به سنگ مبدّل ساخت. مضاض که شاهد خلافهای جرهمیها بود مجسّمه دو آهوی زرّین و شمشیرهای قلعی را که در کعبه بود برداشت و در چاه زمزم زیر خاك پنهان کرد. آب زمزم بر اثر گناهان جرهمیها خشك شده بود. ثعلبه با جُرهمیها جنگید و آنان را مغلوب کرد و یك سال در مکّه ماند ولی قوم او حج در ادب فارسی، ص: ۷۳ دچار تب شدند. شخصی به نام طریفه آنها را به ترك مکّه تشویق کرد و هر گروه از آنها به ناحیه‌ای رفتند. در دوره تولیت جُرهمیها سیلی جاری شد و کعبه را ویران کرد، جُرهمیها آن را به همان صورت اوّلیّه ساختند، بعدها جرهمیها حرمت کعبه را شکستند؛ از جمله پنج تن با هم قرار گذاشتند که موجودی چاه خزانه کعبه را سرقت کنند. در آن جریان یکی از آنها کشته شد و بقیّه گریختند.

وجه نامگذاری کعبه به «بیت العتیق»

گفته‌اند چون کعبه همواره از تسلّط و چیره شدن ستمگران در امان بوده، به «بیت عتیق» مشهور گشته است. بعضی این نام را به جهت قدمت آن دانسته‌اند.

داوری یعمربن عوف

عمرو بن لُحی و فرزندانش پس از او پانصد سال سرپرست کعبه بودند تا اینکه حُلَیْل سرپرست کعبه شد و قصیّ بن کلاب دختر او را به همسری گرفت. حُلیل کلید کعبه را پس از خود به قصیّ که دامادش بود سپرد تا از طرف همسرش «حُبّی به امور کعبه رسیدگی کند. پس از مرگ حُلیل، قبیله خزاعه از تسلیم این کار به قصیّ خودداری کردند و کلید کعبه را از «حُبّی گرفتند. قصیّ برای باز پس گرفتن کلید، از قبیله خود یاری طلبید و جنگی درگرفت و عدّه‌ای از طرفین کشته شدند. سپس پیشنهاد صلح داده شد و مردم در کنار کعبه اجتماع کردند، یعمر بن عوف که مرد شریفی بود به حکمیّت برگزیده شد و برخاست و گفت: «من همه خونهای ریخته شده میان شما را باطل اعلام می‌کنم و زیر پا می‌نهم و هیچ کس را در این مورد بر کس دیگری حقّی نیست و من

حکم می‌کنم که قصیّ پرده دار کعبه باشد و سالار مکّه، بدون آنکه خزاعه را بر آن حقّی باشد؛ زیرا حُلیل این سمت را به او واگذاشته است ... قبیله خزاعه هم، کار اداره کعبه را به او واگذار کردند و قصیّ‌بن کلاب پرده‌داری کعبه را بر عهده گرفت. «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۷۴ قصیّ مسؤولیّتهای کعبه و مکّه و آنچه را که مربوط به امور حج و حجّاج بود بین دو فرزندش تقسیم کرد؛ پرده داری، سرپرستی دارالندوه و پر چمداری را به عبدالدّار داد و سقایت حجّاج و رفادت و قیادت آنها را به عبد مناف محوّل کرد.

انحراف از دین حنیف ابراهیم علیه السلام

وقتی فرزندان اسماعیل و جرهمیها به جستجوی زندگی بهتری در اطراف و اکناف پراکنده شدند، هر کس از مکّه خارج می‌شد قطعه سنگی از حوالی مکّه به عنوان تیمّن و تبرّک و بزرگداشت منطقه حرم با خود می‌برد و هر جا می‌رفتند آن سنگها را در جایی قرار می‌دادند و به یاد کعبه و حجرالأسود به طواف آن مشغول می‌شدند و چون سالها بر این منوال گذشت، اصل و فلسفه احترام به این قطعه سنگها از خاطرها محو شد و به جای آیین حنیف ابراهیمی بت پرستی رواج یافت و مردم به همان گمراهی کشانده شدند که پشینیان آنها پیش از حضرت ابراهیم بر آن بودند. همزمان با آن، عده‌ای نیز طبق سنّت ابراهیم بر کعبه احترام می‌گذاشتند و بر گرد آن طواف می‌کردند و حج و عمره می‌گزاردند.

اوّلین منحرف

لُحی را نخستین کسی دانسته‌اند که دین حنیف ابراهیم را دگرگون کرد و یکی از شُعرای جرهمی را که بر رفتار او ایراد گرفته بود از مکّه اخراج کرد و برای اوّلین بار بتها را بر پا ساخت. پس از او عمرو بن لحّی بت پرستی را رواج داد. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من عمرو بن لُحّی را در معراج دیدم که روده‌های خود را در آتش می‌کشید و بر سرش پوستینی از آتش بود. «۱»

اساف و نائله

به طوری که پیش از این گفتیم «اساف» و «نائله» نام زن و مردی بوده که در درون حج در ادب فارسی، ص: ۷۵ کعبه مرتکب عمل ناشایستی شدند و تبدیل به سنگ گشتند و آنگاه یکی بربالای کوه صفا و دیگری بربالای کوه مروه قرار گرفتند. وقتی که قُصیّ سالار مکّه شد آنها را از صفا و مروه برداشت و یکی را در کنار کعبه و دیگری را در کنار زمزم گذاشت. از آن پس مردم به هنگام طواف به آن دو بت دست می‌کشیدند و در پایشان قربانی می‌کردند. بدین طریق روال بت پرستی ادامه یافت و به تدریج بر تعداد بتها افزوده شد؛ به‌طوری که در فتح مکّه سیصد و شصت بت پیرامون کعبه نصب شده بود و هیچ قریشی در مکّه نبود که در خانه خود بتی نداشته باشد. مؤلّف در مورد داستان تبّع که به قصد ویران کردن کعبه حرکت کرد و سپس با پیش آمدن حادثه‌ای از تصمیم خود پشیمان شد و نیز داستان فیل و جنبه‌های اعجاز آمیز آن، به تفصیل بحث کرده است. همانگونه که می‌دانیم واقعه فیل مدتها به عنوان مبدأ تاریخ در نزد عرب مطرح بوده است. وی همچنین گفته است: وقتی قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند، محّمد صلی الله علیه و آله نوجوانی بود که برای ساختن کعبه همچون دیگران سنگ می‌آورد. اولین سروشی که به محّمد صلی الله علیه و آله ندا داد همان زمان بود؛ زیرا جامه حضرت کنار رفت و سروش ندا داد که: «ای محّمد عورت خویش را بپوشان» از آن پس دیگر کسی پیامبر را برهنه ندید. پیش از این گفتیم که در نوشته‌های ازرقی تناقض وجود دارد. او براین اعتقاد است که ماجرای حکمیّت پیامبر صلی الله علیه و آله در ارتباط با نصب حجرالأسود در سن نوجوانی اتفاق افتاده، در صورتی که در دیگر

مآخذ آن را حدود سی و پنج سالگی؛ یعنی پنج سال پیش از بعثت نوشته‌اند. «۱» البته این امکان نیز وجود دارد که قریش کعبه را در دو مرحله تجدید بنا و تکمیل کرده باشند؛ بدین صورت که پیامبر در نوجوانی همانند دیگران سنگ آورده باشد و در مرحله دوم؛ یعنی در سن سی و پنج سالگی به حَکَمیت برگزیده شده شود.

مولود کعبه

با وجود آنکه در مآخذ عمده؛ از جمله در جلد سوم مستدرک الصحیحینِ حاکم نیشابوری، صفحه ۴۸۳ و در صفحه ۶۹ نورالأبصار آمده است که: تنها علی علیه السلام داخل کعبه متولّد شده و جز او کسی در درون کعبه به دنیا نیامده است. «۱» ازرقی می‌نویسد: فاخته دختر زهیربن حارث بن اسد بن عبدالعزّی، که مادر حکیم بن حِزام است، در حالی که حامله بود داخل کعبه شد، او را درد زایمان گرفت و حکیم را داخل کعبه زایید و محل وضع حمل را با آب زمزم شست و شو دادند!

بدعتهای حجّ جاهلی

قریش که ساکن مکّه بودند و منصبهای مهمّ در مکّه و کعبه و حج داشتند، خود را تافته جدا بافته می‌دانستند و بدعتهایی را در حج رواج دادند؛ از جمله وقوف در عرفات و حرکت از آنجا به سوی مشعر و منا را ترک کردند و حال آنکه معتقد بودند حرکت به سوی مشعر و بودن در عرفات از اعمال حج ابراهیمی است. احمسی‌ها مبدع این عمل تبعیض آمیز بودند و پس از آن هر کس را که در مکّه متولّد می‌شد در این کار شرکت می‌دادند. از بدعتهای دیگر احسمی‌ها این بود که: هر کس- بجز خود آنها- برای بار نخست به حج می‌آمد؛ اعم از زن یا مرد، موظّف بود یا طواف خود را برهنه انجام دهد یا آنکه جامه‌ای از یک فرد احمسی عاریه بگیرد یا کرایه کند. عمرو بن لُحّی، که از او یاد کردیم، به تلقین شیطان، حتّی تلبیه ابراهیم را تغییر داد و می‌گفت: «لبَّیکَ أَللّهمَّ لَبَّیک، لا شَریکَ لَکَ، الّا شَریکَ هُوَ لَکَ، تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَک». مردم عهد جاهلی حاجیان را گرامی می‌داشتند. هاشم بن عبد مناف به مردم توصیه می‌کرد و آنها نیز با حجّاج به احترام رفتار می‌کردند، حجاج را مهمان می‌کردند، هریک به حج در ادب فارسی، ص: ۷۷ نسبت قدرت مالی خود مقداری از هزینه را تأمین می‌کردند و در اختیار قصیّ قرار می‌دادند و او روزهای حج در مکه، منا و عرفات برای حجاج غذا فراهم می‌آورد، به این کار «رفاده» می‌گفتند و تا قرن سوم، که زمان تألیف اثر توسّط ازرقی است، برقرار بوده است.

پوشش کعبه

در صفحات پیشین گفتیم: اوّلین کسی که بر کعبه جامه پوشانید، تُبَّع (اسعد حِمْیَری) است، پیامبر صلی الله علیه و آله به همین جهت ناسزا گفتن به او را منع کرد. عبدالملک مروان همه ساله پرده کعبه را که از دیبا تهیّه می‌کرد، ابتدا به مدینه می‌فرستاد و یک روز آن را بر روی ستونهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌انداختند سپس به مکّه می‌فرستادند تا این که در روز ترویه (هشتم ذی حجّه) پوشش کعبه با تشریفات خاص خود انجام می‌شد. در دوره حکومت مأمون و به دستور او، پرده‌ای از دیبای سفید بافتند و بر کعبه پوشاندند و از آن پس هر سال سه بار کعبه را می‌پوشاندند: ۱- روز هشتم ذی حجّه با پرده دیبای سرخ ۲- روز اوّل ماه رجب با پرده قباطی ۳- روز بیست و هفتم رمضان با پرده دیبای سفید که مأمون دستور داده بود. در این پوشش‌ها به دستور متوکل تغییراتی داده شد که شرح آن موجب اطاله کلام است. علاقمندان می‌توانند در این زمینه به کتب تاریخی بنگرند.

بیرون آوردن پرده کعبه

نخستین کسی که پرده‌های سالهای قبل کعبه را بیرون آورد و بین زائران و حاجیان تقسیم کرد، عمربن خطّاب بود. زائران آن پرده‌ها را بر روی درختان پهن می‌کردند و زیر سایه آن می‌نشستند. در دوره اسلامی چون هزینه تهیه پوشش کعبه از بیت‌المال پرداخت می‌شد، پوششهای فراوان دوران جاهلی که از انواع مختلف چرم و انواع پارچه‌هابود، زیادی به نظر می‌رسید از این‌رو آنها را از کعبه جدا می‌کردند.

نخستین توسعه مسجد الحرام

ازرقی گوید: نخستین توسعه مسجد الحرام به دستور مهدی خلیفه عباسی که در سال ۱۶۰ هجری به حج آمده بود آغاز شد. او در این باره به سخن چند تن از پیران مکّه استناد کرده است. لازم است اضافه کنیم این توسعه‌ها از زمانی است که مسجد الحرام در حصار قرار گرفت؛ زیرا پیشتر دیوار نداشته و خانه‌های مردم از هر طرف به آن پیوسته بوده است. برای اوّلین بار عمربن خطّاب خانه‌هایی را خرید و خراب کرد و بر مسجد الحرام افزود. بعضی از صاحبان خانه‌ها در ابتدا بهای خانه‌های خود را نگرفتند و راضی به فروش نبودند لیکن سرانجام وجوه آنها را که عمربن خطاب در بیت‌المال نگهداشته بود گرفتند؛ زیرا عمر به آنها گفته بود: شما در حریم کعبه خانه ساخته‌اید نه اینکه کعبه در حریم خانه‌های شما ساخته شده باشد. و بدین ترتیب دیوار کوتاهی بر اطراف مسجدالحرام کشیده شد. در دوره خلافت عثمان، بر جمعیت مسلمانها افزوده شد و او نیز به توسعه مسجدالحرام پرداخت، خانه‌هایی را خرید و ضمیمه مسجد کرد. توسعه ابن‌زبیر پس از این دو توسعه است و پس از آن عبدالملك مروان مسجد را مرمّت کرد ولی چیزی بر آن نیفزود. عبدالملك اوّلین کسی است که ستونهای مرمر را به مسجدالحرام آورد و برای آن سقفِ یك پارچه‌ای ساخت و با چوب ساج آراسته، آنها را پوشانید. پس از او منصور عباسی در طی سه سال (از سال ۱۳۷ تا ۱۴۰ ه. ق.) از قسمت معروف به شامی که در سمت دارالندوه و دارالعجله است، مسجد الحرام را توسعه داد، با این توسعه مساحت مسجد الحرام بیش از دو برابر شد. از تحقیق وتفحّص در متون تاریخی چنین استنباط می‌شودکه کعبه ده بار توسط افراد ذیل ساخته و تجدید بنا شده است: ۱- فرشتگان ۲- آدم علیه السلام ۳- شیث‌بن آدم علیه السلام ۴- ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، ۵- عمالقه، ۶- جُرهمیان، ۷- قصی بن کلاب، ۸- قریش، ۹- عبداللّه بن زبیر ۱۰- حَجّاج. علاوه بر این ده مورد، برای یازدهمین بار در زمان حکومت سلطان مراد فرزند حج در ادب فارسی، ص: ۷۹ سلطان احمد امپراتور عثمانی نوسازی شد؛ زیرا در اوایل قرن ۱۱ سیلی جاری شد که به داخل کعبه نفوذ کرد و دیوارهای شرقی و غربی شکاف برداشت و دیوار حجر اسماعیل در حال ریزش بود. چون از ویران کردن و بازسازی کعبه ممانعت کردند، به دستور سلطان، کمربند مسینِ زر اندود به هزینه هشتاد هزار دینار به دور کعبه کشیدند. در نوزدهم شعبان ۱۰۳۹ سیل مهیبی جاری شد که حدود هزار تن کشته شدند. آب همه جا را فراگرفت و دیوار شامی کعبه فرو ریخت و دیوار شرقی را خراب کرد و قدری از دیوار غربی هم فرو ریخت و مقداری هم از سقف ریزش کرد. ابزارها و هزینه‌های لازم برای مرمّت و ساختن کعبه از جانب سلطان رسید و کار بازسازی کعبه انجام شد. «۱» در سال ۸۰۲ حریقی در مسجد الحرام رخ داد، برقوق پادشاه مصر آن را تجدید بنا کرد و پس از آن بارها ترمیم و تعمیر شد تا اینکه سلطان سلیم عثمانی فرمان داد مسجدالحرام را تخریب و تجدید بنا کنند بدون سقف چوبی. کار در ۹۷۹ شروع و در ۹۸۴، زمان حکومت سلطان مراد سوم فرزند سلطان سلیم، به پایان رسید. در دوره حکومت سعودی، از ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ ه. ق. توسعه‌های گوناگونی در قسمتهای مختلف و طی سه برنامه داده شده است؛ به طوری که مساحت ۲۹۱۲۷ متر مربعِ قبل از توسعه مسجدالحرام به ۱۶۰۱۶۸ متر مربع افزایش یافت. گفتنی است که این مساحت، مجموع رواقها و طبقات مسعی را در بر می‌گیرد. نویسنده اخبار مکه به بسیاری از مسائل مربوط به مکّه و کعبه و حج و دیگر موارد مربوط، اشاراتِ فراوانی کرده است؛ از جمله از اولین کسی که برای رفاه طواف کنندگان چراغ روشن کرده نام برده است، از سیلهای جاری شده که خساراتی به کعبه و مسجدالحرام وارد کرده مطالبی‌آورده و از مجموع گفته‌های او و همچنین

طبری، ابن‌اثیر، مسعودی، فاکهی، سنجاری، ایوب صبری، ابراهیم رفعت پاشا و ... استنباط می‌شود که حدود هشتاد و پنج سیل در مکه جاری شده و بسیاری از آنها حُجاج و افراد معمولی و حج در ادب فارسی، ص: ۸۰ اموال آنها را باخود برده و بعضی از آنها رابه هلاکت رسانده‌است. «۱»

حوادث گوناگون خارق العاده

ازرقی نوشته است: گروهی از مردم دوره جاهلی در کنار کعبه سوگند دروغ خوردند و در راه سنگ بزرگی منفجر شد و پنجاه تن از آنها را کشت. و نیز از پرنده‌ای می‌نویسد که پرهایش مانند شیشه می‌درخشیده و سرخ و سیاه رنگ بوده، پاهای بلند و باریک داشته که هنگام طلوع آفتاب وارد مسجدالحرام شده، بر شانه یکی از طواف کنندگان خراسانی نشسته و طواف کرده و هیچ وحشتی از جمعیت نداشته و حتّی وقتی زائر خراسانی در پشت مقام ابراهیم نماز می‌گزارده پرنده در جای خود و بر روی شانه او مستقر بوده است.

۴- مروج الذهب

اشاره

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مورّخ بزرگ اسلامی قرن سوم و چهارم در بنای کعبه و حوادث مهمّ تاریخی که در ارتباط با حج و مکّه اتفاق افتاده، سخن گفته است. وقتی ابراهیم همسر و فرزند خود هاجر و اسماعیل را به فرمان الهی در محل بی آب و علف رها کرد و آنها را به خدای خود سپرد، محلّ خانه کعبه تپّه‌ای سرخ رنگ بود. هاجر به دستور ابراهیم سایه‌بانی ساخت و در آن‌جا سکونت گزید. تشنگی اسماعیل و خشکیدن شیر هاجر و ... پیش آمد تا خداوند چشمه زمزم را برای آنها جوشاند. قوم عمالقه و جرهم و دیگر اقوام عاد که بر اثر خشکسالی مجبور به ترک دیار خود شده بودند، در جستجوی آب و چراگاه روی به تهامه نهادند، پیشروان آنها وقتی به بالای درّه مکّه کنونی رسیدند پرندگان را در حال پرواز دیدند و پی به وجود آب بردند. به محل چادری که هاجر بر روی تپّه سرخ رنگ به پا کرده بود و به اتفاق فرزندش اسماعیل در زیر آن زندگی می‌کرد رفتند و به تدریج به عمران و آبادانیِ محل پرداختند. اسماعیل با دختری از عمالقه ازدواج کرد و پس از مدّتی، با اشاره پدرش ابراهیم با حج در ادب فارسی، ص: ۸۱ او متارکه کرد و آنگاه با دختری از قبیله جُرهم ازدواج نمود. خداوند به ابراهیم دستور بنای کعبه را داد. «۱» او به مکّه رفت و به کمک اسماعیل، که در آن زمان سی ساله بود، کعبه را در محلّ کنونی بنا کرد. خانه‌ای که ابراهیم بنا کرد سی ذراع طول و بیست و دو ذراع عرض و هفت ذراع ارتفاع داشت. ابراهیم علیه السلام مقام را به خانه پیوند داد و سپس به فرمان خداوند مردم را به حج فراخواند. پس از درگذشت ابراهیم علیه السلام فرزندان او مدیریّت کعبه را بر عهده داشتند ولی پس از چندی جرهمیان بر فرزندان اسماعیل غلبه کردند و مدیریّت کعبه را به عهده گرفتند و اول شخص از جرهمیان که عهده دار مدیریّت کعبه شد حارث بن مضاض بود. پس از چندی جرهمیها مغلوب عمالقه شدند. نامگذاری بعضی اماکن به علّت همین جنگها و حوادث تاریخی است مثل: قعیقعان، اجیاد، فاضح، طابخ. بار دیگر جرهمیها بر عمالقه پیروز شدند و مدّت سیصد سال عهده دار تولیت کعبه بودند و بعضی انحرافات نیز در زمان تولیت آنها به وجود آمد. خداوند جرهمیان را مغلوب فرزندان اسماعیل کرد و آنها را از مکه بیرون راندند و جرهمیان گرفتار انواع گرفتاریها و مشکلات شدند که نشانه‌های این مشکلات و گرفتاریها را در شعر شعرای قبیله می‌توان دید و مسعودی چند مورد را ذکر کرده است. «۲» بین ایاد و مضر پسران نزار جنگ درگرفت ولی ایادیان مغلوب شدند. آنها حجرالأسود را کندند و با خود بردند و در محلّی زیر خاک دفن کردند، یکی از زنان خزاعه جریان

مخفی کردن حجرالأسود را دید و به قوم خود اطلاع داد، قوم خزاعه با مضر شرط کردند که اگر آنها بتوانند حجرالأسود را برگردانند تولیت خانه به آنها محوّل شود. شرط تحقّق یافت و تولیت خانه به عهده خزاعه گذاشته شد. عمروبن لحی که اوّلین متولّی خانه از آن قوم بود، اوّلین ضربه را بر دین حنیف ابراهیم علیه السلام وارد کرد و مردم را به پرستش مجسمه‌ها واداشت. گفته‌اند که عمروبن لحی به حج در ادب فارسی، ص: ۸۲ شام رفت، آنجا بت پرستان را دید که بتها را سجده می‌کردند، آنها بتی به او هدیه دادند، عمرو بت را روی کعبه نصب کرد و ظلم خزاعه همه‌گیر شد و بتدریج بتهای زیادی در اطراف کعبه نصب کرد و بت پرستی را در میان اقوام عرب رواج داد. تولیت خانه سیصد و چهل و پنج سال در دست عمروبن لحی خزاعی بود. قوم مضر سمتهایی داشتند: از جمله آوردن مردم از عرفه و همراه آنها به منا رفتن بود و دیگر اعلام به تأخیر انداختن ماههای حرام بود که به «نسیء» معروف شد. «۱» وقتی اسلام پیروز شد این رسم و این سمت برافتاد. آخرین متولّی خانه از خزاعه، شخصی بود به نام «حُلَیل». وی وصیّت کرده بود که تولیت خانه پس از او به دخترش که همسر قصیّ بن کلاب بود برسد، چون آن زن قادر به باز و بسته کردن درب کعبه نبود این کار را به عهده «ابوغبشان» خزاعی گذاشتند و او این سمت را به بهای یک شتر و یک مشک شراب به قصی فروخت و بدین ترتیب تولیت کعبه به قصی بن کلاب منتقل شد. شاعری گفته است: «ابوغبشان از قصی ستمگر تر است و خزاعه از بنی فهر ستمکارترند، قصیّ را در خریدی که کرد ملامت مکنید و شیخ خودتان را ملامت کنید که آن را فروخت». شاعر دیگری گفته است: «اگر خزاعه به گذشته خود فخر کنند افتخار آنها را شرابخواری خواهیم یافت. کعبه رحمان را آشکارا به یک مشک شراب فروخت و بدکاری وسیله تفاخر ناشایسته‌ای‌است». قصیّ کعبه را ساخت و برای هر گروه از قریش به ترتیبِ نسب در مکّه جایی و جاهی مقرّر کرد. کعبه در نزد ملّتهای پیش از اسلام نیز از احترام فراوان برخوردار بوده است. قوم نوح ترس از خالق داشتند اما از طریق پرستش بتان به خدا تقرّب می‌جستند و در عین حال به کعبه احترام می‌گذاشتند. قوم عاد گروهی را به مکه فرستادند که برای آنها طلب باران کنند ولی آنها به لهو و لعب مشغول شدند و به جای باران بادی کشنده بر قوم عاد حج در ادب فارسی، ص: ۸۳ وزید و آنها را قلع و قمع کرد. قوم عاد منکر آفریدگار عزّ و جلّ نبودند منتهی از طریق بت پرستی می‌خواستند به خدا تقرّب جویند. آنان به محلّ کعبه احترام می‌گذاشتند. محلّ کعبه در زمان عاد تپّه سرخ رنگی بود، آمدن قوم عاد برای دعای باران به مکه، مقارن با اقامت عمالقه در مکّه بود. مسعودی در مروج الذّهب به بیان بسیاری از حوادث و اتّفاقات در ارتباط با حج و کعبه همّت گماشته است، در این بخش به نقل بعضی حوادث به اختصار خواهیم پرداخت: وی درباره وجه نامگذاری مقام ابراهیم مطالبی آورده و از تجدید بنای کعبه توسط قریش، که پس از جریان سیل و تخریب کعبه انجام شد و در همین تجدید بنا بود که محمد امین در سن ۳۳ سالگی برای نصب حجرالأسود به داوری برگزیده شد، گزارش کرده است. مسعودی از حدود شصت متولّی کعبه با اندیشه‌ها و افکار متفاوت نام برده است که هر یک دارای آیینهای خاص خود بوده‌اند.

حج و ایرانیان

مسعودی می‌نویسد: ایرانیان از زمانهای دور حج گزارده و برای کعبه احترام قائل بوده و به زیارت بیت‌اللّه می‌رفته‌اند؛ آخرین کس از ایرانیانِ معروف که پیش از اسلام به حج رفته، ساسان پسر بابک جدّ اردشیر بابکان بوده است. او پس از طواف کعبه، بر سر چاه زمزم می‌رفت و زمزمه می‌کرد. وجه نامگذاری چاه زمزم را به این نام، همین دانسته‌اند؛ زیرا هم ساسان و هم دیگر ایرانیان بر سر چاه مذکور می‌رفتند و مطالبی را زمزمه می‌کردند. یکی از شعرای پیشین گفته است: «ایرانیان روزگاران قدیم بر سر چاه زمزم زمزمه می‌کردند.» یکی از شعرای پس از ظهور اسلام ایران نیز گفته است: «و ما از قدیم پیوسته به حج خانه می‌آمدیم. و همدیگر را در ابطح به حال ایمنی دیدار می‌کردیم. و ساسان پسر بابک همی راه پیمود تا به خانه کهن رسید. که از روی حج در ادب فارسی، ص: ۸۴ دینداری طواف کند و طواف کرد. به نزد چاه اسماعیل که آبخوران را سیراب می‌کند زمزمه کرد.» «۱»

هدیه به کعبه

ایرانیـان اموال و جواهر و شمشـیر و طلاـی بسیار به کعبه هـدیه می کردنـد. همین ساسان پسـر بابک، دو آهوی طلا و جواهر و چند شمشـیر وطلاـی فراوان بـه کعبه هـدیه کرد که در چـاه زمزم مـدفون شـد. بعضـی این امـوال را به جرهمی‌هـا نسـبت داده‌انـد، لیکن مسـعودی این انتساب را به جرهمی‌ها، به دلیل فقر آنها، رد کرده است. وقتی نوبت پرده داری به عبدالمطّلب رسید، چاه زمزم را که پر شـده بود حفّاری کرد و شمشیرها و جواهر مدفون در آن را بیرون آورد. آنها همان بود که ساسان به کعبه هدیه کرده بود. یکی از افراد قبیله تبّع به نام «حسّان» از یمن به حجاز رفت و می‌خواست کعبه را ویران کنـد، احبار یهود او را از این کار باز داشـتند و تبّع از تصـمیم خود منصـرف شد و کعبه را با پارچه‌های یمانی پوشاند و به یمن بازگشت. مسعودی از حمله ابرهه به مکه در سال چهلم سلطنت کسری انوشیروان، که همزمان با پنجاه روز پیش از تولّد حضرت محّمد صلی الله علیه و آله بوده به تفصیل سخن رانده است و نیز جریانـات جنـگ عبـداللّه‌بن زبیر بـا برادرش عمرو و اینکه عبـداللّه پس از پیروزی بر عمرو دسـتور داد او را برهنه کردنـد و در مقابل مسـجد الحرام آنقـدر تازیانه زدند تا مرد، مطالبی آورده است. «۲» مسـعودی می‌نویسد: بعضی گفته‌اند بیت‌الحرام، خانه زحل بـوده و چـون زحـل را سـتاره دوام و بقـا می‌دانسـته‌اند، حرمت خـانه را در طی قرون متمـادی به جهت همین انتسـاب به زحـل نگـاه می‌داشـته‌اند. علت این باور آن بوده است که یکی از حکما به مردم حـج در ادب فارسـی، ص: ۸۵ ستاره پرست گفته بود: برای هر یـک از سـتاره‌های معروف، کـه همـان هفت سیّاره هسـتند، بـتی ترتیب دهنـد و برای هر بت معبـدی بسازنـد و بیت‌الحرام برای بت منسوب به زحل ساخته شد. «۱»

خانه‌های مقدس

خانه‌های مقدس پیشـینه‌ای بس طولانی ندارند. یادآوری مختصـری از آنها در ارتباط و مقایسه با ارزش کعبه، خالی از فایده نیست؛ صابئیـان حرّانی معابـدی به نـام جواهر عقلاـنی و سـتارگان داشـتند، از جمله معبـد علّت اولی و معبـد عقل. معبـدهای دیگرِ صابئیان عبارت بودنـد از: معبـد سـنبله، معبـد صورت، معبـد نفس، معبـد زحل، معبد مشتری، معبد مریخ، معبد خورشـید، معبد عطارد، معبد زهره، معبـد ماه. صابئیان در باره معابـد خود رموزی داشـتند که از دیگران به دقت پنهان می‌داشـتند. در سال ۳۳۲ از همه این معابد تنها یک خانه در شـهر حرّان بر جا بوده به نام «معلیتیا» که به نظر آنها معبـد آزر پـدر ابراهیم علیه السـلام بوده، در اقصای چین معبد مـدوّری هست که هفت در دارد و داخل آن یک گنبـد هفت تَرْک بزرگِ بسیار مرتفع، و بالای گنبد گوهری است بزرگتر از سرِ گوساله که همه اطراف معبـد از آن روشن است. هیـچ کس به هیـچ وسـیله‌ای توان تخریب معبـد و یا برداشـتن آن گوهر را نداشـته است و هر کس چنین تصـمیمی داشته در دم جان داده است. مسعودی درباره آن گوهر و چاه سحرآمیز و کتیبه‌ای که طوق مانند به خط مسند نوشته شده، سخن گفته است.

خانه‌های مقدس سقلاب

در سـرزمین سـقلاب نیز خانه‌هـای مورد احترام وجود داشـته است؛ خـانه‌ای بر روی کوهی بوده که فلاسـفه آن را یکی از کوه‌هـای بزرگ جهان دانسـته‌اند و در باب ساختمان و خصوصـیّات شـگفت‌آور آن، مطالب زیادی گفته‌انـد؛ از جمله اینکه از حوادث آینده خبر حج در ادب فارسی، ص: ۸۶ می‌داده، صداهایی از این خانه به گوش می‌رسـیده که حالت خاصی در شنوندگان و زائران ایجاد می‌کرده است. خانه‌ای در وسط خلیج ساخته بودند منسوب به حکیمی از حکمای سـقلاب که به لطایف‌الحیل در سـقلابیان وحشی اثر گذاشته و قلوب آنها را تسخیر کرده بود. «۱»

خانه‌های مقدّس رومیان

رومیان نیز سه خانه مورد تقدیس داشتند: در تونس خانه‌ای به نام زهره، در مقدونیه خانه‌ای که در استحکام معروف بوده، سومین خانه رومیان در فرنگ بوده که مورد احترام عموم قرار می گرفته است.

خانه‌های مقدّس یونان

سه خانه معتبر، که بنای آنها به یونانیان منسوب است، از این قرار است: ۱- در انطاکیه شام که پیش از اسلام مورد احترام یونانیان بوده است. تخریب این خانه را به قسطنطین بزرگ، پسر ملکه هلانی که نصرانی بوده نسبت می‌دهند. ۲- یکی از اهرام مصر که از فاصله دور، از چند میلی فسطاط، مشهود است. ۳- خانه دیگری که در مورد آن بحثهای فراوانی شده، بیت المقدس است. اهل شریعت آن را از ساخته‌های داوود و سلیمان می‌دانند، لیکن مجوسیان بنای آن را به ضحاک نسبت می‌دهند. هفت خانه نیز به عنوان خانه‌های مقدس معروف است. این هفت خانه بزرگ به نام «سیّارات سبع» مورد احترام بوده و عبارتند از: «کعبه» و «مارس» در سه فرسخی اصفهان. «خانه هندوستان» در ولایت هند که مراسم قربان در آنجا انجام می‌شد. «نوبهار» که منوچهر در شهر بلخ به نام ماه بنا کرد و کسی که پرده‌داری خانه را حج در ادب فارسی، ص: ۸۷ داشت، در نظر مردم آن نواحی محترم بود و پرده‌دار آن را برمک می گفتند. «غمدان» در صنعای یمن بود و ضحّاک آن را به نام زهره ساخت و عثمان‌بن عفان آن را تخریب کرد. «کاووسان» که کاووس شاه آن را در فرغانه خراسان به نام مدّبر اعظم اجسام سماوی؛ یعنی خورشید، به وضعی شگفت انگیز بنا کرد و المعتصم باللَّه آن را ویران ساخت. و هفتمین خانه، خانه‌ای است که عامور بن سوبل‌بن یافث بن نوح در چین آن را ویژه علت اولی بناکرد. مردم چین درباره رازهای اینگونه معابد سخنان فراوانی می گفتند. یونانیان معبدهای بزرگی داشتند؛ از جمله «خانه بعل» همان بتی که خداوند در قرآن از آن یاد کرده‌است. این خانه دربعلبک از توابع دمشق قرار داشته است. در دمشق معبد بزرگی بود به نام «جیرون» که جیرون‌بن سعدبن عاص آنجا را بنا کرد و ستونهای مرمر به آنجا آورد، «ارَمَ ذاتِ‌الْعِماد» که در قرآن آمده، همان‌است. «۱» مسجد دمشق نیز پیش از مسیحیّت معبد بزرگی بوده و بتها و مجسّمه‌های زیادی داشته که به نام مشتری و طالع سعد بنا کرده بودند. مسیحیان آن را به کلیسا و مسلمانها به مسجد مبدّل کردند، بنای آن را به ولیدبن عبدالملک نسبت می‌دهند. کعبه در نظر گذشتگان بقدری با اهمیت بود که همه چیز را نسبت به آن می‌سنجیدند؛ از جمله یمن را بدان جهت «یمن» نامیده‌اند که در یمین؛ یعنی راست کعبه است و شام را از آن جهت «شام» نامیده‌اند که در شمال کعبه است و حجاز را از آن جهت که حاجز میان یمن و شام است. حوادثی که در حج، مکّه و کعبه رخ داده، تازه‌هایی است جالب توجّه و بعضی به یاد ماندنی. خالدبن عبداللَّه قسری از جانب سلیمان‌بن عبدالملک در حکومت مکّه باقی بود. او صف‌های نماز را دور تا دور کعبه ترتیب می‌داد که پیش از آن چنین نبود و زمانی که اشعار شاعری را شنید که می گفت: «خوشا موسم حج و خوشا کعبه که سجده گاهی نیکو است و خوشا زنانی که هنگام حج در ادب فارسی، ص: ۸۸ لمس حجرالأسود ما را عقب می‌زنند!» گفت: «بعدها دیگر تو را عقب نخواهند زد!» و فرمان داد تا در اثنای طواف، زن و مرد را از هم جدا کنند. بخاری از قول عطا حدیثی نقل کرده و آن بیانگر این مطلب است که در روزگارِ یکی از پسران هشام (ابراهیم یا محمود) طوافِ زنان با مردان در کنار یکدیگر بوده است و او از سال ۱۰۶ تا ۱۲۴ بر مکّه حکومت می‌کرده است. فاکهی از سفیان بن عیینه نقل می‌کند: نخستین کس خالدبن عبداللَّه قسری بوده که زنان را از مردان در طواف جدا کرد. و باز همین شخص به نقل از ابراهیم نخعی نقل کرده که عمربن خطّاب از طواف مرد و زن با همدیگر ممانعت کرد و حتی یک بار مردی را که با زنان در طواف بود با تازیانه زد. فاکهی وقتی درباره فرمانداری علی‌بن حسن هاشمی در سال ۲۵۶ ه. ق. و در زمان خلافت مهتدی سخن گفته، خاطر نشان کرده است که علی‌بن حسن نخستین کسی است که محل نشستن زنان و مردان را در مسجد الحرام جدا کرد. ابراهیم رفعت پاشا در «مرآة الحرمین» می‌نویسد: در سال ۱۳۲ ه. ق. در مسجد الحرام جای

معیّنی برای نشستن زنان وجود داشت که به وسیله چوب از بقیّه جدا شده بود. بعدها شریف عون‌الرّفیق این رسم را برداشت و پس از آن، زنان و مردان یک جا می‌نشستند و با یکدیگر طواف می کردند.

قبله شدن مکّه

پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال سی و دومِ پادشاهی خسرو پرویز، مطابق با سال نهم پادشاهیِ هرقل و سال ۹۳۳ از پادشاهی اسکندر مقدونی، از مکّه به مدینه هجرت کرد، هیجده ماه بعد از اقامت در مدینه، روزه رمضان را مقرّر نمود و قبله را به سوی کعبه معیّن ساخت. مسعودی در مروج‌الذّهب به جنایات بسیاری از خلفا وامرای غاصب اشاره دارد؛ از جمله می‌نویسد: منصور خلیفه عباسی در سال ۱۴۴ ه. ق. به حج رفت و در بازگشت گروهی را به اسارت گرفت. بعضی از آنان را در راه آنقدر تازیانه زدند که جان باختند و بسیاری را در زندان نگهداشتند تا مردند. او در سال ۱۴۹ که بار دیگر به حج می‌رفت، حج در ادب فارسی، ص: ۸۹ دستور قتل عموی خود عبداللّه بن علی را صادر کرد. از حوادث دیگر، آویختن پیمان‌نامه بین دو فرزند هارون توسط خودِ وی به دیوار کعبه و فرو افتادن آن و نیز جریان پناهنده شدن عبداللّه بن زبیر بر پرده‌های کعبه، کشته شدن عمروبن زبیربه‌دست برادرش عبداللّه براثر ضربات تازیانه، قابل‌ذکراست.

حج بهانه فرار

وقتی بین مأمون و امین، فرزندان هارون‌الرشید، جنگ در گرفت، دو سردار به نامهای «ذریح» و «هرش» مأموریت یافتند تا اموال مردم را مصادره کنند. مردم به بهانه حج می گریختند، ثروتمندان از این دو سردار فراری بودند و شاعر اعمی در این مورد گفته است: «حج را بهانه کردند اما قصد حج نداشتند بلکه می‌خواستند از هرش بگریزند» «بسا کسان که صبح خوشدل بودند و شب برای ایشان محنت آورد.» «۱»

۵- التّنبیه و الاشراف

مسعودی در التنبیه و الاشراف به حوادثی اشاره کرده است. او می‌نویسد: حجّةالغدر ۱۵۰ سال پیش از اسلام اتفاق افتاده و مبدأ تاریخ شده است و شرح این ماجرا و حوادث دیگری را به تفصیل آورده که اینک به اختصار چند حادثه را از نظر می گذرانیم: اوس و حصبه پسران نجم بن ... ابن نزار با افرادی از قوم خویش به‌قصد حج بیرون شدند و نزدیک علائم حرم با جمعی از مردم یمن روبرو گشتند که آنان پوششی برای کعبه و مالی برای پرده داران کعبه به همراه داشتند. اوس و حصبه یمنیان را کشتند و آنچه همراه داشتند گرفتند آنگاه وارد مکه شدند. وقتی ایّام منا فرا رسید، خبر آن حادثه میان مردم شایع شد، گروهی به غارتگران حمله بردند و جمعی نیز به طرفداری از آنها حج در ادب فارسی، ص: ۹۰ برخاستند و در نتیجه مردم همدیگر را غارت کردند و آن سال را سال «حجّةالغدر» خواندند. مسعودی درباره تقسیم مسؤولیتهای کعبه و مکّه و حج توسّط قصی، و اختلافاتی که بعدها بر سر این مسؤلیّتها پیش آمد، نیز سخن گفته است که شرح آنها موجب اطاله کلام است. او در بخشی از کتابش می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت، پنجم ذی‌قعده، به قصد حج با ۶۰ شتر قربانی حرکت کرد، وقتی به محل معروف سَرَف رسید، دستور داد کسانی که قربانی ندارند قصد عمره کنند. همزمان با ورودشان به مکّه، علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از نجرانِ یمن به قصد حج آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه نیّت کرده‌ای؟ پاسخ داد: وقتی احرام بستم، گفتم: خدایا! من همان می کنم که بنده و پیغمبر تو خواهد کرد. پیغمبر پرسید: قربانی داری؟ علی گفت: نه، پیغمبر او را در قربانی خود شریک کرد. وقتی از حج فراغت یافتند، پیغمبر مناسک و رسوم حج را یادشان داد و اعلام کرد که خون و مالشان بر یکدیگر حرام است و خون‌های سلف

مُلغی است. از دیگر حوادثی که مسعودی نقل کرده، حادثه متروک شدن حج است. المقتدر کارهایی مرتکب شد که در اسلام کم نظیر و شاید بی همانند بود؛ از جمله آنها این بود که حج را متروک گذاشت. در سال ۳۱۷ که ابوطاهر سلیمان‌بن حسن‌بن بهرام جنابی قرمطی، فرمانروای بحرین، وارد مکّه شد، حج انجام نشد. ورود او روز دوشنبه هفتم ذی‌حجّه بود، از آغاز اسلام جز این سال هیچ‌گاه حج متروک نمانده بود. ابو طاهر هنگام بازگشت حجّاج با پانصد سوار و سیصد پیاده، راه را بر آنها بست. سران سپاه و مردان حکومت و عده‌ای دیگر را کشت و گروهی را اسیر گرفت. این حادثه یازده روز مانده از محرم در سال ۳۱۲ واقع شد. همو در سال ۳۱۳ حاجیان را غارت کرد و بعضی را اسیر گرفت و در سال ۳۱۷ هفتم ذی‌حجّه با ۶۰۰ سوار و ۷۰۰ پیاده وارد مکّه شد و حدود سی هزار تن را کشت و درِ حرم را، که پوششی از طلا داشت، کَند. محراب‌های نقره و جزع و آویزها را با همه زیورها و طلا و نقره‌ها که در خانه بود برگرفت و حجرالأسود را کند و پوشش کعبه را حج در ادب فارسی، ص: ۹۱ برداشت و همه را بر پنجاه شتر بار کرد. در روز ۱۳ ذی‌الحجه، سال ۳۱۷، بنه ابوطاهر را حدود صد هزار شتر نوشته‌اند. مسعودی به غارت دیگری نیز اشاره کرده و گفته است: در زمان خلافت محمّد راضی، سلیمان‌بن حسن قرمطی، فرمانروای بحرین، درسال ۳۲۳ به‌کاروان حج حمله برد وچند قافله را غارت کرد و مال و کالاهای بی‌اندازه از این حملات به چنگ‌آورد. «۱»

۶- احسن التقاسیم فی معرفهٔ الأقالیم

مقدسی در سال ۳۷۵ ه. ق. که کتاب احسن التقاسیم را نوشته، درباره کعبه، مکّه و دیگر اماکن متبرّکه و متعلّقات آنها سخن گفته است، اطّلاع از نوشته‌های او درباره دگرگونی‌های اماکن متبرّکه در طول تاریخ، به خوانندگان نکاتی را خواهد آموخت. او گفته است: «... مسجد در قسمت دو سوم جنوبیِ شهر مکّه واقع است. کعبه در میان مسجد است و کمی دراز است. درِ کعبه رو به خاور و از روی زمین به اندازه قد یک آدم بلند است و دو لنگه دارد که با ورق‌های نقره و ... پوشیده شده و زراندود است. درازی مسجد سیصد و هفتاد ذراع و پهنایش سیصد و پانزده ذراع است و ... حجرالأسود در پهلوی خاوری کعبه نزدیک درگاه خانه بر گوشه آن همچون سرآدمی جا دارد، برای بوسیدن آن باید اندکی سر را فرود آورد ... مقام را در موسم حج برداشته به درون خانه می‌برند و وقتی برمی‌گردانند صندوقی چوبی روی آن قرار می‌دهند و در آن را هنگام نماز باز می‌کنند و پیشنماز در پایان نماز دست بدان می‌مالد و سپس در را می‌بندد. درون آن جای دو پای ابراهیم وارونه دیده می‌شود، سیاه و بزرگتر از حجرالأسود است. دور صحن مسجد سه رواق با ستونهای مرمری دارد که خلیفه مهدی عبّاسی آنها را از اسکندریه، از راه دریا، به جده و از آنجا با چرخ به مکه آورده است. دیوار رواق با فلزهای گرانبها پوشیده شده و برای نصب آن‌ها کارگرانی از شام و مصر آورده بوده که نام حج در ادب فارسی، ص: ۹۲ آن‌ها بر ستونها ثبت است. «۱» مقدسی در ارتباط با دیدنی‌های مکّه و آنچه جلب توجه او را کرده، سخن گفته است؛ از جمله در باره خانه حضرت خدیجه علیها السلام، غار ثور، غار حِرا، کوه قعیقعان، قبر میمونه، قبر هود، قبر فضیل و سفیان و وهب، زیارتگاه‌ها، مسجد شجره، حجر، طاغیه، مُخلاف، معاذ، مسجد بئر معطّله، مخلاف بون، که قصر مشید در آنجا قرار دارد، مخلاف مرمل، مخلاف صنعا، چاه عثمان، عرج، مرون، حجر، طاغیه، سروات، کمران و ... سخن گفته و در باره هر یک توضیحاتی داده است. مقدسی از جهت اهمیّت مذهبی، از کوه‌های مقدّس مجاور کعبه نیز سخن گفته و به مناسبت از کوه‌های دیگر که در نزد سایر ملل از قداستی برخوردارند، بحث کرده است. از جمله: کوه زیتا، کوه صدیقا، که اوّلی مشرف بر بیت المقدس و دومی محلّ آرامگاه صدیقا میان صور و قدس و بانیاس و صیدا واقع است. وی در اهمیت و اعجاز کوه صدیقا و آرامگاه صدیقا گفته است: از اشخاص مورد اطمینان و ثقه شنیده که گفته‌اند: وقتی سگ‌ها به دنبال شکار می‌رفتند، به محض اینکه شکار به مرز بارگاه می‌رسید، برمی‌گشتند و دیگر شکار را تعقیب نمی‌کردند. از کوه لبنان، کوه جولان و کوه لکام نیز مطالبی آورده و درباره قداست آنها به تفصیل بحث کرده است. حال که سخن از کوه‌های مقدّس به میان آمد، بی مناسبت نیست که شرح مبسوطی

را که میر چاالیاده در ارتباط با قداست سنگ و تجلّیات قدرت در سنگ، در کتاب ارزشمند خود (رساله در تاریخ ادیان) آورده به اختصار نقل کنیم، تا هم به وعده‌ای که داده‌ایم عمل کنیم و هم در ارتباط با قداست حجرالأسود به پیشینه احترام سنگ در نزد اقوام مختلف نظری بیافکنیم. ابتدا نظر «جان- بی- ناس» را از کتاب تاریخ جامع ادیان می‌آوریم، سپس به بحث مفصّل میر چاالیاده می‌پردازیم.

۷- تاریخ جامع ادیان

جان- بی- ناس در تاریخ جامع ادیان می‌نویسد: آدمیزاد هر چه در زیر زمین حج در ادب فارسی، ص: ۹۳ می‌پندارد و هر چه در آسمان قرار دارد و آنچه فی مابین زمین و آسمان است، پرستش می‌کند. فقط به سبب روح این موجودات سفلی و علوی است که میزان پرستش او جا به جا، کم و یا زیاد می‌شود؛ یعنی همیشه آن را نمی‌توان از مقوله آنیمیزم دانست؛ زیرا در بعضی از موارد ملاحظه شده که شخص بدوی عینِ ماده و جسمِ چیزی را می‌پرستد و آن را زنده و فعال می‌داند که محتوی قوّه فعال مانا می‌باشد. بعضی اوقات آن شیء را از آن جهت می‌پرستید که آن را نماینده و رمز یک امر حقیقی دیگر می‌دانست. اصل آن مخفی است ولی آن شیء مظهر یا نماینده آن است. بعضی اوقات از هر سه جهت اشیاء مورد پرستش هستند، چنانکه مذهب بت پرستی در هند از همین نوع است؛ یعنی مردم جاهل و ساده دل، بت را یک موجود زنده و فعال می‌دانند و آن را می‌ستایند ولی مردمی دیگر در داخل بت، روح و روانی نهفته قائلند و آن را می‌پرستند، در حالی که طبقه دانشمند و روشنفکر با خلوص نیّت و حسن عقیدت به بت احترام می‌گذارند، چون آن را مرکز رمز یک حقیقت عالی نهفته که قابل ستایش است می‌دانند. پس مظاهر طبیعت انواع مختلف دارد؛ از آن جمله است سنگ پرستی، یا عبادت احجار. هر گونه سنگی از سنگریزه خرد گرفته تا تخته سنگ کلان، در اماکن مختلف به نحوی مورد ستایش و پرستش قرار می‌گیرد، گاهی یگانه و منفرد، گاهی به طور جمع و مرکب، گاهی جنس آن محلّ توجّه است و گاهی شکل آن و گاهی ماده ترکیبی‌اش. گاهی آن را به دست هنر انسان ساخته و پرداخته‌اند و گاهی به همان صورت طبیعی‌اش می‌پرستند. همچنین سنگهای فرود آمده از آسمان مورد حرمت و عبادت قرار می‌گیرند، هم اکنون قبایل و طوایف وحشی آفریقا و اقیانوسیه و هند و ژاپن و هندوان سرخ پوست آمریکا، همه آلات و ادوات سنگی خود را محترم شمرده و ستایش می‌کنند. در جزایر فیلیپین، بومیان برای سلاح و حربه جنگی رییس طایفه یک قوّه غیبی و روح نهفته قائل هستند. در قطعه‌ای در وصف رییس قبیله آمده است: «او یک مرگ آفرین ساده بود ... به گفته همراهانش گرز و سنان وی به فرمان او، خود به خود مردان را به خاک هلاک می‌افکند.» هنوز در روستاهای آلمان و بلاد اسکاندیناوی، همانند رومیان و یونانیان قدیم، به حج در ادب فارسی، ص: ۹۴ تبر، احترامِ مخصوص می‌گذارند. «۱»

۸- رساله در تاریخ ادیان

میر چاالیاده در بحث «دیالیکتیک تجلّیات قداست» آورده است: وقتی به عنوان مثال سخن از «پرستش و سجده سنگ» می‌رود، باید دانست که همه سنگ‌ها مقدّس تلقّی نمی‌شوند، همواره بعضی از سنگ‌ها به علّت شکل وبزرگی یا استلزامات آیینی‌شان، مورد پرستش و نیایش قرار می‌گیرند وانگهی غرض عبادت خود سنگ نیست و سنگ‌های مقدس به میزانی که دیگر سنگ ساده نیستند بلکه تجلّیات قداست به شمار می‌روند- یعنی چیزی جز وضع متعارفشان به عنوان شیء- سجده می‌شوند. الیاده، در خصوص «تجلّیات قدرت در سنگ» می‌نویسد: سختی و زبری و درشتناکی و دوام ماده، از لحاظ شعور مذهبی انسان ابتدایی، تجلی قداست است. هیچ چیز از خرسنگ با شکوه و سنگ خارای عظیمی که گستاخانه قد برافراشته، بی‌واسطه‌تر تمامی قدرتی را که در آن نهفته است، بی هیچ قید و بندی آشکار نمی‌کند و نیز چیزی از آن ارجمندتر و محتشم‌تر و هیبت‌انگیزتر نیست. وجود سنگ، مقدّم بر هر

چیز دیگری است. سنگ در وهله اوّل چیزی است که همواره عین خود است و عین خود می‌ماند، پایدار و باقی است و مهمتر از همه، این که زخم و ضربه می‌زند، اما انسان پیش از آن که سنگ را بردارد و به سوی چیزی و کسی بیفکند، لزوماً پیکرش بلکه دست‌کم نگاهش با آن تلاقی و برخورد می‌کند و این چنین به زبری و قدرتش پی‌می‌برد. صخره چیزی را بر او مکشوف می‌کند که برتر از ناپایداری موقعیّت بشری است و آن نوعی هستی مطلق است، پایداری و سرسختی و سکون و ابعاد و تناسب و خطوط کناره نمای غریبش، انسانی نیست بلکه گواه بر حضوری شگفت انگیز بیمناک، پر کشش و هراس انگیز است. انسان در بزرگی و سختی و شکل و رنگ سنگ، واقعیت و قوّه‌ای می‌بیند که به جهانی غیر حج در ادب فارسی، ص: ۹۵ از جهان غیر قدسی که جهان اوست تعلّق دارد. نمی‌دانیم که بشر سنگ را پرستیده است یا نه؟ چون به هر حال انسانِ ابتدایی همواره چیزی غیر از آنچه که سنگ در بردارد و بیان می‌کند را سجده کرده است. خرسنگ یا سنگریزه و کلوخ، از این رو با اعزاز و اکرام تمام، مورد پرستش هستند که نمودار چیزی محسوب می‌شوند و یا بدان اقتدا می‌کنند. رونوشت آن چیزند؛ زیرا خود از جایی (نامعلوم) آمده‌اند. ارزش قدسی آنها مرهون این چیزها یا جاهای مجهول است و نه رهین وجودشان. بشر فقط به این اعتبار سنگ را پرستیده که سنگ نمایشگر چیزی جز خودِ سنگ بوده است. خرسنگ‌های قبور- در یکی از قبایل دراویدی، که تا اعماق هند پیش رفته‌اند، رسم است که پسر یا وارث مرده، چهار روز پس از دفن، سنگی بزرگ با ارتفاع سه تا چهار متری در کنار گور می‌گذارد. گاهی حمل این سنگ با زحمت فراوان و صرف هزینه زیاد و آوردن از نقطه‌ای دوردست مقدور است. هُتُن HOTTON [انسان شناس انگلیسی معتقداست: هدف ازایجاد ابنیه سنگی- سنگ قبور- برای مردگان در نزد اقوام نامتمدن هند، تثبیت و اسکان روان مرده در جایی و تعبیه منزلی موقّت برای اوست تا در کنار زندگان مقام کند و با قوایی که سرشت روحانیش به وی اعطا می‌کند، در حاصلخیزی کشتزارها مؤثر افتد و در عین حال از سرگردانی و هرزه گردی و تبدیل شدن به موجودی خطرناک باز ماند. آنان معتقد بودند که چون مرگ ناگهانی بوده، روان مردم آشفته و کینه جو است و می‌خواهد بقیّه مدّت مقرّر معمولی را تا مرگ طبیعی در کنار دیگران بگذراند و به همین جهت در محلّ مرگ ناگهانی اموات، سنگ توده می‌کنند و هر رهگذری برای آرامش روح مرده سنگی بر آن می‌افزاید. این است که سنگِ قبر، به ابزار حفاظت زندگی از گزند مرگ بدل شده است. سنگ اقامتگاه روان است، همانطور که گورخانه مرده تلقّی شده و مسکن اوست. از طرفی دیگر خرسنگ قبر، حافظ زندگان از آسیب‌های احتمالی مردگان است. برخی مرگ را نمودارِ حالت آمادگی برای دست به کار شدن می‌دانند ولی می‌گویند وقتی روان در سنگ حج در ادب فارسی، ص: ۹۶ ثابت و ساکن شد، تنها در راه باروری و حاصلخیزی زمین به کار می‌رود. در بعضی از فرهنگ‌ها سنگ مسکن و مأوای نیاکان است و آن را ابزار باروری کشتزارها و بارگیری زنان می‌دانستند: در جزایر اقیانوس آرام بعضی صخره‌ها را نمودار یا مظهر متجسّم خدایان یا نیاکان می‌دانند. بخش مرکزی هر معبدی سنگ یا پارچه‌ای است که نمودار نیاکان است. اقوام این جزایر معتقدند که سنگ‌ها ارواح متحجّر نیاکانند. در میان بسیاری از قبایل آفریقایی، پرستش برترین خدای آسمان شامل مِنْهیرها] Menhir [و دیگر سنگهای مقدّس است. سنگها به خاطر آنکه نشانی از قدرت معنوی دارند، مقدّس می‌گردند. در هند، نوعروسان و تازه دامادان برای فرزند دار شدن، دست نیاز به سوی خرسنگها دراز می‌کنند. زنان نازای قبیله‌ای در شمال کالیفرنیا به صخره‌ای که شبیه زن آبستن است، دست می‌مالند. این معتقدات، کم و بیش تغییر و تحوّل یافت و ثابت نماند و گاه از بین رفت. بقای رسوم لمس سنگ برای باروری هنوز در میان بعضی از مردم عامی اروپا باقی است. در ۱۹۲۳ هنوز زنان روستایی که به لندن می‌رفتند، ستونهای کلیسای اسقف نشین، پطرس قدیس را به نیّت آن که فرزند داشته باشند، در آغوش می‌گرفتند! «۱» مسعودی درحرمت سنگ می‌نویسد: حضرت ایّوب و همسرش رحمه، در ابتلا و گرفتاری به سنگی پناه می‌بردند که در مسجد ایوب- حدود سه میلی شهر نوی، مابین دمشق و طبریّه قرار داشته و در سال تألیف مروج الذهب (۳۳۲ ه. ق.) باقی و مشهور بوده است. «۲» روستاییان معتقد بودند که این سنگ‌ها از آسمان فرو افتاده است، از این رو برای آن‌ها احترام و ارزش و قدرت کارگشایی قائل بودند. بعضی اقوام سنگ‌ها را علامت حج

در ادب فارسی، ص: ۹۷ باروری و حاصلخیزی می‌دانند. بوریات‌ها معتقدند که بعضی سنگ‌های فرو افتاده از آسمان، باران زا هستند. از این‌رو در خشکسالی‌ها برای آن‌ها قربانی پیشکش می‌کنند. در بسیاری روستاها سنگهایی مشابه ولی کوچکتر از شهاب سنگ‌ها هست که در بهار برای آن‌ها نذوراتی تقدیم می‌کنند تا محصول فروان باشد. نتیجه‌ای که از این معتقدات می‌توان برداشت کرد، این است که سنگ به خاطر منشأش ارزش مذهبی دارد؛ زیرا اصل آن‌ها را هوایی می‌دانند و یا شاید مشابهت‌های آن‌ها با موجودات دیگر است؛ مثلًا در سوماترا سنگی است شبیه گربه و از طریق تقارن با گربه سیاه که در بعضی از آیین‌ها دعای باران می‌کند! در دوران‌های گذشته کعبه نه تنها مرکز زمین که مرکز عالم تلقّی می‌شد و در بالای آن در مرکز آسمان دروازه آسمان قرار داشت. مردمانِ آن زمان معتقد بودند که کعبه با فرو افتادن از آسمان، آن شکاف را ایجاد کرده و ارتباط میان زمین و آسمان از طریق آن برقرار است و همان سوراخ محور عالم تواند بود. بنابراین، سنگ‌های آسمانی به خاطر اینکه از آسمان فرو افتاده‌اند، مقدسند یا از جهت اینکه دال بر حضور آلهه عظمی هستند و یا به این سبب که نمایانگر مرکز عالم به حساب می‌آیند. سنگ‌ها چه حافظِ مردگان باشند و چه منزلگاه موقت روان‌های آنان و یا گواه پیمانی باشند که انسان با خدا یا انسان‌ها با همدیگر می‌بندند و چه خصلت مقدّسشان از شکل یا اصل سماوی آن‌ها نشأت گیرد و چه مظاهر الوهیّت یا نمودار نقطه اتّصال مناطق کیهان یا تصاویر و تماثیل «مرکز» باشند، همواره ارزش و اعتبار عبادی آن‌ها ناشی از حضور خدایی است که موجب دگرگونی آن‌ها شده یا به علّت وجود قوای ماورای انسان (جان‌های مردگان) که در آن‌ها حلول کرده است و یا به سبب رمز پردازی که شامل حالشان می‌شود. سنگ‌های عبادی، آیات و علاماتند و همواره مبیّن واقعیّت متعال. این سنگ‌ها همیشه بر چیزی برتر از انسان دلالت می‌کرده‌اند. حج در ادب فارسی، ص: ۹۸ پرستش سنگ‌ها و قداست آن‌ها متغیّر بوده است و این طور نیست که در هر زمان تنها یک شکل داشته باشد.

۹- آثار الباقیه

اشاره

در صفحات پیشین درباره «نسیء» توضیح مختصری دادیم. ابو ریحان بیرونی در کتاب «آثار الباقیة عن القرون الخاویه» که در قرن چهارم هجری نوشته، با طرح بحثی تقریباً کافی، این مطلب و چگونگی اعمال آن را بیان کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّةالوداع آن را باطل اعلام کرد و حج را به صورت اوّلیّه خودش برگرداند. بدین سبب است که حجّةالوداع را «حجّ اقوم» نیز می‌نامند. «۱» «نسیء» عبارت بود از محاسبه اختلاف سال‌های شمسی با قمری که در هر سال به ده روز و بیست ساعت می‌رسد. مجموع این اختلاف زمان، هرگاه به یک ماه می‌رسید، آن را بر سال می‌افزودند. تولیت این کار را «نسئه» از قبیله کنانه به عهده داشته است. این موضوع به صد سال پیش از اسلام می‌رسد و اصل عمل از یهودیان ناشی شده است. در حجة الوداع این آیه بر پیامبر نازل شد که: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَاماً وَیُحَرِّمُونَهُ عَاماً ... «۲» «نسیء (جابه جا کردن و تأخیر ماههای حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به واسطه آن کافران گمراه می‌شوند، یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می‌کنند ...» حضرت محمّد پس از نزول آیه، در خطبه‌ای فرمود: «إنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدارَه کَهَیْئَة یَوم خَلَقَ اللَّهُ السَّموات وَ الأَرْض» حج در ادب فارسی، ص: ۹۹ «زمان برگشت به همان طریق که خداوند آن را آفرید، در روزی که آسمان و زمین را آفرید» یعنی همانگونه که در مدّت یک سال دوازده مرتبه هلال رؤیت می‌شود، سال هم دوازده ماه دارد نه بیشتر و این چنین بود که حج پس از آن، همیشه در وقت معیّنِ خود، با توجّه به سال قمری انجام شده و می‌شود و خواهد شد. دهخدا به نقل از «کشّاف اصطلاحات الفنون» ذیل واژه «نسیء» می‌نویسد: «نسیء» بر وزن «فعیل»، در لغت به معنای تأخیر است. برخی گفته‌اند به معنای

افزایش آمده است ... مؤلّف «فرهنگ اصطلاحات نجومی» به نقل از «تاریخ نجوم اسلامی»، ذیل واژه نسیء، با توجه به آیه ۳۷ سوره توبه شرحی نوشته است. «۱»

وجه نامگذاری ماه ذی الحجه و بعض روزهای مشهور

در وجه نامگذاری ماه ذی الحجّه می‌نویسد: چون تازیان در آن ماه به حج و زیارت کعبه می‌رفتند، آن ماه به این نام خوانده شد. وی همچنین نوشته: چون روز هشتم ماه ذی الحجّه، خداوند چشمه زمزم را برای اسماعیل بیرون آورد، آن روز به روز «ترویه» نامبردار گشته است. روز عرفه را بدان جهت «عرفه» گفته‌اند که در این روز خداوند خلعت «خُلّت» بر ابراهیم علیه السلام پوشانید و مردم در این روز یکدیگر را می‌شناسند. در ادامه می‌نویسد: «ایّام تشریق» روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم است و علّت نامگذاری این ایام به تشریق آن است که قربانی را تا طلوع آفتاب نمی‌کشند. «۲» ابوریحان تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه را روز پانزدهم شعبان دانسته و گفته است: در آیه وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۰ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «۱» به مسلمانان امر شد که کعبه و مقام ابراهیم را در هر جا که باشند قبله قرار دهند. «۲»

۱۰- ترجمه تاریخ طبری

در ترجمه تاریخ طبری که در قرن چهارم انجام شده، در مورد حج پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «بنا به گفته جابر، پیامبر سه حج به جای آورد؛ دو حج پیش از هجرت و یکی پس از آن، ولی عبداللَّه بن عمر گفته: پیش از این حج‌های تمتّع، دو عمره نیز گزارده بود.» در ترجمه تاریخ طبری به حوادث و اتّفاقات زیادی که در مکّه و کعبه و در راه حج رخ داده، اشاره شده؛ از جمله نوشته است: در سال ۲۷۱ وقتی حج‌گزاران خراسان در بغداد بودند، آن‌ها را نزد محمد بردند. او به حاجیان خراسانی گفت: عمرولیث را از آنچه بدو رسیده بود معزول کرده و خراسان را به محمّد بن طاهر سپرده است. در سال ۲۸۱ از راه مکّه خبر آمد که مردم به هنگام رفتن، دچار سرمای سخت و باران بسیار شدند؛ سرمایی که پانصد تن از آنان را کشته است! از حوادث مهم دیگر که بر کعبه گذشته و مسعودی نیز آن را نقل کرده، این است که وقتی قرامطه قوّت گرفتند، ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید حسن بن بهرام بن جنابی در سال ۳۰۸ به مکّه حمله کرد و مردم را فجیعانه در مسجد الحرام کشت و اجساد آنها را در چاه زمزم ریخت و پوشش کعبه و جواهر و طلاهایی را که در کعبه جمع شده بود به غارت برد و حجرالأسود را کند و با خود برد و در مسجد کوفه آویزان کرد، آنگاه به شهر خود برگشت. تاریخ طبری در ادامه، شرح بیشتر ماجرا را به تفصیل آورده است؛ از جمله می‌نویسد: جنابی درهای کعبه را کند، پوششهای آن را برداشت، دُرّ یکتا را (که چهارده مثقال وزن داشت) با دو گوشواره ماریه و شاخ قوچ ابراهیم و عصای موسی (که هر دو حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۱ روکش طلاـ داشت و جواهر نشان بود)، با یک طبق و یک دوک طلا و هفده قندیل نقره (که در کعبه بود) با سه محراب نقره کوتاهتر از قد انسان در بالای کعبه نهاده بودند با خود برد، پس از چند سال تنها حجرالأسود را بازگرداندند. «۱» روز سوم ربیع الآخر حَجّاج خانه کعبه را به آتش کشید و خانه فرو ریخت و در روز پانزدهم جمادی الآخر عبداللَّه بن زبیر کعبه را به دست خود منهدم کرد.

۱۱- تاریخ یمینی

اصل کتاب توسّط ابونصر عتبی به عربی نوشته شده وبیشتر درباره دربار سلطان محمود غزنوی و پدرش سبکتکین است، به همین جهت به «تاریخ یمینی» شهرت یافت. اصل متن، عربیِ مربوط به قرن پنجم است. در قرن هفتم توسّط ابو الشّرف ناصح بن ظفر بن

سعد المنشی الجرفادقانی، معاصر اتابکان آذربایجان، به فارسی برگردانده شده است. در این کتاب از حج و کعبه و مکّه سخن گفته شده؛ از جمله در مورد هدایایی که به مکّه فرستاده و تقدیم می‌شده نوشته است. احمد خوارزمی هر سال محموله‌ای از جانب نوح بن منصور به کعبه معظّمه می‌برد تا بر اشراف مکّه و مدینه تقسیم کند و سهمی هم به فقرا و مستمندان می‌رسیده است. جرفادقانی از نصربن حسن به عنوان فردی ظالم یاد کرده که بر سر راه حاجیان قرار می‌گرفت و قافله‌های آن‌ها را اذیّت و آزار می‌کرد و باعث بدنامی خاندان شریف و اصیل خود می‌شد. این نصربن حسن معاصر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بوده است.

۱۲- الملل و النّحل

امام ابوالفتح تاج الدّین محمّد بن عبدالکریم شهرستانی کتاب معروف «الملل و النّحل» را در قرن ششم نوشته و گفته است: در بنیانگذار کعبه اختلاف است؛ بعضی حضرت آدم را بانی کعبه می‌دانند که خداوند سراپرده‌ای را برای او فرستاد و آدم آن را در حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۲ محل کنونی کعبه نصب کرد. بعضی کعبه را بیت «زحل» می‌دانند و معتقدند که بانی اوّل آن طالع‌های معیّن و اتّصال‌های مقبول کواکب بوده و بدین جهت پایدار است. شهرستانی هم معتقد است: اوّلین کسی که در خانه کعبه بت نهاد عمروبن لُحّی بود. وی مردم را به پرستش آنها واداشت. این جریان در آغاز پادشاهی شاپور ذوالأکتاف بوده است. با آمدن اسلام تمام آن بت‌ها از کعبه بیرون ریخته شد. شهرستانی درباره عبادتگاه‌های دیگر نیز سخن گفته و نوشته است: غیر از کعبه، خانه‌های دیگری نیز برای عبادت بوده که بعضی بتکده و بعضی دیگر آتشکده بوده است. بتکده‌های متعلّق به اعراب و هندی‌ها و معابد مشهور هفتگانه را معرّفی و محلّ آن‌ها را مشخّص کرده است. «۱» شهرستانی در باره حج و عمره در دوران جاهلی می‌نویسد: اعراب در جاهلیّت به حج و عمره و احرام می‌پرداختند. هفت طواف می‌کردند و حجرالأسود را مسح می‌کردند و سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دادند و در موقع سوگند می‌گفتند: «قسم به طواف‌های هفتگانه میان صفا و مروه و به صورت و تمثال‌هایی که در مروه و صفا است» «۲» وأشْواطٌ بَیْنَ المَرْوَةِ إلَی الصَّفا وَما فِیهما مِنْ صُورَةٍ و مخایِلِ شهرستانی حتّی تلبیه آنان را ذکر کرده که در آن نوعی شریک برای خدا قائل بوده‌اند. آن‌ها در تمام مواقف وقوف می‌کردند، هدی، رمی جمره و ... انجام می‌دادند و در قربانی، برای تقرّب به بت‌ها، خون قربانی را به بتان می‌مالیدند و بت‌ها را با خون قربانی‌ها رنگین می‌کردند. وقتی قصیّ‌بن کلاب به قدرت رسید و سِدانت پرده‌داری کعبه را عهده‌دار شد، آنان حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۳ را از عبادت غیر خدا منع کرد ولی قریش کسی را که آن‌ها را به یکتا پرستی دعوت می‌کرد از خود می‌راندند.

۱۳- الکامل

ابن اثیر که نویسنده کتاب «الکامل» است، در این کتاب حوادث را سال به سال نوشته است. وی بنای کعبه را به شیث بن آدم نسبت داده و گفته است: «... وانّه بنی الکعبة بالحجارة والطین» وی تا آخر عمر همیشه در مکّه بود و حج و عمره به جای می‌آورد. «وَقیلَ أَنَّهُ لَمْ یَزَلْ مُقیماً بِمَکّةَ یَحِجُّ و یعتَمِر الی أنْ ماتَ» «۱» ابن اثیر می‌نویسد: علمای گذشته بنای کعبه را به آدم علیه السلام نسبت داده و گفته‌اند: آن بنا تا طوفان نوح پابرجا بوده است. در طوفان، کعبه به آسمان برده شد و حجرالأسود به کوه ابوقبیس؛ «و أمراللَّه جبرئیل فَرَفَع الکعبةَ الَی السَّماء الرابعة و کانت مِن یاقوت الجَنَّة ... و خبأ الحجرالأسود بجبل أبی قبیس فبقی فیه الی أن بنی ابراهیم البیت فأخذه فجعله موضعه». شرح بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به تفصیل در صفحات ۱۰۶ الی ۱۰۸ متن اصلی (عربی) جلد اوّل و صفحات ۳۵ الی ۴۰ ترجمه فارسی جلد دوم آمده است. ابن اثیر گفته است: عبدالمطلب در حمله ابرهه به کعبه این ابیات را می‌خوانده است: یا ربّ لا أرجو لهُم سواکا یا رَبِّ فَامْنَعْ مِنهُم حماکا إنّ عدوّ البیت من عاداکا امنعهم أن یخربوا فناکا و افزوده است: ابرهه بر اثر این دعای عبدالمطلب و جسارتی که به کعبه کرده بود، به چنان بیماری دچار شد که اعضای او یکی پس

از دیگری فرو ریخت و خداوند سیلی فرستاد و حبشه را به دریا انداخت «و بعث‌اللَّه السّیل فألقی الحبشهٔ فی البحر ...». ابن اثیر ضمن شرح وقایع مهم هر سال، امیر الحاجِ هر سال را معرفی کرده و گفته حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۴ است: بعضی حکم امیر الحاج بودن خود را جعل می‌کرده‌اند؛ از جمله مغیرهٔ بن شعبه در سال ۴۰ هجری، حکمی از طرف معاویه جعل کرد و مراسم را یک روز زودتر انجام داد و در روز عرفه قربانی کرد؛ زیرا متوجه شده بود که عتبهٔ بن ابی سفیان، برادر معاویه امیرالحاج شده است. او به حجّ ابومسلم خراسانی و حوادث بعد از آن نیز اشاره کرده و در این باره سخن گفته است. درباره حمله قرامطه در سال ۳۱۲ به تفصیل سخن گفته است و می‌نویسد که در جریان آن گروهی کشته شده و گروهی به اسارت درآمدند و از جمله اسرا، محمد بن احمد ازهری (لغویِ معروفِ متوفای ۳۷۰ ه. ق.) بوده است. ابن اثیر حوادث گوناگون را به ترتیبِ وقوع ذکر کرده است. هر چند بیان آن‌ها جالب توجّه و آموزنده است لیکن موجب طولانی شدن کلام می‌گردد؛ به عنوان نمونه به چند مورد به اختصار اشاره می‌کنیم: در سال ۵۱۵ ه. ق. مردی علوی، فقیهی از فقهای نظامیه بغداد در مکّه ظهور کرد و به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و طرفدارانش زیاد شدند. و خواست به نام خودش خطبه بخواند لیکن حاکم مکّه او را گرفت و به بحرین تبعید کرد. در سال ۵۳۲ ه. ق. جامه کعبه از هم گسیخت. تاجری فارسی جامه‌ای برای کعبه تهیّه کرد که ده هزار دینار مصری هزینه آن شد. در سال ۶۰۸ ه. ق. فردی باطنی در منا به مردی از خانواده امیر قتاده، حاکم مکّه حمله‌ور شد و او را (به گمان اینکه خودِ امیر قتاده است) کشت. امیر قتاده دستور حمله به حاجیان را داد و آن‌ها را غارت کرد.

۱۴- تاریخ جهانگشای جوینی

عطاملک علاء الدین بن بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد جوینی نویسنده «جهانگشای جوینی» است. او در این کتاب به چند حادثه از حوادث حج اشاره کرده، می‌نویسد: جمعی از باطنیه به تحریک ناصرخلیفه به لباس حجاج در آمده بودند، وقتی حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۵ سیف الدین ایغلمش در اوایل سال ۶۱۴ ه. ق. به استقبال حجاج آمده بود بر او حمله بردند و به قتلش رساندند. او گفته است که خلیفه النّاصرلدین‌اللَّه به کمک چند تن از فداییان که جلال‌الدین حسن به درخواست او اعزام کرده بود، در روز عرفه، در عرفات برادر امیر مکّه را به اشتباه به جای امیر مکّه کشت. «۱» جوینی به حادثه حمدان قرمط و حمله او به کعبه و قتل عام حجاج و پر کردن چاه زمزم از اجساد و کندن و بردن حجرالأسود پرداخته و به تفصیل در این باره سخن گفته است. «۲» مؤلف به احتمال قریب به یقین در بیان مدّتِ نگه داری حجرالأسود توسّط قرامطه، دچار سهو شده است. او این مدت را ۲۵ سال نوشته در حالی که تاریخ حمله قرامطه و کندن و بردن حجرالأسود، چهاردهم ذی الحجّه سال ۳۱۷ ه. ق. و اعاده آن دهم ذی الحجّه ۳۳۹ ه. ق. بوده است. از طرفی مقریزی در «اتّعاظ الحنفاء» صفحه ۱۲۹ و قطب الدین نهروالی مکّی در کتاب «الاعلام بأعلام بیت‌اللَّه الحرام» صفحه ۱۶۶ مدّت نگهداشتن حجرالأسود توسط قرامطه را ۲۲ سال نوشته‌اند.

۱۵- نزههٔ القلوب

حمداللَّه مستوفی صاحب کتاب «نزههٔ القلوب» در مقاله سوم از حرمین شریفین و بیت المقدس نوشته است. «۳» او به موقعیّت جغرافیایی خانه کعبه، مسجدالحرام، شهر مکّه، و حجاز که در اقلیم دوم قرار گرفته، پرداخته است. از موقعیّت درّه مکه و اهمیّت مذهبی کوه‌های اطراف مکّه نیز سخن گفته و آیات و احادیث مربوط به مکّه، کعبه و حج را یادآوری کرده است. حمداللَّه مستوفی به صد سال تضرّع آدم علیه السلام و فرو فرستاده حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۶ شدن کعبه به صورت خانه‌ای از یاقوت اشاره کرده و می‌نویسد: پس از طوفان نوح، کعبه بیش از دو هزار سال ویران بوده تا اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند آن را تجدید بنا کرد. مستوفی آنگاه درباره میقات‌ها و فواصل آن‌ها سخن گفته و حجرالأسود را فرود آمده از بهشت دانسته و از تجدید

بنای کعبه توسّط قریش، ابن زبیر، حجّاج و ... به تفصیل قلم‌زده است. نویسنده نزهة القلوب از جنبه‌های اعجاز آمیز و کرامات کعبه نیز به دفعات مطالبی آورده است. او از رشوه خواری حکام مکّه متأثّر شده و جریانی درباره رشوه دادن قزوینی‌ها به حاکم مکّه نقل کرده که سی هزار دینار به حاکم مکّه رشوه دادند تا اجازه دهد آنان پنجره خانقاه خود را به مسجدالحرام بگشایند! «۱» آنچه حمداللّه مستوفی در باب حج، مکّه و کعبه نقل کرده، اغلب مسائل ملموس جغرافیایی است. او هیچ توجّهی به بُعد عبادی یا سیاسی حج و اماکن مقدس نکرده است. ارزش بحث او بیشتر در توصیف کعبه، مکّه و حوالی آن است.

۱۶- تجارب السّلف

هندوشاه بن سنجر بن عبداللّه صاحبی نخجوانی، که در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته، کتاب «تجارب السّلف» را در تاریخ خلفا و وزرا نوشته و به بعضی از حوادث و کرامات مربوط به کعبه و حج نیز اشاره کرده است. هندوشاه بیشتر به حوادث دوران اسلامی پرداخته و از جمله درباره حجّة الوداع نوشته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت حجّ وداع گزارد، در مکّه نالان شد و به مدینه آمد. همچنان بیمار بود که در محرم سال یازدهم هجرت بیماری‌اش سنگین شد تا در روز شنبه ۱۲ ربیع به رحمت حق پیوست. هندوشاه درباره نصب حجرالأسود، به اشتباه رفته است. او می‌گوید: آن روز که حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۷ کعبه را عمارت کردند و صنادید قریش در وضع حجرالأسود او (محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله) را حَکَم خویش ساختند، ۱۶ سال داشت! «۱» مؤلّف از ذکر حوادث تاریخی نیز غافل نبوده، به بسیاری از آن‌ها اشاره کرده است؛ از جمله: هارون در سفری که به حج رفت، دستور داد دو فرزند جعفر برمکی را، که حاصل ازدواج او با خواهر هارون (عباسه) بود، به چاهی انداختند و سرچاه را پوشاندند و در بازگشت از همین سفر حج بود که برامکه را برانداخت. «۲» مکّه حرم امن الهی است حتّی حیوانات در حریم حرم در امان هستند و ما نمونه‌هایی را در صفحات پیشین نقل کردیم. مایه تعجّب و جای بسی تأسّف است آنان که خود را خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانند در حریم حرم دست به آدم کشی می‌زنند و حرمت حرم را درهم می‌شکنند! در طول تاریخ آنان که به زیارت خانه خدا توفیق یافته‌اند، بعضی پیش از سفر منقلب شده‌اند و بعضی بعد از سفر یا در حین اجرای اعمال و مناسک تحوّل روحی پیدا کرده اند. مؤلّف تجارب السّلف می‌نویسد: ظهیرالدّین ابوشجاع محمد بن حسین در سال ۴۷۶ ه. ق. به وزارت مقتدی رسید. او مردی نیک فطرت بود، در ایّام وزارت حج کرد. جز او و آل برمک کسی به هنگام وزارت، حج نگزارده بود. این وزیر پس از انجام اعمال حج در مدینه منوّره، به خدمت مسجد و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول شد. کعبه در طول تاریخ از زمان حضرت آدم تاکنون توسّط افرادی در حال تغییر و تحوّل و تخریب و بازسازی و بهسازی و گسترش بوده است؛ از جمله المقتفی دستور داد تا برای کعبه درب‌های نیکو بتراشند و درب‌های کهنه را به بغداد آوردند. وی در سال ۵۵۵ ه. ق. درگذشت. از درب‌های کهنه برای او تابوت ساختند و با آن تابوت دفن کردند. «۳»

۱۷- مقدّمه ابن خلدون

عبدالرّحمن بن محمّد بن ... خلدون نویسنده این کتاب، در فصل ششم مقدّمه‌ای با عنوان «مساجد و بیوتات معظم جهان» می‌نویسد: «... بهترین جایگاه روی زمین، مساجد سه گانه مکّه، مدینه و بیت المقدّس است ...» «۱» ابن خلدون بر حسب معمول، بنای خانه کعبه را به آدم نسبت داده، که در مقابل بیت المعمور بنا کرده و سپس در طوفان نوح ویران شده است. وی که به عنوان یک مورّخ جامعه شناسِ دقیق شناخته شده، می‌گوید: معتقد است که هیچ دلیل و سندی تاریخی بر اینکه سیل خانه را ویران کرده باشد وجود ندارد، تنها در تفسیر آیه ۱۲۱ سوره بقره وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ گفته شده که خانه را بر پایه‌های آن بنا کردند. ابن خلدون ماجرای حضرت ابراهیم، هاجر و اسماعیل و درگذشت هاجر و اسماعیل و

دفن آنها در حجر اسماعیل را بیان کرده و گفته است: حضرت ابراهیم به کمک فرزندش اسماعیل در محلّی که اسماعیل آغل گوسفندان خود را ساخته بود خانه کعبه را بنا کرد. و نیز گفته است که پس از درگذشت اسماعیل، فرزندان و داییهایش از خاندان جرهم، به خدمت کعبه همّت گماشتند. سپس عمالقه خدمتگزاران خانه شدند و از اطراف و اکناف به زیارت خانه می‌رفتند و حج می‌گزاردند. از کسانی که به حج می‌رفتند تبابعه بودند که احترام فراوان برای کعبه و عمل حج قائل بودند و یکی از آنها به نام «اقیار اسعد ابوکَرِب» برروی کعبه پارچه‌های نرم و جامه‌های مخطّط یمانی پوشانید و فرمان داد که آن خانه را پاک نگهدارند و برای آن کلیدی ساخت. ابن خلدون می‌نویسد: ایرانیان هم به حج می‌رفتند و به کعبه نزدیکی می‌جستند و هدایایی تقدیم می‌کردند. پادشاهانی مانند کسری و دیگران اموال و گنجینه‌های بسیاری برای کعبه می‌فرستادند و داستان شمشیرها و دو آهوی زرّین که عبدالمطلب هنگام کندن حج در ادب فارسی، ص: ۱۰۹ چاه زمزم یافته است، معروف می‌باشد. این آهوهای زرّین هدایای ایرانیان بوده است. وقتی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله کعبه را گشود، در چاهی که درون کعبه بود هفتاد هزار اوقیه زربافت که پادشاهان ایران آنها را برای خانه کعبه می‌فرستادند قرار داشت. پیامبر و پس از وی ابوبکر این گنجینه‌ها را به حال خود گذاشتند. عمر که می‌خواست آن را تصرّف کند نیز توسّط شیبهٔ بن عثمان باز داشته شد و منصرف گشت تا اینکه افطن (حسن بن حسین بن علی بن علی بن زین العابدین) در سال ۱۹۹ ه. ق. بر مکّه چیره شد و آنها را تصرّف کرد. گنجینه کعبه از آن پس از میان رفت. ابن خلدون گفته است: خداوند ورود مخالفان دین اسلام را به حرم ممنوع کرده و برای ورود مسلمانان هم شرایطی در نظر گرفته است. او حدود حرم را مشخّص کرده ونوشته است: «حدود حرم که به این مزایا اختصاص دارد، عبارت است از سه میل از راه مدینه تا تنعیم، و از راه عراق هفت میل تا خمیدگی منقطع کوه و از راه جِعرانه نُه میل تا شعب و از جده ده میل تا منقطع عشایر ...». در ارتباط با نام «بکّه» و «مکّه» به اختصار و وضوح نوشته است که: «... این است چگونگی و اخبار مربوط به مکه، و آن را امّ القری و کعبه نیز می‌نامند، از کلمه «کعب» به علّت بلندی آن و هم آن را «بکّه» می‌گویند، اصمعی می‌گوید؛ زیرا مردم با یکدیگر نرمی می‌کنند. و مجاهد می‌گوید: «با» ی بکّه را به «میم» بدل کرده‌اند، چنانکه «لازب» را «لازم» می‌گویند که مخرج «ب و میم» به هم نزدیک است و نخعی می‌گوید: بکّه (با «باء») بر خانه کعبه و مکّه (با میم) بر شهر اطلاق شود و زهری می‌گوید: بکّه (به باء) بر کلّیه مسجد و مکّه (به میم) بر حرم اطلاق می‌گردد.» «۱»

۱۸- تاریخ وصّاف

ادیب شرف الدین عبداللّه کاتب شیرازی ملقّب به «وصّاف الحضره» در تاریخ خود (تاریخ وصّاف) به حمله سعد الدّوله یهودی اشاره کرده و نوشته است: سعدالدوله یهودی از اهالی ابهر زنجان بود که به وزارت ارغون رسید. او برای برانداختن اسلام و حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۰ محو آثار آن، مقدّماتی را فراهم آورد؛ از آن جمله محضری ساخت درباره پیغمبری ایلخان و به امضای علمای زمان رسانید و بدتر از آن، با ایلخانان مقرر کرد که کعبه اصنام بی نام سازد و مسلمانان را از عبودیّت خدای سبحان به پرستش اوثان ملزم گرداند. درسال ۷۰۲ ه. ق. غازان خان، فرمانی مبنی بر تعظیم و تفخیم سادات مکّه و خادمان بیت‌اللّه صادر کرد و چون راه حج ناامن بود، امیر قتلغ شاه را امیرالحاج کرد و هزار سوار بر اسبها و یدکها و کوس و علم وبارگاه و سراپرده و دیگر اسباب و مراسم که درخور چنین خیری عظیم باشد، برای او معیّن ساخت وبرای کعبه پرده‌ای گرانبها مزیّن به نام خود و محملی مخصوص به نام همایونی روانه داشت و از وجوه زکات دوازده تومان (یکصدو بیست هزار دینار) زر در وجه ادارات ملوک مکّه و مدینه و انعامات و تشریفات مشایخ عرب و قبایل و آماده ساختن زاد و راحله و دیگر مخارج ارزانی داشت. «۱»

۱۹- تاریخ الفخری

ابـن طقطقی نویسـنده ایـن کتـاب در حـوادث مکّه و کعبه نوشـته است: سـنباد که سـاکن یکی از قرای نیشـابور بـود، به خونخـواهی ابومسـلم خراسانی قیام کرد و زنان و فرزنـدان ولایاتی را که به تصـرف آورده بود، اسیر کرد و چنین نمود که قصـد دارد به حجاز برود و کعبه را ویران کند. وقتی لشکر سنباد و منصور خلیفه عبّاسی مقابل هم قرار گرفتند، سنباد زنان مسلمان اسیر شده را سر برهنه سوار شتران در پیشاپیش لشکر خود به حرکت در آورد، با فریاد «وا محمدا» ی زنان، شتران رمیدند و روبه لشکر سنباد برگشتند و آنها را تارو مار کردند. محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی) موضوع اجابت دعای یحیی بن خالد را بیان کرده که گفته‌اند: یحیی بن خالـد برمکی رادیدنـد که دور خانه طواف می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا! اگر خشنودی تو در آن است که نعمتی را که به من داده‌ای باز پس گیری و مال حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۱۱ و اهـل و عیالم را از من بسـتانی، چنین کن ولی فرزنـدم فضل را از من مستان. آنگاه از خانه کعبه جدا شد و قدری دور شد، سپس برگشت و گفت: پروردگارا! برای شخصی مانند من ناپسند است که در پیشـگاه تو قائـل به اسـتثنا شود، پروردگارا! اگر می‌خواهی فضل را نیز از من بگیر. از این روی پس از انـدك مـدّتی هارون الرّشـید ایشـان را برانـداخت. هـارون در طول خلافت خود- جز چنـد سال- یک سال به حـج می‌رفت و یک سال به جنگ با دشـمنان دین می‌پرداخت! «۱» نویسـنده کتاب الفخری نوشـته است: یک سال هارون پیاده به مکّه رفت واین کار بین خلفا بی‌سابقه بود. رشـید هر سـال که به حـج می‌رفت صـد نفر از فقهـا را بـا فرزنـدانشان همراه می‌برد و هر سالی که به حـج نمی‌رفت سیصد نفر را با تجهیزات کافی از جانب خود به حج می‌فرستاد. «۲» گفته‌اند که: سالی هارون به اتفاق دو فرزندش امین و مأمون ویحیی و دو فرزندش فضـل و جعفر به حـج رفته بودند. در مدینه، هارون با یحیی و امین با فضل و مأمون با جعفر بن یحیی در سه محل نشسـته بودند و دست به عطـای مردم گشوده بودنـد در آن سـال سه عطا به مردم داده شـد که به زیـادی آن مثل زده شـده و مردم آن سال را سال «اعطیات الثلاث» نامیده‌اند. در یکی از همان سـفرهای حج بود که هارون چون به مدینه رسـید، موسی بن جعفر علیه السلام را دستگیر کرده، در هود جی نشاند و به بغداد فرستاد و از رقّه فرمان قتل حضرتش را صادر کرد و گروهی از عدول محلّه کرخ را واداشت تا شهادت بدهند که امام به مرگ طبیعی در گذشـته است. جنایت دیگری که هارون در سفر دیگری از سفرهای حج مرتکب شد، آن بود که در بـازگشت از حـج به مسـرور خـادم گفت: برو سـر جعفر را برایم بیـاور او رفت و جعفر برمکی را کشت و سـرش را برای هـارون آورد. حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۲ ابن طقطقی گفته است منصور در مکّه و در لباس احرام در سال ۱۵۸ ه. ق. درگذشت. وی را در حرم به خاک سپردند.

۲۰- تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان نویسـنده این کتاب می‌نویسد: منصور نخستین خلیفه عبّاسی، برای منصرف ساختن مردم از زیارت کعبه قبّهٔ الخضرا را سـاخت و کاخهـا و دژهـا و جامع ها در بغـداد بنا کرد. همو نوشـته است: ولیـدبن یزیـد خلیفه اسـلام بود که درباره شـراب غزلهایی سرود. ولید آنقدر به میگساری اشتیاق داشت که روزی تصـمیم گرفت با یاران خویش از دمشق به مکّه بروند و روی پشت بام کعبه بزم میگسـاری دایر کننـد و اگر پنـد و انـدرز بعضـی از نزدیکـان خلیفه مـانع این کـار نشـده بـود، ولیـد این رسوایی عظیم را به بـار می‌آورد. «۱»

۲۱- تاریخ اسماعیلیان

برنارد لوئیس مؤلف تاریخ اسـماعیلیان است. وی به حوادثی که در مکّه و یا سـفر حج اتفاق افتاده و به طریقی به اسـماعیلیه ارتباط پیدا می‌کند، پرداخته و نوشته است: در سال ۶۰۹ ه. ق. مادر جلال الدین حسن به زیارت کعبه رفت و زیارت او مقارن شد با کشـته شـدن یکی ازخویشان شـریف مکّه، چون شـریف مکّه بسیار شبیه به مقتول بود، اینطور تصور می‌شـد که هدف قاتل، خود شـریف

بوده و به اشتباه خویشاونـد او هدف قرار گرفته و گمان می‌کرد که قاتل از طرف خلیفه بغداد به منظور کشتن او فرستاده شده، لذا بسیار خشمگین شد و کاروان زائران عراقی را غارت کرد وغرامت هنگفتی از آنها مطالبه کرد که قسمت اعظم این غرامت را مادر جلال الدّین حسن پرداخت. «۲» برنارد لوئیس نوشته است: قرامطه حجرالأسود را در سال ۳۱۷ ه. ق. کندند و حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۳ در ۳۳۹ ه. ق. باز گرداندند. از قول ثابت بن سنان نقل کرده است که وقتی خبر در افریقیه به مهدی فاطمی رسید، نامه‌ای به ابوطاهر نوشت و او را به خاطر این عمل ناپسند سرزنش کرد وگفت: «تو لکّه سیاهی در صفحه تاریخ به نام ما رقم‌زدی که هرگز آن را پاک نتوان کرد و گذشت روزگار نیز آن را پاک نخواهد کرد ... تو با اعمال شرم آور خود سلسله و فرقه ما وداعیان مارا به کفر و زنـدقه و الحاد متّهم ساختی. «۱» در همان نامه به ابوطاهر دستور داد حجرالأسود را به جای خود بازگردانـد که حجر به جای خود بازگردانـده می‌شود. در نقـل قولهـایی که در ارتبـاط بـا این موضوع شـده، اختلاف زیادی مشـهود است، حتّی در همین تاریخ اسماعیلیان فاصله بین سالهای ۳۱۷ تا ۳۳۹ ه. ق. که بیست و دو سال است و در مآخـذ نیز همین را نوشته‌اند، با موضوع نامه مهـدی فاطمی و برگردانده شدن حجرالأسود، طبق دستور وی منافات دارد (آیا ممکن است در فاصله ۲ سال خبر به مهدی نرسیده باشد؟!)

۲۲- تاریخ آل بویه

نویسنده این کتـاب آقـای علی اصـغر فقیهی به برخی از حوادث و توجّهـات امرای ایرانی به حـج و کعبه اشـاره کرده است از جمله گفته است: امیر نوح همه سـاله اموال و اشیا و جـامه هـایی برای پوشـش کعبه و اموالی برای مجـاوران مکّه و ساکنان مـدینه توسّط احمد خوارزمی فرستاده است. فقیهی به حمله قرامطه بر قافله حجاج در سال ۳۱۲ ه. ق. اشاره کرده و گفته است: در این حمله جمع بسیاری کشته شدند و گروهی زن و مرد و کودک به اسارت در آمدند و به عنوان برده میان قرامطه تقسیم شدند. فقیهی در ارتباط بـا احمـد بن علی نسائی صاحب صـحیح نسائی که یکی از صـحاح سته است گفته: در راه سـفر به مکّه در رمله (واقع در شام) از او خواستند در فضایل معاویه سخنی بگوید ولی او در این باره چیزی نگفت. او را بقدری زدند که شدت ضربات موجب مرگش شد. «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۴ لغو موقوفات مکّه- القاهر خلیفه جبّار، برادر ناتنی مقتدر بود که پس از وی به خلافت رسـید. او اموال مـادر مقتـدر را مصـادره کرد و از اوخواست تـا در حضور قضات املاکی را که برمکه وقف کرده بود تا خرج فقرا و مساکین شود، از وقف خارج و وقف را باطل اعلام کند اما وی از این دستور امتناع کرد و قاهر خود وقف را باطل اعلام کرد. «۱»

۲۳- تاریخ عرب

بحث خود را- که در کتب تاریخ و آنچه در ارتباط با حج، مکّه، کعبه، حُجّاج و حوادث واتّفاقات گوناگون است- بابیان مختصری از مباحث تاریخ عرب نوشته فیلیپ خلیل حِتّی ادامه می‌دهیم. حِتّی می‌نویسد: کعبه جاهلیّت که دژ اسلام شد، یک بنای معمولی، به شکل مکعّب «۲» به سادگی بدوی بود، در آغاز سقف نداشت و یک سنگ سیاه آسمانی، که دارای احترام و اعتبار ویژه‌ای بود، در آن جـای داشت. به هنگام ظهور اسـلام، بنای موجود همان بود که به نظر می‌رسـد به سال ۶۰۸ ه. ق. به دست یکی از حبشـیان و از باقیمانـده یـک کشتی رومی یـا حبشـی که بر ساحل دریای سـرخ در هم شکسـته بود، از نو ساخته شـد. اطراف آن نیز حرم معمولی وجود داشت و کسان به زیارت آن می‌آمدنـد و قربانها می‌کردند. بنابه روایت اسـلامی، کعبه در آغاز مطابق با یک نمونه یا تصویر آسـمانی ساخته شد و ابراهیم و اسـماعیل پس از طوفان، بنای آن را تجدید کردند و تولیت آن با اعقاب اسـماعیل بود تا به روزگار گردنکشان جرهم و پس ازآنها قریشـیان آمدنـد که از اعقاب خانـدان اسـماعیل بودنـد. هنگامی که ابراهیم و اسـماعیل علیه السـلام مشـغول ساختمـان کعبه بودنـد، سـنگ سـیاه را جبرئیـل برای آنهـا آورد. بـدویان که برای مبـادله کالاهـای خود به شـهرهای حجاز می‌آمدنـد، معتقـدات مردم شـهری را فرا گرفتنـد و بنـا را بر اجرای پاره‌ای اعمال و رسوم کعبه؛ مثل قربان کردن شتر و گوسـفند در

کنار سنگهای (انصاب) مختلف دیگر، که بت یا قربانگاه به شمار می‌رفت، حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۵ گذاشتند. در نظر آنها زیارت یکی از معابد، ازلحاظ دینی کار معتبری بود. زیارت مکانهای مقدّس یک رسم قدیم سامی است که یادگار آن تا ایّام عهد قدیم بجا بود وشاید اصل آن از رسوم آفتاب پرستان باشد که به هنگام اعتدال پاییزی، ضمن جشنهایی گرمای سخت را وداع گفته (قزح) خدای رعد و حاصلخیزی را استقبال می‌کرده‌اند. در دوران پیش از اسلام، بعد از بازارهای سالیانه در عربستان شمالی، در ماه ذی الحجّه زیارت کعبه و عرفه انجام می‌شد. در سال هفتم هجری حضرت محمد صلی الله علیه و آله مراسم قدیم حج را، که مربوط به کعبه و عرفه بود، مقرّر کرد. فیلیپ خلیل حِتّی از قول رفعت نقل کرده که: در روزگار ما وقتی که فرد بدوی به طواف کعبه می‌پردازد، به زبان عامی خود این کلمات را تکرار می‌کند: ای صاحب خانه، ببین که من آمده‌ام، مگویی که من نیامده‌ام، مرا و پدرم را بیامرز، حتّی اگر دلت نخواهد، بر خلاف خواهش دلت چنین کن؛ زیرا می‌بینی که به زیارت تو آمده و حج گزارده‌ام». «۱» حِتّی می‌افزاید: حج گزاران پیاده و یا سوار برشتر، به حج می‌رفتند، بیشتر مردان بودند ولی گاهی زنها و کودکان را هم باخود می‌بردند و با سختی بسیار زیاد، این سفر را انجام می‌دادند. با داد و ستد، حتّی گاهی با گدایی، خود را به مکّه و مدینه می‌رساندند. کاروانهای بزرگ حج، چهار کاروان بودند که از یمن، عراق، شام و مصر می‌آمدند. رسم چنان بوده است که هر یک از این کاروانها، پیشاپیشِ کاروانِ خود، محملی می‌فرستاده‌اند که نشانه اعتبار آن کشور بود. محمل عبارت بود از تخت روانی که بدون سرنشین بر روی شتری می‌بسته اند و آن را بسیار می‌آراستند. از قرن هفتم هجری امیران مسلمان که می‌خواستند استقلال خود را اعلام کنند و از طرفی خود را حامی اماکن مقدّسه بدانند، محمل‌هایی روانه می‌کردند. فکر ارسال محمل رابه شجرةالدار در قرن هفتم هجری نسبت داده‌اند که همسر یکی از آخرین پادشاهان ایوبی بوده است. «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۶ از روزگاران قدیم، حج بزرگترین نیروی وحدت آفرین اسلام و مؤثّرترین وسیله ارتباط عمومی مؤمنان بوده و هست. تأثیر اجتماعی این سفر در برادران مؤمن و اهمّیت فوق‌العاده آن، غیر قابل انکار است. فیلیپ خلیل حِتّی می‌گوید: از همه ادیان جهان، این امتیاز ویژه اسلام است که بیش از هر ملّتی در نابود ساختن فواصل نژادی و رنگی و قومی ... توفیق به دست آورده است. به علاوه مراسم حج فرصتی دیگر ایجاد کرده است تا افکار و عقاید دینی میان کسانی که از مناطق دوردست می‌آیند و در کشورشان وسائل ارتباط جدید نیست و صدای مطبوعات قوّت کافی ندارد، منتشر شود. «۱»

۲۴- تمدّن اسلام وعرب

دکتر گوستاولوبون نویسنده شهیر و محقّق فرانسوی که در قرن ۱۹ و ۲۰ (۱۸۴۱- ۱۹۳۱ میلادی) می‌زیسته، در کتاب تمدّن اسلام و عرب نوشته است: ابتدا در جزیرةالعرب دو نژاد سکونت داشتند؛ یکی یقطان از اولاد سام و دیگر اسماعیل فرزند ابراهیم علیهما السلام و مادرش هاجر، اولاد اسماعیل در سر حدّ فلسطین تا حجاز مسکن گزیدند و اینان اوّل طایفه‌ای هستند که در مکّه حکومت راندند ومکّه در آن زمان بسیار ترقّی و رشد کرد، تا آنجا که با صنعا- که شهر معظمی بود- برابری می‌کرد و بر سر پایتخت شدن رقابت داشتند. «۲» گوستاولومون می‌نویسد: اگر اعراب خدایان متعدّدی داشتند، خیال معبودِ واحد و یکتا پرستی هم در آنها وجودداشت و همین زمینه مساعدی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست یکتا پرستی را رواج دهد. او می‌نویسد: در عربستان یک خانه پرستش می‌شد که نام آن کعبه بود و بر طبق روایات مأثوره، بنای آن به دست ابراهیم صورت گرفته است. تمام حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۷ اقوام جزیرة العرب آن را از مقامات مقدّسه شمرده و احترام آن را واجب می‌دانستند. از دیر زمان مرسوم بود که از اطراف و اکناف به زیارت مکّه می‌آمدند و کعبه در حقیقت بتخانه خدایان عربستان بوده است. زمان پیغمبر اسلام سیصد و شصت بت در آنجا موجود بود که صورت حضرت عیسی و مریم هم جزو آنها بوده است. اعراب آرایش و تزیین کعبه را از افتخارات خود می‌شمردند. یهودیان نیز کعبه را مقدّس و محترم می‌دانستند. پیامبر صلی الله علیه و آله که تمام بتهای عرب را در

کعبه یکجا دید، از این نقطه اتّحاد به سود پیشبرد اسلام استفاده کرد و گفت: خدای بی همتا همان خدای ابراهیم است که بانی کعبه بود و تمام اعراب او راقبول دارند. «۱» گوستاولوبون در ضمن بحث از اعمال مذهبی اسلام و فرق مختلف آن، در مورد حج بحث مستقلی کرده و گفته است: زیارت بیت‌اللَّه- که واجب است هر مسلمانی در مدت عمر لااقل یک مرتبه (با بودن استطاعت) آن را درک کند- یکی از ارکان مهمّ اسلام شمرده می‌شود و آن از جمله ارکانی است که دارای نتایج و فواید سیاسی بسیار است. سفر حج با کاروانهای مهم و بزرگ صورت می‌گیرد که از قاهره و دمشق حرکت می‌کنند. در این سفر دور و دراز بسیاری از حجّاج در طول راه تلف می‌شوند امّا برای این زیارت که از ایّام قدیم رایج بوده، تحمّل تمام زحمات و خسارات، سهل و آسان بوده و هست و زائران در خود احساس الم و خستگی نمی‌کنند. در ایّام حج، حدود دویست هزار مسلمان در مکّه (آن زمان) جمع می‌شوند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و از حال یکدیگر با خبر می‌شوند. حج برای تشیید اخوّت مقرّر گردیده است. آری تمام حجّاج در یک جا جمع می‌شوند و در امور مذهبی، سیاسی، تحقیقاتی، اقتصادی و ... تبادل نظر می‌کنند و «از فرنگیان کسی از خوف جان نمی‌تواند به آنجا قدم بگذارد». «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۱۱۹

فصل سوم: حج و سفرنامه

اشاره

سفر کعبه نمودارِ رهِ آخرت است گرچه رمز رهش از صورت دنیا بینند «۱» سیر و سفر، به صور گوناگون توصیه شده است. قرآن کریم، که نامه هدایت و دستور العمل زندگی سعادتمندانه همه جهانیان است، بارها انسان را به سیر سفر تشویق و ترغیب کرده است؛ از جمله در سوره‌های: یوسف آیه ۱۰۹، حج آیه ۴۶، روم آیه ۹ و ۴۲، فاطر آیه ۴۴، غافر آیه ۲۱ و ۸۲، محمّد آیه ۱۰، آل عمران آیه ۱۳۷، انعام آیه ۱۱، نحل آیه ۳۶، نمل آیه ۶۹، عنکبوت آیه ۲۰، سبا آیه ۱۸، کهف آیه ۴۷ و ... که: قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ «۲» سیر و سفرها در زمینه‌های گوناگون و با اهداف متفاوت انجام می‌شود؛ مانند طلب علم، شناخت خویشتن و اخلاق خود، مشاهده شگفتیها، سفرهای عبادی، (حج و زیارت مشاهد متبرّکه) گریزاز مشاغل دنیوی، تجارت، تماشا و تفرّج و ... که در هریک سودی نهفته است. پرسودترین و ثمربخش‌ترین آنها سفر حج می‌باشد که منافع آن هم دنیوی حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۲ است و هم اخروی. بسیاری از مسافران از سفر خود یادداشتهایی تهیّه می‌کنند؛ بعضی یادداشتهای خود را تنظیم می‌کنند و به صورت مجموعه‌ای می‌نگارند و به شکل سفرنامه در اختیار عموم قرار می‌دهند وخوانندگان از آنها بهره‌مند می‌شوند واز تجارب سفر آنها استفاده می‌کنند. سفرنامه‌هایی که در توصیف مناسک حج و آثار معنوی آن و مسیر سفر، به ویژه شهرهای مقدّس مکّه و مدینه است، از دیر باز تا کنون به رشته تحریر در آمده و انتشار یافته‌اند لیکن آنگونه که باید مورد بحث وبررسی قرار نگرفته‌اند. در حالی که این نوع نوشته ها از کاملترین و معتبرترین منابع درباره حجاز- ازجنبه های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جغرافیایی- به شمار می‌روند. قصد ما در این رساله، بحث و بررسی و تحقیق در سفرنامه ها نیست که آن موضوعی دیگر است و فرصتی دیگر می‌طلبد. بلکه هدف بررسی اجمالی است در حدّی که برخورد نویسندگان آنها را با حج دریابیم؛ به عبارت دیگر، از طریق نوشته‌های آنها، با حج واعمال آن و کیفیّت انجام مناسک در دورانهای مختلف تاریخ آشنا می‌شویم و تحوّلات را در می‌یابیم و دیدگاههای این افراد را از زبان خودشان می‌شنویم و می‌شناسیم، به امید آنکه توفیق دست دهد و فرصتی پیش آید تا تک تک این سفرنامه‌ها، که هر یک در حد خود گنجینه پر ارزشی است، مورد نقد و بررسی همه جانبه قرار گیرد. هر چند بهترین سفرنامه‌های فارسی که یک فرد ایرانیِ فارسی زبان، جریان کامل و دقیق هفت سال سفر خود را قدم به قدم و نکته، به نکته در نهایت اختصار وایجاز و در عین حال روشن وبدون ابهام

نگاشته، سفرنامه ناصر خسرو در نیمه اوّل قرن پنجم است ولیکن رونق سفرنامه نویسی در ایران، از قرن سیزدهم آغاز گردیده است.

۱– سفرنامه ناصر خسرو

ناصر خسرو درسال ۴۲۷ ه. ق. بر اثر خوابی که دید به عزم سفر قبله (حج)، خانه و کاشانه خود را ترک و ازمشاغل دیوانی استعفاکرد و سفر هفت ساله خود راشروع و سیری درآفاق و تا حدودی در انفس کرد و در تمام طول مدّت سفر با علما و دانشمندان حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۳ نواحیِ مختلف در تماس بود و بر آموخته‌های خود می‌افزود. چون هدف اصلی او سفرِ قبله بود، نخست از زندگیِ گذشته خود توبه کرد. او در ابتدای سفرنامه به شرابخواری خود اعتراف کرده و گفته است: «قُولُوا الحَقَّ وَلَوْ عَلی أنفُسِکُم». ناصر خسرو در این سفرِ هفت ساله، چهار بار حج کرد از این رو توصیف مکّه و دیگر اماکن و مراسم حج را بهتر از هر کسِ دیگری انجام داده است. ناصر خسرو در سفرنامه نویسی فضل تقدّم دارد؛ زیرا پیش از او سفرنامه‌ای که یک ایرانی به زبان فارسی نوشته باشد سراغ نداریم. نه تنها در فارسی که در عربی هم در ارتباط با حج و سرزمین حجاز اوّلین سفرنامه است. «۱» می‌توان گفت که شیوه سفرنامه نویسی در ادبیّات ایران را او پایه‌گذاری کرد. در این رساله هدف ما بیان سفرنامه‌هایی است که در ارتباط با حج و حوادث و اتّفاقات مربوط به آن سخن گفته‌اند، لذا می‌گوییم: کسی که وصف مکّه و خانه کعبه و اعمال حج را به دقّت از این کتاب (سفرنامه ناصر خسرو) خوانده باشد و زیارت بیت‌اللَّه الحرام او را دست دهد، با وجودی که فاصله هزار ساله در بین است، در انجام دادن اعمال حج از آنان که پیشتر به ادای این مراسم توفیق یافته‌اند باز پس نخواهدماند. اضافه می‌کنیم که ناصر خسرو در سفرنامه‌اش تنها به ظاهر اعمال و شرح و معرّفی دقیق اماکن توجه داشته و از فلسفه حج سخنی نگفته است. از این‌رو، این سفرنامه تنها ارزش معرّفی دقیق از اماکن زمان مؤلّف را دارد و نظر ناصر خسرو را در ارتباط با فلسفه اعمال و مناسک حج باید در شعر او یافت و ما در جای خود به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت. ناصر خسرو وقتی به جدّه می رسد، مورد توجّه امیر جدّه تاج‌المعالی بن ابی الفتوح قرار می‌گیرد. او از توصیف جدّه تنها به داشتن باره حصین، پنج هزار سکنه، بازارهای نیک و دروازه‌های آن اکتفا می‌کند و دروازه‌ها یکی به سمت مشرق، به طرف مکه و حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۴ دیگری به سمت مغرب به طرف دریاست و در آن از کشت و ذرع خبری نیست. روز جمعه از جدّه حرکت می‌کند وراه دوازده فرسنگی بین جدّه و مکّه را تا روز یکشنبه، آخر جمادی الآخر، طی می‌کند و وارد مکّه می‌شود. ناصر خسرو مکّه را اینگونه توصیف کرده است: «شهر مکّه اندرمیان کوهها نهاده است نه بلند، و از هر جانب که به شهر روند تا به مکّه نرسند نتوان دید، بلندترین کوهی که به مکّه نزدیک است، کوه ابوقبیس است و آن چون گنبدی گرد است؛ چنانکه اگراز پای آن تیری بیندازند بر سر رسد و در مشرقی افتاده است ...» «۱» نقل تمام مطالب موجب اطاله کلام می‌شود. ناصر خسرو به توصیف مسجدالحرام، صفا و مروه، میله هایی که در فاصله نیم فرسنگی مکّه نصب کرده اند، مسجدها، و ... پرداخته و درباره احرام گرفتن، تلبیه گفتن، طواف و نحوه انجام آن، ایستادن در پس مقام و گزاردن نماز طواف و رفتن به زمزم وخوردن آب از آن، سخن گفته است. در ارتباط با خانه‌های اقوام و ملّیتهای مختلف و نیز عمارتهای زیبای خلفای بغداد که بعضی خراب شده بودند، آب شور و تلخ چاههای مکّه، و آبی که امیر عدن از زیرزمین (کاریز) به مکّه آورده بود و آبهای گوارای دیگر که سقّایان می‌آوردند و می‌فروختند، هوای گرم مکّه و ... به تناسب سخن گفته است. مسجد الحرام را به تفصیل معرّفی کرده و ابعاد قسمتهای مختلف را مشخص ساخته است. ونیز تعداد ستونها و عمودها و درب‌ها و طاقها و ... همه و همه را شرح داده و خانه کعبه را اینگونه توصیف کرده است: «و خانه کعبه به میان ساحت مسجد است، مربّعِ طولانی، که طولش از شمال به جنوب است و عرضش از مشرق به مغرب، طولش [هفده ارش و بلندی سی ارش است و عرض شانزده، و درِ خانه سوی مشرق است و چون در خانه روند، رکن عراقی بر دست راست باشد و رکن حجرالأسود بر دست چپ و رکن مغربیِ جنوبی را رکن یمانی حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۵ گویند و رکن مغربیِ شمالی را رکن شامی گویند. و

حجرالأسود را در گوشه دیوار به سنگی بزرگ ترکیب کرده‌اند و در آنجا نشانده، چنانکه مردی تمام قامت بایستد، باسینه او مقابل باشد و حجرالأسود به درازی، بدستی و چهار انگشت باشد هشت انگشت باشد و شکلش مدوّر است. از حجرالأسود تا در خانه چهار ارش است و آنجا را که میان حجرالأسود و در خانه است ملتزم گویند و درِ خانه از زمین به چهار ارش برتر است وچنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده بر عتبه رسد. و نردبان ساخته‌اند از چوب چنانکه به وقت حاجت در پیش در نهند تا مردم بر آن بروند و در خانه روند وآن چنان است که به فراخی ده مرد بر پهلوی هم به آنجا برتوانند رفتن وفرود آمد. و زمین خانه بلند است بدین مقدار که گفته شد». «۱» ناصر خسرو درب کعبه را توصیف کرده و طول و عرض و جنس درها و تزیینات آنها را شرح داده است. همچنین اندرون کعبه، ضخامت دیوارها، خلوتهای درون کبعه، سنگهای کف کعبه، ستونها، محرابها، قندیلها، پوششهای کعبه و ... همه را به دقت تمام توصیف کرده و کیفیت گشودن درب کعبه و نحوه و ترتیب ورود مردم به دورن خانه را تمام و کمال نوشته است. ناصر خسرو تاریخ حجّ چهارمِ خود را در ذی حجّه سال ۴۴۲ ه. ق. ذکر کرده و گفته است: از آنجا در نوزدهم ذی حجّه با شتر به لحسا رفته و فاصله مکّه تا لَحسا را در سیزده روز طی کرده‌است. او در این سفرها، همانگونه که گفتیم، بیشتر به توصیف ظاهر اعمال و دقّت در امکنه پرداخته و در ارتباط با مناسک حج بحث چندانی نکرده است. ناصر خسرو چهار سفر حج کرده؛ در سفر اوّل نوشته: «... و از بیت المقدّس پیاده باجمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتیم، دلیل ما مردی جلد و پیاده و نیکوروی بود ... به نیمه ذی القعده سنه ثمان و ثلاثین و رابعمائه، از بیت المقدس برفتم، سه روز را به جایی رسیدم که آن را «ارغر» می‌گفتند و ازآنجا به منزلی دیگر رسیدیم و از آنجا به ده روز به مکّه رسیدیم و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد. حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۶ روز دوشنبه به عرفات بودیم. مردم پر خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتیم دو روز به مکّه بایستادم و به راه شام بازگشتم سوی بیت المقدّس.» «۱» در صفر دوم (سنه تسع و ثلاثین و اربع مائه) «سجلّ سلطان بر مردم خواندند که: امیر المؤمنین می‌فرمایند: حجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگی است و خلق بسیار مرده‌اند! این معنا به شفقت مسلمانی می گویم. و حجاج در توقّف ماندند و سلطان جامه کعبه می‌فرستاد به قرار معهود- که هرسال دو نوبت جامه کعبه بفرستادی- و این سال چون جامه کعبه به راه قلزم گسیل کردند من با ایشان برفتم.» «۲» ناصر خسرو پس از آنکه به مدینه رسیده، آن را بخوبی توصیف کرده و گفته است: «پس ما دو روز به مدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم، راه سوی شرق بود، به دو منزلی از مدینه کوه بود و تنگه‌هایی چون دره که آن را «جُحفه» می گفتند و آن میقات مغرب و شام و مصر است و میقات آن موضع باشد که حج را احرام گیرند و گویند یک سال آن جا حجّاج فرود آمده بودند؛ خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمده و ایشان را هلاک کرده و آن را بدین جهت جحفه نام کردند. میان مکّه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگ است و ما به هشت روز رفتیم. یکشنبه ششم ذی حّجه به مکّه رسیدیم. به باب‌الصّفا فرود آمدیم و این سال به مکّه قحطی بود. چهارمن نان به یک دینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه می‌رفتند و از هیچ طرف حاج نیامده بود. روز چهارشنبه به یاری حق به عرفات حج بگزاردیم و دو روزبه مکّه بودیم و خلق بسیار ازگرسنگی و بیچارگی از حجاز روی بیرون نهادند به هر طرف.» «۳» در سفر سوم هم نوشته: «... و در رجب، سنه اربعین و أربعمائه، دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که به حجاز قحطی است و رفتن حجّاج و مصلحت نیست حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۷ برخویشتن ببخشایند و آنچه خدای تعالی فرموده است بکنند. اندرین سال نیز حاج نرفتند ووظیفه سلطان را که هرسال به حجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و آن جامه کعبه واز آن خدم و حاشیه و امرای مکّه و مدینه و صله امیر مکّه و مشاهره او- هر ماه سه هزار دینار- و اسب و خلعت بود به دو وقت فرستادی. در این سال شخصی بود که اورا قاضی عبداللّه می گفتند و به شام قاضی بود. این وظیفه به دست و صحبت او روانه کردند و من با وی برفتم به راه قلزم، و این نوبت کشتی به جار رسید، بیست و پنجم ذی القعده و حج نزدیک تنگ درآمده، اشتری به پنج دینار بود، به تعجیل برفتم، هشتم ذی‌الحجّهٔ به مکّه رسیدم و به یاری حق- سبحانه و تعالی- حج بگزاردم ... و من چون حج بکردم باز به جانب مصر

برفتم که کتب داشتم آنجا ونیّت باز آمدن نداشتم. «۱» ناصر خسرو سفر چهارم را از طریق جدّه به مکّه رفته و در این سفر است که به وطن برگشته و گفته: «اکنون شرح بازگشتن خویش به جانب خانه به راه مکّه- حرّسهااللَّه تعالی مِنَ اْلآفات- از مصر باز گویم ... روزآدینه نماز دیگر از جدّه برفتیم، یکشنبه سلخ جمادی الآخر به درِ شهر مکّه رسیدیم». «۲» و در این سفر است که به تفصیل درباره مکّه و کعبه و دیگر اماکن متبرّکه و تاریخی سخن گفته است.

۲- سفرنامه ابن بطوطه

ابو عبداللَّه محمّد بن ... معروف به ابن بطوطه در آغازبه قصد زیارت خانه خدا در سال ۷۲۵ ه. ق. از زادگاه خود طنجه مراکش حرکت کرد. او ابتدا پیش بینیِ این سفر طولانی را نمی‌کرد. سفرهای ابن بطوطه حدود سی سال طول کشیده وحاصل ارزشمند و ماندنی این سفرهای طولانی «رحله ابن بطوطه» است که آقای دکتر محمّد علی موحّد آن حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۸ را ترجمه کرده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب دومین چاپ آن را در سال ۱۳۵۹ ه. ق. منتشر کرده است. «۱» سفرنامه ابن بطوطه از دو جهت بر دیگر سفرنامه‌های اسلامی برتری دارد: ۱- دامنه سفر، که ابن بطوطه تقریباً تمام نقاط مهم جهانِ آن روز را درنوردیده است. ۲- از جهت صداقت بیان که دارد، اوضاع و احوال را همانگونه که دیده، ثبت و ضبط و تصویر کرده است. «۲» ابن بطوطه روزپنجشنبه دوم ماه رجب سال ۵۲۵ ه. ق. به قصد حج و زیارتِ مرقد پیغمبر، تک و تنها از زادگاه خود حرکت کرده و در قافله حج مسافران، او را به عنوان قاضی انتخاب کرده‌اند. ابن بطوطه در خلال مسافرتهای خود عجایبی را نقل می‌کند که به کرامات واعجاز بیشتر می‌ماند تا واقعیّت. همچنین بعضی مسائل تاریخی را به مناسبت بازگو می‌کند؛ مثلًا درباره بئرالجر که پیامبر در غزوه تبوک اجازه نداد کسی از آن آب بیاشامد و ... او به پاره‌ای از عاداتِ بی وجهِ حجّاج، که در مسیر سفر حج انجام می‌داده اند اشاره کرده؛ از جمله نوشته است: «حجّاج شام چون به تبوک می‌رسند سلاح برمی‌گیرند و شمشیرها از نیام برمی‌کشند و حالت حمله و هجوم به خود می‌گیرند ودرختان خرما را به شمشیر می‌زنند، چون معتقدند که پیغمبر به همین ترتیب وارد تبوک شده بود. «۳» ابن بطوطه در مدینه، مسجد روضه پیامبر و قبور خلفا را زیارت کرده و به شرح هر یک پرداخته است و موقعیّت آن را مشخّص کرده. تاریخچه بنای مسجد پیامبر را به حج در ادب فارسی، ص: ۱۲۹ تفصیل بیان کرده و تغییرات بعدی در ساختمان آن را باز نموده است و گاهی از اغراض شخصی درتوسعه مسجد پرده برداشته؛ از جمله گفته است: «در زمان خلافت منصور عبّاسی که طرح توسعه حرم را تهیّه می‌کرد، حسن بن زید بن علی علیه السلام که والی مکّه بود، نامه‌ای به خلیفه نوشت و پیشنهاد کرد که مسجد را از سمت مشرق توسعه دهند تا روضه مقدّسه در وسط مسجد قرار گیرد. منصور در پاسخ نوشت: «من نیّت تو را فهمیدم، دست از خانه عثمان بردار!»؛ زیرا توسعه مورد نظر، حسن خانه عثمان را در معرض تخریب قرار می‌داده است. وی ازمدینه به سمت مکّه حرکت می‌کند و صبحگاهان به مکّه می‌رسد. لحظه دیدار را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «... از اینجا که گذشتیم برق شوق و مسرّت از اینکه به آرزوی خود رسیده‌ایم، در دلها درخشیدن گرفت. نزدیک صبحگاه بود که به مکّه رسیدیم و به زیارت خانه خدا؛ یعنی محلّ زندگی ابراهیم خلیل و جایی که پیغمبر ما از آنجا مبعوث شد نایل آمدیم، از راه دروازه بنی شیبه وارد بیت الحرام شدیم؛ خانه‌ای که خداوند فرمود: ... وَ مَنْ دَخَله کانَ آمِناً .... کعبه را دیدم که چون عروسی زیبا و دلربا بر تخت حشمت و جلال تکیه داده و مهمانان خدا از هر سوی آن را درمیان گرفته بودند ...». «۱» ابن بطوطه پس از انجام طواف و استلام حجرالأسود و به جا آوردن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم، در فاصله درب کعبه و حجرالأسود، که موضع استجابت دعا است، به پرده کعبه چنگ زده و به دعا مشغول شده است. از آب زمزم نوشیده سعی بین صفا و مروه را نجام داده است .. او چنان مجذوب شده که می گوید: «... از عجایب صنع خداوندی است که شوق وصول به آن امکنه مقدّسه را در دلها نهاده و مهر زیارت آنها را با جانها در هم سرشته است که هر کس پای در آن دیار می‌نهد دیگر نمی‌تواند دل برکند و خاطر از هوای آن بپردازد ...». «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۰

موقعیّت شهر مکّه وعمارتهای به هم پیوسته آن را توضیح می‌دهد ومی گوید: محلّ اجرای کلّیه مناسک؛ یعنی منا و عرفه و مزدلفه در قسمت شرقی واقع شده است. و نیز از دروازه‌های مکّه، اراضی لم یزرع مکّه و در عین حال وفور نعمت انواع محصولات در آن، که از نقاط مختلف به مکّه آورده می‌شود و ... سخن گفته است. موقعیّت مسجد الحرام، کعبه و بنای آن را توضیح داده و گفته است: روزهای جمعه پس از ادای نماز و نیز روز مولود پیامبر اکرم، دربِ کعبه را باز می کنند. مراسم افتتاح درب را نیز بدینصورت شرح داده است: «... نخست یک کرسیِ منبر مانندِ چوبی را روی چهار چرخه‌ای تا پای دیوار کعبه می‌آورند ورییس قبیله بنی شیبه روی آن رفته، مفتاح کعبه را به دست می گیرد، سدنه کعبه (پرده داران) پرده را که «برقع» نامیده می‌شود، بلند می کنند و رییس قبیله پس از باز کردن درب عتبه را می‌بوسد و خود به تنهایی در اندرون کعبه رفته در را می‌بندد. این وضع به قدر مدّت دو رکعت نماز طول می کشد. آنگاه بنی‌شیبه هم به داخل می‌روند و در را می‌بندند و نماز می گزارند. سپس در برای عموم باز می‌شود. در اثنای مدتی که اجرای این مراسم ادامه دارد، مردم با نهایت خضوع و خشوع در حالی که دستها را به زاری و تضرّع بلند کرده‌اند در برابر درب کعبه ایستاده‌اند و به محض اینکه در باز می‌شود بانگ تکبیر بر می‌دارند و ... از عجایب خداست که وقتی درب کعبه باز می‌شود و همه مردم به داخل کعبه می‌ریزند، مضیقه‌ای احساس نمی‌شود و همه در آن، جای می گیرند!» «۱» در باب حجر اسماعیل و مطاف و چاه زمزم و درب‌های مسجد الحرام شرح داده و گفته است: باب ابراهیم منسوب به حضرت ابراهیم علیه السلام نیست بلکه منسوب به ابراهیم الخوزی است که یکی از ایرانیان بوده. «۲» و می گوید: کوه ابوقبیس اوّلین کوهی است که خداوند آفریده‌است. قریش به آن جبل الأمین می گویند و معتقدند که مرقد حضرت آدم علیه السلام در این کوه است و نیزمحلّی که پیغمبر به هنگام شقّ القمر آنجا ایستاده بود، در آن حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۱ قرار دارد. سپس گفته است: چهار کوه در دو طرف جاده تنعیم قرار دارد که به جبل الطّیر معروف است و همان کوههاست که حضرت ابراهیم به فرمان خداوند اجزای بدن چهار پرنده را در قلّه آنها قرار داد و سپس آنها را فرا خواند، اجزای به یکدیگر پیوستند. ابن بطوطه از غریب نوازی مردم مکّه تعریف می کند و نمونه‌هایی از ولیمه دادن و دیگر مساعدتها که به نیازمندان می‌کنند یاد می کند. از صفا و مروه و میلهایی که در فاصله آنها نصب شده سخن گفته است. از قبرستان مکّه مشاهد متبرّکه، کوههای اطراف مکّه و حوادثی که در آنها اتّفاق افتاده، از امیران مکّه، مردم مکّه، قاضی و خطیب امام موسم مکّه، کشته شدن محتسب مکّه، مجاورین مکّه، ... مطالب جالب توجّهی بیان کرده است. در ارتباط با احرام کعبه (یعنی بالابردن استار کعبه به قدری که دست به آن نرسد) شعائر حج، اعمال حج، پوشش کعبه که در آن زمان قافله مصری می‌آورده واز حریر سیاه با آستر کتانی بوده و طراز بالای آن به خطّ سپید آیه جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْىَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ «۱» و در حاشیه اطراف، آیات دیگر قرآن نوشته شده را شرح داده است.

۳- سفرنامه مکّه و سیف الدّوله

سلطان محمّد سیف الدّوله از شاهزادگان قاجار و از فرزندان فتحعلیشاه است. وی در سال ۱۲۷۹ هجری تصمیم به زیارت کعبه گرفت و از تهران، از راه دشت، دریای خزر، تفلیس استانبول به مکّه رفت و پس از انجام فریضه حج، از راه عراق و جنوب به تهران بازگشت. سیف الدّوله به اوضاع جغرافیایی، وضع سیاسی و اخلاقی و اجتماعی مردم در شهرهای مسیر توجّه داشته است. کتاب سفرنامه، حاوی خاطرات بعد از سفر حجّ او نیز هست. علّت نامگذاری کتاب به «سفرنامه مکّه» آن است که تصمیم اوّلیّه او سفر مکّه بوده و نیز ارزش معنوی این قسمت از سفر در نامگذاری کتاب مؤثّر بوده است. حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۲ روز جمعه سیم ذی الحجّه کشتی ای که او بر آن سوار است در بندر جدّه لنگر می‌اندازد. آنها در رابُغ محرم می‌شوند و در جحفه تجدید نیّت می کنند، چون احرام شیعه از جحفه است. سیف الدّوله شهر مکّه را بزرگ توصیف کرده و گفته است: عمارات آن از سنگ

تراشیده و پنج تا شش طبقه است. کوچه هایش را کثیف، مردم دولتمندش را متکبر و بد سلوک و زنهایش را فاسد دیده است. «۱» نویسنده در ارتباط با بنای مسجد الحرام، ابعاد مناره‌های مسجد، مدارس همجوار، درهای چهل گانه مسجد وبنای کعبه، حجر اسماعیل، مقام ابراهیم، طاق بنی شیبه، چاه زمزم، محلّ نماز چهار مذهب که به عقیده نویسنده ساختمان آنها مسجد را از نمایش انداخته سخن گفته است. درباره پوشش کعبه می‌نویسد: «همه ساله پیراهن سیاهی که از ابریشم بافته می‌شود و سمت بالای آن یک کتیبه گلابتون دارد، ازمصر می‌آورند و پیراهن سال پیش در میان شرفا و خدّام قسمت می‌شود. پیراهن ابریشمی سرخی که اطرافش گلابتون دوخته است به جهت داخل حرم، همه ساله از اسلامبول می‌آید و پیراهن سال پیش را به جهت شرافت به خزانه سلطان می‌برند و کسی نمی‌تواند او را تصرّف کند.» «۲» در ارتباط با صفا و مروه، منا، مشعر و عرفات در حدّ لزوم سخن گفته و درباره ضریح حضرت رسول و وضع داخل مسجد به تفصیل قلم زده است.

۴- سفرنامه فراهانی

به گفته میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی نویسنده این سفرنامه مردی بوده وارسته، تند و بی تملّق، مهربان و خیر اندیش، بی کینه و با گذشت و پاک ضمیر و حقوق شناس و بی‌اندازه متوکّل ومتوسّل. او به کسی جز خدای تعالی تعظیم روا نمی‌داشت ...». «۳» حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۳ گویند که وی به دو چیز بسیار علاقه مند بوده است؛ عبادت و مسافرت. افزون بر مسافرتهای فراوان به خراسان و عتبات، دو نوبت به زیارت مکّه معظّمه مشرّف شد. در سفر دوم (حج سال ۱۳۰۲ ه. ق.) به فرمان ناصرالدّین شاه، سفرنامه مفصّلی نوشته است. وقتی سفرنامه را به نظر شاه رسانده، به لقب ملك الکتّاب ملقّب شده است. در این سفر، که در اوایل سده چهاردهم (۱۳۰۳- ۱۳۰۲ ه. ق.) نوشته شده، درباره انجام مناسک حج، اوضاع جغرافیایی، توصیف بناها و آثار تاریخی و اوضاع اجتماعی کشورهای مسیر سخن گفته است. نویسنده در سال ۱۲۶۴ هجری قمری متولّد شده و در سنّ ۱۷ سالگی پدرش را که از شعرای معروف دوره فتحعلیشاه بوده از دست داده است. او از سن ۲۲ سالگی به دربار ناصر الدّین شاه راه پیدا کرده و از ملازمین رکاب همایونی بوده است. در سفر خراسان، هنگام بازگشت به تهران، در تهیه و تنظیم و تدوین مطلع الشّمس با اعتمادالسّلطنه همکاری نزدیک داشته است. نویسنده در ابتدای کتاب از پر گویی و روده درازی بعضی نویسندگان بیزاری جسته و به قول خود دیباچه ای بس مختصر نگاشته است. او مُخِف عزم سفر کرده چرا که: «نَجی الْمُخِفُّون وَ هَلَکَ الْمُثقِلونَ». «۱» وی در آغاز حرکت، با پیری مشورت کرده و پیر به او گفته است: «در این مقام اگر دم از «ما» و «من» زنی و پاره‌ای ملاحظات کنی، وصول به این سعادت مقدور نخواهد بود.» نویسنده در مواردی به نوشته های ناصرخسرو استناد کرده است. آغاز سفر از تهران و مسیر حرکت شهرهای: قزوین، رشت، بندر انزلی، بادکوبه، تفلیس، استانبول و اسکندریه بوده و از آنجا به جدّه رفته است و سرانجام در ساعت یک بعد از ظهر روز جمعه، شانزدهم ذیقعده به ساحل جدّه می‌رسد. در جدّه آنها را قرنطینه کرده‌اند و پس از آن گرفتار قنسول ایران می‌شود. او (قنول) به جای اینکه گره‌گشای حجّاج کشورش باشد، به اخّاذی می‌پردازد؛ بطوری که مصداق حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۴ اجلای این بیت می‌شود: او زصیّادان به کُه بگریخته خود پناهش خون او را ریخته پس از آن، گرفتار و بنده و برده مطوّفین شده‌اند که دست از آنها برنمی‌دارند و به عناوین مختلف آنها را سر کیسه می‌کنند. هر چند که نویسنده سفرنامه سفارش شده بوده و از گمرک معاف شده است. او می‌نویسد: «... و ما به خانه‌ای عالی، که شاگرد مطوّف معیّن نموده بود، رفتیم و وارد اتاق فرش کرده ومخدّه گذاشته شدیم. خسته و گرسنه نشسته که در این بین دری به هم خورده، پرده بالا رفت، مجموعه خیلی مفصّلی که پلو و سایر ملزومات در آن بود، به زمین گذاشتند. معلوم شد گماشته مطوّف صاحب خانه را تحریض بر تدارک و تشریفات کرده، خوردیم و شکر خدا کردیم و اغذیه در زیر دندان خیلی لذیذ به نظر آمد امّا بعد از آنکه پول خیلی گزاف به صاحبخانه دادیم، طعم غذاها از زیر دندان رفت. «۱» در جدّه به زیارت قبر حوّا، که زیارتگاه شیعه و سنّی است و صورتی که برای

قبر درست کرده‌اند بیش از یکصد و پنجاه ذرع طول دارد، رفته است. قبر حوّا متولّی عامی و احمقی داشته که به حجّاج اصرار می‌کرده محلّ ناف جدّه را ببوسند! «۲» سفرنامه بسیار موجز ولی با دقّت نوشته شده است، برای نمونه آنچه را در مورد اعمال واجب حج نوشته می‌توان دید. «۳» نویسنده سفرنامه از طبع شعر بی بهره نبوده، پس از آن که حج و عمره تمتّع را انجام داده، در بازگشت به منزل، این ابیات را سروده است که اعتقاد و برداشت او را از حج می‌توان از خلال آن استنباط کرد. در طی ره عشق اگر رنج کشیدیم المنةُ للّه‌که به مقصود رسیدیم حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۵ گفتند بجز سنگ و گِلی بیش نباشد ما در دل هرسنگ و گِلی یار بدیدیم افشای سرار منع نمی بود ز رندان ما پرده اسرار همه ملک دریدیم تا عهد تو بستیم همه عهد شکستیم با دوست نشستیم ز بیگانه بریدیم می تافت اگر پر توی از شمع جمالش بر روزن دل، تا به قیامت بدویدیم این مستی و بیهوده درایی که توبینی زان روست که‌یک جرعه زجامش‌بچشیدیم گلبن به دوصد خار جهان صبر نموده تا یک گلی از باغ وصال تو بچیدیم حسینی فراهانی می‌گوید: برای ورود به داخل خانه کعبه به اختلاف از مردم پول می‌گیرند و می‌گذارند از درون کعبه دیدن کنند و ظاهراً پول همه جا حلّال مشکلات است و دیگر نمی‌پرسند: «که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی!» و ظاهراً خود وی موفّق به زیارت درون خانه شده است؛ زیرا می‌نویسد: «... بعد ازآنکه شخص وارد شد بسیار مخوف است، دیوار وسط خانه نیز از سنگ سیاه وگچ است و زمین آن از سنگ مرمر و یک تخته سنگ قرمز رنگ طولانی هم در جزو سنگهای فرش زمین هست که می‌گویند حضرت رسول بر روی آن نماز خوانده است. در وسط خانه سه ستون وراه پلّه از سنگ مرمر به پشت بامِ خانه دارد. در سمت حِجراسماعیل و در دیوارها چند سنگ مرتسم نصب است که هر کس از سلاطین تعمیری کرده اسم خود را با تاریخِ تعمیر در سنگ مرتسم نموده ونصب کرده است ...» آنچه از این سنگ نبشته ها بر می‌آید، در سالهای ۸۲۶ ه. ق. و یک تاریخ ناخوانا و دیگر در سال ۸۸۴ یعنی خانه سه نوبت تعمیر شده است؛ بار اوّل و سوم را پادشاه مصر انجام داده و تعمیر دوم را پادشاه عثمانی، سلطان محمد خان. حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۶ در هیچ یک از سفرنامه‌هایی که دیده‌ایم و درباره سفر حج نوشته شده، بنای کعبه از ابتدا تا انتها بطور موجز دیده نشد ولی نویسنده این سفر نامه در واقع به گفته خود وفادار مانده و تاریخچه را به اختصار و تقریباً کامل نوشته است. نکته‌ای را نویسنده برای اوّلین بار، البته بدون ذکر مأخذ، آورده که به نظر رسید همان علّت مراسم شادمانی اعراب در روز عاشور است، و آن چنین است: «سابقاً اهالی مکّه به اسم اینکه روز عاشورا کشتی نوح به کوه جودی قرار گرفته و مسلمینِ به نوح از ورطه هلاک خلاص شده‌اند، در روز عاشورا شادیها می‌کردند و اسباب لهو و لعب فراهم می‌آوردند، بعد از شریف عبدالمطّلب چون شریف عبداللّه و شریف عون که شریف حالیّه است به تشیع بی میل نبودند این قاعده را منسوخ کردند و به احترام قتل سیّد الشّهدا علیه السلام موقوف نمودند.» وی در ادامه می نویسد: مکّیان سابقاً با حجّاج عجم که شیعه بودند، بسیار بد رفتاری می‌کردند و آنها را اذیّت و آزار می‌دادند. ولی در زمان سفرایشان به علّت نفوذ غرب در حجاز و نیز قدرت دولت ایران، این اذیّت و آزار منسوخ بوده است. فراهانی از کوههای مقدّس مکّه سخن گفته و نوشته است که: در بالای جبل‌النّور سنگ بزرگی بوده و سوره انشراح، در آنجا بر پیامبر نازل شده است. متولّی آنجا مردم را در وسط سنگ می‌خواباند به جهت بر آوردگی حاجت خودش که گرفتن پول باشد ...» دفتر سفر این سفرنامه در صبح روز پانزدهم ربیع الآخر ۱۳۰۳ با ورود مسافر به تهران بسته می‌شود و سخن به پایان می‌رسد.

۵- سفرنامه تحفهٔ الحرمین

محمّد معصوم که نویسنده این سفرنامه است، از تاجرزادگان فارسی بود. او در سال ۱۲۷۰ در شیرازمتولّد شد. اجدادش همه مردان دین و دنیا بودند. جدّ او در عین حال که به تجارت خارجی اشتغال داشت به تدریس وتبلیغ مسائل دینی هم می‌پرداخت. کتاب تحفهٔ الحرمین گزارش سفری است که ازسال ۱۳۰۵ آغاز شده است. نویسنده افزون بر مقامات عرفانی و مذهبی که داشته، از جانب

ناصرالدّین شاه لقب موروثی حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۷ «نایب الصّدر» گرفته است. در باب ارزش کتاب تحفهٔ الحرمین، به نقل سخنِ محمّد حسن ذکاء الملک فروغی که با مؤلّف معاصر بوده، بسنده می کنیم که می گوید: «ازمزایای جناب حاج میرزا معصوم نـایب الصّدر سفرهای عدیده و سیاحتهای عارفانه است که در داخله و خارجه مملکت از اقطار هندوستان و ترکستان و بلاد و ولایات دولت عثمانی کرده‌اند تا سیر انفس و آفاق هر دو را کامل نموده باشند. بندر بمبئی و شهر قسطنطنیه، دریای مرمره، بغاز دارد انل ... وسر آمد آن جمله، زیارتِ حرمین شریفین؛ مکّه معظّمه و مدینه طیّبه است و سفرنامه موسوم به تحفهٔ الحرمین را که نوشته و آن الحق از نگارشهای عالی است و حاوی مطالب متعالی. آن سیّاح جهان معرفت، در آن اسفار با رجال کبار هر قطر و دیار ملاقات نموده و از میامن انفاس مشایخ واوتاد و علما و فضلای بلاد وصحبت مردم نیکو نهاد بر مدرکات سابقه، بسی معلومات افزوده است. «۱» ابتدا در وجوب ورجحانِ سفر، چند وجه بیان کرده که به ترتیب، برای تحقیق و تحصیلِ علم مفروض، آنکه شرایط استطاعت حجّ بیت‌اللّه در شخص حاصل شده باشد به استناد: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا «۲» و زیارت مستحب و کسب معاش است. در هر یک از موارد، به خصوص مورد اوّل؛ یعنی تحصیل علم مفروض به شرح سخن گفته است. در ارتباط با سفر حج گفته: «... با این وضع گمان نمی‌رود چرا که مخارج عیال و گرفتاری اطفال و ضررهای پی در پی و قرض، مشکل می‌دانم حج را.» او می گوید: بیت‌اللّه واقعی حرم دل است که: طَهِّرا بَيْتِي لِلطَّائِفِين وَالْعاكِفِينَ. «۳» کعبه را یک بار «بیتی» گفت یار گفت «یا عبدی» مرا هفتاد بار *** حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۸ جلوه‌برمن مفروش ای‌ملک‌الحاج که تو خانه می‌بینی ومن خانه خدا می‌بینم عبداللّه انصاری گفته: مکّه رفتن سیر جهان است و دل به دست آوردن کارمردان. ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همینجاست بیایید بیایید نویسنده به بیان بعضی از مناسک حج پرداخته و گفته است: «... و صورت اعمال حج تمام مراتب چهار ارکان دیگر را دارد، به علاوه این جامعیّت اضافاتی دارد که جامع الجوامعش فرموده‌اند و چون رشته سخن به اینجا کشیده، اشارتی به بعضی مناسک آن می‌شود که: «ما لا يُدرَك كُلُّه لا يُترَك كُلُّهُ ....» او می گوید: لازمه حج، صدق النیّة للتّجرد بالحج لا للتّوصّل الی الدّنیا بِعَمِلِ الآخِرَةِ وَ اخذ الاجْرَة» چنانکه کسب معتبر و تجارت عمده در زمان ما حجّه فروشی و حمله داری شده است. به درستی که مغضوبترین خلق کسی است که دین را وسیله دنیا قرار دهد و دیگر آنکه معاونت نماید صادِّينَ عَن سَبِيلِ اللّه را تا چه رسد خود مطالبه پول تذکره نماید و سر راه بر مردم بگیرد ...» «۱» پس از بحث درباره پاره‌ای از مناسک چنین می‌نوسد: این بود اجمالی از آنچه می توانست در آداب و صول به کعبه مقصود اشارتی نماید. خلاصه همه آنکه: تمام مراتب اسرار مبدأ و معاد را در مناسک حج بیت‌اللّه الحرام انموذجی نهاده‌اند که در ملاحظه اش سالک را استطاعت شرط است «و نسأل اللّه تعالی التّوفیق الیه بِمَنِّهِ و کرمِهِ». سفر نایب الصدر روز پنجشنبه سوم شوّال ۱۳۰۵ پس از نماز صبح آغاز شده از سمت قزوین و گیلان و بادکوبه وبا طوم وقسطنطنیه و اسکندریّه و مصر به کعبه مقصود منتهی گشته است. نایب الصدر در این سفرنامه به جای جای مفاسد اداری اشاراتی دارد؛ از جمله وقتی به اسلامبول می‌رسد می گوید: «از بسیاری تقلّبات حجّه فروشان و کسانی که برای حج در ادب فارسی، ص: ۱۳۹ تجارت- در واقع- می‌آیند نه محض زیارت به حدّی سختگیری می‌شود که غیر قابل باور است ... دستبرد می‌زنند ... از همه ظریفتر آدمهای کارپردازخانه دولت علیّه ایران می‌باشند که شریک دزد و رفیق قافله‌اند: خلاصه هنگامه غریبی است، از دستبرد مأمورین ایرانی در خاک عثمانی، خداوند حفظ نماید.» و می گوید: از بزرگ گمرکخانه جویا شدم، گفت: «از حجّاج، ما تذکره مطالبه نمی‌نمودیم، خود وکلای دولت شما با ما راه مداخلی نمودند، محض خودشان و ...» نویسنده در رفتار کارگزاران آورده: روز چهارشنبه ششم حمله داران و مکفی‌چیان به نحوی احاطه نمودند بیچاره غریب نابلد را که تحریری نیست واقع اگر کسی بخواهد معنی اتّفاق منافقین را ملاحظه نماید، حالِ شریف مکّه وقائم مقام و قنسول و مطوِّف و مقدّم و جمّال و عکّام و حمله دار و امیرجبل و سفیر کبیر در لخت نمودن زوّار را ببیند. گویا در رکن حجرالأسود معاهده بسته اند که بدون اطّلاع و صلاحدید یکدیگر هیچ کار در این معنا ننمایند، ولی محض اینکه کسی سر از این بیرون نیاورد هر کدام از اینها که پیش حاجی می‌رسند آنهای دیگر

را لعن می‌کننـد ... مطوّفها می‌گویند: خدا لعنت کند قنسولِ شـما را، اگر او نبود ثلث این مبلغ کرایه حمل نبود ...». «۱» نایب الصّدر از رفتـار بازاران قبور ائمه در بقیع می‌نالـد و می‌گویـد: «در قبرسـتان بقیع متصل به سور مـدینه رسول، از دولت مصری و باب عالی شمع و مخارج روشنایی مقرّر است؛ چرا که خدّامِ آنجا را مطلق العنان گذاشته‌اند که اقلّاً شبی یک چراغ روشن نمی‌کنند و به علاوه ازهرنفر زوار هر مرتبه بخواهنـد زیارت نماینـد مبلغی مطالبه می‌کننـد و جمله نذورات را حیف و میل می‌نمایند ... و از آن طرف هر سـاله مبلغی گزاف برای مصارف حمل و نقل محمل معروف، از سـلطنت عظمی دریافت می‌نماینـد و جمعی اوباش با ساز و نقاره و مغنّیه، به اسم آنکه محمـل جنـاب رسول صـلی الله علیه و آله و زوجه محترمه او را حمـل می‌نمـاییم، بـا این وضع داخـل حرم خـدا ورسول می‌شونـد و معنی این را نمی‌داننـد که مورد خندیدن و سـخریه مردم اجنبی و خارج دین واقع می‌شوند و آنچه از لوازم دین اسـلام است ترک و به هر چه شارع مقدس نهی فرموده تجرّی حج در ادب فارسـی، ص: ۱۴۰ می‌نمایند ...» «۱» او از دزدانی که در زمره حاجیان‌قرار می‌گرفتند نیز در چند مورد نام برده و سـرانجام گفته است. «اسـباب خجالت وبدنامی تبعه ایران، اینان هستند. خدا هدایت نماید ...» نویسـنده پس از آنکه چند نمونه از سرقتها را بر می‌شـمارد می‌گوید: «... و مقصود از حکایت بعضـی مسـروقات، بیان سه مطلب است؛ یکی آنکه شخص حاجی که به عزم زیارت بیت‌اللّه آید، سزاوار نیست مال التّجاره همراه بیاورد که مثلًا فیروزه یک قرانی را دو قران بفروشد و حواس را صـرف معاملات نمایند و بر فرض که آورند به قاعده بسان گمرک بگذرانند. در خیکچه روغن و کیسه زغال نگذارنـد که موجب بـد شـنیدن از حکومت وبـدنامی حجاج ایرانی شونـد و آخر به جایی برسـند که زیر چادر پردگیان را ملاحظه نمایند. و دیگر آنکه بسـیار مواظب باشـند که این اشرار برای همین امور در موسم حج می‌آیند، از هر چه تصوّر شود مضـایقه ندارنـد و بیشترین مجـاورین بیت‌اللّه شده‌انـد محضِ این کـار. و دیگر دولت علیّه ایران که این همه مخـارج و مواجب مرحمت می‌نمایند و سفرا در خارجه می‌فرستند محض آسایش رعیّت و حفظ اینگونه مراتب است، وقتی که مواجب را سفیر عظمی لطف ننمایند و هزار و پانصد لیراهم پیش‌کش از ویس قنسول می‌خواهند، نمی‌توان گفت چرا وکلای هر شهبندری تبعه دولت را به اقسـام مختلفه می‌چاپنـد و مخصوص بـا دزدان و حمّال و جمّال و مطوِّف و ... شـریک نشونـد، تا چنین ننماینـد پیش‌کش را از کجا می‌خواهنـد بدهند ...». «۲» نـایب الصّـدر مردی عـالم و فاضـل بوده و در مواردی که مباحثی در مسائل دینی و یا مربوط به مناسـک حج پیش می‌آمده، حلّ مشکل می‌کرده است. از جمله در مورد مُحرم شدن از محاذات مواقیت، که پس از روشن کردن موضوع از باب مزید اطّلاع می‌گوید: حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۱ «مقصود از این اشاره آن است که جمعی حجّه فروش و مکفّا چیِ حجّاج، محض صرفه جویی که پنج تومان کمتر خرج کنند، اصراری در محاذات دارند، فردی که توفیق یافته و پس از عمری به حج بیت‌اللّه آمـده، در مسأله عمـده، خلاف احتیاط عمل می‌نمایـد، چون صـرفه ندارد و از آن طرف پنجاه بار بالای دیوار خزانه حمّام می‌آید و مکشوف می‌نمایـد و معلّق می‌زند در آب دیک حمام و لنگ اسـتاد ضایع شود که احتیاط می‌نمایدچون ضـرری ندارد! ... نویسـنده در ارتباط با تاریخچه زمزم، موقعیّت مقام ابراهیم، حجّ اسماعیل، آغاز و پایان طواف، سعی بین صفا و مروه ودیگر اعمال و مناسک عمره سـخن گفته و ملتزم و درب‌های مسـجد و ستونها و استار کعبه را مشروح باز نموده است. بحث مستوفایی در مورد حجرالأسود و ارکـان و تغییراتی که عبـداللّه بن زبیر و سـپس حَجّاج دادهانـد آورده است. به نظر نویسـنده بعضـی از ابنیه که اخیراً ساخته شـده، موجب اشـتباه زائران کم اطّلاع می‌شود. می‌گویـد: «مقام شافعی بین رکن حجر و عراقی است در پیش مقام ابراهیم، مقام حنفی بین عراقی وشامی و مقام مالکی بین شامی و یمانی و مقام حنبلی بین یمانی و حجر. وبرای هر یک مسقفی و گلدسته‌ای ساخته‌اند که نه در زمـان حضـرت رسول و نه در زمـان خلفـا بوده است. بعضـی از روسـتاییان بر این مقامها به گمان اینکه مقام ابراهیم است احترام می‌گذاشـته‌اند و تعظیم و تکریم می‌کرده‌انـد. ویس قنسـول گفته‌انـد: یکی در حرم از من پرسـید قبله اهـل عراق کـدام طرف است، گفتم: به هر طرف که بایستی رو به خانه، قبله است در مسـجد، گفت: می‌دانم ولی قبله اهل عراق کـدام سـمت است؟! جواب دادم: اگر رکن عراقی را می‌گویی آن موضع است ولی مـدخلیّتی به قبله ندارد، متغیّر شد و گفت تو هم که مسأله نمی‌دانی! از جای دیگر

معلوم کنم. حاجی سید مهدی کاشانی از جمله حمله داران، نقل کرد که من چهل سال است که چهل حجّه انجام داده‌ام، ده سال قبل در مقام جناب ابراهیم نشسته بودم، یکی از حجّاج کاشانی به این عبارت سؤال کرد که: قبر خدا این تو است؟! متحیر شدم، حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۲ جواب دادم: ساکت باش، خدا را جسمی نیست و ممات، یعنی چه!؟ بعد از چند دقیقه گفت: پس کی در این خانه دفن است؟ گفتم: کسی در این خانه دفن نیست، جواب داد: بگذار شش ماه راه آمده‌ایم ازکتل بالا وپایین کرده‌ایم، سرما و گرما خورده‌ایم، عبثی دور این خانه می گردیم! ...» «۱» آری اشخاصی هستند یا بوده‌اند که نمی‌دانند برای چه به حج می‌روند. نویسنده می‌نویسد: «روزی نشسته بودیم، شخصی عزیز رسید و گفت: مبلغی پول لازم دارم، به او گفتند: هنوزاوّل منزل است، شما اگر پول نداشتید چرا آمدید؟ جواب داد: حقیقةً فلان وقت شب در ولایت بودم، با مادرم دعوا و نزاع نمودیم، بیرون آمدم گفتم بروم مکّه!» نویسنده از نحوه رفتن بعضی از حاجیان به حج از راه جبل و رفتار حمله داران مطالب فراوان آورده می‌نویسد: «از جمله از کسانی که برای اینکه مبلغ کمتری خرج کنند جان خود را از دست می‌داده اند. و حمله داران ومکفّی چیان به خیال آنکه بگریزانند آنها را در زیر جوال و درته بار گذارده‌اند وقت خروج از جبل و دخول به آنجا، بیچاره نفسش تنگ آمده و با ننگ از دنیا رفته است! پناه بر خدا از شرّ این مردم و احمقیِ کسانی که برای یک تومان ضرر و نفع، جان خود را می‌دهند ...». سود جویی قاضی مکّه گاهی موجب ابطال حج حُجّاج می‌شود. او می‌نویسد: «... پنجشنبه هفتم ... اطّلاع دادند که قاضی حکم داده که امروز هشتم است ... برای وقوف در عرفات امشب را می‌روند به منا ... با آنکه احدی ادّعای رؤیت هلال در شب پنجشنبه ننموده بود .. آنچه محقّق شده، چند کیسه صرّه امین که اعدل عدول است در نزد قاضی مکّه ادای شهادت نموده‌اند. این بدان جهت بوده که از دربار دولت عثمانی برای قاضی همه ساله انعامی مقرر است و هرگاه روز عرفه در جمعه باشد می گویند آن سال حجّ اکبر است بیشتر از ادرار مستمر جناب قاضی باید ادراک نمایند، لهذا بقدر مقدور سعی دارند که همیشه حجّ اکبر حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۳ میل فرمایند.» «۱» نایب الصّدر در خصوص شرافت و مقام کوه عرفات و فلسفه وقوف یک روزه در دامنه آن- به نقل قول- گفته است: اوّل دیدار آدم و حوّا، پس از هبوط به زمین، در این کوه بوده است. او وجوه مختلفی برای نامگذاری مکه بیان کرده و از اعمالی که حجاج بعضی از کشورها انجام می‌دهند و بدعت است و موجب حتک حرمت حرم می گردد، یاد می کند که حضرات مصری و شامی در شبهای وقوف در منا به آتشبازی می‌پردازند و نواختن موزیک و شلّیک توپ را ضمیمه مناسک می‌دانند. انصافاً که حرمت حرم را نیک می‌دارند!

۶- سفرنامه حج و امین الدوله

میرزا علیخان امین الدّوله پس از عزل از صدارت، با وساطت عروس خود، فخرالدّوله، دختر مظفر الدّین شاه، از شاه اجازه مسافرت گرفت و در ماه شوال ۱۳۱۶ ه. ق. از لشت نشای گیلان عازم سفر شد. به گفته اسلام کاظمیّه، او هشت ماه پس از عزل خود به دستور شاه به لشت نشا، ملك شخصی خویش رفت. در راه بود که بوی حمام فین به مشامش رسید. شاید یکی از علل مهمّ سفر، همین استشمام باشد که خیال مکّه وجان به سلامت بردن، قوّت می گیرد. هر چند شاه به بهانه شیوع بیماری اجازه سفر نمی‌دهد و ظاهراً «امین السّلطان» مانع سفربوده ولی سر انجام با وساطت خانمهای دربار، شاه وادار می‌شود که در حاشیه نامه دوم امین الدّوله، اجازه سفر را امضا کند و این اجازه نامه ازدولتیان مخفی می‌ماند. سفر آغاز می‌شود، نوشتن سفرنامه به تقاضای مجد الملك برادر امین الدّوله از روز بیست و چهارم سفر آغاز می گردد و مطالب مربوط به بیست و سه روز اوّل را به یاری حافظه می‌نویسد. دراین سفرنامه هر چه از تاریخ حرکت می گذرد، نوشته‌ها دقیق‌تر و عمیق‌تر حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۴ می‌شود و روز به روز شیرین‌تر و جذّابتر. در بازگشت هر چه به مرزهای کشور نزدیکتر می‌شود، بیشتر به یاد ناملایمات وطن می‌افتد، یادداشتها مختصرتر می‌شود و در بازگشت به وطن آن چنان بی‌میل می گردد که امراض ناشناخته بر سرش هجوم می‌آورند، گویی بند بند وجود او را از هم

می‌پاشند تا او به وطن باز نگردد. امین الدوله تنها یک صدر اعظم ساده وحرفه‌ای نبود. او مردی آزاده، نویسنده، شاعر و به چندین هنر دیگر آراسته بود. مردی بود متعّین، پایبند اخلاق و رسوم اشرافیّت. در این سفرنامه از نشانه‌های اشرافیّت و امر و نهی او به کاروانیان، ملاقاتهای او با بزرگان امرا، سفرا و اشراف مطّلع می‌شویم. نویسنده از طریق بادکوبه، تفلیس، اسلامبول و اسکندریه به جدّه می‌رسد و از جدّه به مکّه، از مکّه به مدینه و از طریق دریای احمر و کانال سوئز و دریای مدیترانه به بیروت و دمشق می‌رود و ازطریق ازمیر، اسلامبول، با طوم، تفلیس، بادکوبه و انزلی به ملک خود؛ لشت نشا باز می‌گردد و در سال ۱۳۲۲ ه. ق. در لشت نشا از دنیا می‌رود و در همانجا دفن می‌شود. در متن سفرنامه صداقت و اعتقاد راسخ نویسنده به مبانی دین تا حدودی هویداست؛ مثلًا «در اوّل هر روز حسب المعمول ادای فریضه و مستحبّات می‌شود» یا «مطابق مناسک و- ان شاءاللَّه- از روی معرفت به معانی و دقایق این احکام تجدید عمل کردیم». «۱» وی از بذل و بخششهای خود وانعامهایی که به این و آن داده، بسیار سخن گفته و بارها امرو نهی می‌کرده است که همه از خوی وخصلت صدر اعظمی و بلند همّتی او حکایت می‌کند. سفرنامه از لحظه‌ای که امین الدوله سوار بر کشتی «فیوم» شده آغاز می‌شود و از همان ابتدا؛ یعنی سه شنبه آخر ذی القعده که می‌خواهند سوار بر کشتی شوند، مشکلات رخ می‌نماید. او کشتی را به سفینه نوح مانند می‌کند که از همه نوع مخلوق در آن هست. از کثافت کشتی، که بسیار زیاد است، می‌نالد در بین همه، از مغربیها بیشتر، و می‌نویسد: حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۵ «پناه بر خدا از چرکی و بدبویی و بدغذایی مغاربه که مشاهده آنها تهوّع آور است. کشتی ما از جماعت مغاربه و کثافت آنهابوی برداشته و عفونتی دارد که تحمّل نمی‌توان کرد، از اسماعیل بیک کاپیتان توقّع کردیم که کشتی را شست و شو کنند و بعد ازشستن مقداری اسید فنیک به کار رفت اما چه فایده که تا معربی هست این بو ملازمه وجود آنهاست.» «۱» امین الّدوله که صدر اعظم ایران بوده، به هر جا که می‌رسید مورد استقبال قرار می‌گرفت، هر چند خود او می‌خواسته بدون تشریفات حج گزارد. وقتی به مکّه وارد می‌شود از اواستقبال می‌کنند. در پاسخ به تعارفات میرزا مصطفی‌خان صفاءالممالک قنسول جدّه می‌گوید: «در ورود و وصول به درگاه الهی رِجْلِ حافی و قلب صافی را کافی دیده، از تجمّلات گریخته بی خبر و غیر معروف می‌خواستم این مراحل را طی کنم، به شما کی خبر داد و شریف ووالی از کجا مطلع شدند که بی انتظار ما راغرق تشریفات و رسمیّات کردید؟!» گفت: تلگرام سرکار فخر الدّوله را به عنوان قنسولگری برای شما از جدّه نزد من فرستادند و آمدن شما شهرت کرد ... «۲» امین الّدوله از اینکه امسال عید قربان مورد اختلاف فریقین نیست، خشنود است. او صحنه متأثر کننده قربانگاه را توصیف می‌کند که پس از قربانی دلّاک می‌خواهند و سرها را می‌تراشند تا عبادت خود را تکیمل کرده باشند. نکته جالب توجه دیگری که نویسنده به آن اشاره کرده خرید و فروش بَرده است که شاه توسّط اعتماد الممالک کنیز و برده خواسته بود. امین الدّوله از سیلها و بارانهای سیل آسای آن سال نیز یاد کرده و گفته است که مردم چگونه خود را به زیر ناودان می‌رسانیدند و از آب آن می‌آشامیدند و سرو روی خود راشست و شو می‌دادند و متبرّک می‌شدند. نویسنده که شرح مشکلات سفر حج و شرح حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۶ ماجراها وحوادث را از پدرش شنیده، انتظار دارد که در این سفر آنها را باچشم خود از نزدیک ببیند. او در این زمینه نوشته است: «... اوّلُ ما یُری همان عرصات عرفات و محشر ومشعر و غوغای مناسب و چون در عمر خود با شاهنشاه ... ناصر الدّین شاه اردوها دیده و در سایه چادر اوقات خود را گذرانیده‌ام، در این اردو که هستیم، هنوز حسن ترتیبی نمی‌بینیم. شترها را نزدیک چادرها خوابانیده‌اند. عربده عرب و شتر به هم آمیخته، عفونت این دو جانور به یکدیگر پیشی می‌گیرد. سماخ و دماغ در زحمت است. می‌گویند اگر کسی ازخیام چند گام تجاوز کند، فَدَمُه هَدَرْ! اشقیای عرب در کمینند که خونش بریزند و پیرهن و ابریقش را ببرند. حاج شیخ ترشیزی که بارها از هر طریق، مراحل حج پیموده است، از خطرات و مصاعب و فضایل و مناقب این راه و دستگاه رطب اللّسان است.» نویسنده سفرنامه به نقل مطالبی پرداخته که خالی از جنبه کرامت و اتّصال به عالم غیب نیست. او می‌گوید منصب شیخ الحرم اکتسابی و مادام العمر است وشیخ الحرم در زمان تشرّف وی، محمّد عادل پاشااست و شرح واقعه او شنیدنی است. امین‌الدّوله در سفرنامه خود بیشتر به

شرح حوادث روزانه در طول سفر پرداخته و توجّه چندانی به اعمال و مناسک و فلسفه آنها نداشته و آثار رعونت که گویا لازمه حکومت و صدارت است، از سخن او کاملًا مشهود است.

۷- سفرنامه تشرّف به مکّه معظّمه

شرح سفر دوره کره زمین میرزا علی اصغر خان اتابک، یک بار تحت عنوان «سفرنامه تشرّف به مکّه معظّمه» از طریق چین، ژاپن، آمریکا، در سال ۱۳۲۴ در تهران چاپ شده است. سفر از ۲۲ جمادی الآخر ۱۳۲۱ ه. ق. آغاز و تا یک سال ادامه می‌یابد. انگیزه سفر بطوری که خود اتابک نقل کرده از اینجا ناشی می‌شود که: «... که من در کار ایران خود را در اقدام به قرضه دوم، مورد ملامتی می‌دانم، با تجربه‌ای که در قرضه اوّل کرده بودم که برای چه مصارف شده بود و به چه مصرف رسید، نمی‌بایست در قرضه دوم اقدام کرده باشم این بود که برای قرضه سوم حاضر نشدم، کنار گرفتم و زیارت حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۷ بیت‌اللَّه توفیق جبری شد.» «۱» سفر از طریق قزوین، بندر انزلی، بادکوبه، مسکو، سیبری، دشت قبچاق، دریاچه بایکال، منچوری، شینگ یانگ، پکن، شانگهای، بندر ناگاساکی، کیوتو، توکیو، آمریکا، فرانسه، ایتالیا، قاهره، جدّه، مکّه، مدینه، دمشق، بعلبک، بیروت، بیت‌المقدّس، انجام گرفته و بالأخره از راه استانبول به ایران مراجعت کرده است. روز جمعه اوّل ذی حجّه سال ۱۳۲۱ ه. ق. به طرف سوئز حرکت و به همراه با مطوّف (حاج علی) با کشتی خدیوی، که عازم جدّه است، بدان سمت عزیمت می‌کنند و در محاذات جحفه احرام می‌بندند، نویسنده آرزومند است که احرام او مصداق سخن ناصر خسروباشد که گفته است: چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کرده‌ای در آن تحریم جمله برخود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم «۲» صبح پنجم ذی الحجّه به جدّه می‌رسند و مورد استقبال قرار می‌گیرند. از اماکن دیدنی جدّه دیدن می‌کنند؛ از جمله مرقد منسوب به حوّا که طول قبر را پنجاه قدم دانسته و گفته‌اند این قسمت اثر قبر از کمر به بالاست. «۳» روز ششم ذی حجّه عازم مکّه می‌شوند، با تخت روان و کجاوه و شکدف. به کاروان آنها حمله می‌شود ولی به خیر می‌گذرد. در مکّه به منزل محرّر شریف وارد می‌شوند که از بهترین منازل مکّه است. او می‌نویسد: «سه ساعت از شب غسل کردیم. به حرم رفتیم. عمره به جای آوردیم. شب هشتم که روز ترویه است مقارن غروب باز به حرم رفته پس از ادای فریضه و نماز، از مسجد به منا معاودت کردیم. منا جلگه‌ای است وسیع، قنات زبیده از میان آن می‌گذرد و روی آن حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۸ باز است و حاجّ آب برمی‌دارند، عدّه حاج را یکصد وپنجاه هزار گفتند». «۱» روز نهم به عزم‌عرفات وقوف‌می‌کنند و شب به مشعر می‌روند. از مزدلفه سنگریزه جمع آوری و مقارن طلوع به منا برمی‌گردند رمی جمره‌کنند و تقصیر و قربانی، در منا مورد حمله اعراب قرار می‌گیرند و گوسفندهای آنها را می‌برند. آن سال روز عرفه در جمعه بوده که آن را «حجّ اکبر» می‌نامند. نویسنده به عنوان جمله معترضه نوشته است: حجّ اکبر آن است که فهمیده گزارده شود و در توضیح مطلب می‌گوید: «ازدل خود رجم وسواس کرده باشیم. چشم از حرام بپوشیم. گوش از غیبت محفوظ بداریم. دل از هوا بر گیریم. از آنچه رضای خدا نیست احتراز کنیم. زبان به بد نگشاییم و ...». «۲» عصر آن روزبه مکّه آمده و تمتع به جای می‌آورند. در آن سال، در ایام اختلافی نبوده و روز عید، شریف مکّه به سلام عید می‌نشیند و مردم به دید و بازدید می‌روند. روز یازدهم و دوازدهم رمی جمرات ثلاثه را انجام می‌دهند و حجّ آنها تمام می‌شود. چند روز پس از آن در مکّه می‌مانند ومکانهای دیدنی و مقدّس را زیارت می‌کنند؛ مانند کوه ابوقبیس، قبرابوطالب، خدیجه و ... آنها موفق به زیارت درون خانه کعبه نیز می‌شوند. او معتقد است: اعمال حج اگر باحال خاص و هوای خاص انجام نشود لذّتی ندارد و می‌گوید: «روزی مقارن مغرب به حرم رفتم، اتّفاق در مسجد هیچکس نبود، در حجراسماعیل رو به روی ناودان طلا، پشت به دست اندازی که هست (حطیم) دادم و فارغ البال مشغول مناجات شدم. تلقینات شیخ علی به دل من نچسبید، وظایفی بود انجام دادم، آنچه او گفت گفتم [امّا] حالی برای من حاصل نشد و مجال هم نبود، می‌بایست در ازدحام مراقب شانه بود که به طرف معیّن باشد یا نظر به کدام سمت بیندازم. با خاطر جمع و توجّه این

عزل خواجه را خواندم: حج در ادب فارسی، ص: ۱۴۹ مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم آبرو می‌رود ای ابرِ خطا پوش ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که درین بحرِ کرم غرق گناه آمده‌ایم در این زمینه تضرّعی شد، حالی که می‌خواستیم دست داد، درخواست کردم ایران را به استقلال ببینم و ان شاءاللّه مستجاب است و من خود در این زمینه آنچه از دستم بر آمده است کرده‌ام.» دو بیت هم از عراقی یاد کرده: به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی به زمین چو سجده بردم ز زمین ندا بر آمد که مرا خواب کردی تو به سجده ریایی «۱» نویسنده سپس به این نکته اشاره می‌کند که گفته‌اند: حکم حج شاید از نظر احسانی نسبت به مردم آن سرزمین باشد، در ارتباط با قدمت خانه و اینکه همیشه مورد توجّه بوده است سخن می گوید و اینکه: درویش و غنی بنده این خاک درند آنان که غنی ترند محتاج ترند نویسنده از قافله‌هایی که هر سال از شام و مصر به مکّه می‌آیند وتحف و هدایایی که می‌آورند سخن می گوید: «... آن که از مصر می‌آید منسوب به حضرت فاطمه (س) و آن که از شام می‌آید منسوب به عایشه، همه ساله پوشش زردوزی شده‌ای از مصر برای کعبه آورده و تقدیم می‌شود. پوشش پیشین برداشته و به تبرّک رشته ها و تکه هایی از آن به حجاج اهدا می‌شود. از ایرانیان نیز شاهرخ بن امیر تیمور پیراهنی به کعبه تقدیم کرده است ...». «۲» نویسنده با اظهار تأسف می گوید: محمل عایشه همان محملی است که در جنگ حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۰ جمل داشته که هر سال یاد آور آن جنگ است و اگرفراموش می‌شد بهتر بود و می گوید: این مردم ملتفت قباحت امر نیستند و یا «علی حربک حربی» پیامبر را فراموش کرده‌اند! نویسنده علاوه بر اینکه به مناسبت شعری از شعرا نقل می کرده، خود نیز طبع شعر داشته و گفته است: مهدی خزر و خطا و چین پیمودی بر درگه حق سَرِ عبادت سودی زان هروله‌ای که در صفا بنمودی بر گوکه چه بر صفای دل افزودی در ارتباط با مسجد الحرام، ابعاد آن، درب خانه، ابواب مسجد، مقام ابراهیم، زمزم، صفا و مروه و ایوانهای موجود مطالبی آورده و از اینکه ایوانها کثیف بوده و استخوان حیوانات را در آن مسیر می‌انداخته‌اند اظهار ناراحتی می کند. و درباره حجرالأسود گفته است: «آن را مکرّراً شکسته‌اند، فعلًا پنجاه قطعه است که در قاب نقره محفوظ است». «۱» قرامطه، پیروان حمدان قرمطی سالها حجرالأسود را محبوس داشتند و سالی بیست وپنج هزار دینار از خلفا می گرفتند که حجاج را به زیارت خانه خدا راه بدهند. مخبر السّلطنه درون و بیرون خانه راتوصیف کرده، محلّ تولّد حضرت علی علیه السلام را مشخّص کرده است. از ستونهای خانه، که از چوب عود معطّر است، سخن گفته و می‌نویسد: «... جای تأسّف است که در جوار خانه خدا مرکز فحشاء دائر است!» «۲» و می‌نویسد: در مدینه سختگیری از مکّه بیشتر است. در مکّه اعمال آزاد است در مدینه تعصب بیشتر است، بخصوص مردم بخارایی که در نحوه وضو گرفتن سخت متعصّب می‌باشند.

۸- رساله خاطرات سفر حج

حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضا علیشاه) در زمستان ۱۳۲۴ سفر کرده و حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۱ شرح مشاهدات خود را با ذکر تاریخ نوشته است. عصر روز شنبه ۲۵ شهریور با هواپیما از تهران حرکت کرده و نزدیک غروب در بصره بوده و چون نذر داشته، از همانجا لباس احرام پوشیده و ساعت دوازده به افق تهران به جدّه رسیده است. رضا علیشاه در هر جای سفرنامه که مناسبتی یافته و موضوع اقتضا داشته، به شرح و توضیح مرام عرفانی سلسله خود پرداخته و در مواردی نیز بحثهای اجتهادی ومحقّقانه در مورد نامگذاری شهرها و ... آورده است. تابنده مکّه را اینگونه توصیف کرده: «مکّه» از کلمه «مکاء» که لغت بابلی است به معنی «خانه» گرفته شده است. و اضافه کرده است که: در قاموس به معنی هلاکت آمده؛ یعنی جا یا وسیله ای که گناهان را از بین می‌برد. سپس تاریخچه گونه‌ای از این شهر را چنین نگاشته است: اهمیّت این مکان مقدّس از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام است که فرزند خود اسماعیل و همسرش هاجر را به این مکان بی آب و علف آورد. او می گوید: با وجودی که بیت المقدّس مورد توجه

بوده ولی عربها علاقه کامل به خانه کعبه داشته‌اند و حتّی مشرکین هم به زیارت کعبه می‌آمده‌اند. و می‌نویسد: «... بر هر مسلمانی که توانایی حالی و مالی داشته باشد، واجب است به زیارت این خانه مقدّس طبق شعائر مخصوصه مشرّف شود و اعمال عمره و حج را بجا بیاورد و توجّه به صاحب خانه نماید و از همه چیز در مقابل او بگذرد و خداوند متعال مکّه را حرم قرار داده که هر که به آنجا پناهنده شود از صدمات ایمن باشد و مسلمین احترام آن را به جا آورند.» درباره اهمّیت مسجدالحرام می گوید: اهمّیت و عظمت مکّه به واسطه مسجدی است که خانه کعبه در آن قرار گرفته و ... سپس به شرح تاریخچه بنای مسجد و شکل و ابعاد آن پرداخته است. خانه کعبه را در سفرنامه تابنده اینگونه توصیف شده است: «خانه کعبه در داخل مسجد قرار گرفته و در طرف شمال شرقی آن، نزدیک باب بنی شیبه، مقام ابراهیم واقع است و در مشرق آن منبر است ونزدیک آن محلّی است که چاه زمزم در آنجا قرار گرفته و حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۲ روی آن ساختمان کوچکی نموده‌اند ...». «۱» درباره چاه زمزم به استناد منابع تاریخی سخن گفته و روایات متفاوتی در حفر آن بیان کرده است. نویسنده در مورد خانه کعبه به تفصیل سخن گفته و در فضیلت آن ابتدا به فرمان الهی اشاره کرده که فرموده است: وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَاللَّهَ غَنِیٌّ عَنْالْعَالَمِینَ و نیز به حدیثی از امام باقر علیه السلام که فرمود: «ما خَلَقَاللَّهُ بُقْعَةً فِی الأَرْضِ أَحَبَّ الَیهِ مِنْها وَ أَکْرَمَ عَلَی اللَّه مِنْها ...» و آنگاه حدیثی از امام صادق آورده که فرمود: «النَّظَرُ الَی الْکَعْبَةِ عِبادَهْ وَ النَّظَرُ الَی الْمُصْحَف مِنْ غَیْرِ قِرائَهْ عِبادَةٌ وَ النَّظَر الَی وَجْه الْعالِمِ عِبادَهْ وَ النَّظَر الَی آلِ مُحَمَّد عِبادَهْ». رضا علی شاه به تولّد مولود کعبه حضرت علی علیه السلام اشاره کرده و گفته است: طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابی‌طالب «۲» پس از معرّفی و شرح موارد مذکور، ورود خود و همراهان به مکّه را شرح داده است. در ارتباط با انجام اعمال حجّ تمتّع و اینکه گاهی از نظر رؤیت هلال ماه در عربستان و ایران اختلافاتی ایجاد می‌شده و می‌شود، بعضی از متعصّبین عوام شیعه که از مبانی علمی آن بی اطّلاعند و به اصول علم هیأت و نجوم واقف نیستند، گمان می کنند که در این اختلاف، اعمال غرض شده، لذا همان افق ایران را در نظر دارند و اعمال خود را بر طبق آن انجام می‌دهند. حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۳ تابنده مطلب را شکافته و گفته است: «... به نظر نگارنده این امر خوب نیست، هم از نظر دینی و هم اجتماعی و از جهات علمی مورد اشکال است زیرا ...» آنگاه در باب اعمال حج سخن گفته که بنابر بعضی اقوال، در سال پنجم هجری و بنا به گفته محقّق حلّی در سال ششم و به گفته بعضی در سال نهم توسّط پیامبر معیّن و واجب شده است و گفته است که: اعمال و مناسک حج در جاهلیّت با اسلام فرق داشته و اسلام آنچه را که بر خلاف رسوم انسانیّت یا اجتماع بوده؛ مانند «برهنه حج گزاردن و طواف کردن، حرام دانسته است. تابنده در بیان اسرار حج می‌نویسد: «عمل حج از بزرگترین عبادات اسلامی محسوب و دارای اسرار و رموزی عرفانی و حکمتهای بی شماری است که فهم این بنده وامثال من از ادراک آنها قاصر است ولی چون بعضی از اسرار آن به زبانهای عرفانی مذکور شده، نگارنده نیز بطور اختصار آنچه به ذهن می‌رسد اشاره می کند: منظور از حج از بُعد ظاهر، اتّحاد واتّفاق میان مسلمین و آشنایی بین المللی اسلامی است که مسلمانها می‌توانند از آن بهره برداریهای سیاسی و علمی و اجتماعی و اخلاقی فراوان کنند. تقویت روحی، تحمّل مشقّت سفر کنند. سالکان الی‌اللَّه هم متوجّه مقصد اصلی و واقعی و نشان دادن کعبه حقیقی به وسیله کعبه ظاهری منظور هستند. هریک از اعمال و مناسک حج دارای سرّی است ازاسرار مهم. مراد از احرام، حرام کردن همه چیزهاست بر مُحرم در راه محبوب حقیقی و صرف نظر از مادیّات و قطع علقه از ما سوی‌اللَّه، از مشتهیات نفسانی وظهور موت اختیاری، از اینرو لباس آن هم شبیه به لباس مرده است و دستور داده شده که نباید دوخته باشد و گره داشته باشد تا همان دوخت لباس موجب مباهات یکی بر دیگری نشود، همانطور که با گفتن تکبیرهٔ الاحرام در نماز هم انسان همه چیز را بر خود حرام می کند و فقط متوجه عظمت خداوند است، تنها راه رسیدن به کعبه مقصود و وصال محبوب حرام کردن هر چیز جز اوست برخود و از این روست که ورود به حرم بدون لباس احرام جایز نیست. همانگونه که خود نویسنده اشاره کرده، ایشان از دید عرفانی به اعمال حج نگریسته و گفته است وقتی محرم به قصد رسیدن به کعبه و طواف حرکت می کند، باید زبانش به ذکر لبّیک

لبّیک اللّهمّ لبّیک ... مشغول باشد به محض دیدن خانه‌های مکّه زبان را ببندد و با چشم دل به مشاهده جمال حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۴ مقصود بپردازد که گفته انـد: مَنْ عَرَفَ اللّه کلّ لِسانَهُ» من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیـدنش حجرالأسود در نظر عرفا و به تبع آن در نوشته تابنده همچون قلب است که مورد توجّه حق و خانه معنوی او می‌باشد و سفید و خالی از آلایش است، مگر آنکه بر اثر گناه زیاد آلوده وسیاه شود. ازاین روست که در طواف کعبه مقصود باید ابتدا به دل کرد و از آنجا شروع به حرکت کرد؛ یعنی سفر دل نه تنها حرکت با پاست که بایـد قلب را واسطه بین خود و خـدا قرار داد زیرا: «قَلْبُ الْمُؤمِنْ بَیْتُ اللّه». هفت دور طواف در نظر عـارف نشـانه مراتب هفتگانه و مراحل سبعه سلوک و اطوار سبعه دل است که به گفته‌ای عبارتنـد از: نفس، صـدر، قلب، روح، سرّ، خفی، اخفی. وبه قـولی عبارتنـد از: صـدر، قلب، فـؤاد، مهجّهٔالقلب، سرّ، خفی، اخفی. به نظر نویسنده، شروع طواف از قلب و پایان آن نیز به قلب است، در این وقت یعنی پایان طواف که به قلب ختم شد، حضور عایـد است، همانگونه که برای ابراهیم حاصل شد. لذا حاجی در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف می‌خواند و طواف خود رابا آن تکمیـل می کنـد. سعی بین صـفا و مروه که هـاجر بـا تردیـد و شـکّ و گمان وجود آب، آن را هفت بارانجام داد، به هفت وادی و مرحله سلوک که بایـد سالـک بگذرانـدماننـد است؛ زیرا سالـک در این مرحله بین خـوف و رجـا است، یعنی امیـدواری به حـق و ناامیدی ازخود، وقتی سعی کننده به محاذات کعبه برسد، بنا بر استحباب باید هروله کند. عرفا این حالت را به انقلاب فکری و توجّه و اضـطراب درونی که در ظـاهر اثر بگـذارد، تعبیر می کننـد. حرکت حـاجی به سوی منا به حالتی که عاشق در جسـتجوی معشوق و محبوب دیوانه وار سر به کوه و بیابان گذاشـته است. در مشعر که حاجی توقّف می‌کند هیچ عملی جز تفکّر و تعمّق انجام نمی‌دهد و توقّف در آنجا تنها برای ابراز عواطف عشق و محبّت درونی به حضرت احدیّت است. سپس با جمع کردن سنگریزه، خود را برای مبارزه باشیطان آماده می‌کنـد که بر آمادگی برای دفاع در عین بندگی تعبیر شده است. برداشت عرفانی از منا– یادگار قربان کردن اسـماعیل که ابراهیم مصـمّم به اجرای حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۵۵ فرمان حق شـد و اسـماعیل شـیطان را با سـنگریزه ازخود دفع کرد– دور کردن شـیطان نفس ازخویش است و قربان کردن نفس، که پس از قربان کردن نفس، به نعمات بی کران الهی می‌رسـد. حـاجی هم پس از قربـانی کردن، حجّ خود را به اتمـام می‌رسانـد و بسـیاری از آنچه بر او حرام بود حلال می‌شود. عرفا می گوینـد: حاجی باید در تمام مراحل حج نَفْس کُشی کند و معتقدند که: نفْس را هفتصد سر است و هر سری از فراز عرش تا تحت‌الثّری پس باید حاجی به خصوص آن که در راه سلوک است از تذکر و توجّه غفلت نکرده و دل را به یاد خدا سرگرم دارد واز ظاهر به باطن بپردازد و در طواف خانه دل بکوشد تا صاحب خانه را بیابد و حجّ اکبر نماید.

۹– به سوی خدا می‌رویم با حج

این کتـاب نوشته آیـهٔاللّه سیـد محمود طالقـانی است. درمجموع بحثی در زمینه اعمـال و مناسـک حـج و فلسـفه هر یـک می‌باشـد. نویسـنده مطـالبش را از سابقه بت پرستی در کعبه واحترامی که برای بتها قائل بودنـد آغاز کرده و به مواردی اشاره دارد. جریان ابن ابی العوجـاء و پاسـخهای امـام صـادق علیه السـلام به سؤالات انحرافی او را نقل کرده و گفته است: «ابن ابی العوجاء به مکّه رفت تا کسانی را که به حج آمده بودند انکار کند ولی امام صادق علیه السـلام پاسخهای دندان شکنی به او داد و اورا سرافکنده و شرمسار کرد»، ایشان نوشـته‌اند: «وقتی به فرمان منصور خلیفه، خواسـتند ابن ابی العوجاء را به دار بیاویزند، گفت: شـما مرا می‌کشید ولی من کار خودم را کرده‌ام وچهار هزار حدیث دروغ ساخته و آنها را درمیان روایات صـحیح گنجانده‌ام!» نویسنده از قول امام صادق علیه السـلام در پاسـخ ابن ابی العوجاء نوشـته است «... و هر جا که بنـدگی در آن ظاهرتر شود ارزش آن زیادتر است، این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق است». «۱» و اشاره کرده است که پایه این خانه پیش از خلقت و حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۶ آمـادگی دیگر قسـمتهای زمین و نخستین نقطه و قسـمت درخشـان زمین بوده است. مؤلّف نوشـته است: امر حـج یکی از

وظایف دینی است که نظر و توجّه دولت در حسن انجام آن بسیار مؤثر است و چون دولت توجهی ندارد بلکه موانع می‌تراشد بسیار مشکل گردیده است. و باید دانست که امر حج تعطیل بردار نیست. نوشته طالقانی می‌تواند به عنوان سند محکمی از اوضاع و احوال زمان خود باشد. حج طالقانی مقارن با قدرت و نفوذ آیةاللَّه کاشانی است، بطوری که به بزرگداشت مقامات دولتی حجاز از ایشان در آن سال که مشرّف شده، اشاره کرده و چنین اظهار خرسندی نموده است: «با وجودی که هر کس به حج می‌رود در انبوه جمعیّت به چشم نمی‌آید، آیةاللَّه کاشانی برای عموم محسوس بود، با آنکه ایام حج همه شخصیّتها در مکّه تحلیل می‌روند ...». «۱» نویسنده از اینکه دو سال متوالی ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ دولت ایران اجازه سفر به مکّه را، به بهانه های مختلف نداده و بعضی بصورت قاچاق به حج رفته‌اند، گله‌مند است. در این کتاب آداب سفر حج بیان شده و ترتیب اعمال ظاهری و آداب دقیق باطنی از قول غزالی بازگو شده است، نویسنده از رفتار ناهنجار گردانندگان امور حج و زیارت حجاز سخت ناراضی است و از مطوِّفها که برای منافع خود زائران را حتّی به انجام اعمال غیر ضروری وا می‌دارند، می‌نالد. او می‌نویسد: «حاجی که از راه دور آمده و مال و جان خود را برای زیارت خانه خدا و انجام وظیفه برکف دست گذاشته، چون وارد سرزمین حجاز می‌شود خود را از هر حیث در اختیار دستگاه دولت سعودی می‌گذارد، از مأمورین دولت حجاز که خود را مظهر کامل تربیت اسلامی می‌دانند ومسلمانان دیگر را ناقص و منحرف می‌شمارند- انتظار دارد که با روی گشاده واخلاق اسلامی از او پذیرایی کنند. از میزبانان خود و پاسداران خانه خدا جز این توقّعی ندارد ولی متأسّفانه در اوّلین ورود به سرزمین مقدّس که خانه هر فرد مسلمان است با ترشرویی و درندگی مأموران دولت سعودی روبرو حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۷ می‌شود.» «۱» از جمله برخوردهای این چنینی، برخورد رییس گمرک است که آن را بیان کرده و نقلش موجب اطاله کلام است. نویسنده گاهی به مناسبت، از حوادث گذشته یاد می‌کند مثلًا وقتی در جدّه به دریا چشم می‌دوزد وکشتیهای فراوانی رامشاهده می‌کند که لحظه به لحظه در بندر پهلو می‌گیرند، به یاد می‌آورد خاطره انتظار کوچ مسلمانان صدر اسلام را که منتظر رسیدن یک کشتی بادی بودند تا از آن سرزمین کفر که پذیرای آنها نیست به دستور پیامبر خود دور شوند و رهسپار حبشه گردند. و در پناه پادشاه مسیحی قرار گیرند. طالقانی همچنین در ارتباط با بنای کعبه توسط قریش و حکمیّت محمّد امین در نصب حجرالأسود سخن گفته و به مناسبت، وجوه مختلفی را در ارتباط با ارزش حجرالأسود بیان کرده است. درباره اعمال و مناسک حج و فلسفه هر یک مطالبی آورده: «... بدون سعی عبودیّت نیست، بدون عبودیّت هیچ تحوّلی روی نمی‌دهد، گویا اعمال حج و عمره هر یک مقدّمه برای دیگر و آن دیگر مکمّل پیشین است. احرام، چشم را به حقوق خلق و خالق تا اندازه‌ای باز می‌کند و متوجّه عهود خدا می‌سازد، استلام حجرالأسود تعهّد و تصمیم است. طواف تغییر اراده از خود به خدا و انجام عهود است. نماز در مقام ابراهیم علیه السلام چون ابراهیم قیام به وظایف است. سعی در هم شکستن وریختن تمام عوارض خودپسندیها و سرعت گرفتن در انجام وظایف است. اعمال و مناسک حج کم و بیش هر کس را تغییر می‌دهد و آثار آن بر حسب استعداد نفوس باقی می‌ماند، آنچه آثار خیر و ایمان و خداپرستی و خدمت مشاهده می‌شود ثمرات آن است. «۲» طالقانی تاریخچه و علّت نامگذاری بعضی از اماکن را باز نموده، می‌نویسد: «مسجد جن» را از آن رو به این نام نامیده اند که در آن محل سوره جن بر پیامبر اکرم نازل شده و «مسجد الرایه» از آن جهت به این نام نامگذاری شده که در محلّ نصب پرچم پیامبر در فتح مکّه ساخته شده است. حج در ادب فارسی، ص: ۱۵۸ وهّابیون آثار قبور را از میان می‌برند وصورت برجسته قبر را بر خلاف سنّت می‌دانند! طالقانی از آنها می‌پرسد: «آیا سلطنت قیصری و کسروی، کاخ نشینی، منابع عمومی مسلمانان را در انحصار آوردن و از حجّاج باج گرفتن و مسلمانان مظلوم را به روز سیاه نشاندن و پولهای مسلمانان را مثل سیل به جیب بیگانگان ریختن و کالای اجنبی را وارد کردن از سنّت است!» «۱» طالقانی مسلمانان را به قیام علیه این مفاسد دعوت می‌کند و از اینکه اطرافیان عاقل و صالح آیةاللَّه کاشانی در اقلیّت هستند اظهار تأسّف می‌کند و نمونه‌ای از عدم تناسب همراهان و نزدیکان آیةاللَّه را بدین مضمون بازگو می‌کند: «چند تن از نزدیکان آیةاللَّه کاشانی به ملاقات ولیعهد سعودی می‌روند مردم منتظر و متوقّع هستند که خضرات در ملاقات خود با

ولیعهـد مشـکلی از مشـکلات حجّ آنها را حل کرده باشـند، اما آنها در بازگشت، از اتاق و خانه و کیفیّت پذیرایی تعریف می‌کنند! یکی از آنها می‌گویـد: جات خالی بود فلانی، هوای اتاق ولیعهد مثل دربند خنک بود و ...». «۲» در عرفات سخن از اهمیّت عرفات می‌گوید که باید در فکرو اراده، انقلابی پدید آورد و باید چشم به اسرار زندگی باز کرد. باید توبه کرد و محیطهای ایمانی فواصل و بیگانگیهـا را از میان برد. محیط نماز جماعت، حـج و عرفات، محیط حکومت ایمان و آشـنایی انسان است، عصـر عرفات و هنگام کوچ، این حقیقت آشـکارتر است، از انضـمام قطرات نفوس، جویهـا و از آن نهر بزرگی از حیات و ایمان و اراده به راه می‌افتـد؛ ... فَإِذَا أَفَضْـتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْـدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَـدَاكُمْ ... این تعبیر معجزه آسا، برای فهمانـدن وحدت حیاتی این اجتماع است! درباره رمی جمرات می‌نویسد: اهل حجاز هر یک از این سه برج را شیطان می‌نامند؛ شیطان کبیر، شیطان متوسط و شیطان صغیر. بعضی می‌گویند اینجا در جاهلیّت سه بت نصب بوده است. هر چه بوده و هست رمی جمرات یکی از آخرین اعمال حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۵۹ ومراحـل حـج است و یـک وظیفه اسـلامی است. قربـانی در نظر نویسـنده فـدا نمـودن خـود در راه خداست. وقتی قربانی محقّق می‌شود که همراه با مبارزه با باطل باشد. در این اجتماع عظیم حجّ که نمایندگان تمام کشورهای اسلامی در آن شـرکت دارند، اگر با برنامه منظّم و هدف واحد پیش روند و در راه رسـیدن به هدف فداکاری کنند و قربانی بدهند و بتهای دنیا را ولو با سنگریزه از خود برانند، برتر از همه خواهند بود. طالقانی از مباحثه خود با جوان باهوشی که نابیناست و امامت جماعت کاروانی را بر عهده دارد و از بی اعتنایی‌ایرانیان به نماز جماعت عصبانی است سخن گفته است. از سـرقتهایی که در عرفات، رمی جمرات و حتّی طواف انجام می‌شـده، نمونه هـایی را بیان می‌کنـد. برای نویسـنده جالب است کـه گروهی عـوام پس از آنکه باریگهـایی که فراهم آورده‌انـد رمی می‌کننـد، چنـد قطعه سـنگ بزرگ را هم به آن سـتون می‌کوبنـد و با غیظ و خشم جملاتی به زبانهای مختلف ماننـد: «بروگمشو پـدر سوخته، روح ملعون الوالـدین، گِتْ کُپِکْ اوغلو و ...» بر زبان می‌رانند. نویسـنده از اختلاف طبقاتی شدید در سـرزمین حجاز داستانها نقل می‌کند که به نقل نمونه‌ای از آنها بسنده می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد. «... در تمام طول راه، هر جـا ماشـین توقّف می‌کرد، عـدّه زیـادی اطفـال برهنه و زنها مثل حشـرات از زیر سـنگها و بوته‌ها به سوی ماشـین روی می‌آوردنـد. اینها چگونه زنـدگی می‌کننـد و ناگهان از کجا سبز می‌شونـد؟! چنـد شـعر و چند جمله دعا و قسم از آباء و اجدادشان برای اینها مانـده تا در موسم حج بدان وسـیله گدایی کنند. مسافتها نفس زنان در دو سـمت ماشـین می‌دوند. کسانی که مطّلع بودند می‌گفتنـد اینها از رسوم اوّلیّه زنـدگی آداب دین بکلّی بی بهره‌انـد، هزارها تن ماننـد حیوانات در میان سـنگ و غار کوهها زندگی می‌کننـد. اگر حیوانی صـید کردنـد و غـذایی به دست آوردنـد مثل سـباع می غرّند و از دست هم می‌قاپند، مردهای اینها یا در نظام خـدمت می‌کنند یا کشـته شده اند! آیا وسـیله کارو زندگی و تربیت برای اینها نمی توان فراهم نمود؟ آیا قابل تربیت نیسـتند که هم خودشان از این وضع رقّت بار بیرون آیند هم به کشورشان خدمت کنند وهم آبروی مسـلمانان را حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۰ در مهد اسـلام حفظ کنند؟! مجلّه المسـلم در شـماره شـشم، سال دوم از روزنامه «روز الیوسف» نقل کرده در شهر «نیس» فرانسه در این روزها بیشتر گفتگو درباره امیر محمّـد فیصل فرزند ملک ابن سـعود و ثروت اوست. مقابل مهمانخانه «رول» هر روز ازدحامی است! مردم فرانسه برای تماشای امیر و زن وحاشیه اش پشت سر هم ایستاده اند، چیزی که بیشتر مردم را برای تماشا جلب می‌نماید، ماشین سـواری امیر زاده سـعودی است از نوع «دیملر» و برنـده جـایزه درجه اوّل است، ارزش آن فقـط دوازده هزار لیر است. در داخـل آن دسـتگاه طبـخ ولوله آب سـرد و گرم و توالت و بـار وجود دارد! رؤسـای انتظـامی از امیر خواهش کرده‌انـد که ماشـین را فقط موقع احتیـاج مقابـل مهمانخـانه نگـاه دارد تـا مزاحم آمـد و رفت مردم نشـود. امیر درسـال قبـل در این مهمانخـانه سه هفته توقّف فرمود، حسابش سه هزار و پانصد لیره شد! «۱» و این است عدالت اجتماعی. در مجموع طالقانی حج را از دید سیاسـی و اجتماعی نگریسته و در عین حال به جنبه عبادی آن نیز توجّه داشـته است. او می‌خواهد پیام اصلی حج را که همبستگی مسلمین در برابر ظالمان تاریخ است به گوش جهانیان برساند و بی‌جهت نیست که به او گفته می‌شود: «سیّد اینجا ایران نیست که مردم را تهییج کنی ...». «۲»

۱۰- خاطرات سفر مکّه

کتابی است شامل دو قسمت و دو سفرنامه که اوّلی شرح سفر هدایتی پدر (احمد هدایتی) و دومی شرح سفر هدایتی پسر (محمّدعلی هدایتی) است. هدف آقای دکتر محمّد علی هدایتی از انتشار این دو سفرنامه روشن شدن میزان اعتقاد و ایمان راسخ و خلوص نیّت گذشتگان ونسلهای پیشین است که چگونه- علی رغم مشکلات مادّی وخطرات جانبی- این وظیفه دینی را انجام می‌دادند. ایشان نوشته‌اند: «... برای اطّلاع برادران مسلمانی که تا کنون از درک این سعادت محروم مانده‌اند و از ناراحتی ها و حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۱ مشکلات این سفر بیم دارند، در صدد برآمدم برای رفع شبهه از آنان، یادداشتهای مختصری را که خود تهیه کرده بودم جمع آوری و منتشر نمایم و برای اینکه روشن شود که پدران مسلمان ما در گذشته با چه ایمان راسخ و خلوص عقیده- علی رغم همه مشکلات که هزار یک آنها دیگر امروزه وجود ندارد- این وظیفه دینی خود را انجام می‌دادند، تصمیم گرفتم یادداشتهای اوّلین سفر مکّه والد بزرگوارم مرحوم حاج سید احمد هدایتی- اعلی‌اللَّه مقامه- را مقدّم بر یادداشتهای خود طبع نمایم تا خواننده خود با مطالعه این دو سفرنامه قضاوت کند که امروزه پیمودن این سفر تا چه‌پایه سهل و آسان است. هدایتی نوشته است: سفر پدرش ده ماه ونیم طول کشید ولی سفر خود او دو هفته وقت گرفت. پدرش باشتر و الاغ و اسب ودرشکه و کشتی و گاهی هم اتومبیل سفر کرده ولی او با هواپیمای جت. بیتوته پدرش در بیابانهاو رباطها و قهوه خانه ها و ... بوده و منزل او غیر از سه شب که بالاجبار در چادر بسر برده، در مهمانخانه های آراسته و مجهّز به کولر و حمّام آب گرم و سرد. غذای پدرش بیشتر ما حضری بوده که همیشه می‌بایستی موادّ اوّلیّه آن را با خود حمل می‌کردند و غذای او به دلخواه انواع اغذیه ایرانی یا فرنگی بود که سرپرست و خدمه کاروان از مدّتها قبل وسائل آن را تدارک دیده و یا در مهمانخانه آماده می‌کردند، به علاوه بهترین میوه‌های سوریه و لبنان از موز و سیب و پرتقال و لیمو و هندوانه و غیره. ایشان در طول سفر چندین بار مریض شده که دو دفعه آن مشرف به موت بوده لیکن پسرش به یک سرماخوردگی مختصر مبتلا گردیده است. احمد هدایتی می‌نویسد: وقتی در جدّه منتظر بازگشت بوده، فرصتی یافته و کتاب تاریخ مکّه موسوم به «الاعلام باعلام بیت‌اللَّه الحرام» را که در مکّه خریده، مطالعه کرده و قسمتی از آن را به فارسی برگردان نموده و نوشته است: مطالب مربوط به مسجدالحرام، تاریخچه بنا و تغییرات و تعمیرات و تخریبها و تجدید بناهای کعبه، حجرالاسود و جریان قرامطه، قنات زبیده و ... است. آقای محمّد علی هدایتی در قسمت دوم سفرنامه، از جهالت بعضی از حجّاج در فلسفه اعمال حج که انجام می‌دهند، ابراز تأسّف کرده، می‌نویسد: «بعضی اشخاص و حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۲ حتّی عده‌ای از حجّاج مفهوم حقیقی و تاریخچه جمرات را نمی‌دانند و به عنوان مناسک حج آن را انجام می‌دهند ...». «۱»

۱۱- خسی در میقات

جلال آل احمد در سال ۱۳۴۳ خورشیدی به سفر حج رفته و کتاب خسی در میقات را در این ارتباط نوشته است. جلال از همان ابتدای سفر، به دقّت جزئیّات را با دقت بررسی کرده و اعمال و رفتار همسفران خود را زیر نظرِ تیزبین خود گرفته است. او نظریّات سیاسی، اجتماعی و دینی خود را در این سفر، در کتاب خود بیان کرده است. وی نخست، از اینکه در چنین سفری به فکر سلامتی خود است و از داروهایی که برای خود تدارک دیده به خود اعتراض می‌کند که: «اهه، بابا تو هم، آمده‌ای حج و آن وقت این همه در بند خود بودن؟! ...». «۲» جلال از نابسامانی امور حج در عربستان شکایت می‌کند که: «برای حج هیچ نوع تشکیلاتی از قبل فراهم نیست، امر حج را رها کرده‌اند به درمانده‌ترین، بدوی‌ترین، تعلیمات ندیده‌ترین و فقیرترین لایه‌های اجتماعی؟! ...». «۳» او در خلال نوشته هایش از مسائل سیاسی و بیان دردهای اجتماعی غفلت نورزیده و از اینکه فلسطینیهای رانده شده از غزّه، با گدایی

زنـدگی را می‌گذراننـد متـأثّر است. جلال در جـدّه با جوانی که از نیروهای انتظامی است برخورد می‌کنـد. او را به بحثهای سیاسـی می‌کشانـد و می‌فهمـد که سـخت مخالف اوضاع است و اصـلًا مخالف حـج وآن را یک آبروریزی می‌دانـد که نمی گذارند به هیچ کـاری برسـند و علّت عقب افتـادگی آنهـاست! در مـدینه بـا واعظی مواجه می‌شود که همفکر خود اوست: «... با ریخت هنـدی وبه عربی تاحدّی فصیح چیزی می‌گفت در حدود چرندیات «غربزدگی» که دیدم عجب! مطلب آنقدر عوامانه بوده که واعظی در مدینه طرحش کنـد و لابـد هر روز ... امّا از ایمان حج در ادب فارسـی، ص: ۱۶۳ می‌گفت و از اسـلام و از اینکه در اتّحـادش چه خطری برای عالم غرب است». «۱» نویسـنده ازاینکه سالها از نماز غافل بوده ولطافت هوای صبح را درک نکرده، احساس پشیمانی می‌کند. وقتـی در جوار مرقـد مطهّر حضـرت محمّـد صـلی الله علیه و آله مشـغول زیـارت است، تحوّلی در او به وجود می‌آیـد: «صـبح وقتی می‌گفتم: السـلام علیک أیّها النّبی یکمرتبه تکان خوردم، ضـریح پیش‌رو بود و مردم طواف می‌کردند و برای بوسـیدن از سرو کول هم بالا می‌رفتند و شرطه‌ها جوش می‌زدند که از فعل حرام جلو بگیرند! ... که یک مرتبه گریه‌ام گرفت و از مسجد گریختم ...». «۲» وی از اینکه در این سـفر ناچار است در اختیار دسـتگاههای دولتی ایران و سعودی باشد، سخت دلخور است. از اینکه ترکها آزادانه با ماشینهای خود به سفر آمده اند ولی او و دیگر ایرانیان به اجبار باید با هواپیما سفر کنند و در عربستان هم اسیر وزندانی انحصارها باشـند ناخشـنود است. جلال از اینکه وهّابیهـا آثار قبرها را از بین برده انـد و زیارت قبور را نوعی بت‌پرستی می‌داننـد، سـخت متأثر است و می‌گویـد: «امّـا من احمق یـاتوی سـعودی بسـیارعاقل!» چه حق داریم مقـدّسات ایشـان را بـا خاک یکسان کنیم که زنـدگی روزانه آنها است؟ یا آنکه از حقارت زنـدگی روزمره خود گریخته و به اینجا آمـده می‌خواهـد جلال ابـدیّت را در زیبایی بارگاهی مجسم ببیند ... آنوقت تو از او باج هم می‌گیری از همین مرد بت پرست شیعه یا حنفی یا زیدی یا بهره‌ای که به زیارت آمده و مگر تو نکیر و منکر مردمی یا دعوت جدیدی آورده‌ای؟! قریش که حاجبان آن خانه بودند با سپردن رسم حج به اسلام، ایمان آوردند و تو اکنون‌ریزه خوار نعمت آنـانی و اگر این چاههـای نفت ته بکشـد، که تنهـا نردبـان صـعود تو بوده از عربیّت چادرنشـین جاهلی به حکومتی متعصّب، نمی‌بینی که باز محتاج این خلایق حجّاجی و ببینیم نفت زودتر ته می‌کشد یا این ادب هر ساله حج. اینها را حتماً می‌دانی اما نمی‌بینی که در این اجتماع هر ساله چه نطفه‌ای نهفته است برای دنیایی بودن، برای حقارتها را فراموش کردن و «جزءها» را در «کـل» فراموش کردن ... حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۶۴ جلاـل با زبان طنز دردهای جامعه اسـلامی را بازگو کرده، از سیّدی اهل بروجرد، که روضه خوان است و تازگی امام جماعت یک مسجد تازه ساز در تهران شده و بد جوری برای مرید لَه لَه می‌زند و از اینکه در سـخنانش از محدوده غسل و تطهیر و نجاسات پا فراتر نمی‌گذارد، سخن می‌گوید که آخر تا کی باید مذهب را به دسته آفتـابه بست و در حـوزه نجسـی وپـاکی محصـورش کرد؟! او وارد مسـجدالنبی می‌شود آنجـا مشاهـده می‌کنـد که گله به گله پـای ستونهـای مسـجد النّبی سـینی مسـتطیلی از آهـن سـفید گذاشـته، پر از کوزه‌هـای یـک جرعه‌ای و همه خـالی و روی ظرف آهنی با طمطراق نوشته «وقف و زارهٔ الحج و الأوقاف!» این به جای ده بیست تا آب سردکن برقی است که توی هر دایره دولتی هست! به هر صورت این هم‌خبر دیگر ازنظم در کار حج و از نظارت دولت سـعودی و دلسوزیش به حال حجّاج! جلال روز شنبه ۲۹ فروردین به مکّه می‌رسد و از اینکه تغییرات به وجود آمده و در حالِ انجام، تناسب ساختمانها را به هم زده و عظمت ظاهری کعبه کاهش یافته، سخن گفته است. با وجودی که تنها او نیست که یادداشت بر می‌دارد و خاطرات سفر خود را می‌نویسد ولی یک حاجی خراسانی با تمسـخر به جلال می‌گوید: اسم مرا هم دریادداشـتهایت بنویس جلال مشـغول سـعی می‌شود و می‌گوید: «این سـعی بین صفا و مروه عجب کلافه می‌کنـد آدم را یکسـر برت می‌گردانـد به هزار و چهارصـد سال پیش، به ده هزار سال پیش با هروله‌اش، با زمزمه بلند وبی اختیـارش، بـا زیردست و پـا رفتنهـایش و بی خودیِ مردم و نعلین‌هـای رها شـده ... و با این گم شـدن عظیمِ فرد در جمع؛ یعنی آخرین هدف این اجتماع و این سـفر ...، در سعی می‌روی و برمی‌گردی به همان سرگردانی که هاجر داشت. هدفی در کارنیست و در این رفتن و آمـدن، آنچه به راستی می‌آزاردت مقابله مـداوم با چشـمها ست ... و مگر می‌توانی بیش ازیک لحظه به این چشـمها

بنگری ... فقط پس از دو بار رفتن و آمدن به راحتی می‌بینی که از چه صفری، چه بینهایتی را در آن جمع می‌سازی و این وقتی است که خوش بینی و تازه شروع کار است وگرنه می‌بینی که در مقابل چنان بی نهایتی چه از صفر هم کمتری عیناً خسی بر دریایی ... در سعی از بند خویش می‌گریزیم و عملی می‌کنیم که هدفش حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۵ انتفای خویش است ...». «۱» آل احمد هر جا فرصتی و مناسبتی پیداکرده به قول خودش همان مطالب «غربزدگی» را تکرار کرده. او در مکّه است، عصری که هوا مساعد می‌شود به عزم گردش بیرون می‌رود، با جوانی مواجه می‌شود، بحث سیاسی را شروع می‌کنند. می‌گوید «... غرب بدجوری از اسرائیل ستّارالعیوبی برای خود ساخته، یا وسیله اختفایی، اسرائیل را کاشته‌اند در دل سرزمینهای عربی تا اعراب در حضور مزاحمتهای او مزاحمت اصلی را فراموش کنند و متذکّر نباشند که آب وکود درخت اسرائیل از غرب مسیحی می‌آید و سرمایه‌های فرانسوی و آمریکایی! ...» و از خود می‌پرسیدم که برای موضع گرفتن در مقابل غرب، این مراسمِ حج، خود نوعی سکّوی پرش نیست؟! «۲» وقوف در عرفات مهمترین رکن حج است، عرفات یک بیابان است، جلال آمدن حجّاج را به عرفات، به نوعی سیزده بدر تشبیه کرده است. او از وضع بهداشت عرفات نالان است و می‌گوید: «درست است که در حج مردم را به بدویّت خوانده‌اند و به زندگی بیابانی و زیر چادر، امّا وقتی به جای شتر «جت» و «شورلت» زیر پای حاجی است باید فکر مستراحش هم بود! ...». «۳» نویسنده خسی در میقات بیش از دیگر کسانی که سفرنامه حج نوشته‌اند، به جنبه‌های سیاسی حج توجّه دارد وچندبار متذکّر شده است که حج و اداره اماکن مقدّسه باید بین المللی اسلامی باشد. او می‌گوید: «... بحث در این است که سالی یک میلیون نفر آدم در این مراسم شرکت می‌کنند که اگر نظمی داشت و تسهیلاتی و آدابی ونوجوییهایی، چه قدرتی می‌توانست باشد. آخر مرد مسلمان امروز که عربیّت جاهلی را نپذیرفته یا جاهلیت عربی را، تا دوام دهنده باشد به چنین بدویتی. به هر صورت اگر قرار است رسم حج دوام بیاورد و نه همچون ادب حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۶ برده فروشی به طاق نسیان آداب عهد جاهلیّت سپرده شود، باید به دادش رسید و چه جور؟! من دست بالا را می‌گیرم، بین المللی- اسلامی کردن شهرهای زیارتی و اداره شان همچنانکه اسلام با رسیدن به بغداد، ری، دمشق، اسکندریه، بخارا و اندلس اسلام شد! حالا هم از تمام این نقاط باید به کمک این بدویّت موتوریزه شتافت. «۱» جلال آل احمد نیز مانند بسیاری از منتقدین، وضع قربانی وقربانگاه را ناهنجار می‌بیند و پس از بیان صحنه‌های رقّت بار و گاهی چندش آور می‌گوید: «... و این قربانی عظیم به هدر رفته! آخر چه می‌شد اگر ده تا کامیون یخچال دار تهیّه می‌کردند و تمام این کشتارها را هم در ساعت به جدّه می‌بردند (از منی تا جدّه صد کیلومتر راه هم نیست) وهمه را در یک کشتی دو سه هزار تنی می‌انباشتند، می‌پختند، کنسرو می‌کردند یا منجمد و نمک سود می‌کردند و برای فقرای عالم هدیه می‌کردند. پس این شیر و خورشید سرخ و هلال سرخ چه کاره‌اند که نمی‌بینند این اسراف وحشیانه را؟ در حالی که دو سوم از مردم روزگار سالی یک بار هم گوشت نمی‌خورند و اصلًا چرا روی قوطی چنین گوشتهایک انگ نزنند که گوشت قربانی کشتار منا؟ و به صورت تبرّک برای تمام مرضای مسلمانان عالم یا برای این همه بیمار که از فقر غذایی می‌میرند، اهدا شود. گوشت قربانی که یک ملیون حاجی قربانی می‌کنند، حدّاقل حدود بیست هزار تن خواهد بود ...». «۲» جلال در مورد حج و مسائل آن، حرفهای فراوانی دارد و علاقه مندان باید سفرنامه او را بخوانند تا از نظریّات کلّی‌اش اطّلاع بیشتری به دست آورند.

۱۲- خاطرات زیارت خانه خدا و ... در خدمت راهنما

اشاره

آقای محمّد رضا خانی نویسنده سفرنامه در سال ۱۳۴۶ برای بار دوم، به همراه حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضا علیشاه) به زیارت خانه خدا و به حج رفته است. یادداشتهایی از این سفرفراهم کرده وبه گفته خود سوغاتی برای دوستان به ارمغان حج در

ادب فارسی، ص: ۱۶۷ آورده است. نویسنده که قلم روانی هم داشته، گاهی به مناسبت، به گفته منظوم و منثور بزرگان دین استناد جسته است. آنجا که در باب فواید سفر سخن گفته به ابیات منسوب به حضرت علی علیه السلام متوسّل شده که فرموده‌اند: تغَرَّب عَنِ الأَوطان فی طَلَبِ الْعُلی وَسافِرِ فَفِی الاسفارَ خَمسَ فَوائِدٍ تَفَرُّجُ هَمٍّ و اکتسابُ مَعیشَةٍ وَ عِلْم و آداب و صُحْبَةَ ماجِدٍ و آنگاه ابیاتی از سعدی را نقل کرده که: درخت اگر متحرّک بدی زجای به جای نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر نویسنده به بهانه سفرنامه نویسی، به درس معارف و مسالک و تاریخ و ... پرداخته، از جلمه جریان وهّابیّت را به تفصیل بیان کرده است. «۱» او از کتابخانه حرم نبوی دیدن کرده و درباره موقعیّت و اداره آن سخن گفته و درباره اصحاب صفّه، که به قولی واژه «صوفی» از همین ریشه گرفته شده، بحث کرده و نام سی و سه تن از آنان را آورده است. درباره فضیلت حج، به استناد کتاب «اسرار العباده» (منهاج المسلمین) شاه نعمةاللّه ولی مطالبی از قرآن و سنّت نقل کرده و آنها را به شواهد شعری شاه نعمت‌اللّه و مولوی و ... آراسته است. برای نمونه آنچه درباب غرض اصلی اصلاح نفس است و این عبادت از سایر عبادات اشقّ است بر نفس، و شارع صلی الله علیه و آله و ضعی دستور فرموده که شامل احوال امم است و صالح حال هر فردی از افراد بنی آدم. این تکالیف و دستورات منقسم است بر اقسام ثلاثه: «یومیّه» چون صلوات خمسه که محو کننده ذنوب و آثام است و مثبِت حسنات در لیالی و ایّام، حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۸ و تکالیف «سنویّه» که صیام و زکات است؛ صیام امساک از خوردن و آشامیدن و زکات و انفاق است به غیر، و «تکلیف و وظیفه در طول عمر» و آن حج است و زیارت کعبه معظّمه و انجام دادن مناسک و اعمال آن. امّا مراد کلّی حج تذکّر طریق سلوک است به حضرت حق تعالی و تقدّس و شرایط این سلوک اصلاح نفس است کاملًا و ازاله صفات رذیله شیطانیّه و انخلاع از عادات قبیحه نفسانیّه. در مدّت عمر، حج یک بار فرض است؛ زیرا که اصلاح نفس کاملًا یک نوبت است. نفس چون تغییر یابد جاودان باشدچنان مطمئنّه چون شود مؤمن بود او جاودان و همچنانکه در ظاهرِ و جوبِ حج، محتاج است به صحّت بدن از برای انجام مناسک، باطن حج هم مفتقراست به صحّت نفس. ظاهر حج توجّه است به بیت‌اللّه الحرام و باطن حج سلوک است به حضرت حق و تحقّق به حقایق آن مناسک و استطاعت مذکوره در آیه شریفه. .. مَنِ اْستَطاعَ الَیهِ سَبیلًا نزد عامه استطاعت بدنیّه و مالیّه و نزد خاصّه قلبیّه و حالیّه است. و مقصود کلی اصلاح نفس و توجّه خاص به حضرت اللّه و فراموش کردن ما سوی‌اللّه است. گر به حج می‌روی چنان می‌رو عاشقانه به پا روان می‌رو حافظ فرماید: ثواب روزه و حجّ قبول، آنکس برد که خاک مکیده عشق را زیارت کرد «۱» آقای محمد رضاخانی و حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضا علیشاه) پس از آنکه در سوم ذی الحجّه به زیارت مرقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله توفیق می‌یابند، محرم می‌شوند و اعمال حج با محرم شدن، که اوّلین عمل از اعمال حج است، آغاز می‌شود. از نظر شاه نعمت‌اللّه ولی «احرامِ ظاهر معلوم است اما احرامِ باطن پس از تجرید از صفات حج در ادب فارسی، ص: ۱۶۹ نفسانیّه و تفرید از عادات مستقبحه شیطانیّه و تنظیف باطن از اخلاق ذمیمه و تطهیر دل از صفات غضبیّه و شهویّه است. او اعمال حج رایک به یک شرح داده و بر مذاق عرفا تعبیر و تفسیر کرده و گفته است: در تلبیه باید همان را گفت که پیامبر اکرم می‌فرمود یعنی: «ألّلهمَّ لبّیک. لبّیک لا شریک لک لبّیک انّ الحَمْد و النّعمهٔ لک و الملک لاشریک لک» و چیزی بر آن نیفزاید یا کم نکند. در ساعت شش بعد ازظهر لبّیک گویان به مکّه معظّمه وارد و به محلّ اقامتی که پیشتر تهیّه شده بود، راهنمایی می‌شوند. به طواف می‌روند و در حال طواف داستان حضرت امام سجّاد ومرد شامی با هشام بن عبدالملک و فرزدق، شاعر عرب و سپس شعر جامی را به یاد می‌آورد که: فرزدق درباره حضرتش گفت. هذاالّذی تعرف البطحاء وَطْأتهُ والبیت تعرفه والحِلّ و الحرم و جامی در چند قرن بعد داستان را به شعر فارسی درآورد؛ از جمله گفت: هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی زخلق راه گذر آنگاه تاریخچه حجرالأسود را، از آوردن‌آن توسّط حضرت آدم از بهشت و چند قطعه شدنش و در قاب نقره قرار گرفتن آن و ... همه را بازگو کرده است. و او راد واذکاری را که در طواف می گویند آورده است. مکّه معظّمه و خانه کعبه، ابعاد آن و وجوه تسمیه آنها را بیان کرده است. در این سفر، نویسنده داستانِ جالب و ظریفی را که

بین یک عرب سنّی مذهب و حضرت آقا (رضا علیشاه) اتّفاق افتاده، بیان می کند و می‌نویسد: که مرد سنّی از رضاعلیشاه می‌پرسد: آیا شما موافق با سبّ خلفای راشدین هستید؟ پاسخ می‌دهند: خیر، هر کس بر خلاف دستور قرآن عمل کند مسلمان نیست. می‌پرسد: شماعایشه را بد می‌دانید؟ پاسخ می‌دهند: علی علیه السلام پس از جنگ جمل دستور دادند با نهایت احترام با عایشه رفتار نمایند. چگونه دوستان علی علیه السلام می‌توانند بر خلاف آن عمل حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۰ کنند. آن شخص بسیار خوشحال می‌شود و می گوید: من ازاهل سنّت هستم و از هفت سلسله طریقت. مجاز هستم که رضای خدا و احیای قلوب و تحبیب بین آنها کوشش نمایم و تعجّب می کنم که یک نفر شیعه اینطور روشنفکر باشد! «۱» سپس به عرفات رفته، به شرح و توصیف آن می‌پردازد و می گوید: «آن سال ماه شوال سی روز کامل و روز عرفه در روزجمعه بود و حجّاکبر شد که طبق روایات حج اکبر مطابق هفتاد حج است. از عرفات به مزدلفه رفته و از قول شاه نعمت‌اللَّه ولی گفته است: معنای مزدلفه قرب است و عمل در محلّ قرب، قربت است و اگر فوت شود صفت قربت در محلّ قربت حج نباشد؛ زیرا که حج نشأه کامله است از مجموع افعال معیّنه و این افعال حج را به مثابه صفات نفسیّه است که اگر واحدی از این صفات زایل شود موصوف به آن صفت نماند وهر عبادتی که مرکّب از اشیای مختلفه بود صحّت آن عبادت به مجموع ارکان آن عبادت است و در عبادت آن را رکن خوانند ودر ذوات واعیان صفت نفسیّه». «۲» اقامت در مزدلفه و شب زنده‌داری در آنجا، ارزش زیادی دارد. هر که آن شب زنده دارد بنده دل‌زنده‌ای است آفرین بر خدمتش زیرا که نیکو بنده ی است از مزدلفه به منا می‌روند و به قول شاه نعمت‌اللَّه: «به نهایت می‌رسند ...» رمی جمره یکی از ارکان حج است و حال و هوای ویژه‌ای دارد. یاد آور حالت عارفانه ابراهیم علیه السلام است که فرزند دلبند خود را به قربانگاه می‌برد و فرزند به فرمان پدر شیطان را با سنگریزه از سر راه خود می‌راند. جمرات به معنای «جماعات» است ودر هر جمره از جمرات ثلاث، هفت سنگریزه، هفت مرتبه به نوبت باید انداخت و هر سنگی اشاره است به یکی از صفات هفتگانه سلبیّه از ذات حق تعالی. پس جمره اولی برای معرفت ذات است و جمره ثانی حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۱ در اثبات صفات سبعه الهیّه است و هر یک از احجار که انداخته شود، اشاره بر اثبات صفتی از صفات سبعه ثبوتیّه می‌باشد که عبارت است از: «علم»، «حیات»، «قدرت»، «اراده»، «سمع»، «بصر» و «کلام» و جمره ثالثه در اثبات افعال است.

سرقت در حین رمی

نویسنده می‌نویسد: برای رمی جمره به نیابت از رضاعلیشاه و چند تن دیگر از درویشان مشغول شدم. در مراجعت متوجّه شدم مبلغ دویست تومان که برای خرید قربانی همراه داشتم و نیز کفشهایم را دزدیده‌اند. نویسنده از قربانی و فلسفه آن سخن گفته که قربانی تسلیم محض بودن در برابر اوامر الهی است و به شعر ابن عربی در «فصوص الحِکَم» اشاره می کند که: فَیالَیْتَ شعری کیفَ نابَ بِذاتِهِ شخیص کبیش عن خلیفهٔ الرّحمن؟! شاه نعمت‌اللَّه ولی، در شرح فصوص الحکم گفته است: «قربانی سه قسم است: در درجه اوّل گوسفند است که عرب آن را غنم گوید وغنم را نسبتی است با روح؛ زیرا که خداوند کبش را، که نوع ذکور آن است، فدای نبی مکرّم خود گردانید. مراد از انشای این ابیات، بیان سرّ توحید است که حقیقت واحده است و در صور مختلفه و متعدّده اکوان واعیان ظاهر گردیده و در حقیقت او بود که فدای او بود. بنابراین درجه غنم به اعتباری از سایر حیوانات ارفع است. دوم گاوست که عرب آن را بقره گوید. و بقره را با نفس مناسبتی است؛ زیرا که در میان بنی اسرائیل کسی کشته شد و درباره قاتل اختلاف کردند و هر کس سخنی گفت تا اینکه: «أَمَرَهُمُ اللَّهُ ان یَذبَحوا بَقَرةً وَیَضرِبوا المَیِّتَ بِبَعْضِها فَیُحیی بِاذنِ اللَّه». «۱» پس معلوم شد که میان بقره ونفس نسبتی است (در اسم، زیرا که بُدنه اسمی است از اسماء ابل و بدنه جمع است و مفرد آن بدن. جسم انسان را بدن می‌خوانند و بدن از عالم طبیعت است و میان‌اللَّه تعالی و طبیعت دو حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۲ درجه فاصله است؛ یکی عقل اوّل و دیگری نفس کلیّه. و طبیعت در درجه سوم است و این بعید است از قرب الهی. گرتوانی هر سه را قربان کنی جمله را ایثار

درویشان کنی اگر در مقام قربانی کردن، کسی که اعمال حج را به جا می‌آورد، تا این حد به مقام قرب و عرفان و شهود رسیده باشد که در پیشگاه با عظمت محبوب حقیقی عقل و نفس و جسم را در بازد به حقیقتِ حج پیوسته است. پس از اتمام مراسم به غار حرا می‌روند و نماز مغرب وعشا را به صورت جماعت در دامنه کوه حِرا (جبل النور) اقامه می کنند، سپس به مکّه وارد می‌شوند و طواف وداع به جا می‌آورند. در پایان این مبحث نویسنده به گفته خود: «برای تیمّن وتبرّک و توجّه خوانندگان، قسمتی از توصیه نامه‌ای که جناب صالح علیشاه- قدّس سرّه العزیز- در نامه‌ای که به مرحوم حاج معین الاشراف سعیدی بیدختی مرقوم فرموده اند را آورده و خواسته است که آن را قرائت نمایند. «۱»

۱۳- راهیان سفر روحانی

آقای محمدرضاخانی برای‌نوبت سوم درسال ۱۳۵۰ بهاتّفاق چندتن دیگر و عدّه‌ای از دراویش، درمعیّت حاج سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) به سفر روحانی حج توفیق یافته و یادداشتهای این سفر را تحت عنوان: «راهیان سفر روحانی» منتشر کرده است. نویسنده در این سفر تحت تأثیر پیشرفتهای صوری عربستان قرار گرفته و ضمن بحث از تاریخچه هر شهر، پیشرفتهای سریع صوری عربستان را به برکت نفت فراوان و وجود شرکتهای عمده آمریکایی مثل آرامکو و ... می‌داند ومی گوید: بندر جدهٔ در کنار دریای سرخ واقع شده و از شهرهای زیبا است و کاملًا به روش ساختمان کشورهای اروپایی و آمریکایی ساخته شده است و ازهنر اسلامی چیزی در آن دیده نمی‌شود. حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۳ نمایندگیهای دول خارجی در آنجا بوده لذا مانند شهرهای اروپایی آزادی در پوشش وجود دارد وبا مکّه هفتاد و پنج کیلومتر فاصله دارد ...». «۱» نویسنده در مورد پیدایش و توسعه وهّابیّت توسّط حکّام سعودی قلم زده و تجاوزات آنها به اماکن مقدّسه ومتبرّک‌کربلا- و نجف و همچنین جنایات و غارت ذخایر حرم مطهّر و سوزاندن ضریح مطهّر و قتل هزاران سیّد و عارف و زاهد و زائر و اهالی کربلا سخن گفته و آنها را برشمرده است. درکنار اسکله بندر جدّه ساختمان آسمانخراشی را مشاهده کرده که در شرف تکمیل و متعلّق به ملکه پادشاه سعودی بوده واظهار شگفتی نموده است که اینان خود را وارث پیامبر اسلام می‌دانند چگونه درآمد حج، نفت و پتروشیمی را صرف تجمّلات و هوا و هوس خویش می کنند در حالی که میلیونها مسلمان از گرسنگی جان می‌سپارند! ...» «۲»

۱۴- ای قوم به حج رفته یا سفرنامه حج

اشاره

جواد مجابی به عنوان یک روزنامه نگار در دوره خاصّی از اوضاع سیاسی و اجتماعی (سال ۱۳۵۱) موفّق به سفر حج و زیارت خانه خدا شده، روزگاری که خود نویسنده گفته «... نوشتن درباره حج جرأتی می‌خواهد که باید احتمال جفای قشریان را داشته باشی و عشوه لادینان را که از هر دو سوی راه اندیشه بر اهل قلم را می‌بندند ...». «۳» نویسنده به هزینه روزنانه اطّلاعات به سفر رفته و مشاهدات خود را در این سفر علاوه بر دید سیاسی و اجتماعی، با بیان طنز آمیز و زیبا بر زبان قلمِ روانِ خود جاری کرده است. در نوشته وی از همان شروع سفر تا مسیر حرکت، مناسک، اعمال و ... نشانه‌های طنز کاملًا مشهود است. او با دید انتقادی دقیق به راهیان این سفر روحانی نگریسته و به طنز می گوید که اغلب این حاجی‌ها برای انجام عمل حج این عبادت بزرگ الهی نمی‌روند، بلکه برای توبه از اعمال گذشته خود رو به کعبه نهاده‌اند. حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۴ نویسنده در ضمن، تجمّل گرایان را هم بی نصیب نگذاشته است. او می گوید: ... دو تا ماشین گنده آمریکایی منتظر ما بودند، روانه هتل شدیم این ماشینها پر زرق و برق و آخرین مدل و بیشتر شورلت و پونتیاک، لابد پوشاننده عیبی و گره‌گشای عقده‌ای هستند! ... شوق و ذوق حجّاج بیت‌اللَّه را به خرید

اجناس، از نظر دور نداشته و تا زیانه طنز را بر گرده آنان فرود آورده و نوشته است: «ایرانیها امسال دغدغه‌ای ندارند، چمدانی و ساکی‌و والسّلام و در چمدان غالباً پتویی جا گرفته، امّا کسی چه می‌داند که در بازگشت چند چمدان خواهند داشت، گرچه به تلویح حاجیان را از خریدهای اضافی منع کرده‌اند، اما چشم مرد دنیا دار را تنها زیارت پر نمی‌کند. از این رواست که تب خرید و فروش از آغاز ورود بر زائر مستولی می‌شود و .... متأسّفانه زوّار ما بدجوری از احکام حج سوء استفاده می کنند، همانگونه که در ذیل آیه ۲۸ سوره حج و ۱۹۸ سوره بقره و ... به تفصیل توضیح دادیم و گفتیم تجارت در حج نه تنها هیچ منعی ندارد، که یکی از منافع حجّ است برای مسلمانها، منتها پس از انجام اعمال و مناسک حج و همانگونه که گفتیم مشروط بر اینکه حاجی را از فکر عمل عبادی خود باز ندارد و حدّاقل در مدّت انجام اعمال و تا وقتی در لباس احرام است فکر و ذکرش تماماً متوجّه خدا باشد، زیرا گفته‌اند دو مهر در یک دل نمی گنجد. نویسنده سپس اضافه می کند: «... کاشکی برای سوغات بود، بعضی از این آقایان پارچه ها را می‌آورند وطن و دولا پهنا می‌فروشند به قوم و خویش. حاجی خسته نباشید!» حقیقت این است که مطالب این سفرنامه سخت تکان دهنده است، از خواندن آن موبر تن راست می‌شود.

حاجی و ربا خواری

جواد مجابی از اینکه بعضی از حاجی‌ها حتّی در حین سفر ربا خواری می کنند حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۵ شگفت زده شده و می گوید: حاجی و ربا خواری آن هم در حین سفر؛ «... و اینان گاهی قرض دادن به برادر مسلمان را مستحب می‌دانند، امّا شنیدم که چند نفری را کشف کرده بودند که ربا می‌خورده‌اند. در مدینه و مکّه صد تومان می‌داده‌اند و سند صدو چهل تومان می گرفته‌اند، واقعاً که ...!» اینان را مثل جیب‌بران سابقه دار به ایران برگردانده بودند. بنگر مردک، دنیاداری را تا کجا با خود آورده است؟! تا حریم خانه خدا! مجابی اضافه کرده: «گرچه بانکها در پرورش چنین روحیّه‌ای بی تأثیر نبوده‌اند. در سالهای اخیر چند بانک در جدّه شعبه باز کرده‌اند و هر یک برای جلب مشتری وام و تسهیلات بیشتری قائل می‌شوند. چه افتضاحی و چه استقبالی؟!» «۱» مجابی روز چهارم از جدّه پرواز می کند و پس از نیم ساعت در فرودگاه مدینه فرود می‌آیند. در مدینه شرطه ها مانع از بوسیدن ضریح مطهّر پیامبر اکرم می‌شوند: ... شرطه ها زوّار را به ملایمت از بوسیدن منع می کنند و دایم می گویند حرام حرام. امّا اگر پولی بدهی مستحب می‌شود و چه علاقه‌ای به دستمایه ایرانیها دارند! می‌بینیم که رشوه خواری در جوار مرقد مطهّر پیامبر اکرم هم رواج دارد نه تنها در جوار قبر پیامبر که در جوار کعبه نیز مانع بوسیدن حجرالأسود می‌شوند که با رشوه حل می‌شود! حضرات شرطه‌ها به جان مردم افتادند و یک متری جمعیت را از رکن حجرالأسود دور کردند و مردم همه حیران که عربی مشخّص (لابد) آمد و سنگ را بوسید و رفت، تعجّب کردم که چرا شرطه ها نگفتند حرام! حرام! و چرا با پارچه گره خورده نزدندش، رشوت مظلومان و ستم جبّاران گاه تا آستان خدا هم می‌آید! ...» «۲» هر چند مجابی به زیارت نامه خوانان و دعاخوانان حرفه ای که به قول ایشان به کمین ایستاده‌اند، از دید خاص و طنز آمیز می‌نگرد امّا نمی‌توان گفت که به مناسک حج که در کتب مناسک و احکام حج نوشته شده بی اعتنا است بلکه به نظر می‌رسد که هدف نویسنده نحوه عمل باشد که منحصراً جنبه کسب در آمد برای عدّه بخصوصی پیدا کرده حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۶ است و بیش از آنچه به عمق و فلسفه حج توجّه کنند به ظواهر دستورات توجّه دارند. نویسنده هشدار می‌دهد که زائران متوجّه اعمال خود باشند و بدانند چه می‌کنند. او حکایت حاجیه ای را نقل می کند که می‌بیند عدّه‌ای در محلّی ایستاده‌اند وبا حضور قلب و احترام دعا می‌خوانند و اشک می‌ریزند، او هم به تبعیّت از آنها دعا را تکرار می کند و اشکی هم می‌ریزد در آخر متوجّه می‌شود که زائر قبر عثمان بوده است! مجابی می‌نویسد: ما مذهبمان را مثل زیارتگاه‌هایمان چندان زینت داده‌ایم که مقرنسها و آینه بندیها و چلچراغهای فراوان آن، نخست چشم خودمان را خیره کرده است. او وقتی قبور بزرگان صدر اسلام و شهدای اوّلیه رامی‌بیند که سنگ پاره‌ای به عنوان اثر قبر گذاشته‌اند، می گوید: «... پسر عثمان و وحشی قاتل حمزه که

مسلمان شـده بود در رأس سپاهیان اسـلام به ایران می‌آینـد و در مقابله با مجوسان کشـته می‌شوند و امامزاده‌ای می‌شوند وحالا قبر حمزه سـردار رشید اسلام پیش روی ما بود، گورش از همه بزرگتر. دیدم که قبر قاتل او در فهرج چه آبرومند بود، سروی هزار ساله در حیـاط مقبره اش بود و نئونی، زیـارت نـامه بقعه‌اش را روشن می‌کرد و حالا ـ قبر حمزه با خاک یکسان بود ...». «۱» جواد مجابی وقتی ازدحام بیش از حـدّی در مسـجد قبلتین می‌بینـد که امکان ورود بـدان برای کسـی به سادگی مقـدور نیست، می‌گویـد: ... این نتیجه تلقین بعضـی از این حضـرات است که ثواب رکعتی نماز را در اینجا و آنجا را برابر هفتاد هزار رکعت می‌دانند و آن روستایی خوش قلب و نیمه گناهکار به ضـرب مشت و لگـد می‌خواهد در مکان معیّنی حتماً نماز بخواند تا مگر بار گناهانش از برکت هفتاد هزار تایی سبک شود! به کسی گفتم آخر این چه زیارت و ثوابی است که به بهای آزار دیگران‌خواهی؟ گفت: اینطور فرموده‌اند ... سپس درادامه اظهار می‌کند که این ثوابهای نجومی و ... مردم را به گناه کردنهای قبل و بعد از ثواب دلیر می‌کند که همواره ذخیره ثواب برای تائب موجود است. نویسنده، مدینه را شهری فقیر و کثیف دیده و نوشته است «هنوز درد مندان سالهای نخستین اسلام را در مـدینه می‌توان یافت و در مقابل این محرومان در همین کشور به حـج در ادب فارسـی، ص: ۱۷۷ اصـطلاح مسلمان و پیرو پیامبر بزرگ اسـلام، در پای هر درختی از باغی کولر کار گذاشـته‌اند که درخت خنک شود و گرما ریشه‌اش را نخشکاند آخر از خارجه وارده شـده است! وقتی با آمریکایی مسـلمانی برخورد می‌کند که به حج آمده و غم تنهایی گریبانش را گرفته، می‌گوید: «... گفتم اینجا را چطور می‌بینی؟ گفت انباشـته از قلب، نو مسـلمانی بود شایـد مؤمن که چنین راه درازی به سـفر آمـده و شایـد توریستی که می‌خواهد فضولی کند و یا ناظری که می‌خواهد چیزی برای جایی بنویسد ...». حضور آمریکا و شرکتهای آمریکایی در مهبط وحی نویسـنده رابه خشم آورده است. وقـتی سـفیر ایران ایشـان را دعوت می‌کنـد، در راه بـازگشت می‌گویـد: «... از کنـار دیوار طولاـنی سفارت آمریکا رد شدیم که خود شهرکی بود، حصن حصین بود که غول آرامکو در آنجا، جا خوش کرده بود و بیدار کار بود ...» مجابی از بعد تاریخی هم غفلت نورزیده، به تشریح اماکن مختلف و تاریخچه بناو تغییرات و تعمیرات آنها پرداخته است. او حاجیان را به استناد سـخن روزبهان بقلی به سه دسته تقسیم کرده: یک دسته به اموال و نفوس خود برای طلب پاداش حج می‌کنند. گروه دیگر که بـا دلهـای پاک از دنیا و آنچه در آن است برای امتثال امر و خشـنودی خـدای تعالی حـج می‌نماینـد وگروهی هم با ارواح عـاشق بـا طلب حقیقت و معرفت و تقرّب و صـفای وصال و زیارت دیـدارگاه تجلّی و قصـد مشاهـده صاحب خانه دارنـد. در نتیجه گروهی فقط در مـدّت احرام از محرّمات دوری می‌کننـد و گروهی مادام‌العمر هیچگاه گرد محرّمات نمی‌گردنـد. نویسـنده که خود در مراسم شـست و شوی کعبه شاهد و حاضـر بوده، می‌گوید درو دیوار کعبه را با گلاب ایران شست و شو می‌دهند و کسی که در میـان کعبه نشسـته گلابها را در شـیشه می‌کنـد و به آنهایی که درون کعبه رفته‌انـد می‌فروشـد. یکی از فلسـفه‌های مهمّ حـج اتّحاد و وحدت مسـلمانان جهان است که هر چه بیشتر به هم نزدیک شوند وصفوف خود را فشرده تر کنند. و شاید هجومهایی که در مواقع خاص طواف کعبه، رمی جرات و .... می‌آورنـد که گاهی موجب حیرت نویسنده حج در ادب فارسـی، ص: ۱۷۸ شده همین باشد. امّا صحنه‌های تأسف انگیزی را که در جهت مخالف این هدف عالی است مشاهده کرده؛ از جمله ترک مسجد الحرام در موقع نماز جمعه توسّط حاجیهای ایرانی که تأثیر بسـیار بـدی در ذهن برادران مسـلمان می‌گذارد. عربها بیشترین اهمیّت مسـجد را به برگزاری همین نمـاز جمعه و خطبه روز جمعه می‌داننـد، امّا به عکس در نظر ما ایرانیها، مسـجد بزرگترین پایگاه سیاسـی، عبادی، اقتصادی و اجتماعی است که در آنجا درباره زنـدگی فردی و اجتماعی سـخن می‌گوینـد و تصـمیم می‌گیرنـد. توجّه به انقلابات ایران از جمله انقلاب مشـروطیّت و انقلاب اسـلامی که منجر به برقراری نظام جمهوری اسـلامی ایران شد نشان می‌دهد که مساجد چه پایگاههای عظیم و مستحکمی هستند. در مساجد بوده که برای بانک ملّی پول و جواهر جمع می‌کرده‌اند و پنبه کمپانی رژی را در مسجد زدند و بیانیّه مشـروطیّت از مسجد صادر می‌شد. امّا نویسنده، غافل از اینکه معتقدات دینی مردم ریشه‌های عمیق دارد و آتش زیر خاکستر است، ازاوضاع زمان خود (سالهای حـدود ۱۳۵۰) به این باور رسـیده که دیگر از مساجـد و روحانیّت کاری ساخته نیست! از این رو

در ادامه سخن خود می گوید: «... به صیغه ماضی نوشتم که می‌پندارم در روزگار ما این مرکزیّت از مسجد و روحانیّت رفته است ...». «۱» نویسنده سفرنامه، در بحثی که با یک حاجی فارسی زبان کنیایی دارد، در مقابل هشدار او که می گوید: نگاه کن موقع نماز بعضی از شیعه‌ها چگونه از صفوف نماز جدا می‌شوند؟! می گوید: فکر می کنی تقصیر با این روستایی ایرانی است یا پاکستانی و هندی یا فلان عرب بدعتگذار! من در این تفرقه دست قدیمی استعمار را می‌بینم که از زمان صفویّه تا کنون بذر نفاق بین شعب مختلف مسلمان پاشیده است. گفت: حالا- که استعمار را و ضعف و تفرقه‌ها را شناخته‌اید چرا ادامه می‌دهید؟ گفتم: ... در پایان بحث با حاجی کنیایی می گوید: این وظیفه ملّایان است که راهیان سفر حج را توجیه کنند، آنها را از این دستهای پنهان استعمار و تفرقه افکن آگاه سازند و به آنها بیا حج در ادب فارسی، ص: ۱۷۹ موزند که غرض اصلی حج یگانگی و وحدت مسلمین جهان است نه اشاعه بغض و کینه که متأسّفانه در رفتار هر دو طرف شیعه و سنّی می‌توان دید و نامی جز تعصّب جاهلانه نمی‌توان بر آن نهاد. در پاسخ دوست کنیایی که می گوید: اغلب حاجیها روستاییان و کسبه فقیرند که آمده‌اند و آنان که نزدیک به مکّه هستند برای کار و کسب می‌آیند نه برای عبادت! می گوید: گویی ایمان در قلب مردم فقیر روشنتر است! داستان به حج رفتن بایزید را از اسرار التّوحید برایش گفتم که مردی پیشش می‌آید و می‌پرسد: کجا می‌روی؟ پاسخ می‌دهد: به حج. می‌پرسد چه داری؟ می گوید دویست درم، «گفت: بیا به من ده که صاحب عیالم وهفت بارگِرد من بگرد، حج تو این است. گفت چنان کردم وبازگشتم». سپس اضافه می کند: «به پزشک کنیایی گفتم قدیمی‌ها و مردان حق اینطورفکر می کردند و حالاحجّ قسطی، حجّ دولتی، و حجّ تجارتی ...». «۱» امید است روزی این اختلافات جزئیِ تفرقه انگیز حل شود و جهان اسلام به وحدت واقعی خود برسد. ان شاءاللّه. مجابی از وضع مشعرالحرام اظهار عدم رضایت می کند و می گوید هر چند عرفات از روحانیّت و آرامش زیبایی برخوردار است، مشعر بسیار ناراحت کننده و خستگی آور است. نه بهداشتی دارد نه بیمارستانی و نه جای خوابی! چه می‌شد اگر در این بیابان، شیر آبی، بیمارستانی، چادری و تختی آماده می‌بود. آیا از اهمیّت حج کم می‌شد؟! از اینکه به پیشنهاد ایران برای ساختن این مکان وامکانات توجّهی نشده و گفته‌اند اینجا جای ریاضت است نه محلّ استراحت، ناخشنود است. اشاره کردیم که نویسنده بعضی از اعمال را در قالب طنز به تمسخر گرفته است، البتّه مقصود ایشان نفس عمل ومناسک نیست بلکه عاملین جاهل به فلسفه اعمال است. از این رو از کسانی که به بیمارستان و در مانگاهها مراجعه می کنند، به عنوان: حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۰ «... بعضی از مصدومین مبارزه با شیطان ...» یا در هجوم مردم برای رمی جمره می گوید: «شنیدم پیرمردی بر اثر فشار دنده هایش خرد شده است، چون روز اوّل فشار به قدری زیاد است که، جان بدر بردن از دست مردمان خشمگین که برشیطان حمله می‌برند سخت تر از مقابله با شیطان است ...». «۱» از نحوه قربانی و به هدر رفتن گوشتهای آن، همچون دیگران سخت دل‌آزرده است و می‌خواهد علمای دین فتوایی صادر کنند که به حاجی اجازه دهند قربانی را در شهر و وطن خود انجام دهد و گوشت آن را به نیازمندان و فقرا بدهد- غافل ازآنکه کسانی هم که پس از حاجی شدن روزهای عید قربان در موطن خود قربانی می‌کنند، گوشتهای قربانی بین فریزرهای خود و قوم و خویشها و بزرگان تقسیم می‌شود و گاهی نیازمندان حتّی رنگ آن قربانی و گوشت را هم نمی‌بینند! طنزها خیلی گزنده است. وقتی برای رمی به سوی محلّ موعود می‌رود، می‌نویسد: «... خودم را به زحمت به نزدیکیهای ستون اوّل رساندم، سنگ اوّل یا دوم را نینداخته بودم که عربی تنومند چنان تنه‌ای به من زد که به هوا جستم، دمپایی از پایم در آمد و بر دوسنگ نوک تیز فرود آمدم که نزدیک بود دشنام وسقطی بر زبانم آید. دورتر رفتم و به سوی شیطان نشانه گرفتم، و احیرتا! که تمام سنگها بر سر مردمان فرود می‌آمد، البتّه نشانه گیری من هم ضعیف است ...». مجابی پیشنهاد می کند: چه می‌شد اگر نرده‌ای می کشیدند تا مردم با صف از میان نرده بیایند و رمی کنند؟! ولی بعد خود می گوید: «... امّا شاید این صف کشیدن و در امتداد نرده رفتن آن جذبه ورا و بدوی را به نظمی سرد و بی روح بدل کند و آن حالت انسانی را مسخ کند». در عین حال می گوید: من ترجیح می‌دهم آن یورش و درهم آمیختگی وشور و حال را، اینجا هزار سال با تمدّن فاصله دارد، بدویّتی است خوش آیند- لااقل در این مراحل- و آن را خراب

نکنیم ...». «۲»

۱۵- سعی هاجر

شکوه میرزادگی به عنوان یک روزنامه نگار در سال ۱۳۵۶ مشاهدات و دریافتهای خود از سفر حج را با بیانی شیوا و قلمی شیرین وتوانا نگاشته است. شکوه آنجا که فلسفه اجتماعی و سیاسی حج را بیان می کند، می گوید: «... درست است و واقعیّت این است که ما می‌رویم به صحرای عرفات برای تجدید پیمان، برای گذشتن و به خدا پرداختن، برای اینکه به یکدیگر نزدیک شویم، برای اینکه سیاه و سفید، سرخ و زرد در اجتماعی شرکت کنیم که مسأله نژاد و استعمار و استثمار را ندیده بگیریم و در صورت امکان حل کنیم، برای اینکه مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مسلمانان جهان را در میان بگذاریم و نیرویی متشکّل برای حلّ و فصل آن پیدا کنیم و بالاخره برای آنکه یک کنفرانس عام اسلامی را در انسانی‌ترین و ساده‌ترین شکل برگزار کنیم! ولی آیا همه این جماعت با این دید به عرفات می‌روند و اصولًا به حج می‌آیند؟! یقیناً نه. اگر به این فکر می کردند، در طواف تورا مثل یک شیء بی ارزش به این طرف و آن طرف پرتاب نمی کردند. لگدت نمی کردند مشت به سینه ایت نمی کوبیدند که راهشان را تا کنار دیوار کعبه باز کنند. اگر می‌دانستند و از فلسفه مذهبی و جنبه‌های اجتماعی آن- چه در زمان پیامبر اسلام و چه در حال حاضر- خبر داشتند به تو چنان نگاه نمی کردند که به بیگانه‌ای! و چنان از سر راه کنارت نمی‌زدند که شئ بی ارزش را! اینها دنبال چه چیزی هستند و این چیز هر چه هست، چه محمّد صلی الله علیه و آله قابل لمس و چه خدای غیر قابل لمس، آنها تنها آن را شناخته اند و به آن عشق می‌ورزند و اگرتو عشق را شناخته باشی- در هر شکل و نوع آن- نمی‌توانی استدلال و منطق دیگری برای حالات اینها داشته باشی. مذهب اسلام مسلمانانی دارد که صرفاً عاشق‌اند، آن هم عشق به آن صورت بکرو دست نخورده‌اش، به آن صورت که انسان نیالوده به دنیای صنعت می‌توانست داشته باشد و او که از دنیای صنعت تنها سهمش تفاله‌های آلوده است و چهره کثیف استعمار و استثمار، تنهاچیزی که برایش مانده همین عشق است. آن هم به نوعی خاص از خود گذشتن و به معشوق حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۲ پیوستن وتمام جهان را وهمه بود ونبود آن را در راه معشوق فراموش کردن و گاه فنا کردن، که عشق او با آگاهی نیست و وحشی ودست نخورده و دور از هر نوع روشنفکری است». «۱» میرزادگی به روحانی کاروان می گوید: من فلسفه اجتماعی رفتن به عرفات را می‌دانم فلسفه مذهبی آن چیست؟ روحانی پاسخ می‌دهد: این سرزمین همانجایی است که پیشوای مسلمانهای جهان، پیامبر اکرم، قانون الهی را- قانونی که در مدت ۲۳ سال برای بشر آورده بود- برای مسلمانها بیان کرد و در همین جا بود که انسانها را دعوت به هماهنگی با خود و دیگران کرد. اینجا است که وقتی جبرئیل مناسک حج را به ابراهیم علیه السلام آموخت. گفت: آیا مناسک خود را شناختی؟! شکوه می گوید: «گفتم وقتی فلسفه اجتماعی و فلسفه مذهبی را درهم کنیم، یک چیز در می‌آید و آن اینکه در عرفات می‌شود حق را شناخت؛ حق را با همه حقّانیت و حقیقتی که در آن می‌شود یافت. و این البتّه نه به دلیل جمع شدن میلیونها انسان کنار هم، بی آنکه حسابها وسیاستهای شخصی در میان باشد، اینجا رسیدن انسان به انسان است. اینجا رها کردن تکلیف انسان به دست انسان است و در همین جا است که می‌شود حقّ و حقانیتی پیدا کرد، اگر اندیشه‌ات جز این نباشد. و فکر می کنم چه خوب است که دوباره در احرام هستم، در این چند متر پارچه ساده نخی و دور از همه اندیشه هایی که یک عمر گرفتارشان بوده‌ام و چه خوب است که دارم می‌روم تا در یک صحرا بدون آلودگیهای ماشین و صنعت با انسان، با نفس انسان تنها باشم». «۲» شکوه آثار شدید غربزدگی را در سرزمین وحی می‌بیند و سخت از این گرفتاری در رنج است و با سوز درون می گوید: «در جدّه، و بهتر است گفته شود در عربستان، هر چیز که می‌بینی خارجی است؛ از سنجاق سر گرفته تا بیسکویت و چای و برنج و روغن و آب آشامیدنی و روح غرب به شکل دردناکی روی همه جا و همه چیز سایه انداخته و دردناک بودنش را وقتی احساس می کنی که می‌بینی در مغازه‌ای که رادیو ترانزیستوری را ۱۲ ریال سعودی می‌فروشند! دفترچه دویست برگی ۲۰ ریال سعودی

است! اصلًا کاغذ حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۳ و قلم پیدا کردن آنقدر وقت را می‌گیرد که با یک دهم آن می‌توان دهها رادیو گرام، تلویزیون و ضبط صوت خرید ...».» نویسنده لباس احرام می‌پوشد و نیّت می‌کند؛ نیّتی برای «از همه چیز گسستن و به خدا پیوستن» اینجا است که حالت روحانی در زائر بیت‌اللّه پیدا می‌شود. او را از خود بیخود می‌کند. غرق در عوالم ماورای طبیعی می‌کند. اشک شوق می‌ریزد. دریغم می‌آید که حالات درونی این نویسنده چیره دست پر احساس را نادیده بگیرم و از آن بگذرم. شکوه می‌نویسد: «خودم را می‌کَشم زیر درختهای نخل و به اشک، که بیتاب گشته، راه ریختن و فرو افتادن می‌دهم. حالااز خلاء بیرون آمده‌ام و در جریانی لطیف غوطه می‌خورم؛ گویی در میان دریا شنا می‌کنم و بی آنکه ساحل را ببینم، بی خیال از بود و نبود ساحل و بی خیال از لحظه‌ای بعد، تن به آب می‌سپارم. حالا- نخلها چه زیبایی غریبی پیدا کرده، گلهای کاغذی سرخ چقدر درخشان شده است! آسمان چه رنگ عجیبی دارد و هوا چقدر مطبوع و قابل لمس شده است که هر بار به ریه‌هایم فرو می‌رود، نوازشش را روی گوشت و خونم حس می‌کنم. آه خدایا! چقدر می‌خواهم همه چیز را لمس کنم. همه اشیاء و گیاهان را نوازش کنم. چه رقّت قلبی پیدا کرده‌ام! می‌ترسم راه رفتنم بر خاک آزارش دهد و سایه‌ام بر درختها غمگینشان کند. چه یگانگی‌ای با همه موجوداتِ زنده پیدا کرده‌ام. چه آرامشی، چه سرشاری، چه اوجی! خدایا! چه اوجی! یعنی خدا را یافتن این همه عظمت به دنبال دارد؟! «من» از درون من فریاد می‌کند، آری؛ زیرا خدا حقیقت و محبّت است. وجدان و اخلاق است. نیکی و تسلّط بر نفس است. نترسی و بی باکی است. ایمان است ولی یافتن خدا چندان هم ساده نیست. به کمال پاکیزگی نائل شدن، اندیشه و گفتار را از هر شهوتی آزاد ساختن و برتر از همه جریانهای نفرت انگیز و بیزاری قرار گرفتن و به همه مظاهر مادی پشت کردن، ساده که نیست، سهل است! خیلی هم مشکل است. امّا تو! حالا- تو بر این مشکل غالب شده‌ای. تو از این مشکل گذشته‌ای و داری در جریانِ دلپذیری حرکت می‌کنی که تو را تا خانه خدا می‌کشاند. حالا دقیقاً می‌فهمم که خدا را با حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۴ منطق نمی‌شود شناخت، حتّی اگر تئوریهای بسیاری برای اثبات و شناختن او پیدا کنی. خدا همان حقیقت روح نوازی است که تنها با احساسی صادقانه و لطیف می‌توان شناخت؛ احساسی که به ندرت در وجودت سر می‌کشد و این حقیقت فقط قادر است بر دلها حکومت کند؛ دلهایی که به درک و فهمی مشخّص و کامل رسیده باشند. وقتی تو به اینجا آمده‌ای؛ یعنی خدا تو را خوانده است و حالا این با تو است که امر او را چگونه پاسخ دهی؟! به حنجره‌ام، به صدایم، به مغزم و به تک تک اندامهایم گویم: بگو، بگو، بگو! بگو پذیرفتم خدایا! پذیرفتم که نیست شریکی برای تو. پذیرفتم. به حنجره‌ام، به صدایم، به مغزم و به تک تک اندامهایم می‌گویم: بگو که اگر جواب تو، به صداقت باشد، جوابی برای خداست و اگر به ریا باشد تکرار صدای خود تو است؛ صدایی که هنوز باور ندارد که هیچ چیزِ قابل لمسی سزاوار ستایش و پرستش نیست ...». «۱» احساسات پاک و شاید هم زنانه و مادرانه نویسنده، در تمام نوشته‌اش پیداست. از اینکه در حریم مکّه ظاهراً ممنوعیّت ورود غیر مسلمانها وجود دارد خوشحال می‌شود ولی تأثر او را از بیان خودش بشنویم: «وارد حریم مکّه که می‌شویم یک جور حسّ غرور آمیز سراغم می‌آید که: آه! اینجا جولانگاه انسان شرقی است؛ جولانگاهی که با ممنوعیّت مذهب، خیال آدمیزاد از جماعت غربی راحت است که حداقل در این محدوده راه ندارند. و هم خاک از تجاوزشان در امان است وهم اندیشه و ... زال زاده جعبه بیسگویت آمریکایی را که به تعارف به طرفم می‌گیرد، تکان می‌خورم و ازخودم شرمنده می‌شوم و روزهای بعد در مکّه وقتی شکلات سوئیسی، آب نبات انگلیسی، بیسگویت آمریکایی و آب آشامیدنی ژاپنی و ...». «۲» وقتی در حدیبیّه وارد مسجد سوت و کور و بدون روشنایی می‌شود وزن و مرد را در کنار هم مشغول عبادت می‌بیند، به برابری زن و مرد در اسلام فکرمی‌کند: «نماز را که تمام می‌کنم تازه متوجه می‌شوم اینجا زنها و مردها بدون اینکه دیواری حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۵ بینشان باشد و حتّی بدون حقّ تقدّم در کنار هم به نماز ایستاده‌اند و این یکسانی و برابری را بعدها در هر کجا که مراسم یا اجتماعی مذهبی است، می‌بینیم و این همان چیزی است که اسلام دقیقاً به آن توجّه داشته است و عجیب اینکه در کشوری که مسائل اسلامی تا این حد مورد توجّه است و حتّی قانون اساسی آن از قوانین اسلامی گرفته شده است،

در اجتماعات مختلف منهای اجتماعات مـذهبی زن را پشـیزی نمی گیرنـد». «۱» شـکوه بـا وجودی که خود یـک زن است، افکار و اندیشه‌های زنان را به نقد و تجزیه و تحلیل می گیرد. در عرفات و در میان چادرها که اغلب به دعا مشـغولند، در چادر زنها صـحبت از خریـد است؛ از اینکه پـارچه مخمل بهتر است یا گیپور و کـدام در تهران متـداول است. چه پارچه‌ای برای شب خوب است و چه برای روز، مرواریـد با لباس سیاه زیباتر است یا با لباس سـفید، دختر مهین خانم شـیک پوش‌تر است یا عروس اختر خانم، سوسن بد لبـاس است و سـیمین لباسـهایش را به پـاریس سـفارش می‌دهـد ... کلافه شـدم به تنها چیزی که فکر نمی‌کردم اینکه اینجا هم این حرفهـا باشـد! در این حـال نویسـنده مورد توجّه خـانمی قرار می گیرد که چون به اروپا نرفته به مکّه آمـده است؛ «خانمی که می‌بیند حیران هستم، خودش را می کشد کنار دستم و به بهانه اینکه چه می‌خوانی؟ روزنامه نویسی؟ کار پر هیجانی است! سر صحبت را باز می کنـد و چه دلخور از همراهانش که به قول خودش اکثر چپ‌اند، و از خودش می گوید که: چقدر از آمدن به اینجا دلخور اسـت کـه خـانه خـدا است و قربـونش برم، نمی گم که بـدم میـاد امّـا خُب بـا این جمـاعت همسـفر شـدن مشـکل است! – رُک و راسـت می گویم: مگر مجبور بودین بیـایین؟! – خب آره! شوهرم امسال نمی‌توانست سـفر بره؛ یعنی اروپا بی اروپا، تنها هم که اجازه فرنگ نمی‌داد، چاره‌ای نبود، گفتم مکّه دهنشو می‌بنده و ... زنها هنوز سـر رنگ لباس در زمسـتان آینده بحث می کردند و مشغول گفتگو بودند. او کنار من نشسـته با لبخند مسـخره‌ای گفت: «همه شون بیخود میگن» و سـرش را کنار حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۶ گوش من آورد که: «به شـما می گم نقره‌ای و طلایی، رنگِ زمسـتان امسال است، البته این خبر اختصاصـیه و ... به بهانه‌ای از چادر می‌زنم بیرون و ...» «۱» جای بسـی شـگفت است که این افراد خود را فرزندان هاجر می‌دانند و بی خبر از فلسـفه اعمال هاجر! تسلیم محض بودن در برابر فرمـان الهی، که توسّط شوهرش ابراهیم به او ابلاغ می‌شود، سـعیش بین صـفا و مروه که درباره فلسـفه آن تفسـیرهای گوناگون شـده از جمله: سـعی بین صـفا و مروه تـذکّری است به درجات یأس و امید، یأس از خودِ خاکیِ خود و امید به لطف ازلیِ الهی، تلاش و کوشـش برای زنـدگی و سازنـدگی. امیدوبیم هاجر در صـفا و مروه، رسـیدن به مطلوب و نجات فرزندش و تأکید بر لطف خداوند است. وقتی در سعی به حالت «لوکه» حرکت می کنند، یاد آور لرزش تن هاجر و اضطرابی است که از مرگ فرزندش دارد. صـحّه گذاشـتن بر تلاش انسانها برای زنـدگی است. این است هاجر و اینانـند زنانی که به حـج می‌روند تا هاجروار سـعی بین صفا و مروه کننـد امّا ... در داخل اتوبوسـهای لوکس ورودی جاده آسـفالته حرکت می کنند و به گفته شـکوه: «... خنده و گفتگو و شوخی و آواز ... به راحتی ازمحیط و فضا دور می‌شوند و ... به شبهای سیزده بدر خودمان می‌ماند. زنها توی اتومبیل دارند از سیزده بدر حرف می‌زنند وصحبتها دارد به تهران می کشد ...». «۲» و از همین خانمها است که وقتی در جـدّه از روحانی کاروان می‌پرسد: می‌شود با دسـتکش پلاستیکی و قاشق، سـنگریزه [برای رمی جمره جمع کرد؟! و روحانی کاروان نمی تواند جوابی به آن خانم، که همسـر یکی از متنفّذین تهران است، بدهد و سـکوت می کند. امّا شـکوه می گوید: «روحانی کاروان ماکه رک گویی خاص به خود را داشت با صدای بلند گفت: ای خانم، یک طرف فلسـفه همه این اعمال شکسـتن این احساسات خود پسـندانه ماست، شکستن بت غرورهای بیجای ما و رسیدن به موجودیت خالص خاکی انسانی ماست. اگر قرار حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۷ باشد اینجا هم تافته جـدا بـافته از دیگران باشـیم ودلمـان برای نـاخن و پوست نازکمـان بلرزد و دسـتمان را جـدا از دست دیگران بـدانیم، پس برای چه می‌آییم اینجـا؟ در خـانه راحتمان نشسـته‌ایم و فکرهای ترگل و ورگل خودمان را می کنیم ..». «۱» و اینانـند حاجیه خانمهای از خود راضـی! در پایان مقال، نکته تازه‌ای که خانم شـکوه میرزادگی نوشـته‌اند و در مآخذ دیگر کمتر دیده می‌شود، این است که وقتی به مقـام ابراهیم می‌پردازد، چنین می‌نویسـد: «مقـام ابراهیم، آنجـا که جـای پـای ابراهیم، بر سـنگ را در میان محفظه‌ای شـیشه‌ای حفظ کرده‌انـد، روبروی من است. خودم را از میـان جمعیت می کشم جلو و بـا چشـمهایی کنجکـاو بر جـای پـای ابراهیم نگـاه می کنم. بر همین سنگ بود که هاجر پای ابراهیم خلیل را با آب زمزم اشک چشمان مشتاقش شست و شو داد، وقتی که ابراهیم پس از سالها به دیدن هاجر و پسـرش آمده بود و با همه عشقی که به هاجر داشت به خاطر تعهدی که به ساره داشت حاضر نشد از شتر پیاده شود و

هاجر سنگی بزرگ را تا زیر پای ابراهیم کشاند تا همچنانکه او بر شتر سوار است پای او را شست و شو دهد». «۲»

۱۶- تحلیلی از مناسک حج

دید دکتر علی شریعتی در حج، با دیدگاه همه کسانی که تا کنون یاد کردیم، متفاوت است. او که به دعوت و هزینه حسینیّه ارشاد، نه به استطاعت مالی خود، به سفر حج رفت، از حج برداشت و سخنی دیگر دارد. اگر بخواهیم او و حجّش را بشناسیم، ناگزیر باید نوشته‌های وی را در ارتباط با این سفر روحانی بخوانیم و نه تنها بخوانیم که بفهمیم و نه تنها بفهمیم که لمس کنیم و بچشیم. دکتر شریعتی درباره حج و فلسفه و تحلیل مناسک آن، سلسله گفتارها و سخنرانیهایی دارد. او در دو کتاب: «میعاد با ابراهیم» و «تحلیل مناسک حج» می‌گوید: حج و زیارتِ حاجی در عین حال که یک زیارت و دعا است، در عین حال که عبادت است، حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۸ در همان حال تفکّر و اندیشیدن درباره خودش، درباره مذهبش درباره تمام اعمال و مراسمی است که او انجام می‌دهد. فرصتی است که انسان از متن پلید زندگی روزمرّه کنار بیاید و خودش را ببیند و درباره خودش، درباره زندگی، عمر و جهان و سرنوشتش بیندیشد. حج در نظر دکتر شریعتی آینه‌ای است که هر چه در وجوه مختلف انسان شناسی، تاریخ، مذهب، فلسفه و حتّی زندگی انسان امروز گفته شده، در آنجا به صورت یک جوهر خالص و یک دستگاه عظیم خوش آهنگ و کامل می‌توان دید. وی با وجودی که می‌پذیرد و تأیید می‌کند که حج تکلیفی است که شخص مستطیع در طولِ عمرِ خود، یک بار وجوباً باید انجام دهد، اضافه می‌کند: اینطور نیست که هر وقت خواست انجام دهد حج را، بگذارد برای سالهای آخر عمر. این یک واجب عملی است؛ واجبی است که اثرش را باید فرد و جامعه پیش از مرگ در زندگی و در دلش ببیند. بنابراین نباید به این فکر بود که تا آخر عمر فرصت داریم، بلکه باید به محض فراهم شدن شرایط، حج را انجام داد. متحوّل شد وبا زندگی نو ادامه حیات داد. دکتر می‌گوید: استطاعت تنها به معنای تمکّن مالی که ما می‌فهمیم‌نیست بلکه استطاعت یعنی توانایی انجام یک عمل. استطاعت خاصّ حج نیست که حج را فقط خاصّ افراد ثروتمند بدانیم، که خداوند برای «ناس» مقرّر فرموده است، نه برای «خاص». حج جای اندیشیدن است. حج عملی است برای فهمیدن. ابراهیم انتظار کسانی را می‌کشد که او را می‌شناسند و معنی اسرار عمل او را می‌فهمند. در عین حال که سنّت حج در میان ما زنده است، متأسفانه از نظر شناخت فلسفه این سنّت ابراهیمی بی نهایت فقیریم و فقیرتر می‌شویم، در حالی که حج هر روز و هر سال رسماً و عملًا زنده تر و پرشورتر می‌شود. شریعتی به حج به عنوان یک سنّت و عملی نگریسته که دارای ابعاد فلسفی منطقی، عقلی، انسانی و تحلیلی است که از طریق تاریخ، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی و فلسفه به آن نگریسته می‌شود و یک بعد پنهانی هم دارد که فردی و درونی است و به بیان در نمی آید و قابل تجزیه و تحلیل نیست و آن احساسی‌است که روح در مقابله با چنین حج در ادب فارسی، ص: ۱۸۹ داستانی در خود می‌یابد. احساسی که عاشقانه است. عارفانه است. درونی و مربوط به تأثیر فردی و خاص هرکس است. زنده یاد دکتر علی شریعتی می‌گوید: ابراهیم انتظار کسانی را می‌کشد که او را می‌شناسند و معنای اسرار عمل او را می‌فهمند؛ کسانی که می‌فهمند، ابراهیم یک تنه در برابر همه بین‌النّهرین، که بر جهان آن روز حکومت مطلق علمی، اقتصادی و سیاسی و ... داشت و تجّار سومر تجارت هند را هم قبضه کرده بودند ایستاده و می‌دانند که ابراهیم می‌دانسته است این تنها قیام کردن و ایستادن در مقابل همه بی نتیجه است، ابراهیم می‌دانسته که در برابرش قدرت و آتش است و می‌داند که داستان ابراهیم و آتش نمرود درس بزرگی است برای انسان امروز که هیچوقت در برابر آگاهی عقیده‌اش نسبت به یک حقیقت مسؤولیّت از او سلب نمی شود، هر چند همه شرایط علیه حقیقت و علیه اعتقاد او باشند. ابراهیم به سرنوشت ستم و قدرت و انتقام دچار شد و برای سوختن نهضت ابراهیم و ابراهیم، آتش برافروختند؛ آتشی بس عظیم که علی رغم خواست دستگاه ستم و قدرت، بر ابراهیم گلدسته شد. اینجا دیگر طبیعت کار ساز نیست، قانون علّیت نارسا و ناتوان است و در مقابل، مشیّت الهی و خواست او حاکم بر سرنوشت همگان می‌باشد، بدانید که اگر همه ستمکاران عالم در همه

طول زمان، در برابر یک ندا برخیزند، نه تنها انتقام نخواهند گرفت و آن فرد را نخواهد شکست بلکه خود آن جبهه‌گیری در خدمت قائم به قسط و عدل و داد خواهد بود. عبادات در همه ادیان فردی است و جنبه درونی دارد، تنها عبادتی که علاوه بر جنبه فردی و درونی، از ابعاد جمعی و برونی نیز برخوردار است حج است؛ زیرا در سراسر حج و داستان حج و تاریخ حج، «فرد» گم می‌شود و «مردم» و «ما» برای اولین بار خودنمایی می‌کند. جلوه گری می‌کند. در طواف فرد مطرح نیست، جمع است که حرکت می‌کند، فرد همچون قطره‌ای در دریا غرق شده، گردابی فشرده، در هم، در حال حرکت و حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۰ گردش است. در این گرداب فرد وجود ندارد «من» در آن حل شده است. به نظر دکتر: «حج عبارت است از یک تمرین همه ساله و همه نسله برای انسان بودن و برای جامعه ابراهیمی داشتن». «۱» او بسیار متأثر است از اینکه در عصر حاضر فلسفه اصلی حج فراموش شده و مسلمانان خوار شده‌اند، فلسطینیان آواره‌اند. مسلمانهای دیگر کشورها توجّهی که باید نسبت به آوارگی آنها داشته باشند ندارند. هجوم زائرانی که به گفته ایشان به دعوت ابراهیم آمده‌اند تا به این بت شکن بزرگ تاریخ نشان بدهند که ما به نهضت تو وفاداریم. به بازارها و هفت ساعت در بازارها اجناس بنجل آمریکایی و ژاپنی را خرید می‌کنند، در قهوه خانه ها وقت را به بطالت می‌گذرانند، او را رنج می‌دهد و درد مندانه به انتقاد می‌پردازد. حج ازنظر دکتر شریعتی یک تعریف خاصی ندارد و اگر خواسته باشیم به این سؤال که حج چیست؟ پاسخ بدهیم باید به شماره همه حج گزاران از اوّل تاریخ حجّ تا کنون پاسخ دهیم. ولی در مجموع حج را می‌توان «حرکتی از خود به سوی خدا، همگام با خلق» دانست. حج در میان همه احکام و اعمال دیگر مذهبی یا غیر مذهبی ممتاز است. اگر بخواهیم حج را از دید دکتر شریعتی بیان کنیم، باید حدّاقل هر دو کتاب تحلیلی ازمناسک حجّ و میقات‌با ابراهیم او را بازنویسی کنیم؛ زیرا در واقع کسی که بخواهد برداشت ایشان را از حج بفهمد باید همه گفته‌ها و نوشته‌هایش را در زمینه حج به دقّت بخواند؛ یعنی مطلبی در حدود ۹۹۹ صفحه را؛ زیرا خود ایشان می‌گویند: «... بنابراین خواهش می‌کنم که اوّلًا: بحث امروز مرا به عنوان یک سخنرانی و یا یک کنفرانس مستقل تلقّی نفرمایید، و دوم اینکه اگر بتوانید جلسات بعدی را هم که اساسی‌ترین مطالبم را در این جلسات مطرح خواهم کرد بشنوید و اگر نتوانستید بشنوید، آنچه را که امروز می‌شنوید به عنوان سخن من درباره حج تلقّی نفرمایید، بلکه سخن من در «پیرامون» حجّ است ... من این مسأله را از دید خاصّی که دارم تحلیل می‌کنم، ولی می‌خواهم عرض کنم که برای توضیح بیشتر و برای روشن شدن هر چه درباره حج حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۱ می‌گویم- در همه مباحث- دانشجویان عزیزی که می‌خواهند به تشریح و تحقیق بیشتری بپردازند در این زمینه باید به همه حرفهایی که در سالهای اخیر به صورت نوشته و سخنرانی مطرح کرده‌ام مراجعه کنند». «۱» من نیز در این رساله نمی توانم و قصد آن را هم ندارم که تمام نظریّات و تحلیلهای دکتر علی شریعتی را مطرح کنم لذا علاقه مندان را به مطالعه دقیق دو کتاب یاد شده سفارش می‌کنم. تنها برای آشنایی با دید این استاد معاصر در صفحات آینده قسمتی از مطالب ایشان را نقل می‌کنم. در تمام مآخذی که بررسی و مطالعه نموده‌ام و از آنان که به زیارت خانه خدا توفیق یافته اند شنیده‌ام، بهترین و جالبترین لحظه سفر خود را وقتی نوشته و گفته اند که چشمشان به دیدار کعبه روشنی یافته و هر کس به زبانی و به بیانی از آن سخن گفته است. دکتر شریعتی وقتی به کعبه نزدیک می‌شود اینگونه می‌نویسد: «... به حومه مکّه می‌رسی، شهر نزدیک است، اینجا به علامتی می‌رسی، نشانه آنکه اینجا حدّ «منطقه حرم» است. مکّه منطقه حرم است. در این منطقه جنگ و تجاوز حرام است. هر که از دشمن بگریزد و خود را به حرم برساند از تعقیب مصون است. در این منطقه شکار، قتل حیوان و حتی کندن گیاه از زمین حرام است. پس از حمله پیامبر به مکّه برای آزاد کردن کعبه از بت پرستی، شخص پیامبر به دست خود این منطقه را نشانه گذاری مجدّد کرد و سنّت قدیم را در حفظ حرم و حرام بودن جنگ و قتل در این منطقه تحکیم نمود. از این مرز می‌گذری، وارد منطقه حرمی. ناگهان فریادهای شور انگیز لبّیک ... که به اوج رسیده بود، قطع می‌شود. سکوت! یعنی که: رسیدی! آنکه تو را می‌خواند اینجاست، به خانه او رسیده‌ای، ساکت! سکوتی در حضور، در حرم، حرم خدا! می‌روی و شوق کعبه بی‌داد می‌کند. اینک شهر، کاسه بزرگی و دیوارهای پیرامونش همه کوه، هر

خیابانش، کوچه‌اش، حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۲ پس کوچه اش، درۀای، شکاف کوهی، بازه‌ای، که از همه سو به کف این آشیانه بزرگ کوهستانی سرازیر می‌شوند، اینجا مسجد الحرام است، وسطش کعبه! از پیچ و خم کوهستانی شهر می گذری و قدم به قدم به کعبه نزدیک می‌شوی، سرازیر می‌شوی و جمع یکرنگ بی نام و بی نشان، همچون سیلی در بستر درۀای، خیابانی، به سوی گودی درّه، مسجد الحرام، جاری است و تو قطره‌ای! قدم به قدم فرود می‌آیی و عظمت، قدم به قدم نزدیک‌تر می‌شود، به گفته یک هماهنگِ هوشیار خوب احساسم: همیشه عادت کرده‌ایم در فراز، در صعود، در حرکت به سوی بالا-یی، بلندی، به عظمت برسیم، بویژه وقتی عظمت، خدایی است. وقتی سخن از ملکوت الهی است و اینجا بر عکس، هر چه پایین‌تر می‌روی، هر چه از بلندی فروتر می‌آیی به خدا نزدیکتر می‌شوی! یعنی که در فروتنی و خشوع است که به شکوه و جلال می‌رسی! یعنی که از بندگی به بلندی! یعنی که خدا را در آسمانها، در ماوراء مجوی، در همین خاک، در همین زمینِ پست، در عمق مادّیت سنگ و سخت می‌توانی او را بیابی، ببینی. باید راه را درست بیابی، باید درست دیدن بیاموزی ... و شاید نیز رمزی از سرنوشت آدمی، فرورفتن در خاک و سر بر آوردن در برابر خدا! کعبه نزدیک است، «سکوت»، «اندیشه»، «عشق». هر قدم شیفته‌تر، هر نفس هراسان تر، و زنِ حضور او لحظه به لحظه سنگین‌تر. جرأت نمی‌کنی که پلک بزنی نفس در سینه‌ات بالا- نمی‌آید. بر مرکبت، بر صندلی اتومبیلت میخکوبی، با حالتی سرا پا سکوت، حیرت، شوق و اندکی به پیش متمایل، همه تن چشم و تو تنها نگاهی دوخته به پیش رویت، مقابلت، قبله! چقدر تحمّل دیدار سنگین است. دیدار این همه عظمت دشوار است. شانه های نازک احساست، پرده‌های کم جرأت قلبت چگونه می‌توانند تاب آورند؟ ازپیچ وخمهای درّه سرازیر می‌شوی. از هر پیچی که می گذری دلت فرو می‌ریزد حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۳ که: اکنون کعبه! کعبه، این قبله وجود، ایمان، عشق، و نماز شبانه روز ما، عمر ما. به سوی او هر صبح، ظهر و عصر، مغرب وشام نماز می‌بریم و به سوی او می‌میریم و رو به او دفن می‌شویم. مرگمان و حیاتمان رو به اوست. خانه‌مان و گورمان رو به اوست و اکنون در چند قدمی او! لحظه ای دیگر در برابر او! در پیش نگاه من. در آستانه مسجد الحرامی، اینک کعبه در برابرت! یک صحن وسیع، در وسط، یک مکعّب خالی و دیگر هیچ! ناگهان بر خود می‌لرزی! حیرت، شگفتی! اینجا ... هیچکس نیست، اینجا ... هیچ چیز حتی چیزی برای تماشا! یک اتاق خالی! همین! احساست بر روی پلی قرار می گیرد از مو باریکتر، از لبه شمشیر برنده تر! قبله ایمان ما، عشق ما، نماز ما، حیات ما و مرگ ما همین است؟ سنگهای سیاه و خشن و تیره‌رنگی برروی هم چیده و جِرزش را با گچ، ناهموار و ناشیانه بند کشی کرده و دگر هیچ! ناگهان تردید یک سقوط در جانت می‌دود! اینجا کجاست؟! به کجا آمده‌ایم؟! قصد را می‌فهمم: زیبایی یک معماری هنرمندانه معبد را می‌فهمم: شکوه قدسی و سکوت روحانی در زیر سقفهای بلند و پر جلال و سرا پا زیبایی و هنرِ آرامگاه را می‌فهمم، مدفن یک شخصیّت بزرگ، یک قهرمان نابغه، پیامبر، امام! ... امّا این ...؟ در وسط میدانی سرباز، یک اتاق خالی! نه معماری، نه هنر، نه زیبایی، نه کتیبه، نه کاشی، نه گچ بری، نه ... حتّی ضریح پیامبری، امامی، مرقد مطهّری، مدفن بزرگی ... که زیارت کنم، که او را به یاد آرم، که به سراغ او آمده باشم، که احساسم به نقطه‌ای، چهره‌ای، واقعیّتی، عینیّتی، بالأخره کسی، چیزی، جایی، تعلق گیرد، بنشیند، پیوند گیرد. اینجا هیچ چیز نیست. هیچکس نیست، ناگهان می‌فهمی که چه خوب! چه خوب که هیچکس نیست، هیچ چیز نیست، هیچ پدیده‌ای احساست را به خود نمی گیرد. ناگهان احساس می کنی که کعبه یک بام است، بام پرواز، احساست ناگهان کعبه را رها می کند و در فضا پر می گشاید و آنگاه «مطلق» را حس می کنی! ابدیّت را حس می کنی. آنچه را که حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۴ هرگز در زندگیِ تکّه تکّه ات، در جهان نسبی‌ات نمی‌توانی پیدا کنی، نمی‌توان احساس کنی، فقط می‌توانی فلسفه ببافی، اینجاست که می‌توانی ببینی مطلق را، ابدیّت را، بی سویی‌را، «او» را! و چه خوب که در اینجا هیچ کس نیست و چه خوب که کعبه خالی است! و کم کم می‌فهمی که تو، به «زیارت» نیامده‌ای، تو حج کرده‌ای، اینجا سرمنزل تو نیست، کعبه «آن سنگ نشانی است که ره گم نشود»، این تنها یک علامت بود، یک فلش، فقط به تو جهت را می‌نمود. توحج کرده‌ای، آهنگ کرده‌ای، آهنگ مطلق، حرکت به سوی ابدیّت، حرکت ابدی،

رو به او، نه تـا کعبه! کعبه آخر راه نیست، آغـاز است! در اینجـا، «نهایت» تنها نتوانسـتن توسـت، مرگ و توقّف تو است، اینجا آنچه هست حرکت است و جهت و دگر هیچ. اینجا میعادگه است، میعادگه خدا، ابراهیم، محمد و مردم! و تو؟ تا تویی اینجا غایب، مردم شو! ای که جـامه مردم برتن داری که: مردم نـاموس خداینـد، خانواده خداینـد و خـدا نسبت به خانواده‌اش از هر کسـی غیرتمنـدتر است! و اینجا حرم اوست، درون حریم او، خانه او! اینجا خانه مردم است إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ و تو، تاتویی در حرم راه نـداری. «بیت عتیق» است، عتیق از «عتق»، آزاد کردن بنده، عتیق: آزاد! خانه ای که از مالکیّت شخصـی، از سلطنت جبّاران و حکّام آزاد است، کسی را بر آن دستی نیست. صاحب خانه، خداست اهل خانه مردم! و این است که هر گاه چهار فرسنگ از شـهرت، دهت، خانه‌ات دور می‌شوی مسافری، نمازت را شکسته می‌خوانی، نیمه، نماز مسافر! و اینجا از هر گوشه جهان که آمـده باشـی تمـام می‌خوانی که به خـانه خود آمـده‌ای، مسـافر نیستی به میهنت، دیـارت، حریم امنیّتت، خانه‌ات بازگشته‌ای. در کشور خود غریب بودی، مسـافر بودی، اینجـا، ای نی بریـده مطرودِ تبعیـدیِ غربت زمین؛ انسـان! به نیسـتان خویش بـاز آمـده‌ای، به زادگاه راستین خویش رجعت کرده‌ای. خـدا و خانواده‌اش؛ مردم، این خانواده عزیز جهان اکنون در خانه شان، و تو، تا حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۵ تویی، بیگانه‌ای، بی پیوندی، بریده‌ای، بی پناه، آواره‌ای، بی پایگاه، بی خانمان وجود! از تویی بدر آی، آن را در بیرون بنه، به درون خانه آی، عضو این خانواده شو. اگر در میقات «خود» را دفن کرده بودی «مردم» شده بودی. اینجا همچون آشنا، دوست، خویشاونـدِ نزدیک، یکی از خانـدان خدا، به دورن خانه می‌آمدی. ابراهیم را بر درگاه می دیدی؛ این پیر عاصـی بر تاریخ، کافر بر همه خداوندان زمین، این عاشق بزرگ، بنده ناچیز خدای توحید! او این خانه را به دو دست خویش پی نهاده است. کعبه در زمین، رمزی از خـدا در جهان. مصالـح بنایش، زینتش، زیورش، قطعه‌های سـنگ سـیاهی که از کوه «حجونِ» کنار مکّه بریده‌انـد و سـاده، بی هیـچ هنری، تکنیکی، تزیینی، بر هـم نهاده‌انـد و همیـن! و نـامش؟ اوصـافش؟ القـابش؟ کعبه! یـک مکعّب، همین! و چرا مکعّـب؟ و چرا ایـن چنین سـاده، بی هیـچ تشخّصـی، تزیینی؟ خـدا بی‌شـکل است، بی‌رنـگ است، بی شـبیه است و هر طرحی و هر وضعی که آدمی برگزیند، ببیند و تصوّر کند خدا نیست. خدا مطلق است، بی جهت است. این تویی که در برابر او جهت می گیری. این است که تو در جهت کعبه‌ای و کعبه، خود جهت نـدارد و اندیشه آدمی، بی جهتی را نمی‌تواند فهمید. هر چه را رمزی از وجود او- بی سویی مطلق- بگیری ناچـار جهتـی می گیرد و رمز خـدا نیست. چگونه می‌توان بی جهتـی را در زمین نشـان داد؟ تنهـا بـدین گونه است که: تمـامی جهـات متنـاقض را بـا هم جمع کرد، تـا هر جهتی جهت نقیض خود را نفی کنـد و آنگاه ذهن از آن، به «بی جهتی» پی برد. تمامی جهات چنـد تا است؟ شـش تا. و تنها شـکلی که این هر شـش جهت را در خود جمع دارد چیست؟ مکعّب! و مکعّب یعنی همه جهـات و همه جهـات یعنی بی جهـتی، و رمز عینی آن: کعبه! أَينمـا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُاللَّه؛ «به هرسو که روکنی، اینک روی او، سـوی او!» و این است که در درون کعبه به هر جهـتی نمـاز بری، رو به او نمـاز برده‌ای، و در بیرون کعبه هر سـمتی روکنی روبه او داری که هر شـکلی- جز کعبه- یا رو به شـمال است یا رو به جنوب، یابه سوی شـرق کشـیده شده است یا رو به غرب، یا به زمین مایل است ویا به آسمان. و کعبه رو به همه، رو به هیچ، همه جا، وهیچ جا، همه سویی، یا بی سویی خدا! حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۶ رمز آن: کعبـه! امّـا ... شـگفتا! کعبـه، در قسـمت غرب ضـمیمه‌ای دارد که شـکل آن را تغییر داده است، بـدان جهت داده است. این چیست؟ دیواره کوتاهی، هلالی شـکل رو به کعبه، نامش؟ حِجْر اسـماعیل! حجر یعنی چه؟ یعنی دامن! و راستی به شـکل یـک دامن است، دامن پیراهن، دامن پیراهن یـک زن. آری، یـک زن حبشـی، یک کنیز، کنیزی سـیاه پوست، کنیزِ یک زن! کنیزی آن چنـان بی فخر، که زنی او را برای همبسـتری شـویش انتخـاب کرده است؛ یعنی که ارزش آن را که هووی او تلقّی شود نخواهد یـافت. و شویش تنها برای آنکه از او فرزنـدی بگیرد با وی همبستر شـده است. زنی که در نظام های بشـری از هر فخری عاری بوده است و اکنون خـدا، رمز دامـان پیراهن او را به رمز وجود خویش پیوسـته است. این دامان پیرهن هاجر است! دامانی که اسـماعیل را پرورده است. اینجـا خانه هاجر است. هاجر در همین جا نزدیک پایه سوم کعبه دفن است. شـگفتا، هیچکس را حتی پیامبران را نباید

در مسجد دفن کرد. و اینجا، خانه خدا، دیوار به دیوار خانه یک کنیز؟ و خانه خدا، مدفن یک مادر؟ و چه می گویم؟ بی جهتی خدا، تنها در دامن او، جهت گرفته است! کعبه، به سوی او، دامن کشیده است! میان این هلالی، باخانه، امروز کمی فاصله است می‌توان در چرخیدن بر گِرد خانه، از این فاصله گذشت امّا بی‌دامن هاجر چرخیدن برگرد کعبه- رمز توحید- طواف نیست، طواف قبول نیست! حج نیست! فرمان است فرمان خدا. تمامی بشریّت همیشه روزگار، همه کسانی که به توحید ایمان دارند، همه کسانی که دعوت خداوند را لبیک می گویند، باید در طواف عشق بر گرد خدا، برگرد کعبه، دامان پیراهن او را نیز طواف کنند! که خانه او، مدفن او، دامن او نیز مطاف است. جزئی پیوسته از کعبه است، که کعبه این بی‌جهتی مطلق، تنها در جهت این دامن جهت گرفته است، درجهت دامان پیراهن یک کنیز آفریقایی، یک مادر خوب. دامان کعبه، مطاف ابدی بشریّت. خدای توحید بر عرش جلال کبریایی خویش، تنها نشسته است. همه کائنات را به ما سوای خویش رانده است. در ماورای هر چه هست تنها است و در ملکوت خدایی‌اش یگانه است. امّا ... انگار که از میان همه آفریده‌های خویش در این لایتناهی‌های آفرینش، یکی را برگزیده است. شریفترین آفریده‌اش؛ انسان را. و از آن میان، زن را! و از آن میان حج در ادب فارسی، ص: ۱۹۷ زن سیاه پوست را و از آن میان، زن سیاه پوست کنیز را و از آن میان کنیز سیاه یک زن را، ذلیل‌ترین آفریده‌اش! و او را در کنار خویش نشانده است. او را در خانه خویش جا داده است و یا خدا، خود به خانه او آمده است. همسایه او شده است! همخانه او شده است! و اکنون در زیر سقف این خانه، دو تا! یکی خدا و دیگری هاجر! در ملّتِ توحید، سربازِ گمنام را این چنین انتخاب کرده‌اند! تمامی حج به خاطره هاجر پیوسته است و هجرت، بزرگترین عمل، بزرگترین حکم، از نام هاجر مشتق است. و مهاجر بزرگترین انسان خدایی، انسان هاجر واراست. «الْمُهاجِر، مَنْ صارَ کَهاجَرْ»؛ «مهاجر انسانی است هاجروار». پس هجرت؟ کاری هاجروار! و در اسلام رفتن از وحشیگری به تمدّن و این سیر؛ یعنی آمدن از کفر به اسلام چه، تعرّب بعد الهجره در زبان بشر یعنی توحّش بعد از تمدّن و در زبان اسلام یعنی بازگشتن به کفر پس ازایمان! پس کفر یعنی توحّش و دین یعنی تمدّن. و هِجر، یک لغت حبشی- زبان هاجر- به معنی «شهر» «مدینه» و هاجر؛ یک برده سیاه حبشی، زنی آفریقایی، مظهر انسان وحشی، در اینجا ریشه مدنیّت! انسان هاجروار؛ یعنی انسان متمدّن و حرکتی هاجر وار یعنی حرکت انسان به سوی مدنیّت. و اکنون در حرکت انسان برگرد خدا نیز، باز هم: هاجر! و مطاف تو، ای مهاجر که آهنگ خدا کرده‌ای، کعبه خدا است و دامان هاجر! چه می‌بینیم؟ در فهمیدن ما نمی گنجد! احساس انسان عصر آزادی و اومانیسم تاب کشیدن این معنی را ندارد. «خدا در خانه یک کنیز سیاه آفریقایی! ...». «۱»

فصل چهارم: حج در آینه شعر فارسی

اشاره

حجّ در آیینه شعر فارسی در شعر و ادب فارسی، حج و کعبه و دیگر اماکن مقدّس، جایگاهی ویژه و بس والا دارد و سخنوران و ادیبان، هر یک از زاویه خاص به آنها توجّه کرده‌اند. برخی از دید عرفانی بدانها نگریسته‌اند و در این بعد آثار ارزنده‌ای از خود به جای نهاده‌اند. بعضی از دید اجتماعی با آن سخن گفته و یادگارهای ارزشمندی برای نسلهای بعد از خود باقی گذاشته‌اند. شهرت حج و کعبه و دیگر اماکن مقدّس و ارزش معنوی آنها در نظر شعرا و ادبای ایران، آن چنان بوده و هست که از آنها به عنوان معیار برتری و ارزشمندی در مدایح خود استفاده کرده و به صور گوناگون در مخیّله پویای خود از آنها تصویرهایی بدیع آفریده‌اند و آن همه را با تشبیه و استعاره و کنایه و دیگر صور خیال بیان کرده‌اند. در این بخش خواهیم کوشید، دریافت و تعبیرات بعضی از شعرا در هر قرن را، در این رساله به اجمال بررسی کنیم. بدیهی است تحقیق درباره همه شعرا و نویسندگان مقدور فرصت کم و بضاعت مزجات این بنده نیست پس به ناچار از هر چمن گلی انتخاب می کنیم و می کوشیم ترتیب تقدّم و تأخّر زمانی را رعایت کنیم:

۱- رودکی،

از قدیمترین شعرای پارسی گوی ایران است. این شاعر تیره چشمِ روشن بین- که او را پدر شعر فارسی دری خوانده‌اند- در سال ۳۲۹؛ یعنی نیمه حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۲ اوّل قرن چهارم، چشم از جهان فروبسته و متأسّفانه از آن همه اشعار نغز و پر مغز او، جز معدودی، آن هم اغلب به صورت پراکنده در تذکره‌ها و کتب لغت، باقی نمانده است. در بین معدود اشعار باقی مانده این شاعرِ شهیر، گاهی کعبه به عنوان چیزی که که مایه افتخار و مباهات است مطرح می‌شود. و همانگونه که گفتیم در مدایح و یا غزلیّات خود از آن سود جسته است. رودکی در غزلی، چشمان سیاه محبوبش را مایه افتخار خود می‌داند، همانگونه که مکّیان به کعبه و ... افتخار می کنند او به چشمان معشوق می‌بالد. مکّی به کعبه فخر کند، مصریان به نیل ترسا به اسقف و علوی بافتخار جد فخر رهی بدان دو سیه چشمکان تو است کامد پدید زیر نقاب از بر دو خد وقتی عشق، رودکی را همچون شیخ صنعان از کعبه به کلیسا می کشاند، خطاب به معشوق خود از عشق او می‌نالد و این خود بیانگر ارزش کعبه است در نظر شاعر؛ هر چند به ظاهر وصف معشوق، منظور نظر شاعر بوده و هست. از کعبه کلیسیا نشینم کردی آخر در کفر بی قرینم کردی بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست ای عشق چه بیگانه زدینم کردی عید قربان یکی از مراسم پر شور اساسی و معنوی حج است، هم از آن جهت که با قربانی، اعمال حج به انتها می‌رسد و هم از نظر اهمیت که پایان آزمایش الهی از ابراهیم علیه السلام است. رودکی به مناسبت عید قربان قصیده‌ای سروده و این عید را به ممدوح خود تبریک گفته است.

۲- دقیقی طوسی،

دیگر شاعر استاد قرن چهارم- که در سرودن شاهنامه از پیش‌کسوتان فردوسی است و هزار بیت از شاهنامه را سروده است- وقتی در مورد لهراسب سخن گفته، به ارزش و احترام کعبه در نزد عرب، که حتّی پیش از اسلام هم از حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۳ اهمّیت و ارزش خاص بر خوردار بوده، اشاره کرده است. «۱» شعرای قرن چهارم و پنجم اغلب به همین صورت در خلال اشعار توصیفی و مدحی خود به وصف مکّه و کعبه و متعلّقات آنها توجه کرده و در تشبیهات خود از آنها استفاده کرده‌اند. ۳- ابو محّمد منصور بن علی منطقی رازی، شاعر قرن چهارم، زیبا رویان خانه خود را به بتهای درون کعبه در دوران جاهلیّت عرب تشبیه کرده است. «۲»

۳- عنصری،

که دیگدان از نقره دارد و آلات خوان از زر و در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته، در مدح سلطان محمود ولی نعمت خود، قصیده مدحیّه‌ای ساخته و هنر شاعری خود را نمایان ساخته است. از کعبه و متعلّقات آن در تشبیه سود جسته و در یک بیت قصر او را در بزرگی مقام، به کعبه- که پادشاهان به زیارت آن می‌آیند- و قلمش را به حجرالأسود و کف بخشنده‌اش را به زمزم مانند کرده است. «۳» عنصری به این مختصر بسنده نکرده در قصیده‌ای که به مناسبت عید قربان در وصف دربار سلطان محمود گفته و لقای شاه را عید مردم دانسته، خانه او را کعبه و خدمت وی را به منزله حج شمرده است. در قصیده‌ای که در مدح احمد حسن میمندی سروده، باغ او را توصیف وآن را به کعبه تشبیه کرده است. «۴»

۴- حکیم ناصر خسرو قبادیانی،

در فصل سوم در بحث از سفرنامه، بدو اشارت رفت و در همانجا گفتیم که وی در سفرنامه‌اش تنها به توصیف اماکن و راهها و ...

و حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۴ ظواهر حج پرداخته و وعده کردیم که در بحث از شعر ناصرخسرو، نظریّات او را در ارتباط با عمل حج، که خود چهار نوبت به آن توفیق یافته، بررسی کنیم. اینک می گوییم: او علاوه بر اینکه همچون دیگران کعبه و متعلّقات آن را نمونه اعلای ارزش می‌داند، در توصیف و حمد و ستایش خود، ممدوح را نسبت به آنها سنجیده است. در قصیده معروف خود به مطلع: حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم فلسفه حج و اعمال و مناسک آن را بیان کرده است. ناصرخسرو نیز همانند دیگر شاعران، در مدایح خود از کعبه و متعلّقات آن، به عنوان الگو و معیار ارزشیابی سود جسته است. اینک نمونه‌هایی از توصیف و بزرگداشت کعبه و متعلّقات آن را در اشعار شاعر می‌آوریم و سپس به بررسی و تحلیل قصیده فوق الذکر می‌پردازیم: رکن کعبه- که اغلب رکن حجرالأسود منظور است- و زمزم از ارزش و احترام فوق العاده و دیرینه‌ای برخوردار است. ناصر خسرو در قصیده‌ای، در ستایش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گوید: «ارزش رکن و زمزم به خاطر وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است». اگرفضل رسول از رکن و زمزم جمله برخی زد یکی سنگی بود رکن و یکی شوراب چَهْ، زمزم «۱» در قصیده‌ای به یاد خراسان سروده به مطلع: سلام کن زمن ای باد، مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را در مدح و ستایش زابلستان گفته است: پریر قبله احرار زاولستان بود چنانکه کعبه است امروز اهل ایمان را «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۵ ناصرخسرو مردم واقعی را دانشمندان و آنان که از علم و ایمان برخوردارند، می‌داند و دیگران را انسان نمی‌شمارد و در قصیده‌ای که در مدح و معرّفی این گونه مردم سروده، آن‌ها را به حجّ اکبر و کعبه و رکن و صفا مانند کرده است: مردم نبود صورت مردم حکمااند دیگر خس و خارند و قماشات و دغااند ... حج کبرااند و حکیمان جهانند زیرا ز ره حکمت قبله حکمااند کعبه شرف و علم حسینات کتابیست ویشان به مثل کعبه و رکنند و صفااند «۱» و بالأخره در قصیده‌ای که بهترینهای عالم هستی را بر شمرده، در برتری کعبه گفته است: چون فرقان از کتب و چو کعبه زبناها چون دل زتن مردم و خورشید زاختر «۲» پیش از این گفتیم که ناصر خسرو در قصیده‌ای به مناسبت استقبال از دوستش که از حج برگشته، فلسفه حج و مناسک و اعمال آن را بیان کرده و گفتنیها را گفته است. او فلسفه احرام بستن را حرام کردن همه چیز، جز خدا، بر خود می‌داند و می گوید: با چنان قلب پاکی باید لبّیک زد که گویی دعوت خدا را با گوش جان خود می‌شنویم و به دعوت او پاسخ می‌دهیم. او پیشینه عرفات را مدّ نظر دارد که به قولی خداوند مناسک و اعمال حج را توسّط جبرئیل در عرفات به ابراهیم علیه السلام آموخت و ابراهیم نسبت به آن معرفت پیدا کرد، لذا معتقد است که باید در عرفات حق را بشناسد و بویی از معرفت پروردگار به مشام او برسد. انسان همیشه مغلوب و اسیر نفس امّاره خویش است. آواره یمگان می گوید: وقتی حاجی، پا در حریم حرم می گذارد باید از نفس و هواهای نفسانی خویش مصون باشد. وقتی رمی جمره می کند، همزمان باانداختن سنگریزه باید افعال و عادات مذموم را از خود دور کند. حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۶ در نظر شاعر قربانی تنها سربریدن گاو و گوسفند و ... نیست. حاجی باید در آن مرحله خود را به خدا نزدیک ببیند و نفس شیطانی‌اش را قربانی کند. وی فلسفه ایستادن در مقام ابراهیم را تسلیم محض و صادقانه در برابر خداوند می‌داند. طواف حاجی حول خانه کعبه یادآور طواف فرشتگان و ملائکه حول عرش عظیم الهی و بیت المعمور است. ناصر خسرو فلسفه سعی بین صفا و مروه را به صفای درون رسیدن و دو جهان را در پرتو صفای درون دیدن و دل را از آتش دوزخ درامان داشتن می‌داند و می گوید: حاجی در بازگشت باید انسانی دیگر باشد. تمام منیّتهای خود را دفن کرده، انسانی الهی شده باشد و باز گردد. این چنین حجّی حّج مقبول است، این فلسفه‌ها و اهداف را در قصیده معروف خود آورده است: حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم ... مر مرا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم ... گفتم او را بگوی چون رستی زین سفر کردن به رنج و به بیم ... شاد گشتم بدانکه حج کردی چون تو کس نیست اندر این اقلیم باز گو تا چگونه داشته‌ای حرمت آن بزرگوار حریم چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردکار عظیم گفت: نی! گفتمش زدی لبیّک از سر علم وز سر تعظیم می‌شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم؟ گفت: نی! گفتمش چو در عرفات

ایستادی و یافتی تقدیم عارف حق شدی و منکر خویش به تو از معرفت رسید نسیم؟ گفت: نی! گفتمش چو می‌رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم ایمن از شرّ نفس خود بودی در غم حرقت و عذاب جحیم؟ گفت: نی! گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۷ از خود انداختی برون یکسو همه عادات و فعلهای ذمیم؟ گفت: نی! گفتمش چو می‌کشتی گوسفند از پی اسیر و یتیم قرب حق دیدی اوّل و کردی قتل و قربان نفس دون لئیم؟ گفت: نی! گفتمش چو گشتی تو مطّلع بر مقام ابراهیم کردی از صدق و اعتقاد یقین خویشی خویش را به حق تسلیم؟ گفت: نی! گفتمش به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلیم از طواف همه ملائکتان یاد کردی به گرد عرش عظیم؟ گفت: نی! گفتمش چو کردی سعی از صفا سوی مروه بر تقسیم دیدی اندر صفای خود کونین شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟ گفت: نی! گفتمش چو گشتی باز مانده از هجر کعبه دل به دو نیم کردی آنجا به گور مر خود را همچنانی کنون که گشته رمیم؟ گفت: از این باب هر چه گفتی تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم گفتم: ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو مقیم رفته و مکّه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم گر تو خواهی که حج کنی پس از این این چنین کن که کردمت تعلیم «۱» ناصرخسرو در قصیده دیگری به مطلع: ای شسته سر و روی بآب زمزم حج کرده چو مردان و گشته بی غم ضمن اندرز گویی، گفته است: «تو عمر چهل ساله خود را به بهای اندك از دست داده‌ای و با مردم با حیله و نیرنگ معامله کرده‌ای و ... امّا با این عمل حج، پاك شده‌ای. از این پس متوجّه اعمال و رفتار خود باش. مِن بعد دست از کم فروشی و نیرنگ بازی بردار، ثروت‌اندوزی بخصوص از وجه حرام، پایدار نیست و خدا از آن آگاه است». او می‌گوید: «تاکنون شیطان تو را می‌فریفت و خوب و بدها را در نظر تو معکوس حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۸ جلوه می‌داد ولی اکنون که تو او را رمی کرده و از خود رانده‌ای، ممکن است بالطایف الحیل برگردد و بیش از پیش به تو صدمه بزند، پس مراقب باش دیگر اجازه بازگشت به او مده و از این پس در حرفه خودت با صداقت رفتار کن». از سیم طراری مشو به مکّه ماميز چنین زهر و شهد بر هم «۱»

۵- عطای رازی،

شاعر قرن پنجم (متوفای سال ۴۹۱ ه. ق.) که مثنویهای «برزونامه» و «بیژن‌نامه» منسوب به اوست. وی سلطان ابراهیم را مدح کرده و قصر او را به کعبه ابراهیم خلیل علیه السلام تشبیه کرده و نه تنها با غلوّ بیش از حدّ شاعرانه، بلکه در حدّ شرك و کفر کعبه را در برابر قصر سلطان ابراهیم به تعظیم واداشته و گفته است: برآورد سلطان براهیم از زر یکی کعبه همچون براهیم آزر ... نماز آردش کعبه هر روز و گوید زهی کعبه شاه، اللّٰه و اکبر «۲» همو در شریطه تأبیدیّه ضمن قصیده‌ای، کعبه را از بناهای جاویدان می‌داند و می‌گوید: تابود کعبه و منا و صفا تا بود مشعر و مقام و حطیم دشمنت باد همچو بنده اسیر مانده در دست روزگار لئیم «۳» هر چند رازی مدّاح است و از این کلمات مقدّس مکّه و کعبه و ... برای ستایش ممدوح استفاده کرده، ولی برای آنها ارزش بیش از حد قائل شده است.

۶- مسعود سعد سلمان لاهوری،

(متوفای سال ۵۱۵ ه. ق.) از قصیده سرایان بزرگ قرن پنجم، معاصر غزنویان و سلجوقیان است. او مدّتها در زندان به سر برده و در حبسیّه سرایی مشهور است. مسعود سعد در ضمن اشعار و مدیحه‌های خود، از عظمت و حج در ادب فارسی، ص: ۲۰۹ ارزشهای معنویِ کعبه، صفا، مروه، زمزم و ... در تشبیهات خود سود جسته و باور دینی و اعتقادی خودش را از این طریق نشان داده است ولی جای بسی تأسّف است که: لفظ درّ دری را در پای خوکان ریخته است. مسعود سعد سلمان در قصاید مدحیّه خود، پادشاهان وامرایی؛ مانند سلطان محمود، سلطان مسعود، ابوالمظفّر ابراهیم، خواجه منصور و ... را به کعبه تشبیه کرده و رفت و آمد مردم به

دربارهای آنان را به رفتن زائران به بیت‌اللَّه و سعی بین صفا و مروه مانند کرده است. «۱»

۷- فیلسوف حیکم، ریاضی دان، حجّهٔ الحق خیّام نیشابوری،

در قصیده‌ای که در آخر نسخه‌ای از رباب نامه سلطان ولد پسر مولوی آمده و در موزه قونیه محفوظ است و به نظر مجتبی مینوی قصیده از آنِ خیّام است و قبل از ۷۰۴ کتابت شده، گفته است: حاجی نخست باید صاحب خانه را طلب کند، سپس خانه را. ابتدا به معرفت نفس برسد، سپس به عرفات رود. در این ابیات از صنعت اشتقاق و شبه اشتقاق نیز سود جسته است: رهی نمود مرا راست سوی آب حیات شبی به شهر ری اندر مفلسفی زقضات ... وگر ز حکمت کار صلات بی خبری تو گر صلات پرستی بود صلات تو لات به راه حج بشتابی و مال صرف کنی ز راه دور همی تا برآوری حاجات نخست قاضی حاجات را طلب پس حج نخست معرفت نفس جوی پس عرفات «۲»

۸- ابونصر علیّ بن احمد اسدی طوسی،

(متوفای ۴۵۶ ه. ق.) شاعر حماسه سرای قرن پنجم است. ابونصر در گرشاسپ نامه به مناسبت، به کعبه، اهمّیت و ارزش معنوی و اجتماعی آن و حتّی به ساختن کعبه اشاراتی دارد. او می‌خواهد امنّیت کعبه را- که ابراهیم حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۰ از خداوند درخواسته و خداوند نیز در سوره آل عمران، آیه ۹۷ درخواست او را پذیرفته و فرموده است «وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا ...»- گوشزد کند. شاعر حماسه سرا، ماجرای هبوط آدم و فرود آمدن کعبه و اینکه به خاطر شکوه و عظمت پیامبر بزرگ اسلام بر شکوه و عظمت کعبه افزوده خواهد شد، ملاقاتی بین گرشاسب و برهمن، که بر بالای کوهی سبز و پر از گل است، ترتیب داده و گفته است: از آن آن‌کُه ایدون خوش و خرّم است که بافرّ فرّخ پی آدمست ... زمینو چو آدم برین کُه فتاد همی بود با درد و با سرد باد زدل دود و غم رفته برآفتاب دو دیده چو دریا دو رخ جوی آب به صد سال گریان بُد از روزگار همی خواست آمرزش از کردگار چنین تا به مژده بیامد سروش که کام دلت یافتی کم خروش ... غمی ماند جفتش تهی زوکنار بر جدّه نزدیک دریا کنار .. وزاندوه آدم از ایدر بدرد شب و روز گرینده و روی زرد ... فرستاد پس کردگار از بهشت به دست سروش خجسته سرشت زیاقوت یکپاره لعل فام درفشان یکی خانه آباد نام مرآن را میان جهان جای کرد پرستشگهی زو دل آرای کرد بفرمود تا آدم آنجا شتافت چو شد نزد او جفت را بازیافت ... همان جایگه ساخت خواهد خدای یکی خانه کز وی بود دین به پای ... به فرّ پسین‌تر زپیغمبران بسی خوبی افزود خواهد بر آن چو رخ زوبتابی شود دین تباه چو سنگش ببوسی بریزد گناه «۱»

۹- حکیم ابومنصور قطران عضدی تبریزی

(متوفای ۴۶۵) شاعر قرن پنجم، معاصرِ سلجوقیان و نخستین شاعر آذربایجان که شعر فارسی سروده است. قطران در قصیده‌ای کوتاهِ بیست و پنج بیتی، ابوالحسن لشکری را ستوده و در حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۱ ضمن به جنگ او و پیروزیش بر کفّار اشاره کرده و چون در این عید به جای گاو و گوسفند کفّار را کشته، خداوند را از او راضی و خشنود شمرده است. ... گوسفند و گاو کشتن فرض هست این عید را کاندرین آمد رضای ایزد بی‌چون و چند ایزد از هر عید هست این عید راضی‌تر زتو زانکه کافر کشته‌ای بر جای گاو و گوسفند ... «۱» قطران در چند قصیده که به مناسبت عید اضحی سروده، امرایی چون امیر جستان، ابوالحسن علی لشکری، ابونصر مملان و ... را مدح کرده و گفته است: همانگونه که در روز عید اضحی، مکّه (منا) غرق در خون است، دشمنان شما غرق در خون باشند! و یا همانگونه که دیگران گاو و گوسفند می‌کشند تو به جای آن کفّار را کشته‌ای. و به ممدوح خود می‌گوید: خجسته باد تو را عید گوسپند کشان که تو همیشه درخت خجسته می‌کاری کنون کهان و مهان گاو و گوسفند

کُشند رضای ایزد جویند از آن، نه خونخواری تو گاو بی گنه و گوسفند بی بزه را مکش، بکش عدوی خصم یا گنه کاری «۲»

۱۰- ابواسماعیل عبداللّه بن محّمد الانصاری الهروی،

که از صوفیان و عرفای مشهور قرن پنجم بوده و همزمان با خواجه نظام الملک طوسی و الب ارسلان سلجوقی می‌زیسته است. نسبت او به ابوایوب انصاری می‌رسید و در علوم دینی بنام و در حفظ اشعار عرب و فقه و حدیث توانا و حتّی در تغییر سبک نثر فارسی مؤثّر بود. چند بار به زیارت بیت‌اللّه رفته و در یکی از همین سفرها با ابوالحسن خرقانی آشنا شده است. حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۲ وی گفته است: اگر خرقانی را نمی‌دیدم حقیقت را نمی‌شناختم. دیدار خرقانی در تحّول فکر او، آن چنان مؤثّر افتاد که می گفت: «عبداللّه مردی بود بیابانی، در طلب آب زندگانی، ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبداللّه ماند نه خرقانی.» انصاری در شرافت و بزرگی و اهمیّت کعبه، سخنها گفته بسی دل انگیز و شور برانگیز. در کنزالسّالکین، وقتی هرات را توصیف کرده، گفته است: جامعی دارد که چشم اهل معنی در صفاش کعبه صورت توان بستن از او هر منظری «۱» خواجه عبداللّه انصاری «روز» و «شب» را به مفاخره بر یکدیگر وا می‌دارد؛ روز می گوید: ای شب، جهاد و حج در من است و تکبیرات عیدین بر من است، ای شب من معدن کرامتم، دمدمه قیامتم و شب در پاسخ می گوید: ای روز، اگر من سیاهم باکی نیست، جامه کعبه سیاه است و بیت‌اللّه است، حجرالأسود سیاه است و یمین‌اللّه است. می‌دانیم انصاری عارف است، عرفا بیشترین توجّه را به «دل» دارند؛ زیرا دل را مهبط خدا می‌دانند. دل به دست آوردن و کمک به همنوع را حتّی از حج و نماز برتر می‌شمارند. خواجه می گوید: نماز نافله گزاردن کار پیر زنان است. روزه تطوّع صرفه نان است. حج گزاردن گشت جهان است. دلی به دست آر که کار آن است! «۲» خواجه در ادامه بحث مذکور می گوید: کار نه روزه و نماز دارد بلکه شکستگی و نیاز دارد. عنایت دوست عزیز است، نشان او دو چیز است: عصمت در اوّل، توبه در آخر. ابوجهل از کعبه می‌آید ابراهیم از بتخانه، کار عنایت دوست دارد و باقی همه بهانه. حج گزاردن تماشای جهان است نان دادن کار مردان. «۳» حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۳ در رساله «محبّت نامه» می گوید: هدف زائر باید خدای خانه باشد نه تنها خانه؛ مست توام از جرعه و جام آزادم مرغ توام از دانه و دام آزادم مقصود من از کعبه و بتخانه تویی ورنه من از این هر دو مقام آزادم «۱» *** در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل «۲»

۱۱- حیکم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی

(متوفّای سال ۵۴۵ ه. ق.) از شاعران بزرگ قرن ششم است. پس از تغییر حالتی که در او به وجود آمد، به جرگه عرفا پیوست و از پیشوایان بزرگ عرفان و تصوّف ایران شد، بطوری که مولوی او را دو چشم عرفان و تصوّف نامیده است. «۳» سنایی خود به سفر حج رفته و پس از سفر مکّه به غزنین برگشته و تا پایان عمر در آن شهر مانده است. «۴» او همانند دیگر عرفا، بیشتر به ابعاد معنوی حج متوجّه است. در اشعار وی، هم مدح هست هم حکایت و هم به صورت تشبیه و استعاره از کعبه و حج و متعلّقات آن سخن گفته و عشق را برتر از زیارت کعبه و زهد و طامات و ... شمرده است. خانه طامات عمارت مکن کعبه آفاق زیارت مکن نامه تلبیس نهفته مخوان جامه ناموس قصارت مکن «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۴ سنایی آنگاه که در سیاست مُدُن سخن می گوید، خطاب به یکی از اخلاف سلطان محمود غزنوی وی را اینگونه نصیحت می کند و کعبه واقعی را دل می‌داند. دل مؤمن چو کعبه دان به درست زمزم و رکن او مبارک و چست ... کعبه را از بتان مطهّر کن شمع توحید را منوّر کن «۱» او در حدیقه گفته است: از در چشم تا به کعبه دل عاشقان را هزار و یک منزل «۲» *** در مدح خواجه عمید ظهیر الملک ابی نصر احمد بن محمّد الشّیبانی را چنین سروده است: دین و دنیا مسلّم دم اوست زآنکه دل کعبه معظّم اوست حرمش همچو کعبه محترم است خانه او زکعبه خود چه

کم است! «۳» سنایی انسان را به ترک تعلّقات مادّی و تجرید دعوت می کند و می گوید: تا وقتی با خود هستی و خود را در نظر داری، در کعبه نیستی که در خراباتی: نیست کن هر چه راه ورای بود تات دل خانه خدای بود تا تو را بود با تو در ذات است کعبه با طاعتت خرابات است ورز ذاتِ تو بودِ تو دور است بتکده از تو بیتِ معمور است «۴» شاعر در حمد و ثنای پروردگار؛ از جمله می گوید: خداوند انسان را به کعبه دل حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۵ (جان و روح) دعوت کرده ولی انسانها بیشتر به جنبه‌های ظاهری آن؛ یعنی کعبه گِل توجّه دارند که بی ارزش است. کعبه دل زحق شده منظور همّت سگ بر استخوان مقصور «۱» سنایی توفیق زیارت کعبه را در سنین جوانی یافته و قصیده‌ای با مطلع زیر سروده است: گاهِ آن آمد که بامردان سوی میدان شویم یک ره از ایوان برون آییم و برکیوان شویم و در این سروده، اشتیاق شدید خود را به کعبه و حجّ بیت‌اللّه نشان داده است. قصیده طولانی است و نقل تمام آن به درازا خواهد کشید. بنابراین، چند بیت آن را نقل می کنیم و علاقه‌مندان را به دیوان سنایی ارجاع می‌دهیم. در این قصیده شور و شوق سنایی و در عین حال مسیر حرکت و تحمّل مشقّات و مشکلاتِ راه او را می توان دید. شاعر در ادامه قصیده گفته است: راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم طبل جانبازی فرو کوبیم در میدان دل بی زن و فرزند و بی خان و سرو سامان شویم ... همرهان حج کرده باز آیند با طبل و علم ما به زیر خاک در، با خاک ره یکسان شویم همرهان با سرخ رویی چون به پیش ماه سیب ما به زیر خاک چون در پیش مَه کتّان شویم دوستان گویند حج کردیم و می‌آییم باز ما به هر ساعت همی طعمه دگر کرمان شویم .. حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۶ گر نباشد حّج و عمره و رمی و قربان گو مباش این شرف ما رانه بس کز تیغ او قربان شویم این سفر بستان عیّارانِ راهِ ایزداست ما ز روی استقامت سرو آن بستان شویم حاجیان خاص مستان شراب دولتند ما به بوی جرعه‌ای مولای این مستان شویم نام و ننگ و لاف و اصل و فضل در باقی کنیم تا سزاوار قبول حضرت قرآن شویم بادیه بوته است ما چون زرّ مغشوشیم راست چون بپالودیم از او خالص چو زرّکان شویم بادیه میدان مردان است و ما نیز از نیاز خوی این مردان گیریم و گوی این میدان شویم گر چه در ریگ روان عاجز شویم از بیدلی چون پدید آید جمال کعبه جان افشان شویم یا به دست آریم سرّی یا برافشانیم سر یا به کام حاسدان گردیم یا سلطان شویم یا پدید آییم در میدان مردان همچو کوه یا به زیر پشته ریگ اجل پنهان شویم «۱» از این قصیده سنایی استفاده می‌شود که سفر حج در عصر او، دشواریها و سختیهای فراوانی داشته واحتمال عدم توفیق زیارت و به هلاکت افتادن وجود داشته است و حتّی بودند افرادی که به قصد حج، راه دور و درازی را طی می کردند ولی توفیق نمی‌یافتند و مأیوس و ناامید برمی گشتند. قصیده دیگری از شاعر، مبیّن این اتّفاقات است. سنایی در این قصیده ضمن مدح احمد عارف، از اینکه با وجود حرکت و حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۷ طیّ طریق موفّق به زیارت بیت‌اللّه وادای فریضه حج نشده، او را تسلّی می‌دهد و می گوید: ای زعشق دین سوی بیت الحرام آورده رای کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر سرفدا کرده به نزد نیزه‌های سرگرای ... از بدن یزدان پرستی وز روان یزدان طلب از خرد یزدان شناسی وز زبان یزدان ستای ... چون به حج رفتی مخور غم گر نبودت حج از آنک کارِ رفتن از تو بود و کارِ توفیق از خدای مصلحت آن بود کایزد کرد خرّم باش از آنک آن ندانه رهرو از حکمت که داند رهنمای سخت خامی باشد وتر دامنی در راه عشق گر مریدی با مراد خود شود زور آزمای سوی خانه دوست ناید چون قوی باشد محب وزستانه در نجنبد چون وَقِح باشد گدای احمد مرسل بیامد سال اوّل حج نیافت گر نیابد احمد عارف شگفتی کم نمای دل به بلخ و تن به کعبه راست ناید بهر آنک سخت بی رونق بود آنجا کلاه اینجا قبای در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است من بگفتم این سخن گو خواه شایی خواه مشای از دل و جان رفت باید سوی خانه ایزدی چون به صورت رفت خواهی خواه به سرشو خواه به پای حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۸ نام و بانگ حاجیان از لاف بی معنا بود ورنداری استوارم بنگر اندر طبل و نای حج به فریاد و به رفتن نیست کاندر راه حج رفتن از اشتر همی بینیم و فریاد از درای صد هزار آوازه یابی در هوای حج ولیک عالم السّر نیک داند های هوی از های های ... جان فرستادی به حج، حج کرد و آمد نزد تو دل مجاور گشت آنجا گر نیاید گو میای این شرف بس

باشدت کاواز خیزد روز حشـر کاحمدِ عارف به جان حج کرد و دیگر کس به پای تا بگردد چرخ بر گیتی تو بر گیتی بگرد تا بیاید کعبه در عـالم تو در عالم بپای «۱» *** سـنایی در این قصـیده حـجّ واقعی را حـجّ قلبی می‌داند و می‌گوید: حج باید با جان و دل و روح باشد نه با پای و تن. او معتقد است که اگر کسـی در واقع خدا شـناس باشد حتّی اگر به ظاهر به جوار کعبه نیاید هیچ اشـکالی ندارد. شاعر گاهی به حوادث تاریخی کعبه توجّه کرده است و اشاراتی به آن مسائل دارد. با توجّه به اینکه در دوره جاهلیّت عرب، بهترین اشـعار و خطابه‌های هرقبیله را به دیوار کعبه می‌آویختنـد و به آن افتخار می‌کردند و به عنوان نمونه‌ای روشن از آنها می‌توان معلّقات سبع را نام برد. سنایی در تعریف از شعر خود گفته است: چون زقرآن گذشتی و اخبار نیست کس را بر این نمط گفتار ... با روان خرد بیـامیزش بر در کعبه دل آویزش «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۲۱۹ همو در مثنوی طریق التحقیق از ترک دنیـا و متعلّقات آن سـخن گفته و کعبه را کعبه دل دانسـته است: ای سـنایی زجسم و جان بگسل هر چه آن غیر اوست زان بگسل ... چنـد گردی به گرد کعبه گِل؟ یک نفس کن طواف کعبه دل «۱» سـنایی داستانهای جالب و شنیدنی را در ارتباط با سفر حج و کعبه سروده است؛ از جمله داسـتان برخورد حامـد لفّاف بـا حـاتم اصمّ را شـرح داده و در خلال آن خیر و صـلاح انسـان را وقتی دانسـته است که به سلامت و خوبی و خوشی از این جهان برود، از صراط عبور کند و به بهشت جاوید برسد. آن شنیدی که حامد لفّاف در حریم حرم چو کرد طواف ... تا اینکه حاتم اصم به او می‌گویـد: یک زمان شـرع را متابع شو پس مرفّه به دشت در، بغنو «۲» نام سنایی با عنوان «حکیم» همراه است و به عنوان حکیمی عارف نفس و عقل را شـریف می‌داند و درضمن می‌گوید: حجّی که با شرف نفس ناطقه و عقل همراه باشد، ارزشـمند است والّا، سـعیی بیهوده است و زحمت بادیه به سیم خریدن! نفس و عقل موجب رسـیدن انسان به خدا می‌شود. پدر و مادر جهان لطیف نفس گویا شـناس و عقل شریف ... حقّ آن دو شریف را بگذار حقّ این هر دو هم فرو مگذار زان کـه در راه کعبـه از سـر داد اشـتر ایـن داد اگرت زاد آن داد «۳» سـنایی وقـتی در نعت حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله سـخن می‌گوید، جود و بخشـش و سعه حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۰ صدر پیامبر را می‌ستاید و می‌گوید: او چو موسی، علی ورا هارون هر دو یک رنگ از درون و برون ... از پی جود نز برای سـجود صدر او آب کعبه برده زجود «۱» در اخبار و روایات آمده است که وقتی پیامبر مکّه را فتح کرد، به داخل کعبه رفت و به شکسـتن بتها مشـغول شد، به دست خود و علی علیه السلام تمام بتها را در هم شکست و کعبه را از لوث وجود بتهـا پـاک کرد. سـنایی به این جریان اشاره می‌کنـد و ضـمن ترجیـح پیامبر اسـلام بر دیگر پیامبران الهی می‌گویـد: شـرک پـا دار شـد هلاکش کن کعبه بتخانه گشت پاکش کن مرعلی را تو این عمل فرمای تا نهـد بر عزیز کتف تو پـای کعبه از بت به جمله پاک کنـد مشـرکین را همه هلاک کنـد «۲» سـنایی به علی عشـق می‌ورزد و او را مُحرِم کعبه جـان و مَحرم اسـرار نهان می‌داند قلم و نامه او را به زمزم و کعبه تشبیه کرده گفته است: مُحرم او بود کعبه جان را مَحرم او بوده سرّ یزدان را زمزم لطف آب خامه اوست کعبه اهل فضل نامه اوست «۳» ارزش حجّ مقبول و واقعی، غیر قابل احصا است. سنایی می‌گوید نباید ارزش واقعی حج را به خاطر بعضـی چیزهای بی ارزش از بین برد، با توجّه به آنچه در گذشـته برای نابود کردن حشره‌های موذی لباسها را در تنور پر آتش می‌تکاندنـد تـا حشـرات بسوزنـد. سـنایی حـج را به لبـاس تشبیه کرده و گفته است: نبایـد به خـاطر مسائل زایـد و بی‌ارزش، آن را تباه کرد. او می‌گویـد: حج بر پایه معتقدات قلبی اسـتوار است نه فقط با حج در ادب فارسـی، ص: ۲۲۱ زبان و بیان بعضـی الفـاظ. وی این تمثیـل را برای شخصـی می‌آورد که به خـاطر عـائله زیـاد، آنها را ترک می‌کنـد که به شـهری دیگر می‌رود. پروردگار به او درسـی می‌دهـد و می‌گوید: حج مپندار گفت لبّیکی جامه مفکن بر آتش از کیکی «۱» خداوند جسم نیست که نیاز به جاو مکان و خانه داشـته باشـد و اینکه کعبه را «بیت‌اللّه» می‌گویند برای تعریف خانه است که از دیگر خانه‌ها ممتاز باشد. سـنایی خطاب به مردم، قشری که توجّه به صورت دارند و از معنویّت بی‌خبرند، گفته است: ای که در بند صورت و نقشی بسته اسْتَوی عَلَی العرشـی رقم عرش بهر تشـریف است نسـبت کعبه بهر تعریف است «۲» از اخبـار و روایـات چنین اسـتفاد می‌شود که اوّل نقطه زمین محـلّ کعبه بوده و بقیّه قسـمتهای کره زمین از گسترش همـان مکان پدیـدار شـده است. و چون کعبه پیش از آفرینشِ زمین بر روی

آب بوده، «بیت عتیق» نامگذاری شده است. سنایی با توجّه به همین باور، در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که فرمود: «کنتُ نبیّاً و آدم بین الماء و الطّین» و با این جمله خلقت خود را پیش از دیگر انسانها می‌داند- می گوید: کعبه بادیه عدم او بود عالم علم را علم او بود «۳» سنایی به هیچ کس اجازه تحرّی با کعبه را نمی‌دهد و می گوید: خرد اینجا تهی کند جعبه که تحرّی بداست با کعبه پیش کعبه مگر که بوالهوسی بشنود علم سمت قبله بسی هر که در کعبه با تحرّی مرد زیره تر به سوی کرمان برد «۴» حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۲ همانطور که دیدیم سنایی در ضمن اشعار خود در زمینه حج و کعبه، به مناسبت، به موضوعات تاریخی حج و اماکن متعلّق به آن دقّت و توجّه کامل داشته است. وقتی در مدح سلطان بهرامشاه، از سلطان محمود یاد می کند، او را با پیامبر برابر می‌شمارد! و می گوید: همانگونه که حضرت محمّد بتان کعبه را در هم شکست و کعبه را از لوث وجود آنها پاك کرد، سلطان محمود هم بتخانه سومنات را ویران ساخت و بت منات را درهم کوبید! هست خالی زعیب و نقص و فضول ملك محمود و خاندان رسول این زکعبه بتان برون انداخت آن زبت سومنات را پرداخت کعبه و سومنات چون افلاك شد زمحمود وزمحمّد پاك «۱» بر کعبه حوادث فراوانی گذشته ولی هر روز بیش از پیش بر استحکام آن افزوده شده است. سنایی به بسیاری از آنها اشاره کرده و به صورت تلمیح به آن حوادث و داستانها پرداخته است؛ از جمله به جریان حمله ابرهه و به مناسبت، از غرور کیکاووس نیز یاد کرده است: یکی اعدات پیل آورد زی کعبه فراوان را یکی از کرکسان آورد برگردونت پیمایی *** در مکّه دین ابرهه نفس علم زد توطیر ابابیل ورا زخم حَجَر باش ... گر خلق جهان ابرهه دین تو باشند تو بر فلك سیرت ایشان چو قمر باش «۲» با اشاره به فتح مکّه و درهم شکستن بتها توسّط پیامبر، در مدح ابویعقوب یوسف ابن احمد الحدّادی گفته است: بود بتخانه گروهی ساحت بیت الحرام بود بدعت جای قومی بقعه سالنکیان حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۳ این دو موضع چون زدیدار دواحمد نور یافت قبله سُنّت شد این و کعبه خدمت شد آن «۱» در هر حال کعبه در نظر سنایی از ارزش زیادی برخوردار است و او بهترین‌ها را با کعبه سنجیده و کعبه را مقیاس ارزشهای والا قرار داده است. در مدح سلطان مسعود گفته است: در او کعبه دگر شد و بس که تقرّب کند بدو هر کس «۲» هر چند غلو از خصوصیّات و ضروریّات شعر است ولی گاهی از حد خارج است و زیبایی و تأثیر خود را حدّاقل از نظر افراد معتقد و پایبند به باورهای دینی از دست می‌دهد، از این قبیل است آن چه سنایی در مدح ابوالمفاخر سیف الدین محمدبن منصور قاضی سرخس گفته است: از برای زیارتت به گروه مکّه خالی شده سرخس انبوه «۳» سنایی امام شافعی را مدح می کند و جود و بخشش او را همگانی و خُلق او را پسندیده و همچون بهار خوش و خرّم می‌شمارد و می گوید: همانگونه که کعبه همه ساله انبوه جمعیّت مسلمانان را به گِرد خود جمع می کند، جود امام شافعی هم همه را به سوی خود می کشاند. جود او همچو کعبه أنبه جوی خُلق او چون بهار خندان روی «۴» دیدِ سنایی نسبت به حج و کعبه دیدِ عرفانی است. او کعبه را همچون قطبی می‌داند که درون سینه عالم قرار گرفته و قلب را همچون کوه احد استوار و پا برجا و خاطره انگیز حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۴ می‌داند، آن‌جا که سرداران رشیدی همچون حمزه سیّدالشهدا در آن و در راه اعتلای اسلام فدا شده‌اند. و بدین طریق می‌خواهد بگوید که در راه معبود ازلی و محبوب ابدی، باید همه خواستها و آنچه سوی‌اللّه است را فدا کرد و نماز عشق خواند. قبله جان ستانه صمد است احد سینه کعبه احد است در احد، حمزه وار جان درباز تا بیابی مزه زبانگ نماز «۱» در صفحات پیش گفتیم که کعبه حوادث گوناگونی را به خود دیده و بارها بر اثر حملات اشخاص و یا بلاهای طبیعی مثل سیل و ... ویران شده و باز تجدید بنا گردیده است و هر بار بر عظمت آن افزوده شده و همیشه متجاوزان به حریم کعبه با شکست و خواری و خذلان مواجه شده‌اند و نتیجه‌ای جز تباهی برای آنها در بر نداشته است. سنایی از این حوادث یاد کرده و متأثّر است که چرا بیگانگان بر کعبه مسلّط شده‌اند. حبشه تاخته سوی یثرب فیل با ابرهه زمرغ هرب خانه کعبه گشته بتخانه بگرفته به غصب بیگانه عتبه و شیبه و لعین بوجهل یك جهان پر زناکس و نااهل «۲» سنایی پیامبر اسلام را می‌ستاید و مکّه و مدینه و حرم و حِرا و همه و همه را در برابر او به تعظیم وا می‌دارد. آن زمان آمدند بهر ثنات جمعه و بیض و قدر و عید و برات وز مکان آمدند قدها خم مکّه و یثرب و حِرا و حرم سنایی در تمام اشعار خود

اعم؛ از قصیده، غزل، مثنوی و ... به حج و کعبه و مسائل مربوط به آن توجّه خاص کرده است؛ از جمله در غزلی به مناسبت، بحث استطاعت را آورده، می‌گوید: همانگونه که وقتی کسی استطاعت نداشته باشد به کعبه نمی‌رسد، حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۵ نرسیدن عشّاق به وصال معشوق هم به خاطر همان عدم استطاعت و افلاس است. چون کعبه آمال پدید آمد از دور گفتند رسیدیم سر راه بر آن بود بر درگه تو خوار زدیدار تو نومید بر خاک نشستند که افلاس بیان بود «۱» حجرالأسود به روایتی از بهشت برای ساختن کعبه فرو فرستاده شده و ازاهمیّت و ارزش خاص برخوردار است، شروع و پایان هر دور طواف از او و بدواست و همانطور که دیدیم سرگذشت و تاریخ مفصّل دارد. سنایی که خواجه حکیم حسن اسعدی غزنوی را مدح می‌کند، او را به حجرالأسود تشبیه می‌کند که همه زائران رو به سوی او دارند. نامه اقبال خوان زانکه تویی خوش زبان کعبه زوّار را تو حجرالأسودی «۲» سنایی امام هشتم شیعیان حضرت امام رضا علیه السلام را مدح کرده و در تعریف از حرم مقدّس، آن را به کعبه و عرش تشبیه کرده و گفته است: چون کعبه بر آدمی زهر جای چون عرش پر از فرشته هزمان «۳» در ستایش امام زکی الدّین بن حمزه بلخی گفته است: صدر و قدر او همانند کعبه و زمزم است: خاک صدرش نظیف چون کعبه آب قدرش لطیف چون زمزم «۴» وساوس شیطانی همیشه انسان را در معرض خطر قرار می‌دهد، انسان نباید لحظه‌ای از این وسوسه‌ها غافل باشد و سنایی پند می‌دهد و می‌گوید: دل گرفت احرام در بیت الحرام آب و نان هم دل اندر محرم خلوت سرای شهریار ... «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۶ گرچه اندر کعبه‌ای بیدار باش و تیزرورچه در بتخانه‌ای هشیار باش و پی فشار حج سفری است که انسان مشتاقانه تمام سختیها و مشکلات آن را تحمّل می‌کند مگر آنان که در بند تجمّلاتند و راحت طلب. همرهان با کوه کوهانان به حج رفتند و کرد رسته از میقات و حرم و جسته از سعی و جمار تو هنوز ار راه رعنایی زبهر لاشه‌ای گاه در نقش هویدی گاه در رنگ مهار «۱» حج عملی است صد در صد درونی و قلبی و فقط و فقط برای خدا که: «و لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ البَیْت ...» سنایی می‌گوید بعضی به کعبه می‌آیند ولی فقط با جسم، روح آنها جای دیگر است و به چیزی دیگر مشغول و این چنین حجّی، زحمت بادیه خریدن به سیم است: حسن در بصره پُر بینند لیکن در بصر افزون بدن در کعبه پر آیند لیکن در نظر نقصان صهیب از روم می‌پوید به عشق مصطفایش ساق هشام از مکّه می‌جوید صلیب و آلت رهبان دلا آن‌جا که انصاف است خود از روم دل خیزد تنا آن‌جا که اعلام است از کعبه بود خذلان نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلعم؟! نه در کوی ضلالت بود چندین سالها عثمان! «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۷ سنایی می‌گوید کعبه جای مردان خدا است نه مردان ریا: درکعبه مردان بوده‌اند، کز دل وفا افزوده‌اند درکوی صدق آسوده‌اند محرم تویی اندر حرم «۱» او اظهار تأسّف می‌کند از اینکه مردم خلوص نیّت ندارند و می‌گوید حاجی واقعی بسیار کم است. همه دزدان گنج و دین توانند این سلف خوارگان لحیه دراز همه را رو به سوی کعبه ولیک دل سوی دلبران چین و طراز «۲» *** به شرع اندر ز بهر طوف کعبه زچینی و ز زنگی محرمی کو؟ به عالم در فراوان سنگ و چاه است ولی چون صخره و چون زمزمی کو؟! «۳» غزل، قالب شعرِ لطیف و خوش آیندی است و سنایی در خلال لطائف غزل، لطف حج و کعبه را نموده است: فتادی تو به کعبه من به خاور الاـ تا چند از این دوری و درهم من و خورشید و معشوق و می‌و لعل تو و رکن و مقام و آب زمزم «۴» *** در منای قرب یاران، جان اگر قربان کنند جز به تیغ مهر او در پیش او سمبل مباش ... روی چون زی کعبه کردی رای بتخانه مکن دشمنان دوست را جز حنظل قاتل مباش «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۸ سنایی در همه جا و همه حال به یاد خداست و می‌گوید باید همیشه ذکر او را بر لب داشت: خانه خمّار اگر شد کعبه پیش چشم تو لاف از لبّیک او در خانه خمّار زن «۱» گفتیم که سنایی دو دوره زندگی دارد؛ در دوره اوّل زندگی و شاعری خود وابسته به دربار بوده و بالطّبع در مدح ممدوح سخن گفته، در حقّ او دعا کرده و در آن مدایح به مناسبت از حجّ و کعبه و ... سخن به میان آورده، امیری را مدح کرده است. و از اینکه مدّت هفت ماه به انتظار صله، بر درگاه او انتظار کشیده، درگاه او را به کعبه تشبیه کرده است. و در شکایت از روزگار و بی وفایی مردم و در ضمن تعریف از شعر خود، اقبال مردم را از شعرش به روی آوردن مردم به کعبه تشبیه کرده. سنایی در باب حج و کعبه بسیار سخن گفته و به همین

جهت است که شاعری به نام عارف زرگر در مدح سنایی گفته است: کعبه مقصد تو نیست، بلکه مقصد و مقصود تو خدای کعبه است. تا حریم کعبه باشد قبله اهل سخن تا نعیم سدره باشد طعمه اهل بقا سدره بادت دستگاه بخشش دارالبقا کعبه بادت پایگاه کوشش دارالفنا کعبه و سدره مبادت مقصد همّت که نیست جز «وَیْبقی وَجْه ربِّک» مر تو را کام و هوا «۲»

۱۲- عثمان مختاری

متوفای ۵۴۹ شاعر قرن پنجم و ششم که متعلّق به دوره دوم غزنویان است، همانند دیگر معاصران خود، شاعری مدّاح بوده و با توجّه به شهرت و آوازه کعبه، عید قربان، صفا، مروه و ... در مدایح خود از آن کلمات سود جسته و هر یک را حج در ادب فارسی، ص: ۲۲۹ به مناسبت به پادشاهان امرای منظور نظر خویش نسبت داده است. «۱»

۱۳- سید حسن غزنوی،

(متوفای ۵۵۷ ه. ق.) ملقّب به اشرف، به پاکی و عزّت نفس و علوّ همّت و تقوا و عفاف و زهد و دینداری شهرت داشت ولی در عین حال زمانِ شاعریِ او مصلحت ایجاب می‌کرده که در ظاهر مدّاح سلاطین و امیران باشد، حتّی در لحظات حسّاسی که همه خود را فراموش می‌کنند و محو در حق می‌شوند، او به یاد شاه بهرام غزنوی است و اعمال حج و مناسک آن را برای شاه می‌داند و در آن مکان و زمان برآوردنِ حاجات، حاجت او تقاضا و امید دیدار مجدّد شاه است. باید این نکته را در نظر داشت که شاعر مورد خشم شاه قرار گرفته و پس از مدّتی توقّف در نیشابور از راه بغداد به مکّه رفته و در سال ۵۴۴ این قصیده را سروده است. هرگز بود که باز ببینم لقای شاه شکرانه در دو دیده کشم خاک پای شاه ... «۲» سیّد حدّاقل دو سفر به حج داشته و به زیارت خانه خدا توفیق یافته است. او وقتی در سفر حج خود به زیارت روضه حضرت رسول توفیق یافته قصیده‌ای در چهل و پنج بیت سروده و در آن جمال الدّین محّمد وزیر را، که مرقد پاک حضرت ختمی مرتبت را عمارت کرده، ستوده است. «۳» امیر فخر الدین که از امرای نیکو کار روزگار بوده و به حُجّاج خدمت می‌کرده و به نیازمندان بخشش فراوان داشته. شاعر از خیر اندیشیها و خدمات او در راه مکّه ستایش بسیار کرده و اعمال خیر او را در حدّ اعجاز شمرده است. قصیده‌ای را که در این مورد سروده، می‌توان به عنوان سفرنامه منظوم شمرد. حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۰ من به راه مکّه آن دیدم زفخر روزگار کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار ... این کرامت حق تعالی داند و خلقان که بود از حوالینا الهی لا علینا یادگار «۱» عید اضحی که یکی از آخرین مراسم حج است و قربانی در آن روز انجام می‌گیرد، یادآور از فرزند گذشتگی ابراهیم خلیل علیه السلام است و در واقع یکی از بزرگترین تراژدیهای تاریخ بشریّت. این واقعه الهام بخش شعرا شده و چون یکی از دو عید مهم جهان اسلام است بدین مناسبت مراسمی در تمام کشورهای اسلامی بر پا می‌شده و می‌شود، شاعران نیز این فرصت را مغتنم شمرده به سرودن قصایدی می‌پرداخته‌اند. سیدّ حسن غزنوی نیز به همین مناسبت قصیده‌ای سروده و در آن سلطان سعید خوارزمشاه را ستوده است و به بیان استعاری، او را به حضرت سلیمان نبی مانند کرده است. قصیده در بیست بیت به مطلع زیر سروده شده است: اندرین عید مبارک پی فرخنده اثر بار داده است سلیمان نبی باز مگر «۲» سیّد حسن در راه سفر حجّ خود در سال ۵۴۵ در بادیه عربستان به خواهش امیر الحاج قصیده‌ای در ۲۸ بیت به این مطلع سروده است: جان می‌برد به عشرت حوران گلشنم تن می‌کشد به خدمت دیوان گلخنم «۳» و در ضمن آن به مشکلات و سختیهای سفر و اینکه این سفر روحانی بوده و بالاتر از سفر جسمانی است و گفته است: جسم از تحّمل مشکلات راه نگران است و جان به شوق دیدار، تن را نیز وادار به حرکت می‌کند و در پایان به منکران اسلام هشدار می‌دهد. شاعر آنگاه که توفیق یافته و تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفته با شور و حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۱ هیجان ترجیع بندی در هفت بند و پنجاه و شش بیت سروده و گفته است: یارب این ماییم و این صدر رفیع مصطفی است یارب این ماییم و این فرق عزیز مجتبی

است ... خوابگـاه مصـطفی و کعبه بان از پیش و پس بارگاه و منبر حنّانه‌مان از چپ و راست ... سـلّموا یا قوم بل صـلّوا علی الصّدر الأمین مصـطفی ما جاءَ الّا رحمـهٔ للعالمین منت ایزد را بدین گردون اعلا آمدیم منت ایزد را بدین درگاه والا آمدیم .. سـلّموا یا قوم بـل صـلّوا علی الصّدر الامین مصـطفی مـا جاء الّا رحمـهٔ للعالمین سیّد حسن غزنوی در قصـیده‌ای با مطلع: زهی مبارك فال وزهی خجسته نبی که چرخ بر تو سـعادت کند نثار همی ابوعلی حسن احمد را سـتوده و در سـتایش عظمت بارگاه او گفته است: ... بر او درین دهه عیـد می‌شـتابد خلق چو حاجیـان به سوی کعبه از صـفا و منا چنانکه کعبه ملّت بنا نهاد خلیل خجسـته کعبه دولت بنا نهاده تویی «۱»

۱۴- رشید وطواط،

سعـد الملك محمـد بن عبـدالجلیل عمری کاتب (متوفای ۵۷۳ ه. ق.) از شـعرا و دانشـمندان معروف قرن شـشم است. او در مدرسـه نظامیه بلخ تحصـیل کرده و به خـدمت دربـار خوارزمشاهیان رفته و عـدّه زیادی از امیران و بزرگان را مـدح کرده است. رشید در مدایح خود ممدوحین خویش را سـتوده و از کعبه و صـفا و مروه و ... در حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۲ ستایش آنان استفاده کرده است. او بیش از همه اتسز خوارزمشـاه را سـتوده بطوری که از ۲۲۳ مدیحه او ۱۵۳ قصـیده و ترکیب بنـد و ترجیع بند و ... در مدح اتسز است که سومین پادشاه این سلسله بوده وسی سال فرمانروایی داشته است. رشید در قصاید مدحیّه خود احرار جهان را هوادار او می‌نامـد و زائران او در درگـاهش هماننـد زائران بیـت‌اللّه بیـن صـفا و مروه در حـال حرکـت و رفت و آمدنـد. «۱» در قصـیده دیگر شخصـیّت و مقام و بارگاه اتسـز و صدر او را به صـفا و مروه مانند کرده است که مردم به رفت و آمد مشغولند. «۲» در قصیده دیگرِ شاعر، اتسـز کعبه جلال است و خوارزم و آب آن برای صاحبان شـریعت عرفات و زمزم است. جهاد اتسز برای کعبه است. با عابدان لعبت آزر جهاد تو از بهر حفظ کعبه فرزنـد آزر است «۳» او یکی از بزرگان به نام سـید ضـیاء الدین را در ضمن توصیف بلخ مورد سـتایش قرار داده واحـترام مجلس او را به احـترام کعبهماننـد کرده است. «۴» رشـید وطواط که خود در علوم بلاغی کتاب «حـدائق السّـحر فی دقایق الشّعر» را نوشته، با به کار گرفتن صنعت اعنات، قصیده‌ای در بیست و هفت بیت بدون حرف «الف» سروده و ضمن مدح اتسـز خوارزمشاه گفته است: خدمتش عهده وضـیع و شریف حضرتش کعبه صغیر و کبیر «۵» در ابیات فراوانی از اشعار رشید، کعبه بیش از همه مکانهای مقدّس مورد توجّه بوده است. «۶»

۱۵- اوحد الدّین محمّد بن محمّد انوری،

(متوفای ۵۸۳ ه. ق.) ملقّب به «حجّهٔ الحق» در یکی از قرای ابیورد متولّد شده و در زمینه‌های مختلف؛ مانند ادبیّات، حکمت، فلسـفه، ریاضی، نجوم و ... مهارت داشته است. او مدّاح سلطان سنجر سلجوقی بوده و علاوه بر آن پادشاه، بزرگان دیگری را هم مدح کرده است. انوری از شـعرای معروف قرن شـشم است که مـدّتها در طوس به تحصـیل پرداخته. و در اشـعار خود به حـجّ و کعبه و مکّه به دیـده احترام فراوان می‌نگریسـته است و در ضـمن مدایـح خود به آنهـا اشـاره کرده و گـاهی به حوادث تاریخی حـجّ و مکّه و کعبه توجّه کرده و حتّی داسـتانهایی در ارتباط با حـج سـروده است. معمول بر این بوده و هست که در سوگنـدها به مقدّس‌ترین چیزها و کسان سوگند یاد می‌کنند، انوری خطاب به سـعدالدّین اسـعد او را مدح می‌کند و می‌گوید: به صلاهٔ و زکات و حجّ و جهاد کاصل اسـلام از این چهار درست به حق کعبه و صـفا و منا حق آن رکن کش لقب حجر است ... «۱» آب زمزم با توجّه به سابقه تاریخی و آنچه دربـاره کیفیّت پیـدایش آن گفته شـده در نظر انـوری بسـیار عزیز و ارزشـمند است که در ضـمن مـدح صـدر اجـل خـواجه مهذّب‌الدّین ابوالمحاسن نصـر، در ارزش آن گفته است: ور نسیم لطف تو بر آتش دوزخ وزد دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد و در سـتایش خاقان اعظم سلطان عماد الدین احمد چنین سروده: لطف سبک عنات کوثر کند زدوزخ قهر گران رکابت آتش

کنـد ززمزم و در مـدح رکن الـدّین فیروز شـاه، خـاک پـای او را به آب زمزمماننـد کرده است: فیروز شاه کعبه اقبال رکن دین کز خاک پای او اثر آب زمزم است او وقتی خواجه ناصـر الدّین ابو المظفّر جلال الوزراء را به داشـتنِ «رحمت در عین خشم» می‌ستاید، خشـم او را به آتش دوزخ و رحمتش را به آب زمزم ماننـد می‌کنـد. «۱» انوری خاک در «زینـهٔ الخوایین رضـیهٔ الدین کریمهٔ النساء خاتون» را همانند آب زمزم، صفا دهنده چهره زائران می‌داند. «۲» پیامبر اکرم در اوایل دعوت خود، ناچار به ترک مکّه و هجرت به مـدینه شدنـد و پس از چنـدی با پیروزی پا به مکه گذاشـتند و آن را فتـح کردند، پیروز شاه نیز چنان که انوری آورده: وقتی از بلخ بیرون می‌رود، پس از چندی به آن بر می‌گردد. در این قضیّه انوری بلخ را به مکّه و پیروز شاه را به حضـرت محمد صلی الله علیه و آله تشبیه کرده است! شـکر یزدان را که شد آباد و خرّم تا به‌حشـر قبه اسـلام از این و کعبه اسلام از آن «۳» در جای دیگر باز همین مضـمون را آورده و گفته است: مصـطفی چـون زمکه هجرت کرد مـدّتی مکّه جفت هجران گشت عزّت کعبه عـار عزّی دیـد حرم کعبه جای حرمان گشت «۴» انوری قاضـی حمیـد الـدّین بلخی را کعبه آمال و آرزوها و یاد او را با یاد خدا که زائران در عرفات به زبان می‌رانند مانند کرده است: تو کعبه آمالی و در قافله شـکر هر جا که رودذکر تو گویی عرفات است «۵» این شاعر مدّاح، درگاهِ عالیِ جلال الوزراء مجد الدّین علی را آنقدر مهم جلوه داده حج در ادب فارسـی، ص: ۲۳۵ که کعبه نسبت به آن حسادت می‌کند! «۱» او حتّی خطاب به زین الـدّین عبداللّه می‌گوید: کعبه بدون تو برای من ارزش ندارد و همانند کنشت است و در این مورد به خدا سوگند یاد می‌کند. به خدایی که کعبه خانه اوست! که بود کعبه بی توام چو کنشت «۲» انوری، همانگونه که دیدیم، به برتری کعبه و ارزش معنوی آن واقف است و همیشه چیزهای ارزشمند را به کعبه تشبیه کرده است. سراجی قمی کسی را مدح کرده و انوری بر او ایراد می‌گیرد که: چرا سـخنی را که در ارزش همانند کعبه است در مدح این فرد نالایق به کار برده است. به کعبه سخن اندر چه ذکر او رانی که ذکر او نکنـد هیـچ کافری به کنشت «۳» در ارتباط با خلعت ممـدوح که برای او فرسـتاده، هر چنـد از آن تعریف و تمجید کرده و مایه مباهات خود شـمرده ولی در بیتی می‌گوید: خلعت ممدوح شـرفی به اونبخشیده و شخصیّت او را بالا نبرده است و محملی برای این دعوی خود تراشـیده و آن ولع زیاد به مدح است. از ولوع خویش بر مدح تو ناگه گفتمی پایگاه کعبه را کسوت کجا افزون کند «۴» در جـای دیگر در همین مضـمون گفته است: شـریف کسوت خاص خلیفه را که قضا به مشتری ندهـد بر سـپهر خود کامـد جهان موازنه می‌کرد با کمال تو گفت که کعبه را چه تجمّل فزاید از جامه «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۶ انوری در مـدح ممـدوحین خود از کعبه و مکّه و زمزم و ... زیـاد اسـتفاده کرده است که نقـل همه آنهـا موجب اطـاله کلام و خروج از اصـل تحقیق است که «حـج در ادب فارسـی» است خواهـد شد. هر چند اینگونه ابیات هم به نحوی اهمیت و ارزش حج و کعبه و ... را در نظر شاعر و یا شاعران دیگر مسـلمان و حتی غیر مسـلمان به خوبی نشان می‌دهد. «۱» انوری حتّی در هجـا هم کعبه را به عنوان یک وجود بسـیار عزیز و ارزشـمند مطرح کرده است. خوان خواجه کعبه است و نـان او بیت الحرام نیـک بنگر تـا به کعبه جز به رنـج تن رسی بر نبشته بر کران نان او خطّی سیاه لم تکونوا بالغیه إلّابشقّ الأنفس «۲» زائران بیت‌اللّه وقتی حلقه درِ کعبه را به دست می‌گیرند، خواسته‌های خود را با خدای خود در میان می‌گذارند و از خدای کعبه استدعای برآوردن حاجات خود را دارند. انوری حکایتی در مطـایبه ملکشـاه بـا مردی اعرابی سـروده و مـا بـا نقل آن، که خالی از طنز هم نیست، دفتر شـعرش را پایان می‌بریم: حکایتی است به فضل اسـتماع فرمایند به شـرط آنکه نگیرند از این سخن آزار به روزگار ملکشاه عرابیی حج کول مگر به بارگهش رفت از قضا گه بار سؤال کرد: که امسال قصـد حـج دارم مرا اگر بدهد پادشاه صد دینار چو حلقه در کعبه بگیرم از سـر صدق برای دولت وعمرش دعا کنم بسیار حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۷ چو پادشه بشـنید این سخن به خازن گفت که آن‌چه خواست عرابی برو دو چندان آر برفـت خـازن و آورد و پیش شـه بنهـاد بـه لطـف گفت شه او را که: سـیّد! این بردار سـپاس دار و بـدان کـاین دویست دینـار اسـت صداست زاد تو را و کرای و پای افزار صَدِ دگر به خموشانه می‌دهم رشوت نه بهر من زبرای خدای را زنهار که چون به کعبه رسـی هیچ یاد من نکنی که از وکیل در بد تباه گردد کار «۱»

۱۶- جمال الدّین عبدالرزّاق اصفهانی

(متوفای سال ۵۸۸) شاعری آزاده بود. او در مقابل قدرتهای زمان می‌ایستاد؛ از جمله در مقابل مجیرالدین بیلقانی، که از طرف اتابکان آذربایجان حاکم اصفهانی بوده و از مردم اصفهان مذمّت نموده، به شدّت ایستاد و او را به عذرخواهی واداشت. این شاعر آزاده در سال ۵۸۸ ه. ق. درگذشته است. وی چند قصیده زیبا درباره حج سروده و کم و بیش به فلسفه حج اشاراتی کرده است؛ از جمله در قصیده‌ای در مدح معین الدّین حسین، هنگام ادای حج، سروده است. می‌توان نظر شاعر را در این رابطه دید. شاعر می‌گوید کسانی که عزم حج می‌کنند، باید خطرات را بپذیرند. از آتش کشنده و مار گزنده، ترس و وحشتی نداشته باشند. از بلاها و حتی مرگ نترسند. تمام مرادها و خواسته‌های مادّی خود را زیر پا بگذارند. فکر خودخواهی و شهرت طلبی را از سر بدر کنند. رنج سفر و دوری از زن و فرزند را برخود هموار کنند. از منصب و مقام و بزرگی دل بکنند و بنده محض خدا شوند. در مقابل هیچ مشکلی لب به شکوه نگشایند و دیگر حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۸ درباره شهر و دیار و خانواده خود سخنی نگویند و خلاصه اینکه از همه چیز چشم بدوزند و به امید رسیدن به کعبه، تمام سختیها را تحمّل کنند؛ زیرا: ... مقبلان را چو وحی باشد رای همه اندیشه استوار کنند پس برهنه شوند چون شمشیر تا که با نفس کارزار کنند جان روحانیان قدسی را وقت لبّیک شرمسار کنند چیست رمی الجمارنزد خرد نفس امّاره سنگسار کنند چون به موقف رسند از پس شوط سنگ آن راه اشکبار کنند ... چون عروس حرم کند جلوه جان شیرین برو نثار کنند ... وز پیِ بوسِ خال رخسارش سرفشانند و جان نثار کنند ... حبشی صورتی که سلطانان دست بوسش هزار بار کنند ... روشنان فلک برای شرف کحل اغبر از آن غبار کنند حور خلخال ناقه حجّاج بهر تشریف گوشوار کنند ... تا همی کعبه را به هر دو جهان مأمن هر گناهکار کنند حرم کعبه باد کعبه خلق تاکش از کعبه یادگار کنند «۱» *** شاعر در مدح محمّد قوام الدین قصیده‌ای در پنجاه و یک بیت سروده به مطلع: هزار منّت و شکر خدای عزّوجّل که سوی صدر خرامید باز صدر اجل ... و در ضمن آن گفته: دو کعبه دیدند امسال حاجیان به عیان نه آن چنان که دو بیننده دیده احوال حج در ادب فارسی، ص: ۲۳۹ یکی است کعبه حجّاج و عرضه گاه دعا یکی است قبله محتاج و تکیه گاه امل حریم هر دو میادین حرمت است و قبول یمین هر دو محلّ میامن است و قبل ... چو گرد کعبه کشیدی تو دایره زطواف کشیده گشت خطی بر همه خطا و زلل زخطّ و دایره ای کز طواف و سعی کشند صحیفه حسنات تو گشت پر جدول مثال کعبه و سعی تو مرکز و پرگار نشان‌حلقه و دست تو همچو گوی انگل ... «۱» رکن الدّین صاعد از سفر حج بازگشته و جمال الدّین عبد الرزّاق قصیده‌ای در پنجاه و چهار بیت در این مورد سروده است، با مطلع: ای زده لبّیک شوق از غایت صدق و صفا بسته احرام وفا در عالم خوف ورجا ... و در آن، با تعقیب مسیر حرکت رفت و برگشت ممدوح، اعمال او را ستوده و مقدم او را در هر نقطه، منبع خیر و برکت شمرده و به درگذشت فرزند او اشاره کرده است. ای چو ابراهیم آزر کرده فرزندی فدا وی چو ابراهیم ادهم کرده ملکی را رها ... عشق بیت‌اللَّه تو را از خویشتن انـدر ربـود همچـو عشق شـمع کز خـود می‌بردپروانـه را ... تو مجرّد گشته از جمله علایق مردوار اندرآن‌موقف که هرکس می‌شدازجامه جدا حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۰ صوفیانه گفته ترک دوخته و اندوخته گشته از جامه برهنه همچو تیغ اندر وغا ... کعبه خود داند کجز تو هیچ حاکم در عمل گرد او هرگز نگشت الّا در ایّام بلا ... «۱» با نقل ابیاتی چند از قصیده سی و هشت بیتی و تحلیل قصیده، که در تهنیت حج سروده، بررسی حج در شعر جمال الدّین عبدالرزّاق را به پایان می‌بریم: ای مُحرمِ خانه محرّم وی مَحرم کعبه معظّم ... چون بهر ادای این فریضه شد پای تو در رکاب محکم بربسته میان برای سختی واسباب طرب شکسته بر هم توفیق تو را رفیق و همراه جبریل تو را ندیم و همدم شاعر در طول قصیده، پرچم ممدوح را بر بسته از موی حوران بهشتی دانسته و به سختیهای راه اشاره کرده و آنها را همچون خوان رستم مخوف شمرده و ممدوح خود را به صورت و سیرت ابراهیم ادهم و در لطافت و صفا به نسیم جانبخش مانند کرده و گفته است: زهره زسماع و وجد لبّیک بر چرخ گسسته زیر بابم قربان تو را حمل همی

رانـد جبریـل از این بلنـد طـارم تو رفته در آسـتان کعبه چون روح در آستین مریم گه در دل کعبه چون سویـدا گه گشـته سواد عین زمزم خوش خوش به زبـان حـال گویـان در روی تو کعبه خیر مقـدم ... بر کعبه حجر سواد عین است روشن شـده زو فضای عالم ... این خیر که شد تو را میسّر بهتر زهزار ملکت جسم «۲»

۱۷- افضل الدّین بدیل علی نجّار شروانی،

(متوفای سال ۵۹۵ ه. ق.) از شـعرای بزرگ قرن شـشم است. خاقـانی شِرْوانی بیش از همه شاعرانی که در این رساله مورد تحقیق و بررسـی قرار گرفته‌انـد، درباره حـج سـخن گفته است، مثنوی «تحفـهٔ العراقین» خاقانی را می‌توان جزو سـفرنامه‌های حج منظور کرد. شاعر در تحفـهٔ العراقین علاوه بر مواردی که به صورت پراکنده؛ همانند دیگران از کعبه و زمزم و صـفا و مروه و ... به صورت تشبیه و اسـتعاره و ... برای مدح ممدوحین خود سود جسـته، از همان لحظه که قدم به بادیه حجاز گذاشـته، به توصیف آن مشغول شده و گفته است: در عرصه بادیه نَهِی روی نه بادیه بل ریاض خود روی ... چون وادی ایمن از کرامت همشیره وادی قیامت زانـدیشه مرد هیأت انـدیش اندازه عرض و طول او بیش از نور هزار حلّه بروی وز حور هزار جلوه دروی ... روح اللَّه ساخته به ذاتش دارو کده‌ای زهر نبـاتش از بوی گیـاش خـادم پیر خـط سبز کنـد زهی عقـاقیر ... ثور و حمـل انـدرو گیا چر حوت و سـرطان به مصـنعش در «۱» بیابانهای خشک و بی آب و علف و لم یزرع و انباشته از مار و سوسمار و پوشیده از خار مغیلان، در نظر یک عاشق دلباخته و شیفته دیـدار بـا دلـدار، چگونه جلوه‌گری کرده است، بیابـانی که در قـدم به قـدمش دزدان در کمیننـد و قوافل را غارت می‌کننـد، وادی ایمنش نامیـده، شـنهای روانِ بیابانهای خشک در نظر شاعر ما همچون حوران بهشتی جلوه گری می‌کننـد! خاقانی آنگاه که قـدم به بطحا می‌گـذارد و شتران حاج را می‌بینـد و صـدای زنگ آنها را می‌شـنود، به توصـیف می‌پردازد و سـخنش یادآور قصـیده داغگاه فرخی سیسـتانی است، صدای زنگ شتران حاج در گوش خاقانی خوش آیند است که آنها را به صداهای حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۲ آسـمانی تشبیه کرده و از آن هم برتر شـمرده است. برخوان فلک صـلا شـنیدن از رضوان مرحباشـنیدن الحان زبور در مزامیر یا حیّ مؤذنان به شـبگیر ... آواز خروس در شب هَجر دستان تبیره‌زن گه فجر این جمله خوش است لیک درسر آواز درای ناقه خوشتر «۱» رهروان بیت‌اللَّه وقتی به میقات می‌رسـند برای عمره تمتّع احرام می‌بندنـد آیی به حواله گاه احرام میقاتگه خواص اسـلام خاقانی قصـد آن نـدارد که مناسـک حـج را به دیگران بیاموزد. او می‌گویـد: اعمال مناسک ار نـدانی از مجتهـدانش بازخوانی او به فلسـفه احرام توجّه کرده و گفته است: احرام دور ریختن تمام آن چیزهایی است که مایه تمایز است. همه باید لباس معمولی و رسمی خود را از تن درآورند و لباس یکرنگ و بدون هیچگونه مشخصّه خاص را بپوشند. افکنده مهان حمایل از بَر بنهاده سران عمامه از سر ... از شـاخ به مـاهِ دی تهی تر امّـا زبهـار نو بهی تر عریـانی هست زیب مردان عریـان تیغ است روز میـدان «۲» شـاعر عرفات را به مانند صحرای محشر دیده است که حج گزاران همچون جنّ ذو انس در آنجا حاضر شده‌اند. خلق دوسرای حاضر آنجا میعاد و معاد ظاهر آنجا بینی دو هزار جیش از این جنس گرد عرفـات جنّی و انس جبـل الرّحمه کوهی است میـان عرفـات و منـا، گفته‌انـد آدم و حوّا یکـدیگر را در آنجا یافتند و به هم رسـیدند. ارزش و اهمیّت این کوه از نظر سابقه تاریخی بیش از هر کوه دیگری است، حجّاج در این محـل به دعـا و نیـایش می‌پردازنـد. خاقانی به اهمیت آن نظر دارد و به حوادثی که در آن اتّفاق افتاده اشاره کرده و گفته است: پس بر سـر کوه رحمت آیی آن قبّه عهد آشـنایی آدم به سرش فراز رفته طاق آمده جفت باز رفته جودی همه ساله در طوافش العبد نوشته کوه قافش «۱» مشـعر الحرام محـلّ اجابت دعا است. خاقانی از جمعیّت انبوهی که در آنجا اجتماع می‌کننـد و به دعا و نیایش مشـغول می‌شوند چنین سـخن گفته است: آن جای اجابت دعاهاست ملجاء انابت از خطاها است ... انبه بینی چو روز محشر از معشر جنّ و انس مشـعر و از آنجا راهی منا و محلّ رمی جمرات می‌شوند و شـیطان را سنگباران می‌کنند. زانجا سوی جمره درکشی راه از شعله عشق بر کشی آه مردم همه سنگ بار بینی دیوان همه سنگسار بینی روح از پی قهر دشمنانش عرّاده نهاده در میانش سنگی که

زدستها بجسته پیشانی اهرمن شکسته هر سنگ در آن مبارک اوطان چون نجم شهاب و رجم شیطان «۲» شاعر پس از شرح رمی جمرات و قربانی و تعریف و توصیف قربانگاه، به مکّه می‌آید و در تعریف آن و امنیّت مکّه سخن می‌گوید و به در امان بودن خود مکّه از ویرانی، اشاره می‌کند. حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۴ زانجا ره مکّه پیش گیری تشریف زمکّه بیش گیری ... پاکان که طریق مکّه پویند بسم‌اللَّه و بسم مکّه گویند ... دانم که به فرّ کعبه پاک مکّه زحوادث است بی باک تا کعبه درون اوست ساکن شد ساحت او زساعت ایمن مکّه به مکانت آسمان است کعبه به محل قطب از آن است کعبه وطن اندرو گزیده بحری به جزیره در خزیده گویی که به کنج تنگ پهنا گنجی است نهاده آشکارا عرشی که فلک به ساق دارد سر بر سر کعب کعبه آرد آن دار الانس جان پاکان وین بیت الامن دردناکان ... در وصف کعبه ادامه می‌دهد: از یارب رهروان یکایک ایوان فلک شده مشبّک رخنه شده زآه عاشقانه بام نهم آبگینه خانه ... از خلقان صفرگشته آفاق در کعبه الوف الوف عشّاق «۱» حجرالأسود و زمزم از متعلّقات کعبه و مکّه است که بیش از همه ارزش و بعد تاریخی دارد. خاقانی در توصیف آنها گفته است: بینی حجرش بلال کردار بیرون سیه و درون پرانوار آن سنگ زر خلاصه دین بر چهره کعبه خال مشکین ... از سنگ سیه چو باز گردی زی زمزم راه در نوردی زآنجا گذرت به زمزم افتد چشمت به سواد اعظم افتد ... با صفوت زمزم مطهّر محتاج طهارت است کوثر «۲» گفتیم که تحفهٔ‌العراقین خاقانی سفرنامه منظوم است که شاعرِ توانایِ شروان حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۵ مشاهدات خود را در سفر حج، که با اجازه شروانشاه انجام داده، سروده است و اشاره کردیم که حدود سی صفحه کتاب و قریب چهار صد بیت در مورد تعریف و توصیف مکّه و کعبه و اماکن و متعلّقات آنها است. چون نقل تمام موجب ملال خواهد بود به هر کدام اشاره‌ای کوتاه کرده می‌گذریم: در خطاب به کعبه گفته: ای قطب مراد جان مردان گِردت چو بنات نعش گردان ... مانی به عروس حجله بسته در حجله چهار سو نشسته ... خاقانی از اینکه پوشش کعبه از بافته‌های غیر مسلمانان است، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: افسوس که جای شرمساری است مرکوب نه در خور عماری است دارنده هاشمی شعاری پس جامه رومیان چه داری؟! ... کرده است حق از صوا بدیدت خاقانی را درم خریدت خاقانی از این کثیف منزل دارد به تو روی خیمه دل ... وی آنگاه کعبه را موجب آرامش و قرار عالم و اساس هستی می‌شمرد و به اعتقاد دیرینه‌ای که محلّ کعبه را مادر کره زمین می‌دانند، نظر دارد و می‌گوید: در جمله قرار عالم از تواست اجزای زمین فراهم از تو است گر نقل کنی زمنزل خاک از هم بشود مفاصل خاک سنگ تو اساس هشت مأوی است چاه تو پناه هفت دریا است ... چون از تو حیات خلق دانم حاشا که تو را جماد خوانم و با یادآوری داستان ابرهه و احتمالًا حمله قرامطه، به تلمیح گفته است: با سنگ تو هر که داشت غضبان مرغانش کنند سنگ باران ... چون طلعت کعبه دیده باشی در ظلّ وی آرمیده باشی «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۶ خاقانی در پایان تحفهٔ العراقین سبب و نحوه سرودن این اشعار را بیان کرده و گفته است: دانی که بدان هدایت آباد توفیق مدیحم از چه افتاد ... من این همه گوهر از سر کلک راندم به چهل صباح در سلک «۱» خاقانی برای بار دوم می‌خواست به حج برود ولی شروانشاه به او اجازه سفر نداد. او از شروان فرار کرد ولی گرفتار مأموران شروانشاه شد و به زندان افتاد. تا اینکه در سال ۵۶۹ به شفاعت عصمت الدّین دختر فریدون، مورد عفو اخستان قرار گرفت و بار دیگر به حج رفت. در بازگشت از این سفر حج بود که فرزندش رشید الدین در سن ۲۱ سالگی در گذشت. خاقانی علاوه بر تحفهٔ العراقین در دیوان اشعارش نیز قصاید غرّایی در وصف و مدح کعبه و مکّه و مدینه و ... سروده که هر یک در جای خود قابل توجّه و بیانگر نکته خاصّی از دیدگاه خاقانی است. درباره حج و متعلّقات آن و ارادت قلبی خاقانی و تأثیر عمیقی که این زیارتها بر او گذاشته است، از آنها کاملًا هویدا است. اشعار خاقانی در وصف کعبه بسیار ارزنده است. از این رو، قصیده‌ای از وی را تحت عنوان «با کورهٔ الأثمار و مذکورهٔ الأسحار» خواصّ مکّه به زر نوشتند. در این قصیده صدو نه بیتی با چهار بار تجدید مطلع در وصف کعبه و مکّه و دیگر متعلّقات آنها سخن گفته و به مناسک حج پرداخته است. خاقانی به شاعر صبح معروف است. او قصیده را با این مطلع آغاز می‌کند که: صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش ... حاجیان در لباس سفید احرام قرار می‌گیرند و

برای انجام اعمال، به حرکت در می‌آیند. خاقانی خورشید را به خاطر نورانیّت و سفیدیش به انسانهای مُحرم تشبیه کرده، حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۷ به او جان داده و به حرکت واداشته است: مانا که مُحرم عرفات است آفتاب کاحرام را برهنه سرآید زخاورش هر سال مُحرمانه رداگیرد آفتاب وز طیلسان مشتری آرند میزرش با این باور که عیسی مسیح در آسمان چهارم است و خورشید نیز در آسمان چهارم، گفته است: بل قرص آفتاب به صابون زند مسیح کاحرام را عذار سپیداست در خورش بینی به موقف عرفات آمده مسیح از آفتاب جامه احرام در برش پس گشته صد هزار زبان آفتاب وار تا نسخه مناسک حج گردد از برش نشگفت اگر مسیح درآید زآسمان آرد طواف کعبه و گردد مجاورش کامروز حلقه در کعبه است آسمان حلقه زنان خانه معمور چاکرش بل حارسی است بام و در کعبه را مسیح زانست فوق طارم پیروزه منظرش سر حدّ بادیه است روان پاش برسرش تریاق روح کن زسموم معطّرش گوگرد سرخ و مشک سیه خاک و باد اوست باد بهشت زاده زخاک مطهّرش ناف زمی است کعبه مگر ناف مشک شد کاندر سموم کرد اثر مشک اذفرش حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۸ خونریزیی دیت مشمر بادیه که هست عمر دوباره در سفر روح پرورش ... دریای پر عجایب وز اعراب موج زن از راحله جزیره و از مکّه معبرش ... ظن بود حاج را که مگر آب چشم من جیحون سبیل کرد بر آن خاک اغبرش یا شعر آبدار من از دست روزگار نقش الحجر نمود بر آن کوه و کردرش اینک مواقف عرفاتست بنگرش طولش چو عرض جنّت وصد عرش اکبرش ... جبریل خاطب عرفاتست روز حج از صبح تیغ و از جبل الرّحمه منبرش ... سپس به وصف منا و قربانگاه پرداخته و گفته است؛ هر انسان‌مؤمنی در منا نفس خود را در حقیقت قربان می‌کند: خاک منا زگوهر ترموج زن چوآب از چشم هر که خاکی و آبی است گوهرش آورده هر خلیل دلی نفس پاک را خون ریخته موافقت پور هاجرش استاده سعد ذابح و مرّیخ زیردست حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش گفتی زانبیا و امم هر که رفته بود حق کرده در حوالی کعبه مصدّرش ... زمزم بسان دیده یعقوب داده آب یوسف کشیده دلو ز چاه معقّرش ... خاقانی آرایش کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت داده است. از سخن او چنین بر می‌آید که پیشینه بنای کعبه را به پیش از ابراهیم می‌رساند. وان کعبه چون عروس کهنسال تازه روی بوده مشاطه بسزا پور آذرش خاتونی از عرب همه شاهان غلام او سمعاً و طاعهً سجده کنان هفت کشورش حج در ادب فارسی، ص: ۲۴۹ خاتون کائنات مربّع نشسته خوش پوشیده حلّه و زسر افتاده معجرش اندر حریم کعبه حرام است رسم صید صیّاد دست کوته و صید ایمن از شرش خاقانی است هندوی آن هندوانه زلف وان زنگیانه خال سیاه مدوّرش ... خاقانی از ستایش کعبه چه نقص دید کز زلف و خال گوید و کعبه برابرش نی‌نی به جای خویش نسیبی همی کند نعتی‌است زانِ دلبر وکعبه است‌دلبرش خال سیاه او حجرالأسود است از آنک ماند به خال و زلف به خم حلقه درش حجرالأسود پیشنه بهشتی دارد؛ خاقانی در ارزش و قداست آن می‌گوید: که نباید آن را تنها از دید یک قطعه سنگ سیاه نگریست: سنگ سیه مخوان حجر کعبه را از آنک خوانند روشنان همه خورشید اسمرش گویی برای بوس خلایق پدید شد بر دست راست بیضه مهر پیمبرش خاقانی آن چنان شیفته و دلداده کعبه است که وقتی به کعبه می‌رسد می‌خواهد جان خود را نثار کعبه کند امّا افسوس می‌خورد که جان او قابل و لایق چنین پیش‌کشی نیست. خاقانیا به کعبه رسیدی روان بپاش گرچه نه جنس پیش‌کش است‌این محقّرش دیدی جناب حق جُنُب آرزو مشو کعبه مطهّر است جنب خانه مشمرش با آب و جاه کعبه وجود تو حیض تست هم زآب چاه کعبه فروشوی یکسرش ... و پس از این، به پند و اندرز گفتن پرداخته و وقتی انسان را در اوج احساسات قرار داده، او را به ترک تعلّقات دنیاوی ترغیب کرده و سپس با آوردن بیت تخلّص، قصیده خود رابه مدح ممدوح خود، ملک الوزا جمال الدّین اصفهانی، کشانده و او را به عنوان معمار کعبه ستوده است. حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۰ سوگند خور به کعبه همه کعبه داند آ نک چون من نبود و هم نبود یک ثناگرش شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست یارب چو کعبه دار عزیز و معمّرش «۱» *** خاقانی مدّتی گرفتار زندان شد و سرانجام در زمان سلطنت اخستان بن منوچهر در سال ۵۶۹ با وساطت عصمت الدّین دخت فریدون، بار دیگر اجازه سفر حج گرفت. او در مدح شفیع خود قصیده‌ای سروده و در ضمن گفته است که من در سرودن این قصیده طمعی مادّی ندارم و فقط می‌خواهم اجازه سفر حج مرا

از شاه بگیری، قصیده در ۷۵ بیت است به مطلع: حضـرت ستر معلّا دیده‌ام ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام در وصف دربار سلطان گفته است: کعبه است ایوان خسرو کانـدراو ستر عـالی را هویـدا دیـده‌ام ... کعبه را باشـد کبوتر در حرم در حرم شـهباز بیضـا دیـده‌ام ... پیشت آرم کعبه حق را شـفیع کآسـمانش خاك بطحا دیده‌ام ... کز پی حج رخصـتم خواهی زشاه کاین سـفر دل را تمنّا دیده‌ام «۲» خاقانی در همان حال که شـیفته بیت‌اللَّه است، با دید انتقادی به وضع اجتماعی و طرز برگزاری حجّ حجّاج نگریسـته و در قصیده‌ای به مطلع: هر صبح سر زگلشن سودا برآورم وز سوز آه بر فلك آوا برآورم ... از ایّام شکایت کرده و حسب حال خود را بیان کرده و غصّه های خود را از آلودگان دهر بازگو نموده است و از اینکه داور فریاد رسی نمانده در مقام مصلّی فریاد برآورده و حج در ادب فارسـی، ص: ۲۵۱ چنیـن سـروده است: تـا کی برغم کعبه نشـینان عروس وار چـون کعبه سـر زشـقّه دیبـا برآورم اولی‌تر آنکه چـون حجرالأسـود از پلاس خود را لباس عنبر سارا برآورم ... اعرابیم که بر پی احرامیان روم حـج از پی ربودن کالا برآورم ... امسال اگر زکعبه مرا بازداشت شاه زین حسرت آتشـی زسویـدا برآورم گربخت باز بر در کعبه رسانـدم کاحرام حـجّ و عمره مثنّا برآورم سـی سـاله فرض بر در کعبه قضـا کنم تکبیر آن فریضه به بطحـا برآورم حرّاق وار در زنم آتش به بوقـبیس زآهی که چـون شـراره مجزّا برآورم از دست آن که داور فریادرس نماند فریاد در مقام مصـلّا برآورم زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان طوفان خون زصـخره صمّا برآورم دریای سـینه موج زند زآب آتشـین تاپیش کعبه لؤلؤی لالا برآورم برآسـتان کعبه مصـفّا کنم ضـمیر زو نعت مصطفای مزکّا برآورم دیباچه سـراچه کلّ خواجه رسل کز خـدمتش مراد مهنّا برآورم ... و سـرانجام عقـده دل را می‌گشاید که: کی باشد آن زمان که رَسَم تـا به حضـرتش آواز «یا مُغیث اغِثْنا» برآورم از غصّه‌ها که دارم از آلودگان دهر غلغل درآن حظیره علیا برآورم دارا و داور اوست جهـان را، من از جهـان فریـاد پیش داور دارا برآورم «۱» خاقانی در مدح همین عصـمت الدّین چند قصـیده دیگر هم سـروده است؛ از جمله قصـیده‌ای بـا ردیف «کعبه» در سـی و شـش بیت به مطلع: ای در حَرَمَت نشـان کعبه درگاه تو را مکان کعبه و ضـمن مـدح ممـدوح به پاره‌ای از حوادث تاریخی؛ از جمله تاریخچه بنای کعبه حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۵۲ اشـاره کرده و گفته است: حق کرد خلیـل را اشـارت تا کرد بنا بسان کعبه ... مسأله حجاب و انجام واجبات دینی از ازمنه قـدیم مطرح بوده یك ارزش شـمرده می‌شـده است؛ لـذا خاقانی درباره ممـدوح خود گفته است: چنـدان که مجاور حجابی درای صـفت نهان کعبه ... هر پنـج نماز چون کنی روی سوی در کامران کعبه بر فرق تو اختران رحمت بارند ز آسمان کعبه ... دولت شده در ضمان عمرت چون ملّت در ضمان کعبه «۱» و بـاز وقـتی همین عصـمت الـدّین به زیـارت کعبه رفته بود، خاقـانی قصـیده‌ای در مـدح وی گفته و اعتقـادات او را مورد ستـایش قرار داده است: ای در عجـم سـلاله اصـل کیان شـده وی در عرب زبیـده اهل زمان شـده شاعر طواف کعبه و مشاهـده آن و بوسیدن حجرالأسود را مایه شـرف و بزرگی دانسـته است که مردم پس از مراجعت حاجی به دیـدن او می‌روند و او را می‌بوسـند و مـدّتی به سـخنان او گوش فرا می‌دهنـد و این دیـد و بازدیـدها خود می‌توانـد منشأ برکاتی باشـد: تو میهمان کعبه شده هفته‌ای و باز همشـهریان کعبه تو را میهمان شـده ... تو هفت طوف کرده و کعبه عروس وار هر هفت کرده پیش تو و عشق دان شـده نظاره در تو چشم ملایك که چشم تو دیده جمال کعبه و زمزم فشان شده تو بوسه داده چهره سـنگ سیاه را رضوان زخاك پای تو بوسه سـتان شـده ... گر زخم یافته دلت از رنـج بادیه دیدار کعبه مرهم راحت رسان شده ... یکی از فلسفه‌های حج رمز قربانی است که عبارت از کشـتن نفس امّاره می‌باشـد. خاقانی ممـدوح خود عصـمت الدّین را در این قصـیده به این توفیق رسانده و گفته است: خون بهیمه ریخته هر میزبان به شـرط تو خون نفس ریخته و میزبان شـده ... تو شب به روضه نبوی زنـده داشـته عین اللّهت به لطف نظر پاسـبان شده «۱» شـاعر در قصـیده‌ای به مطلع: پیش که صـبح بر درد شـقّه چتر چنبری خیز مگر به برق می برقع صـبح بردری به بهـانه مـدح جلال الـدّین ابوالمظفّر شـروانشاه، درباره مراسم عیـد قربان، عرفات، مشـعر الحرام و ... سـخن گفته. با وجودی که وی قصاید بسـیار زیبایی در تعظیم حـج و کعبه و دیگر اماکن مقـدّسه دارد، گاهی نیز به مناسبت، به مدح پرداخته و در تغزّل قصاید از حج و کعبه و ... طوری استفاده کرده که به ظاهر ارزش آنها را زیر سؤال برده، هر چند می‌توان تغزّلها را عارفانه پنداشت وگفت از حجّ و کعبه به

عنوان بهترینها سود جسته ولی به جای توجّه کردن به ظاهر، به باطن نظر داشته و منظورش از می و میکده و خُم و جام و زلف و ... مفاهیم اصطلاحی عارفانه بوده است زیرا: اصطلاحاتی است مر ابدال را که از آن نبود خبر اقوال را «۲» خاقانی که به شاعر صبح مشهور است در این قصیده چنین ادامه می‌دهد: روز رسید و محرمان عید کنید زین سبب روز چو محرمان زند لاف سپید چادری در عرفات بختیان بادیه کرده پی سپر ما و تو بسپریم هم بادیه قلندری حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۴ در عرفات عاشقان بختی بی خبر تویی کز همه بارکش تری وزهمه بی خبر تری دی به نماز دیگری موقف اگر تمام شد چون تو صبوح کرده‌ای مرد نماز دیگری ورسوی مشعرالحرام آمده‌اند محرمان محرم می‌شویم ما، مکیده کرده مشعری ور به منا خورد زمین خون حلال جانوران ما بخوریم خون رز تا نرسد به جانوری ... سنگ فشان کنندخلق از پی دین به جمره در ماهمه جان فشان کنیم‌از پی خم به می‌خوری ور به طواف کعبه‌اند از سرپای مردمان ما و تو و طواف دیر از سر دل نه سرسری ور همه سنگ کعبه را بوسه زنند حاجیان ما همه بوسه گه کنیم آن سر زلف سعتری کوی مغان و ما و تو هر سر سنگ کعبه‌ای دردتو کرده زمزمی دست تو کرده ساغری ... کعبه به زاهدان رسد، دیر به ما سبوکشان بخشش‌اصل‌دان‌همه، ما و تو زان میان بری ... گر حج و عمره کرده‌اند از درکعبه رهروان ماحج و عمره می‌کنیم از در خسروسری «۱» همو در قصیده دیگری به مطلع: چون صبحدم عید کند نافه گشایی بگشای سرخم که کند صبح نمایی ضمن استفاده از همین کلمات، کعبه و زمزم و حجرالأسود و احرام، خاقان کبیر ابوالمظفّر اخستان بن منوچهر بن فریدون را مدح کرده است. هر چند به حسب ظاهر بعضی از ابیات قصیده مردود و غیر قابل توجیه است ولی هدف عمده شاعر مذمّت از ریا و تظاهر بوده است که بعضی دین فروشان روزگار شاعر بدان مبتلی بوده‌اند. خاقانی در این قصیده گفته است: گر مُحرم عیدند همه کعبه ستایان تو محرم می باش و مکن کعبه ستایی ... یا میکده یا کعبه و یا عشرت و یا زهد اینجا نتوان کرد به یک دل دو هوایی ... «۱» خاقانی در قصیده‌ای غرّا، که در بیش از صد بیت با سه بار تجدید مطلع در جوار کعبه معظّمه انشا کرده، به شرح منازل از بغداد تا مکّه و مسالک حج پرداخته، بطوری که اعتقاد قلبی او را نسبت به معنویّت حج می‌توان از خلال ابیات دریافت: شب روان در صبح صادق کعبه جان دیده‌اند صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند ازلباس‌نفس عریان مانده چون ایمان و صبح هم به صبح از کعبه جان روی ایمان دیده‌اند ... وادی فکرت بریده محرم عشق آمده موقف شوق ایستاده کعبه جان دیده‌اند ... خوانده‌اند از لوح دل شرح مناسک بهر آنک در دل از خطّ یداللَّه صد دبستان دیده‌اند ... در طواف کعبه جان ساکنان عرش را چون حلیّ دلبران در رقص و افغان دیده‌اند این زائران وقتی به طواف می‌آیند- همچون حضرت آدم علیه السلام که فرشتگان او را حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۶ می‌بینند و می‌گویند: ما دو هزار سال پیش از تو طواف کعبه کرده‌ایم- عرشیان را در طواف می‌بینند که عاشقانه بر گرد خانه محبوب در حرکتند، آنان همچون ماهی‌هایی هستند که به آب رسیده باشند. در حریم کعبه جان محرمان الیاس وار علم خضر و چشمه ماهیّ بریان دیده‌اند در طریق کعبه جان ساکنان سدره را همچو عقل عاشقان سرمست و حیران دیده‌اند کشتگان کز کعبه جان باز جانور گشته‌اند ماهی خضراند گویی کآب حیوان دیده‌اند کعبه جان زان سوی نُه شهر جوی و هفت دِه کاین‌دو جارا نفس‌امیر و طبع دهقان دیده‌اند بر گذشته زین ده و زان شهر و در اقلیم دل کعبه جان را به شهر عشق بنیان دیده‌اند از این رو حجّ خاصان چنین است که: خاصگان دانند راه کعبه جان کوفتن کاین ره دشوار مشتی خاکی آسان دیده‌اند کعبه سنگین مثال کعبه جان کرده‌اند خاصگان این را طفیل دیدن آن دیده‌اند هر کبوتر کز حریم کعبه جان آمده زیر پرّش نامه توفیق پنهان دیده‌اند آری حجّ واقعی حجّی است که حاجی به معنویّت و عمق اعمال و مناسک حج توجّه کند نه به ظواهر، بدون درک فلسفه و عمق اعمال. این زائران ابتدا طواف کعبه جان می‌کنند، خدا و خانه او را در دل خود زیارت می‌کنند سپس اعمال و مناسک را انجام می‌دهند: عاشقان اوّل طواف کعبه جان کرده‌اند پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده‌اند حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۷ تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده‌اند دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند عشق بر کرده به مکّه آتشی کز شرق و غرب کعبه راهرهفت کرده هفت مردان دیده‌اند ... جبرئیل استاده چون اعرابیِ اشتر سوار کز پی حاجش دلیل ره نوردان دیده‌اند ... مکّه و کعبه، و به طور کلّی

حجاز، در نظر حاجیان واقعی از ارزش والایی برخوردار است. آنها این سرزمین را سرزمین نزول وحی می‌دانند؛ جایی که خداوند محمد امین را به پیامبری برگزید آنگاه به او فرمان قیام علیه جهل و ظلم و فساد داد و او را به راهنمایی و رهبری مردم فرمان داده که: هین قم اللّیل که شمعی ای همام شمع دائم شب بود اندر قیام ... باش کشتیبان دراین بحر صفا که نوح ثانی‌ای ای مصطفی ره شناسی می‌باید بالباب هر رهی را خاصه اندر راه آب هین روان کن ای امام المتّقین این خیال اندیشگان را تایقین «۱» واز این روی افلاك را در برابر این سرزمین ناچیز می‌انگارند و آسمان را در برابر آن، از حرکت باز می‌دارند که: دایره افلاك را بالای صحن بادیه کم زجزم نحویان بر حرف قرآن دیده‌اند بادیه باغ بهشت و بر سر خوانهای حاج پَرّ طاووس بهشتی را مگس ران دیده‌اند ... از پی حج در چنین روزی زپانصد سال باز بر در فید آسمان را منقطع سان دیده‌اند ... حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۸ از بسی پرّ ملك گسترده زیر پای حاج زیر پای فرش سندس الوان دیده‌اند ... از نشاط کعبه در شیر زقوم احرامیان شیره بستان قرین شیر پستان دیده‌اند ... کوه رحمت حرمتی دارد که پیش قدر او کوه قاف و نقطه فا هر دو یکسان دیده‌اند ... هشتم ذی حجّه در موقف رسیده چاشتگاه شامگه خود را به هفتم چرخ مهمان دیده‌اند ... این حجّ خاقانی، حجّ اکبر بوده است؛ زیرا روز عید قربان مصادف با جمعه بوده، لذا گفته است: حجّ ما آدینه و ما غرق طوفان کرم خود به عهد نوح هم آدینه طوفان دیده‌اند ... حاج را نو نو در افزای از ملائك کرده حق هرچه در ششصد هزار اعداد نقصان دیده‌اند ... رانده زاوّل شب بر آن که پایه و بشکسته سنگ نیم شب مشعل به مشعر نور غفران دیده‌اند بامدادن نفس حیوان کرده قربان در منا لیك قربان خواص از نفس انسان دیده‌اند ... چون بره کآید به مادر گوسپند چرخ را سوی تیغ حاج پویان وغریوان دیده‌اند ... در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند آمده در مکّه و چون قدسیان بر گرد عرش عرش را بر گرد کعبه طوف و جولان دیده‌اند حج در ادب فارسی، ص: ۲۵۹ پیش کعبه گشته چون یاران زمین بوس از نیاز وآسمان را در طوافش هفت دوران دیده‌اند ... خاقانی از اینکه کعبه در چنگال عربهای وحشی گرفتار است به شدّت متأثّر است. او در این‌باره گفته: کعبه در دست سیاهان عرب دیده چنانك چشمه حیوان به تاریکی گروگان دیده‌اند آنچه دیده دشمنان کعبه از مرغان به سنگ دوستان کعبه از غوغا، دو چندان دیده‌اند بهترین جایی به دست بدترین قومی کزاو مهره جاندار و اندر مغز ثعبان دیده‌اند نی زایزد شرم و نی از کعبه آزرم ای دریغ جای شیران راسگان عور سکّان دیده‌اند ... «۱» خاقانی در قصیده دیگری که به منطق الطّیر خاقانی معروف است، در باب کعبه و طواف و اهمّیت آن سخن گفته است: زد نفس سر به مهر صبح ملمّع نقاب خیمه روحانیان گشت معنبر طناب ... بر کتف آفتاب بازردای زر است کرده چو اعرابیان بر در کعبه مآب ... مرد بود کعبه جوی طفل بود کعب باز چون تو شدی مرد دین روی زکعبه متاب کعبه که قطب هدای‌است معتکف است از سکون خود نبود هیچ قطب منقلب از اضطراب حج در ادب فارسی، ص: ۲۶۰ هست به پیرامنش طوف کنان آسمان آری بر گرد قطب چرخ زند آسیاب خانه خدایش خداست لاجرمش نام هست شاه مربّع نشین تازی رومی خطاب «۱» شاعر در قصیده دیگری که تماماً درباره کعبه است، نظر خود را درباره اهمیّت کعبه بیان کرده است. او کعبه را در آینه صبح دیده و گفته است: «در ورای خانه صاحب خانه را باید دید»، آسمان را جامه و پوشش کعبه دیده و گفته است تمام حاجیان که لباس احرام می‌پوشند، هنگام صبح کعبه را در لباسی سبز رنگ مشاهده می‌کنند. خاقانی ستارگان را برای تسبیح پروردگار از آسمان به زمین فرود می‌آورد؛ زیرا می‌بینند که آه زائران بر بالای آسمان کعبه گنبدی تشکیل داده و مانع دید ستاره‌های آسمانی شده و آنها را از فیض دیدار کعبه محروم کرده است. او کعبه را از ملك و عرش برتر می‌داند و آنها را نیز دوستدار و طرفدار کعبه می‌شمارد. خاقانی راه بادیه را پر خطر ولی کعبه را محلّ امن و امان می‌بیند و آن دو را به ترتیب به شبهای غم و روز طرب و شادی، چاه و یوسف، شب تیره و روز روشن، داروی تلخ و خوشی عافیت، ظلمت و تاریکی لفظ و درخشش معنی، پل آتش و سفره بهشتی، شوره و چشمه آب روشن، غوره و می گوارا و ... تشبیه کرده و قدرت تخیّل خود را نموده است: شب روان چون رخ صبح آینه سیما بینند کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند گرچه زان آینه خاتون عرب را نگرند در پس آینه رومی زن رعنا بینند ... صبح را در

ردی ساده احرام کشند تا فلک را سلب کعبه مهیّا بینند محرمان چون ردی صبح در آرند به کتف کعبه را سبز لباسی فلک آسا بینند خود فلک شقّه دیبای تن کعبه شود هم زصبحش علم شقّه دیبا بینند ... اختران از پی تسبیح همه زیر آیند کاتش دلها قبّه زده بالا بینند ... حج در ادب فارسی، ص: ۲۶۱ بگذریم از فلک و دهر و در کعبه زنیم کاین دو راهم به در کعبه تولّا بینند ما و خاک پی وادی سپران کز تف و نم آهشان مشعله دار و مژه سقّا بینند ... سالکان راست ره بادیه دهلیز خطر لکن ایوان امان کعبه علیا بینند همه شبهای غم آبستن روز طرب است یوسف روز به چاه شب یلدا بینند خوشی عافیت از تلخی دارو یابند تابش معنی از ظلمت اسما بینند بر شوند از پل آتش که اثیرش خوانند پس به صحرای فلک جای تماشا بینند ... بگذرند از سر مویی که صراطش خوانند پس سرمائده جنّت مأوی بینند شوره بینند به ره پس به سرچشمه رسند غوره یابند به رَزْ پس می‌حمرا بینند ... و پس از بیان همه مشکلات که زائر بیت‌اللّه به جان و دل می‌خرد، خاقانی معتقد است که همه این مشکلات در مقابل شکوه وعظمت کعبه سهل و ساده و خوش آیند است و قابل تحمّل. فرّ کعبه است که در راه دل و باغ امید شوره و غوره ما چشمه و صهبا بینند ... آسمان در حرم کعبه کبوتر واراست که زامنش به درکعبه مسمّا بینند آسمان کوز کبودی به کبوتر ماند بر در کعبه معلّق زن و دروا بینند ... کعبه دیرینه عروسی است عجب نی که بر او زلف پیرانه و خال رخ برنا بینند عشق بازان که به دست آرند آن حلقه زلف دست در سلسله مسجد اقصی بیند خاک پاشان که بر آن سنگ سیه بوسه زنند نور در جوهر آن سنگ معبّا بینند ... «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۲۶۲ خاقانی در قصیده «کنز الرّکاز» به مدح کعبه معظّمه و نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرداخته و مقصد را کعبه دانسته است. آنگاه یادی از قرّاء سبعه کرده و از صدای طبل حاجیان و توصیف خود طبل غافل نشده، فلک را به تعظیم و تکریم کعبه واداشته و سرانجام گفته است: «سفر کعبه نموداری است از سفر آخرت». در نظر او، حج معنویّتی دارد و صورت ظاهری که خواص به معنویّت حج توجّه دارند و عوام تنها به اعمال ظاهری. از این قصیده بر می‌آید که خاقانی پیش از آن یک بار دیگر که قصد زیارت داشته به موقع به حج نرسیده و از انجام آن باز مانده است: مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوند بختیان را زجرس صبحدم آوا شنوند عارفان نظری را فدی اینجا خواهند هاتفان سحری راندی اینجا شنوند خاکیان راز دل گرم رو از آتش شوق باد سرد از سر خوناب سویدا شنوند ... خاک پر سبحه قرّا شود از اشک نیاز وز دل خاک همان ناله قرّا شنوند خاک اگر گرید و نالد چه عجب کاتش را بانگ گریه ز دل صخره صمّا شنوند ... کشته شد دیو به پای علم لشکر حاج شاید ارتهنیت از کوس مفاجا شنوند ... خم کوس است که ماه نو ذیحجّه نمود گر زمه لحن خوش زهره زهرا شنوند خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود تا صداش از جبل الرّحمه بطحا شنوند ... از پی حرمت کعبه چه عجب گر پس از این بانگ دقّ الکوس از گنبد خضرا شنوند ... عرشیان بانگ «وللّه علی النّاس» زنند پاسخ از خلق «سمعنا و اطعنا» شنوند از سر پای درآیند سراپا به نیاز تا «تعال» از ملک العرش تعالی شنوند روضه روضه همه ره باغ منوّر بینند برکه برکه همه جو آب مصفّا شنوند ... انجم ماه وش آماده حج آمده‌اند تا خواص از همه لبّیک مثنّا شنوند همه را نسخه اجزای مناسک در دست از پی کسب جزا خواندن اجزا شنوند ... سفر کعبه نمودار ره آخرت است گر چه رمز رهش از صورت دنیا شنوند. جان معنی است به اسم صوری داده برون خاصگان معنی وعامان همه اسما شنوند ... بر در کعبه که بیت‌اللّه موجودات است که مباهات امم زان در والا شنوند حج در ادب فارسی، ص: ۲۶۳ با رعام است و در کعبه گشاده است کز او خاصگان بانگ در جنّت مأوی شنوند «۱» خاقانی در قصیده دیگری که به نام «تحفة الحرمین و تفاحة الثّقلین» نامگذاری شده، در پیش کعبه شروع به سرودن کرده و در مدینه به اتمام رسانده و در جوار مرقد مطهّر حضرت رسول انشاد کرده است و در آن از دست غوغای اهل مکّه نالیده و گفته است که من خود شاهد و ناظر بودم که کعبه را سنگ باران کردند. صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده جان عالم دیده و در عالم جان آمده ... شبروان چون کرم شب تابند صحرایی همه خفتگان چون کرم قز زنده به زندان آمده کعبه برخوانی نشانده فاقه زدگان را به ناز کزنیاز آنجا سلیمان مور آن خوان آمده ... خاقانی در قصیده زیر به پاک و حلال بودن وجوهی که در این سفر روحانی هزینه می‌شود نیز نظر داشته و گفته است: کعبه صرّافی، دکانش

نیم بـام آسـمان بر یکی دسـتش محـکّ زّر ایمان آمـده بر محکّ کعبه کو جنس بلال آمـد به رنگ هر که را زربولهب روی اسـت شادان آمـده بر سیاهی سـنگ اگر زرّت سپیـد آیـد نه سـرخ زان سپیـدی دان سیاهی روی دیوان آمـده ... در سیاهی سـنگ کعبه روشـنایی بین چنانک نور معنی در سیاهی حرف قرآن آمده ... گرحرم خون گریدازغوغای مکّه حقّ اوست کز فلاخنشان فراز کعبه غضبان آمده برخلاف عادت‌اصحاب فیل است ای عجب بر سر مرغان کعبه سنگ باران آمده حج در ادب فارسی، ص: ۲۶۴ مکّیان چون ماکیانان بر سر خود کرده خاک کز خروس فتنه‌شان آواز خذلان آمده بوقبیس آرامگاه انبیا بوده مقیم باز عصـیانگاه اهل بغی و عصیان آمده کرده عیسی نامی از بالای کعبه خیبری واندر او مشتی یهودی رنگ فتّان آمده ... من به چشم خویش دیدم کعبه را کز زخم سـنگ اشکبار از دست مشتی نابسامـان آمـده کرده روح القـدس پیش کعبه پرهـا را حجاب تا بر او آسیب سـنگ از اهل طغیان آمده بو قبیس از شرم کعبه رفته در زلزال خوف کعبه را از روی ضجرت رای نقلان آمده ... کعبه گنج است و سیاهان عرب مـاران گنـج گرد گنـج آنـک صف مـاران فراوان آمـده کعبه شـانِ شـهد وکـان زر درست است ای عجب خیـل زنبوران و مارانش نگهبـان آمـده خاقـانی در ادامه همین قصـیده و در مطلع دوم، بـا کعبه وداع کرده وگفته است: الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمـده دل تنوری گشـته و از دیـده طوفان آمده ... الوداع ای کعبه کاینک کالبد با حال بَد رفته از پیش تو و جان وقت هجران آمده الوداع ای کعبه کاینـک دردهجران جـان گز است شـمّه خـاک مـدینه حرز و درمان آمـده ... حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۶۵ مکّه می‌خواهی و کعبه‌ها مـدینه پیش تو است مکّه تمکین و در وی کعبه جان آمـده مصـطفی کعبه است و مهر کتف او سـنگ سیاه هر کس از بهر کف او زمزم افشان آمـده «۱» شاعر در قصـیده دیگری که در بی‌وفایی دنیا و مردم سروده، از کعبه و صـفا و مروه و ... سخن گفته و متـذکّر شـده است که کعبه واقعی دل است و عزلت گزیـدن و تـوجّه به دل کردن حـجّ است و زانـو در بغـل گرفتن و اندیشیدن سعی بین صفا و مروه و ... بتهـای هوا و هوس را از دل بیرون ریختن: در این منزل اهـل وفـایی نیابی مجوی اهل کامروز جـایی نیـابی ... ز دل شاهـدی سـاز کو را چو کعبه همه روی بینی قفـایی نیابی چو دل کعبه کردی سـر هر دو زانو کم از مروه‌ای یا صفایی نیابی برو پیل پنـدار از کعبه دل برون ران کز این به وغایی نیابی بیا کعبه عزّت دل زعزّی تهی کن کز این به غزایی نیابی گر از کعبه در دیر صادق دل آیی به از دیر حاجت روایی نیابی ور از دیر زی کعبه بی صـدق پویی به کعبه قبول دعایی نیابی «۲» توجّه خاقـانی به کعبه در غزلیّات او نیز فراوان است، بطوری که در غزلی ضـمن شـکایت از غزان و خرابیهـایی که به بـار آورده‌انـد گفته است: دلهـای مـا قرار گه درد کرده‌انـد دارالقرار بر دل مـا سـرد کرده‌انـد ... اصـحاب فیل بین که به پیرامُن حرم کردنـد ترکتاز و نه خورد کرده‌انـد هان ای سپاه طیر ابابیل زینهار کاصـحاب فیل‌هرچه توان کرد کرده‌انـد «۳» حج در ادب فارسـی، ص: ۲۶۶ هر چند قـالب غزل معمولًا برای بیان سـخنان عاشقـانه است خواه عشق مجازی و خواه حقیقی، خاقانی- که سـخن بر بکر طبع او گواه است- در این قـالب نیز به نقـد حـج و حاجیان پرداخته است: جام می‌تا خط بغـداد ده ای یار مرا باز هم در خط بغـداد فکن بار مرا ... سـفر کعبه به صـد جهـد برآوردم و رفت سـفر کوی مغان است دگر بار مرا ... گویی ام حـجّ تو هفتادو دو حج بود امسال این چنین تحفه مکن تعبیه دربار مرا ... من در کعبه زدم کعبه مرا در نگشاد چون ندانم زدن آن درندهد بار مرا دامن کعبه گرفتم دم من در نگرفت در نگیرد چو نبینـد دم کردار مرا حجرالأسود نقد همگان را محک است کم عیارم من‌ازآن‌کردمحک، خوارمرا «۱» در غزل دیگری که به تظاهر و متظاهران خرده می‌گیرد و در ضـمن اشاره به حوادث تاریخی که بر کعبه گذشته، می‌گوید: تو را کعبه دل درون تار و مـار برون دیر صـورت کنی زرنگـار مبر قفـل زرّیـن کعبـه بـدانک در دیر را حلقـه آیـد به کـار زهی کعبه ویران کن دیرسـاز تو زاصـحاب فیلی نه زاصـحاب غار گر اینجا به سـنگی نیابی فرود هم از تو به سـنگی برآید دمار گر اوّل به پیلی کنی قصد سـنگ هم آخر به مرغی شوی سـنگسار «۲» جوار کعبه و مسـجد الحرام جـای توبه و انابه است. عرفات محلّ دعا و نیایش و اسـتغفار از گناهان است؛ بحث خود را در مورد شـعر خاقانی با نقل این داسـتان که درباره توبه لوری است به پایان می‌بریم: لوری گفت مرا در عرفات که می‌و بنگ نگیرم پس از این ... حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۶۷ تو گواه بـاش که چون حـج کردم میِ چون زنگ نگیرم پس از

این ... چنگک چون در رسن کعبه زدم گیسوی چنگک نگیرم پس از این «۱» خاقانی ضـمن اشعار خود؛ اعم از قصیده، غزل، مثنوی و ... از بسیاری از مناسک و اعمـال حـج و اماکن متعلّق به آن سـخن گفته است مثل: احرامگاه، عرفات، جبل الرّحمه، مزدلفه، مشـعر الحرام، جمره، منـا، مکّه، زمزم، ناودان زرّین، مروه، صـفا، عمره، کعبه، مـدینه، مرقـد رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله، بطحا، بوقبیس، بیت‌اللّه، حجرالأسود، بنای کعبه، طواف، لبّیک، مقام، موقف، میقات و ... ارادت خاقانی به مکّه و کعبه و حـج و اعمال و مناسک و ... بقدری زیاد است که در بسیاری از اشعارش اشاراتی به حج و اعمال آن شده است و گاهی در یک قصیده بیش از چهل بار واژه کعبه و مکّه راتکرار کرده، از جمله در قصـیده «صبح خیزان» چهل و یک بار، در قصیده «نشان کعبه با ردیف کعبه» چهل و یکبار و ... در مجمـوع در قصایـدی که در این تحقیـق مـورد دقّت قرار گرفته، بیش از ۲۰۰ بـار کلمه «کعبه»، بیش از ۱۰۰ بار کلمه «مکّه»، بیش از پنجاه بار کلمه «قربان» و دیگر واژه‌های متعلّق به حج، بطور پراکنده فراوان آورده شده است.

۱۸- ظهیر الدین طاهر بن محمّد فاریابی

(متوفـای سال ۵۹۸ ه. ق.) از جملـه شـاعران قصـیده سـرای معروف قرن شـشم اسـت. وی علاـوه براینکـه هنر شـاعری، زبـان عربی، حکمت، نجوم و ... را می‌دانسته، شاعری مدّاح بوده و در مدح گاهی بسیار غلوّ می‌کرده است، بطوری که: نُه کرسـی فلک را زیر پای اندیشه می‌گذاشـته تا اندیشه بتواند رکاب قزل ارسـلان را ببوسد! در عین حال آرزوها و هدف او آن است که کبوتر حرم کعبه باشـد و در پنـاه این خانه امن الهی قرار گیرد: مرغ پیکم گم بود تا چنـد گیرم زان سـراغ می‌روم در کعبه تا گردم کبوتر خانه را «۲» حج در ادب فارسـی، ص: ۲۶۸ ظهیر گویـا عزم حـج کرده، در غزلی به این تصـمیم خود اشاره کرده و در ضـمن بر اهل ریا و نفاق تـاخته است: از این مقـام که آهنـگ کوی او دارم نه سـاز و برگ حجازم بود نه روی عراق چنان به دیر رسم من زطعن اهل ریا چو طوف کعبه کنم از هجوم اهـل نفاق «۱» فاریابی کعبه را جای حق پرسـتان می‌داند و می‌گوید: اگر حق پرستان به مکّه و کعبه نروند دیگران کعبه و قبله را نمی شناسند که بروند یانروند. او می‌گوید: در کعبه گر نیاید آن کس‌که حق پرست است کی قبله می‌شناسد دیـوانه‌ای که مست است «۲» و می‌گویـد کعبـه حقیقی کعبه دل است نه کعبه گِلِ و مـا آسـتانه این کعبه دل هسـتیم هر چنـد عـوام توجّهی به آن ندارند ولی زیارتگاه خواص همان دل است. خاک ره عوام زیارتگه خواص دل کعبه حقیقت و ما آستانه‌ایم «۳» ظهیر در مدح قزل ارسـلان قصاید غرّا و غلو آمیزی دارد؛ از جمله دربار او را به کعبه مانند کرده و خورشـید و ماه و آسـمان را به آسـتان بوسـی او واداشـته است! سـپهر و مهر چو حجّاج کعبه اسـلام به عزم قبه اسـلام بسته‌اند احرام یکی ستانه همی بوسدش به رسم حجر یکی به چهره همی مالـدش به شـرط مقام زیک طرف گلوی گاو می‌برد ناهید زیک جهت بره قربان همی کند بهرام» همو در مدح اتابک اعظم ابوبکر بن محمّـد گفته است، عقلا درگاه او را کعبه نجات حج در ادب فارسـی، ص: ۲۶۹ شمرده و بی اختیار به سوی آن حرکت می‌کننـد: چون مشـتبه شود جهت کعبه نجات جز سـمت درگهش نکنـد عقل اختیار «۱» بـا وجودی که ظهیر فاریابی به کعبه و مکّه علاقمنـد است و کعبه در نظر او از ارزش بسـیار برخـوردار است و در اشـعار مـدحیّه خود خوبیهـا و اوصـاف و حالاـت پسندیده ممدوح را به کعبه و متعلّقات آن تشبیه می‌کند.

۱۹- حکیم جمال الدّین ابو محمّد الیاس بن یوسف بن زکی بنی مؤیّد نظامی گنجوی؛

(متوفای ۶۰۴ ه. ق.) از شاعران بزرگ داستانسـرای قرن شـشم است. نظامی دل را کعبه واقعی می‌داند و در مخزن الأسـرار می‌گوید: آنـک اساس تو بر این گل نهاد کعبه جان در حرم دل نهاد «۲» و در مثنوی خسـرو شیرین گفته است: مبین در دل که او سلطان جان است قـدم در عشق نه کو جان جانست هم از قبله سـخن گوید هم از لات همش کعبه خزینه هم خرابات «۳» از شعر نظامی پیداست که بسـیار مشتـاق زیـارت کعبه بـوده ولی گویـا توفیـق زیـارت نیـافته است. چنـد گـویی کعبه را کاینـک به خـدمت می‌رسم چون

نخواننـدت هنوز از دور خدمت می‌رسان «۴» حج در ادب فارسـی، ص: ۲۷۰ در خسـرو و شیرین ضمن آمرزش خواستن گفته است: به عزم خـدمتت برداشـتم پای گر از ره یاوه گشـتم راه بنمای نیت بر کعبه آورده است جانم اگر در بادیه میرم نـدانم «۱» او حتّی در مـدح طغرل‌و رفتن به نزد او و بازگشـتنش، این اشتیاق به زیارت کعبه را در اشـعارش گنجانـده که کاملًا محسوس است: چنان رفتم که سوی کعبه حجّاج چنان باز آمـدم کاحمـد زمعراج «۲» نظامی که سـراینده داسـتانهای عالی عاشـقانه است، همیشه دم از عشق و مستی زده و گویی خود را لایق کعبه نمی‌دانسته: مرا کعبه خرابات است و آنجا حریفم قاضی و ساقی امام است «۳» و به فتوای عشق عمـل می‌کنـد که: عشق فتوا می‌دهـد کز کعبه در بتخانه شو یار دعوا می‌کنـد کز عاشـقی دیوانه شو «۴» نظـامی خـدا را در همه جا می‌جویـد. برای او کعبـه و دیر فرقی نمی‌کنـد: دلبر ترسـای مـن کعبه روحـانی است کعبه و دیر از کجـا؟ این چه مسـلمانی است ... گفتمش ای جان و دل، کعبه چرا دیر شـد گفت نظامی‌خموش، گنج به ویرانی است «۵» *** حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۱ دوش رفتـم به خرابـات مرا راه نبـود می زدم نعره و فریـاد، کس از من نشـنود ... سـرکوشان عرفـات است و سـراشان کعبه دوسـتان همچو خلیل‌اند و رقیبان نمرود «۱» *** در کعبه و بتخانه تو را چند پرستم؟ چون میل به سجّاده و زنّار منت نیست «۲» نظامی معتقد است خداوند از همه فارغ است و همه در کعبه و بتخانه او را می‌جویند؛ از این رو می‌بینیم که نظامی وسیع المشرب است: ای در سـر هر خاکی از باد تو سودایی در آتش هر چشـمی از آب تو دریایی تو از همه کس فارغ واندر طلب وصلت در کعبه و بتخانه هر کس به تمنّایی «۳» نظامی به اهمیّت وارزش زمزم واقف است و شـعر خود و دیگران را به کوثر و زمزمماننـد کرده و گفته است: سـخنم هر آنکه جوید، نرود به نظم دیگر که‌به‌کوثرآب خورده‌نکندحدیث زمزم «۴» نظامی در قصاید مدحیّه خود نیز به مناسبت مدح از کعبه و مکّه و متعلّقات آن سود جسـته و به مناسك و اعمال حج اشاره کرده است: سـلطان کعبه را بر تخت هفت کشور دیبای سبز بر تن چتر سـیاه بر سـر او بر سـریر شاهی چون خسروان مربّع پرگار حلقه او چون آسمان مدوّر ترکی است تازی اندام وز بهر دل ستانی بر عـارض سپیـدش خال سـیه زعنبر ... حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۷۲ لبّیـك بر کشـیده احرامیـان راهش چون حربیـان به غوغا چون خاکیـان به محشـر ... تا در حریم کعبه «یا ربّ کعبه» گویـد این شـکرها که دارد از شاه عـدل گستر ... «۱» نظامی با طرح داستانِ به کعبه بردنِ پـدر مجنون، مجنون را. به این نکته اشاره کرده که هر کس آنچه را در دل دارد از خـدا می‌طلبد. او داسـتان چاره جویی پـدر مجنون در عشق فرزنـدش را با رفتن به زیارتگاهها و دست به دعا برداشـتن و نا امید برگشـتن آغاز می‌کند تا اینکه خویشان او وی را راهنمایی می‌کنند که: گفتند به اتّفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در حاجتگه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست پذرفت که موسم حج آید ترتیب کند چنانکه باید چون موسم حج رسـید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست ... آمد سوی کعبه سـینه پر جوش چون کعبه نهـاد حلقه بر گوش ... آنـدم که جمـال کعبه دریـافت در یـافتن مراد بشـتافت بگرفت به رفق دسـت فرزنـد در سـایه کعبه داشت یکچنـد ... و سـرانجام پس از آن همه تلاش و زحمت، مجنـون خطـاب به پروردگـار و صـاحب خـانه می‌گوید: گرچه ز شراب عشق مستم عاشقتر از این کنم که هستم «۲»

۲۰- عطار، شیخ فرید الدّین ابوحامد محمّد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی؛

(متوفای ۶۲۷ ه. ق.) از عارفان بزرگ ایران و از پیشوایان شـعرای متصوّفه این سـرزمین است که در حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۷۳ قرن‌هفتم درسال ۶۲۷ درگذشـته است. عطّار خودبه‌زیارت‌کعبه وانجام‌حج‌نائل شده است. عطّار در عین حال که خود عارف بزرگی است، لیکن با اعمال بعضـی از عرفا که بدون اسـتطاعت و توان مالی و بدون اینکه خداوند تکلیف را بر دوش آنها گذاشـته باشد به حـج می‌رونـد و خود و دیگران را به زحمت می‌اندازنـد مخـالفت کرده و گفته است: کسـی کو سوی حـج کردن هوا کرد اگر حج کرد بی امرت خطـا کرد «۱» هر چنـد این سـخن را عطّار در الهی نامه از قول رابعه خطاب به بکتاش، که طبق این داسـتان دلـداده او بوده، گفته است ولی بایـد دانست، خودِ رابعه از کسانی بوده که هفت سال در راه کعبه بر پهلو غلتیده تا به حرم رسـیده است: رابعه

در راه کعبه هفت سال گشت بر پهلو زهی تاج الرّجال چون به نزدیک حرم آمد به کام گفت آخر یافتم حجّی تمام قصد کعبه کرد روز حج گزار شد همی عذر زنانش آشکار باز گشت از راه گفت ای ذوالجلال راه پیمودم به پهلو هفت سال چون بدیدم روز بازاری چنین او فکندی در رهم خاری چنین یا مرا در خانه خود ده قرار یا نه اندر خانه خویشم گذار ... گه ز پیش کعبه بازت می‌دهند گه درون دیر رازت می‌دهند «۲» عطّار نیز از جمله شعرایی است که در ارتباط با حج و کعبه سخن بسیار گفته، هم در قالب حکایت و داستان و هم به صورت ابیاتی جداگانه در موارد مختلف؛ به عنوان نمونه در مصیبت نامه در تعریف حج گفته است: حج چیست از پا و سر بیرون شدن کعبه دل جستن و در خون شدن حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۴ کعبه چیست اندر جوار افتادن است تو بتو در ناف عالم زادن است «۱» عطّار در منطق الطّیر در ستایش پیامبر اکرم به امتّیت کعبه اشاره کرده است. کعبه زو تشریف بیت‌اللّه یافت گشت ایمن هر که در وی راه یافت «۲» عطّار ارادت زاید الوصفی به امام هشتم شیعیان حضرت رضا علیه السلام داشته و در مظهر العجایب گفته است: در ره کعبه کنی بر خود حرج یک طوافش بهتر از هفتاد حج این سخن باشد زقول مصطفی طوف او هفتاد حج دارد بها «۳» *** به قول مصطفی حج شد طوافش چرا کردی تو ای ملعون خلافش زکعبه بس مراتب دان بلندش بگویم لیک نتوانی فکندش درون کعبه ما نقد شاه است که او محبوب و مطلوب اله است «۴» عطّار به مناسبتهای گوناگون از حج و کعبه سخن گفته، در مقام فقر که عارف خود را از خلق بی نیاز و تنها به خدا نیازمند می‌داند، می گوید که فقر از کعبه و زمزم برتر است: حدیث فقر را محرم نباشد وگر باشد مگر زآدم نباشد هر آن کس کو از این یک جرعه نوشید مر او را کعبه و زمزم نباشد «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۵ عطّار نیز خدا را در همه جا می‌بیند و عشق به خدا او را از کعبه به بتخانه می کشاند. دوش آن بت بیگانه می‌داد به پیمانه وز کعبه به بتخانه زنجیر کشانم کرد *** دلی در راه او در کفر و اسلام میان کعبه و خمّار دارم *** مرا کعبه خرابات است امروز حریفم قاضی و ساقی امام است *** چو گبر نفس بیند در نهادم ز کعبه سوی اغیارم فرستد «۱» زهد فروشی و خود نمایی از نظر همه صاحبنظران مردود است، این چنین حجّی که بر پایه تظاهر استوار باشد بت پرستی است نه خداپرستی، عطّار در این زمینه می گوید: برو مفروش زهد و خود نمایی که نه زرقت خرند اینجا نه طاعات کسی را کی فتد بر روی این رنگ که در کعبه کند بت را مراعات «۲» عطّار اهل درد است و حجّ بی درد را نمی‌پسندد. او در قصیده‌ای گفته: لبّیک عشق زن تو در این راه خوفناک و احرام دردگیر در این کعبه رجا ... او مثنوی اشتر نامه را با چند نعت و مدح از ذات احدیّت و پیامبر اکرم و ذات و صفات پروردگار آغاز کرده سپس در عزم سفر حج گفته است: یک دمی ای ساربانِ عاشقان در چرا آور زمانی اشتران ... تا در آنجا جمع گردد قافله سوی حج رانیم ما بی مشغله کعبه مقصود را حاصل کنیم در تجلّی خویش را واصل کنیم ... باز سرگردان این صحرا شویم در درون کعبه ناپروا شویم ... حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۶ بر قطار اشتران عاشق شوی در درون کعبه صادق شوی ... در محبّت تا که غیری باشدت در درون کعبه دیری باشدت ... تا مگر در کعبه جانان روی در مقام ایمنی خوش بغنوی کعبه جانها مکانی دیگر است این زمان آنجا زمانی دیگر است ... کعبه عشّاق را دریاب زود جمله ذرّاتشان این راه بود ... کعبه عشّاق یزدان است آن ره ندانند برد جسم‌اللّه به جان «۱» حج عبادتی است صددرصد برای خدا که «وَللّٰه عَلی النَّاسِ حِجُّ الْبَیتِ ...» عطّار در الهی نامه از قول ابراهیم ادهم داستانی در این زمینه نقل کرده است: چنین گفته است ابراهیم ادهم که می‌رفتم به حج دلشاد و خرّم چو چشم من به ذات العرق افتاد مرقّع پوش دیدم مرده هفتاد از یکی که‌هنوز رمقی دربدن داشت‌پرسیدم‌که جریان چه بوده است؟ گفت: ما هفتاد تن بودیم که قصد کعبه داشتیم و مصمّم بودیم که در راه جز به فکر و یاداللّه نباشیم، در ذات عرق به خضر برخوردیم و سفر را به جهت ملاقات باخضر به فال نیک گرفتیم و ... به جان ما چو این خاطر درآمد زپس در هاتفی آخر درآمد که هان ای کژ روان بی خور و خواب همه هم مدّعی هم جمله کذّاب شما را نیست عهد و قول مقبول که غیر ما شما را کرد مشغول ... کنون این جمله را خون ریخت بر خاک نمی دارد زخون عاشقان باک ... چه وزن آرد در این ره خون مردان که اینجا آسیا از خونست گردان گروهی در ره او دیده بازند گروهی جان محنت دیده بازند چو تو نه دیده در

بازی و نه جان که باشی تو؟ نه این باشی و نه آن «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۷ و در ارتباط با همین خلوص نیّت در حج حکایت دیگری در الهی نامه آورده است که: یکی دیوانه گریان و دلسوز شبی در پیش کعبه بود تا روز خوشی می گفت اگر نگشاییم در بدین در همچو حلقه می‌زنم سر که تا آخر سرم بشکسته گردد دلم زین سوز دایم خسته گردد یکی هاتف زبان بگشاد آنگاه که پر بت بود این خانه دو سه راه شکسته گشت آن بتها درونش شکسته گیر یک بت از برونش اگر می‌بشکنی سر از برون تو بتی باشی که گردی سرنگون تو در این راه از چنین سر کم نیاید که دریا بیش یک شبنم نیاید بزرگی چون شنید آواز هاتف بدان اسرار شد دزدیده واقف به خاک افتاد و چشمش خون روان کرد بسی جان از چنین غم خون توان کرد چو با او هیچ نتوانیم کوشید نمی‌باید به صد زاری خروشید «۱» وقتی حاجی لباس احرام بر تن می کند بسیاری از چیزهای حلال بر او حرام می‌شود، حتّی حق ندارد به همسر خود نگاهی احساس برانگیز کند! عطّار با نقل داستانی در این باره درس مناسک می‌دهد: یکی عورت طواف خانه می کرد نظر افکند بر رویش یکی مرد ... زن او را از این کار منع کرد و گفت: خداوند جهان پیوسته ناظر تو از وی غایب و او بر تو حاضر ... چو حق با تو بود در هر مقامی مزن جز در حضورش هیچ گامی اگر بی او زنی یک گام در راه بسی تشویر باید خوردت آنگاه «۲» اتّکا به اعمال و بزرگ شمردنِ آنها، در نظر عطار کاری عبث و بیهوده است؛ زیرا حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۸ همانگونه که سعدی نیز گفته: یکی حلقه کعبه دارد به دست یکی در خراباتی افتاده است گر آن را بخواند که نگذاردش؟ ور این را براند که باز آردش؟ نه مستظهر است آن به اعمال خویش نه این را در توبه بسته است پیش عطار در همین زمینه داستانی نقل می کند که: وقتی کسی‌صادقانه چهل حجّ پیاده خود را به یک نان فروخت و آن نان را هم به سگ داد، پیری ملامتش کرد که تو کاری نکردی و برای حجّ خودت ارزش قائل شدی! تو چهل حج را به نانی فروختی، جدّت آدم بهشت رابه گندمی بفروخت! توکّل کرده کار اوفتاده به جای آورد چل حجّ پیاده مگر در حجّ آخر با خبر بود گذر کردش به خاطر این خطر زود که چل حجّ پیاده کرده‌ام من به انصافی بسی خون خورده‌ام من چو دید آن عُجب در خود مرد بر خاست منادی کرد در مکّه چپ و راست که چل حجّ پیاده این ستمکار به نانی می‌فروشد کو خریدار فروخت آخر به نانی و به سگ داد یکی پیر از پی‌اش در رفت چون باد زدش محکم قفایی و بدو گفت که ای خر این زمان چون فروخفت تو گر چل حج به نانی می‌فروشی قوی می‌آیدت چندین چه جوشی که آدم هشت جنّت جمله پر نور به دو گندم بداد از پیش من دور نگه کن ای ز نامردی مرایی که تا مردان کجا و تو کجایی ... «۱» عطّار همچنین داستانی را که از درویشی شنیده، بدین مضمون نقل کرده که: اگر درخواستن را باز کنم دیگر بسته نمی‌شود و حرص و نیاز من روز به روز افزون می گردد: من این نکته ز درویشی شنودم که گفت اندر طواف کعبه بودم حج در ادب فارسی، ص: ۲۷۹ یکی سرگشته بسرشته از نور شده تیرش کمان و مشک کافور ... درویش مسواک خود را به آن پیر تعارف می کند و در ادامه داستان می گوید: جوابم داد آن پیر سخن ساز که من وایست را در چون کنم باز که گر گردد در بایست بازم نیابد تا ابد دیگر فرازم ... «۱» مکّه و مسجد الحرام و کعبه، خانه امن الهی هستند امّا گاهی افراد شیّادی پیدا می‌شوند که حتّی در جوار کعبه به دزدی و کلاهبرداری دست می‌زنند. عطار در اسرارنامه داستانی در این زمینه آورده و از آن نتیجه‌ای عرفانی گرفته است. بدان دیوانه گفت آن مرد مؤمن که هر کوشد به کعبه گشت ایمن فراوان تن زد آن دیوانه در راه که تا در مکه آمد پیش درگاه هنوز از کعبه پای او به در بود که بربودند دستارش زسر زود ... مرد که دستارش را ربوده‌اند، با خود می‌اندیشد که وقتی در بیرون خانه دستارم را ببرند در درون خانه سرم را هم خواهند برید، او با خود در این گفتگو است که ناگاه جرقّه‌ای در خاطرش زده می‌شود و متوجّه می گردد که در چنان مکانی به فکر دستار و سر بودن خطا است. انسان باید در این مکان از پوست پیشین بدر آید؛ زیرا تا وقتی یک سر موی به فکر خود باشد ایمن نخواهد بود. زفان بگشاد آن مجنون به گفتار که اینک ایمنی آمد پدیدار چو دستارم ز سر بردند بر در میان خانه خود کی مانَدَم سر! ... ولی جایی که صد سر گوی راه است چه جای امن و دستار و کلاه است هزاران سر برین در ذرّه‌ای نیست هزاران بحر اینجا قطره‌ای نیست ... تو تا بیرون نیایی از سر و پوست نیابی ایمنی بر درگه

دوست زتو تـا هست بـاقی یک سـر موی یقین می‌دان که نبود ایمنی روی ... «۲» حج در ادب فارسـی، ص: ۲۸۰ و حافظ چه خوش گفته است: یکـدم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک جرعه تر شوی «۱» عطّار طی داستانی گفته است که کسی از مجنون پرسید: قبله کدام سوی است مجنون پاسخ داد: قبله در جان آدمی است، آنچه به صورت ظاهر کعبه و قبله می‌نامید سنگی بیش نیست: آن یکی پرسـید از مجنون مگر کز کدامین سوی قبله است ای پسـر گفت اگر هستی کلوخی بی خبر اینکت کعبه است در سـنگی نگر ... گر چه کعبه قبله خلق جهـانست لیـک دایم قبله جـای کعبه جانست در حرم گاهی که قرب جان بود صـد هزاران کعبه سـرگردان بود «۲» فریدالـدّین از قـول سـالکی، کعبـه و بخصـوص حجرالأـسود را مخـاطب قرار داده و گفته است: هست یک سنگ تو رحمان را یمین وان دگر سـنگت سـلیمان را نگین سنگ در پاسخ می‌گوید: گر یمین‌اللَّه در عالم مراست حصن کعبه خانه خاص خـداست ... چون میان کعبه بادی بیش نیست سـنگ را از کعبه ره در پیش نیست چون کلوخ کعبه را شد بسـته راه چون برد ره سوی او سـنگ سیاه در سـیاهی ساکنم زین ره مـدام مانده‌ام در جامه ماتم مدام هر زمان از من بتی دیگر کنند خویشـتن را و مرا کافر کننـد و بـدین ترتیب هشـدار می‌دهـد که کعبه حقیقی از سـنگ و گِل نیست که از جان و دل حج در ادب فارسـی، ص: ۲۸۱ است و آنـان که تنهـا به ظـاهر کعبه توجّه دارنـد بـا بت پرسـتان تفاوتی ندارنـد. و آنان که از سـر صـدق و اخلاص از خـدای کعبه درخواستی داشـته باشـند بـدون شـک خواسـته آنهـا برآورده می‌شود. عطّار در این زمینه داسـتان اعجاز آمیزی را که در جوار کعبه معظّمه رخ داده بیان کرده است: بود آن اعرابیی شوریـده رنگ کرد روزی حلقه کعبه به چنگ گفت یارب بنـده تو برهنه است وی عجب برهنگیم نه یک تنه است ... چنـد داری برهنه آخر مرا جامه‌ای ده این زمان فاخر مرا مردمان چون این سـخن کردند گوش بر زدندش بانگ کای جاهل خموش از طواف آن قوم چون گشـتند باز مرد اعرابی همی آمد به ناز از قصب دستار وز خز جامه داشت گوئیا ملک جهان را نامه داشت باز پرسیدند ازو کی بی نوا این که دادت؟ گفت: این کدهد؟ خدا چون من آن گفتم مرا این داد او وین فروبسـته درم بگشاد او آنچه گفتم بود آن ساعت روا زانکه به دانم من او را از شما عطّار شیوه انجام حجّ صحیح و کیفیّت عزم حج را بیان کرده و گفته است: کاملی گفته است از پیران راه هر که عزم حج کند از جایگاه کرد باید خان و مانش را وداع فارغش باید شد از باغ و ضیاع خصم را باید خوشی خشنود کرد گر زیانی کرده باشی سود کرد بعد از آن ره رفت روز و شب مدام تا شوی تـو مُحرم بیـت الحرام چـون رسیـدی کعبـه دیـدی چیسـت کـار آنکه نه روزت بـود نه شب قرار جز طـوافت کـار نبـود بر دوام کـار سرگردانیت باشـد مـدام تـا بـدانی تو که در پایـان کـار نیست کس الّـا که سـرگردان کـار عـاقبت چون غرق خون افتادنست همچو گردون سـرنگون افتادنست حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۲ آن چه می‌جویی نمی آید به دست وز طلب یک لحظه می‌نتوان نشسـت «۱» عطّـار نکات آموزنـده عرفانی را در ارتباط با حـج و سـفر کعبه در قالب داسـتانهای شـیرین و پر جاذبه بیان کرده است؛ از جمله داسـتان برخورد ذوالنون با گبری که برفها را می‌روبید و بر روی زمین برای پرندگان گرسنه ارزن می‌پاشید و ... رفت ذوالنّون سوی حـج سـالی دگر بر رخ آن گبر افتـادش نظر دیـد او را عـاشق آسا در طواف گفت ای ذوالنّون چرا گفتی گزاف گفتی آن نپـذیرد و بیند ولیک دید و بپسـندید و بپذیرفت نیک هم مرا در آشـنایی راه داد هم مرا جان و دلی آگاه داد هم مرا در خانه خود پیش خواند هم مرا حیران راه خویش خوانـد هست در بیت اللّهم همخـانگی بـاز رسـتم زان همه بیگانگی ذوالنّون در این داسـتانِ عطّار، به خـدا می‌نالد که خانه را ارزان می‌فروشی و از گبری چهل ساله او به یک مشت ارزن صرف نظر می‌کنی، از غیب ندایی می‌شنود که: کار خداونـد علّت نمی‌خواهد. «۲» حاجیـان چون به مکّه می‌رسـند و چشم به جمـال کعبه می‌گشاینـد، خواهشـهای قلبـی خود را در نظر می‌آورنـد و بر آوردن آن را از خداونـد می‌خواهنـد. عطّـار داسـتانی نقـل کرده که پـدر مجنون مجنون را به مکّه می‌برد و در جوار کعبه به او می‌گویـد: از خداونـد بخواه تا عشق تو را درمان کنـد ... مجنون به درگاه خداونـد می‌نالد که: خدایا! عشق من را به لیلی دو صـد چنـدان کن که هست. برد مجنون را سوی کعبه پـدر تـا دعـا گویـد شـفایابد مگر ... دست برداشت آن زمان مجنون مسـت گفت یارب عشق لیلی زآنچه هست حج در ادب فارسـی، ص: ۲۸۳ می‌توانی گرد و صد چندان کنی هر زمانم بیش سـرگردان کنی

... «۱» یکی از اعمال حج «حلق» است. عطّار ضمن بیان حکایتی جذّاب فلسفه حلق را اینگونه باز نموده است. از کسی که مشغول تراشیدن موی سر است می‌پرسند: چرا موی می‌تراشی، در پاسخ می‌گوید سنّت است، عطّار از قول سؤال کننده می‌گوید: حلق سر گر سنّتی آمد نه خرد پس فریضه ریش می‌باید سترد زآنکه اندر ریش چندان باد هست کان بلای صد دل آزاد هست «۲» حج از عبادات ارزشمند اسلامی است که نمی‌توان قیمتی برای آن تعیین کرد امّا گاهی آهی از سر سوز و درد، ارزش چندین حجّ مقبول می‌یابد. عطّار در این زمینه داستان شورانگیزی دارد. او در مصیبت نامه می‌گوید: شد جوانی را حج اسلام فوت از دلش آهی برون آمد به صوت بود سفیان حاضر آنجا غمزده آن جوان را گفت ای ماتمزده چهار حج دارم برین درگاه من می‌فروشم آن بدین یک آه من آن جوان گفتا خریدم و او فروخت آن نکو بخرید و این نیکو فروخت دید آن شب ای عجب سفیان به خواب کامدی از حق تعالی‌ش این خطاب کز تجارت سود بسیار آمدت گر به کاری آمد این بار آمدت شد همه حجها قبول از سود تو تو زحق خشنود و حق خشنود تو کعبه اکنون خاک جان پاک تواست گر حجست امروز بر فتراک تو است «۳» به گفته خاقانی که «... در پس آینه رومی زن رعنا بینند» هر چند استاد سجّادی به گونه دیگری معنی کرده و گفته است: «حاجیان آگاه در ورای کعبه خدای کعبه را می‌بینند و هدف اصلی خدای کعبه است نه کعبه»، عطّار این سخن را در داستانی که برای حج حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۴ هندو نقل کرده بیان کرده است. هندویی بوده است چون شوریده‌ای در مقام عشق صاحب دیده‌ای چون به راه حج برون شد قافله دید قومی در میان مشغله گفت ای آشفتگان دلربای در چه کارید و کجا دارید رای آن یکی گفتش که این مردان راه عزم حج دارند هم زین جایگاه ... شورشی در جان هندوی اوفتاد زارزوی کعبه در روی اوفتاد گفت ننشینم به روز و شب به پای تا نیارم عاشق آسا حج به جای همچنان می‌رفت مست و بی قرار تا رسید آنجا که آنجا بود کار چون بدید او خانه گفتا کو خدای؟ زانکه او را می‌نبینم هیچ جای؟! حاجیان گفتندش ای آشفته کار او کجا در خانه باشد شرم دار! مرد هندو گفت: من چه خواهم کرد بی او خانه را خانه گور آمد کنون دیوانه را «۱» عارف که از صدای بال مگس به طرب و وجد می‌آید، بعید نیست که وقتی چشمش به کعبه بیفتد و حرکت پوشش آن را مشاهده کند، به وجد آید و تغییر حالتی در او پدید شود؛ چنانکه به گفته عطّار، شیخ نصر آباد چنین شد: در حرم بادی مگر می‌جسته بود شیخ نصر آباد خوش بنشسته بود جمله استار کعبه در هوا خوش همی جنبید از باد صبا شیخ را خوش آمد آن، از جای جست درگرفت آن دامن پرده به دست گفت ای رعنا عروس سرفراز در میان مکّه بنشستی به ناز جلوه داده چون عروسی خویش را کرده بی جان عالمی درویش را ... گر تو را یک بار بیتی گفته یار گفت یا عبدی مرا هفتاد بار ... «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۵ درگاه خداوندی جای راز و نیاز است عاشقان الهی که به دستور خداوند لبّیک گفته و حج می‌گزارند، اینگونه با خدای خود راز و نیاز می‌کنند که عطّار گفته: آن یکی اعرابیی از عشق مست حلقه کعبه در آورده به دست زار می‌گفت ای خدای ذوالعُلو کردم آنِ خویش من آنِ تو کو؟ گر به حج فرمودی ام حج کرده شد آنچه فرمودی به جای آورده شد ور مرا در عرفه باید ایستاد ایستادم دادم از احرام داد سعی آوردم به قربان آمدم رمی را حالی به فرمان آمدم ور طواف و عمره گویی شد تمام خود دگر از من چه آید والسّلام ... ره نمایم باش و دیوانم بشوی وز دو عالم تخته جانم بشوی ... مانده‌ام از دست خود در صد زحیر دست من ای دستگیر من تو گیر «۱» عطّار به امدادهای غیبی که برای حجاج می‌رسیده، اشاراتی کرده؛ از جمله در اشتر نامه داستان مرد کری را نقل کرده که از قافله عقب مانده و مورد حمله اعراب قرار گرفته و توسّط چند سوار سبز پوش نجات یافته است. «۲» با نقل داستان بس آموزنده عطّار در مورد اینکه چگونه باید حج کرد، بررسی شعر او را در ارتباط با حج به پایان می‌بریم، در این داستان عطّار گفته است زائر بیت‌اللّه برای رسیدن به خدا، باید همه تعیّنات را کنار بگذارد و دل را از قید و بند مادّیات رها سازد: از اکابر بود شیخی نامدار دید در خواب آن بزرگ کامکار کو به راهی می‌شدی روشن چو ماه یک فرشته آمدی پیشش به راه پس بدو گفتی که عزمت تا کجاست گفت عزم من به درگاه خداست آن فرشته گفتش آخر شرم دار تو شده مشغول چندین کار و بار ... فرشته به آن بزرگ می‌گوید: تو خود را به چندین گرفتاری و دلبستگی مشغول حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۶

کرده‌ای. اسباب و املاک فراوان داری. این همه دلبستگی به دنیا با قرب حق سازگار نیست. شب دیگر در حالی که نمدی پوشیده بود باز همان فرشته را درخواب دید، فرشته: گفت: هان قصد کجا داری چنین گفت قصد قرب ربّ العالمین گفت آخر بی خرد آنجا روی با چنین ژنده نمد آنجا روی ... شب دیگر باز همان فرشته را در خواب دید: روز دیگر مرد آتش برفروخت وان نمد پاره بیاورد و بسوخت دید القصّه شب دیگر به خواب کان فرشته کرد سوی او شتاب گفت عزم تو کجاست ای نامدار گفت نزدیک خدای کامکار آن فرشته گفت ای بس پاکباز چون تو کردی هر چه بود از خویش باز تو کنون بنشین مرو زین جایگاه چون تو بنشینی بیاید پادشاه چون همه سوی حق آمد پوی تو حق خود آید بی شک اکنون سوی تو پاک شو از هر چه داری و بباز تا حقت در پاکی آید پیش باز ... فقر همچون کعبه چار ارکان نمود پنجمش جز ذات حق نتوان نمود ... گر بود یک ذره در فقرت منی نبودت جاوید روی ایمنی «۱»

۲۱- مولانا جلال الدّین محمّد بلخی

(متوفای ۶۷۲ ه. ق.) عارف بزرگ که متأثّر از عطّار است و او را روح عرفان می‌داند، از دید عرفانی، خود به حج چنین می‌نگرد و می گوید: ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوقه همینجاست بیایید بیایید معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۷ گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار ازین خانه برین بام برآیید آن خانه لطیف است نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدید یک گوهر جان کو؟ اگر از بحر خدایید با این همه آن رنج شما گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شمایید «۱» حج برای خداست و در طواف باید خدا را مدّ نظر داشت و خلوص نیّت همیشه و همه جا لازمه حج واقعی است: لِخَلیلی دَوَرانی لِحَبیبی سَیَرانی چو جهت نیست خدا را چه روم سوی به وادی؟ نه که بر کعبه اعظم دورانست و طوافی دورانیّ و طوافی لَمَکَ یا اهْلَ وِدادی «۲» در همین زمینه گفته است: بهر بردن بدو، از هیبت مردن بمدو بهر کعبه بدو ای جان نه زخوف بدوی *** دهان بربند و محرم شوبه کعبه خامشان می‌رو پیاپی اندر این مستی نه اشتر جوی ونه جُمجم «۳» عشق در نزد عرفا از اهمّیت ویژه‌ای برخوردار است و چنانچه عشق، امیر الحاج باشد، حاجی را از تمام خطرات محفوظ نگاه می‌دارد و سختیهای راه را بر او آسان می‌کند: حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۸ رهست از عقرب اعشی به سوی عقرب گردون ولی مکّه کسی بیند که نبود بسته حیره امیر حاج عشق آمد، رسول کعبه دولت رهاند مرتو را در ره زهر شریّر و شرّیره «۱» مولانا در حالت وَجْد است که می گوید: من قبله جانها ام من کعبه دلهاام من مسجد آن عرشم نی مسجد آدینه *** متّقیان به بادیه رفته عشا و غادیه کعبه روان شده به تو تا کندت زیارتی ... جمله به جستجوی تو معتکفان کوی تو روی به کعبه کرم مشتغل عبادتی «۲» از آن زمان که شمس تبریزی مراد مولانا شد، زندگی مولانا را دگرگون کرد و باعث آن گشت که مولانا دست از درس و بحث و وعظ بکشد و شیفته وار در خدمت شمس قرار گیرد و غزلیّات پرشور خود را بسراید و در اغلب ابیات خود شمس را مدّ نظر داشته باشد و او را کعبه خود بداند. تو استظهار آن داری که روی از ما بگردانی ولی چون کعبه بر پرّد کجاماند مسلمانی *** تو کعبه عشّاقی شمس‌الحق تبریزی زمزم شکر آمیزد از زمزم تو جانا *** مرا در سایه‌ات ای کعبه جان به هر مسجد ز خورشید است محراب *** اگر چه کعبه اقبال جان من باشد هزار کعبه جان را به گرد تو است طواف *** حج در ادب فارسی، ص: ۲۸۹ ای که تو شاه چمنی سیر کنی صد چو منی چشم ودلم سیر کنی سخره این خوان نشوم کعبه چو آمد سوی من جانب کعبه نروم ماه من آمد به زمین قاصد کیوان نشوم «۱» *** به پیش کعبه رویش بمیرم بدان چاه و بدان زمزم بسازیم *** رخ چو کعبه نماشاه شمس تبریزی که با شدت عوض حج‌های پذرفته مولانا برای زائران بیت‌اللّه استمداد می کند و می‌خواهد که حاجیان در راه مانده را به کعبه وصال برساند و بتها را از کعبه بیرون راند. حاجیان مانده‌اند در ره حج داروی اشتران گرگین کن تا به کعبه وصال تو برسند چاره آب و

زاد و خورجین کن «۲» مولانـا ارادت و توجّه خاصّی به حسـام الـدین چلپی دارد، او مشوّق مولانـا در سـرودن مثنوی بوده، مولانا خطاب به حسام الدین گفته است: ای با من و پنهان چو دل، از دل سلامت می‌کنم تو کعبه‌ای هر جا روم قصد مقامت می‌کنم مولانا همچـون دیگر عرفـا دل را کعبه حقیقی می‌دانـد و می‌گویـد زیـارت کعبه دل کن؛ زیرا کعبه گِل، ظـاهری است از کعبه دل. دوش خوابی دیده‌ام خود عاشـقان را خواب کو؟ کاندرون کعبه می‌جسـتم که آن محراب کو؟ حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۰ کعبه جانها نه آن کعبه که چون آنجـا رسـی در شب تاریـک گویی شـمع یـا مهتاب کو؟ *** طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دلست کعبه معنی توگـل چه پنـداری طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تـا به واسـطه آن دلی به دست آری هزار بـار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری عمارت دل بیچاره دو صـد پاره زحجّ و عمره به آید به حضـرت باری «۱» و باز در همین زمینه طواف کعبه حقیقی دل می‌گویـد: تمـام افلاک برگرد کعبه در طواف‌انـد. چرخ فلک با همه کار و کیا گرد خـدا گردد چون آسیا گرد چنین کعبه کن ای جان طواف گرد چنین مائده گردای گدا بر مثل گوی به میدانش گرد چون که شدی سر خوش بی دست و پـا ... هر که به گرد دل آرد طواف جـان جهـانی شود و دلربـا» قبله و کعبه حقیقی همـانگونه که گفتیم در نزد عرفـا دل است و این کعبه ظاهر سـنگی بیش نیست. کعبه چو از سـنگ پرسـتان پر است روی به ما آر که قبله خـداست آن که از این قبله گدایی کند در نظرش سـنجر و سـلطان گداست «۳» مولـوی نیز هماننـد خاقـانی آسـمان را به طواف کعبه واداشـته و آن را به همین جهت از آفـات درامان شمرده است: حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۱ پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون چون حاج گرد کعبه طوافی همی کنی حق گفـت: ایمـن است هر آنکـو به حـج رسید ای چرخ حق گزار ز آفـات ایمنی جمله بهـانه هـاست که عشـق‌است هرچه هست خـانه خـداست عشق وتودرخـانه ساکنی «۱» از شـورانگیزترین و پر معنی‌تریـن اعمـال و مناسـک حـجّ قربـانی اسـت کـه به قربانگـاه بردن اسماعیل را به یاد می‌آورد و رسیدن ندا از جانب پروردگار و اثبات عبودیّت محض پدر و فرزند در مقابل فرمان الهی است. مولوی از قربانی چنین برداشتی دارد: چون که با تکبیرها مقرون شدند همچو قربان از جهان بیرون شدند معنی تکبیر این است ای امام کای خـدا پیش تو ما قربان شـدیم وقت ذبح‌اللّه و اکبر می‌کنی همچنین در ذبح نفس کشـتنی تن چو اسـماعیل و جان همچون خلیل کرد جـان تکبیر بر جسم نبیل «۲» مولانا فلسـفه حج را ضـمن نقل داسـتانهای شـیرین و شـیوا نشان داده است؛ از جمله داستان حجّ بایزید بسطامی را در دفتر دوم مثنوی آورده است که وقتی بایزید عزم حج داشت، شیخی به او گفت من کعبه‌ام بر گرد من طواف کن! با در راه پیری را دیـد: پیش او بنشـست و می‌پرسـید حـال یـافتش درویش و هم صاحب عیال گفت عزم تو کجاس ای بایزیـد؟ رخت غربت را کجـا خـواهی کشـید؟ گفت قصـد کعبه دارم از پگه گفت هین بـا خود چه داری زاد ره؟ حـج در ادب فارسـی، ص: ۲۹۲ گفت دارم از درم نقره دویست نـک ببسـته سـخت بر گـوشه ردیست گفت طـوفی کن به گردم هفت بـار وین نکوتر از طوافِ حج شمـار وان درمهـا پیش من نه ای جواد دان که حـج کردی و حاصـل شـد مراد عمره کردی عمر بـاقی یـافتی صـاف گشـتی پر صـفا بشتافتی ... کعبه هر چندی که خانه برّ اوست خلقت من نیز خانه سرّ اوست ... بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت همچو زرّین حلقه‌ای در گوش داشت آمـد از وی بایزیـد انـدر مزید منتهی در منتها آخر رسیـد «۱» مولوی از حوادث جـالب توجّه در ارتبـاط با کرامات زاهـدان و عابـدان در راه حج یاد کرده؛ از جمله داسـتان عابدی است که در بادیه غرق عبادت بود و آب برای وضوی او از آسـمان می‌رسید و قافله حاج به چشم خود شاهد کرامت او بودند. زاهدی بد در میان بادیه در عبادت غرق چون عبّادیه ... زائران وقتی او را در وسط بیابان به آن حالت دیدند متحیر شدند؛ زیرا او را بسیار شادمان و راضـی دیدند. وقتی زاهد از نماز فارغ شد، زائران دیدند که در آن بیابـان خشـک، آب از دست و سـر و روی او می‌چکـد و جامه‌اش خیس است. پرسـیدند که در این بیابان خشک آب از کجـا اسـت که دست و لبـاس تـو خیس است. پس بپرسـیدش که آبت از کجـاست دست را برداشت کز سـوی سـماست گفت هر گـاهی که خواهی می‌رسـد بی زچاه و بی زحمل مِنْ مَسَدْ زائران از آن زاهـد می‌خواهنـد که برای آنها هم آب فراهم کنـد. زاهـد: چشم را بگشود سوی آسـمان که «اجـابت کن دعای حاجیان» ... در میان این مناجات ابرخوش زود پیـدا شـد چو پیل آبکش همچو

آب از مشک باریدن گرفت درگو و درغارها مسکن گرفت حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۳ ابر می‌بارید چون مشک اشکها حاجیان جمله گشاده مشکها ... «۱» حج در آینه شعر فارسی مولانا در دفتر چهارم مثنوی خطاب به حسام الدین چلپی می گوید: با تو ما چون رز به تابستان خوشیم حکم داری هین بکش تا می‌کشیم خوش بکش این کاروان را تا به حج ای امیر صبر مفتاح الفرج سپس ادامه می‌دهد که حجّ خانه کار مهمّی نیست انسان مصمّم به خانه‌ای معلوم در مکانی مشخّص می‌رود خانه را می‌بیند و زیارت می کند امّا مهم آن است که صاحب خانه را بتوان دید و بر گرد او طواف کرد: حج زیارت کردن خانه بود حجّ ربّ البیت مردانه بود مولوی می گوید آنان که به دل حج می کنند مشکلی برای آنها نیست، مشکل برای کسانی است که از راه‌های دور و دراز و بیابانهای خشک و صحاری سوزان باید سفر کنند. آنان که به دل سفر کنند مشکلات سفر جسم را ندارند و این مشکلات برای آنها حل شده است؛ زیرا: نیست بر این کاروان این ره دراز کی مفازه زفت اید با مفاز؟ دل به کعبه می‌رود در هر زمان جسم طبع دل بگیرد زامتنان این دراز و کوتهی مرجسم راست چه دراز و کوته آنها خداست چون خدا مر جسم را تبدیل کرد رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد صد امید است این زمان بردار گام عاشقانه ای فتی خَلِّ الکلام گر چه پیله چشم بر هم می‌زنی در سفینه خفته‌ای ره می کنی «۲» *** مولانا پس از ملاقات با شمس شیفته او شد و پیوسته شمس در روح و جان مولانا حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۴ حضور داشت. مولانا در چندین غزل شورانگیز شمس را کعبه جان خود دانسته است. با نقل بعضی از ابیات آن غزلها، به بررسی شعر مولانا در ارتباط با حج و کعبه پایان می‌دهیم، مولوی در غزلی با ردیف «طواف» گفته است: کعبه جانها تویی گرد تو آرم طواف جغد نیم بر خراب هیچ ندارم طواف پیشه ندارم جز این کار ندارم جز این چون فلکم روز و شب پیشه وکارم طواف ... چون که برآرم سجود باز دهم از وجود کعبه شفیعم شود چون که گزارم طواف حاجی عاقل طواف چند کند؟ هفت هفت حاجی دیوانه‌ام، من نشمارم طواف ... همچو فلک می کند بر سر خاکم سجود همچو قدح می کند گرد خمارم طواف خواجه عجب نیست اینک من بدوم پیش صید طرفه که برگرد من کرد شکارم طواف «۱» مولانا در غزل دیگری خانه کعبه را توصیف کرده و از جمله گفته است: این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه است از خواجه بپرسید که این خانه چه خانه است این صورت بت چیست؟ اگر خانه کعبه است وین نور خدا چیست؟ اگر دیر و مغانه است مولانا می گوید در این خانه گنجی عظیم نهفته است، خاک و خاشاک این خانه همه مشک و عنبر است و هر کس که وارد این خانه شود به مقام والایی دست می‌یابد و حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۵ همگان را تشویق و ترغیب به انجام حج و زیارت بیت اللّه می کند. این خواجه چرخ است که چون زهره وماه است وین خانه عشق است که بی حدّ و کرانه است در غزلی ضمن خوش آمد گویی به زائران بیت اللّه انجام بعضی اعمال را به آنها یادآوری کرده: ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا شاد آمدیت از سفر خانه خدا روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی در عشق حجّ و کعبه و دیدار مصطفی مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق در خانه خدا شده «قَدْ کانَ آمِنا» ... در آسمان زغلغل لبّیک حاجیان تا عرش نعره‌ها و غریو است از صدا جان چشم تو ببوسد و برپات سر نهد ای مروه را بدیده و بررفته بر صفا مهمان حق شدیت و خدا وعده کرده است مهمان عزیز باشد خاصه به پیش ما مولوی حجّاج را مهمان خدا دانسته که هر چند تن آنها بازگشته ولی دل و جان آنها هنوز به حلقه کعبه چنگ زنده است. باز آمده زحجّ و دل آنجا شده مقیم جان حلقه را گرفته و تن گشته مبتلا او مراسم حج را نیز تعلیم داده و گفته است: آن که از شام می‌آید در ذات جحفه احرام می‌بندد و آن که از بصره در ذات عرق، سعی صفا و مروه می کند و هفت بار طواف کعبه و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌خواند. به عرفات می‌رود و از آنجا به موقف و سپس به منا می‌رود و رمی جمره می کند. شاعر عزّت کعبه را به خاطر عمل خالصانه حضرت ابراهیم دانسته و گفته است: کعبه را که هر دمی عزّی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۶ چنین به نظر می‌رسد که بعضی از رفتن به حج ابا می کرده و به بهانه‌های واهی از این عمل واجب سرباز می‌زده‌اند. مولانا آنان را مخاطب قرار داده و گفته است: تن توست همچو اشتر که برد به کعبه دل زخری به حج نرفتی نه از آن که خر نداری تو به کعبه گر نرفتی بکشاندت سعادت مگریز ای فضولی که زحق عبر نداری و در

جای دیگر وجود کعبه و در نتیجه عمل حج را مایه بقای اسلام دانسته است و ضمن تشبیه ممدوح خود به کعبه گفته است: تو استظهار آن داری که روی از مابگردانی ولی چون کعبه بر پرّد کجا ماند مسلمانی و همو در عظمت و ارزش کعبه گفته است: آن نیستی ای خواجه که کعبه به تو آید گوید بر ما آی اگر حاجی مایی این کعبه نه جا دارد نی گنجد در جا می گوید «العّزةُ والحسن ردایی» «۱» مولانا با دید انتقادی به متولّیان کعبه نگریسته و از آنها نالیده است، گویی او پیش‌بینی وضع موجود را نیز می کرده که قدرتهای شیطانی بر مکّه و کعبه و ... تسلّط یافته‌اند از این رو گفته است: ای ابابیل، هین که بر کعبه لشکر و پیل بی کران آمد ... و یا: پیل به خرطوم جفا قاصد کعبه شده است من چو ابابیل حقم یاور هر کرگدنم ... حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۷ کعبه، شب هنگام در نظر مولوی از ارزش معنوی خاصّی برخوردار است؛ زیرا دیگر از غوغای روز خبری نیست، فراغتی دست می‌دهد تا انسان بیشتر به صاحب خانه بیندیشد و خالق جهان را بیشتر و بهتر بشناسد، از این رو است که گفته: مخسب شب که شبی صد هزار جان ارزد که شب ببخشد آن بدر، بدره بی حد ... به دیبه سیه این کعبه را لباسی ساخت که اوست پشت مطیعان و اوستشان مسند درون کعبه شب یک نماز صد باشد زبهر خواب ندارد کسی چنین معبد «۱»

۲۲- فخر الدین ابراهیم همدانی؛

متخلّص به عراقی (متوفای ۶۸۰ ه. ق.) از عارفان و غزلسرایان قرن هفتم هجری است. او به عللی ناچار به ترک هند شد و به عزم مکه و زیارت کعبه و انجام عمل حج حرکت کرد، هر جا که وارد می‌شد مورد اعزاز و اکرام قرار می گرفت و در همان سفر قصاید زیبا و مفصّل در نعت پروردگار و وصف کعبه و ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده است؛ از جمله قصیده‌ای به مطلع: ای جلالت فرش عزّت جاودان انداخته گوی در میدان وحدت کامران انداخته ... در بیست و نه بیت و قصیده دیگری با مطلع مشابه و همان ردیف در بیست هشت بیت: ای جلالت فرش عزّت جاودان انداخته عکس رویت تابشی در کن فکان انداخته عراقی زیارت کعبه را به زیارت بهشت برین مانند کرده، وقتی چشم او به جمال کعبه روشن شده، این قصیده را در توصیف کعبه سروده است: حبّذا صفّه بهشت مثال برترین آسمانش صفّ نعال مجلس نور و جلوه گاه سرور روضه انس و بارگاه وصال بیت معمور او مقرّ شرف سقف مرفوع او سپهر جلال حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۸ غرفش خوشتر از ریاض بهشت شرفش خوشتر از شکوه کمال ... نفحات ریاض جان بخشش مرده را زنده کرده اندر حال ... نام آن خانه می‌نیارم گفت از پی عقل والعقول عقال خود تو از پیش چشم خود بر خیز تا ببینی عیان به دیده حال خویشتن را درون آن خانه بر سریر سعادت و اقبال ... «۱» در قصیده دیگری به وصف و ستایش کعبه معظّمه پرداخته و ضمن ستایش کعبه متذکّر شده است که هیچ تر دامن و آلوده‌ای حقّ ورود به کعبه را ندارد. حبّذا صفّه سرای کمال خوشتر از روی دلبران به جمال ... در درون ریاض اونرود هیچ تر دامنی جز آب زلال ... تا سریر درش شنود فلک بر درش چرخ می‌زند همه سال ... «۲» عراقی در لمعات، لمعه دهم می گوید: وقتی از خود بیخود و شیفته باری تعالی شدی کعبه و کنشت برای تو یکسان است. نیست را کعبه و کنشت یکی است سایه را دوزخ و بهشت یکی است «۳» او در غزلیّات خود نیز به کعبه و حج و مناسک آن نظر دارد؛ از جمله در غزلی گفته است: مقدّم بر زیارت کعبه اعمال خیر دیگری است که زائر باید انجام دهد و آنان که از این اعمال مفید به حال جامعه سرباز زنند و انجام ندهند، در کعبه پذیرفته نمی‌شوند: به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون کعبه آیی به قمار خانه رفتم همه پاکباز دیدم چه به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی «۴» حج در ادب فارسی، ص: ۲۹۹ همین مضمون را در غزل دیگری در صفحه ۲۹۶ دیوان خود تکرار کرده و گفته است: چو زباده مست گشتم چه کلیسیا چه کعبه چو به ترک خود بگفتم چه وصال و چه جدایی به قمار خانه رفتم همه پاکباز دیدم چو به صومعه رسیدم همه یافتم دغایی به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی عراقی نه در مدرسه جای دارد، نه در مصطبه سازگار است و نه در صومعه و نه در میکده و نه در کعبه جای دارد، از این روست که در درِخمّار مانده و

از ساقی کمک می‌طلبد که او را از غم برهاند؛ یعنی از خدای کعبه استمداد می‌طلبد. این دم منم که بی‌دل و بی یار مانده‌ام در محنت و بلاـ چه گرفتار مانده‌ام؟ با اهل مدرسه چو به اقرار نامدم با اهل مصطبه چه به انکار مانده‌ام؟ در صومعه چو مرد مناجات نیستم در میکده زبهر چه هشیار مانده‌ام؟ در کعبه چونکه نیست مرا جای لاجرم قلّاش وار بردر خمّار مانده‌ام ساقی بیار درد و ز درد تو یک زمان بازم رهان، که با غم و تیمار مانده‌ام در کار شو کنون غم کارم بخور که من از کار هر دو عالم بیکار مانده‌ام ... «۱» عراقی معتقد است که اصل، دیدارِ صاحب خانه است نه خانه: ای دل چو درِ خانه خمّار گشادند می‌نوش، که از می گره کار گشادند در خود منگر، نرگس مخمور بتان بین در کعبه مرو چون دَر خمّار گشادند ... در گوش دلم گفت صبادوش عراقی در بند در خود که دریار گشادند «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۰ و در جای دیگر رفتن به کعبه دل را بر کعبه گل مرجّح می‌داند. در کوی خرابات کسی را که نیاز است هشیاری و مستیش همه عین نماز است آنجا نپذیرند صلاح و ورع امروز آنچ از تو پذیرند در آن کوی نیاز است ... خواهی که درون حرم عشق خرامی در میکده بنشین که ره کعبه دراز است «۱» عراقی در غزلیات زیبای عرفانی خود از عشق به خدای کعبه سخن گفته و پیوسته مست عشق الهی است. او می‌گوید: زیارت کعبه اگر توأم با خلوص نیّت کامل نباشد فایده‌ای ندارد. درون کعبه عبادت چه سود چون دل من میان میکده مولای عزّی ولات است ... «۲» از مجموع گفته‌های عراقی در ارتباط با حج و کعبه و ... می‌توان نتیجه گرفت که عراقی بیشتر توجّه به کعبه درون و عشق به خدای کعبه دارد تا کعبه ظاهر، او خدمت به خلق و انجام اعمال خیر را مقدّم بر زیارت خانه کعبه ظاهر می‌داند و کسانی را مجاز رفتن به کعبه می‌داند که در بیرون کعبه عمل صالح داشته باشند.

۲۳- افصح المتکلّمین سعدی شیرازی؛

(متوفای ۶۹۱ یا ۶۹۴ ه. ق.) از بزرگان و نوابغ شعر و ادب ایران، معلّم اخلاق و جامعه شناس است که عمر خود را سالها در سفرگذرانده و سیر آفاق و انفس کرده و تجربه‌ها آموخته است. سعدی در آثار خود به مناسبتهای تربیتی به حج توجّه کرده و در قالب داستانهای جالب توجّه نظریات خود را در ارتباط با حج و زیارت کعبه بیان کرده است. در بعضی از این اظهارات تا حدودی دید عرفانی سعدی نمایان است. سعدی ضمن مجلسی از ابراهیم خواص سخن می‌گوید و داستانی از او نقل می‌کند که پیوسته می‌گفته است: «کاش من خاک قدم آن سرپوشیده بودمی» از او می‌پرسند کدام حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۱ سرپوشیده؟ داستان را شرح می‌دهد: که روزی قصری را دیدم ... وارد آن شدم، دختری را که تا آن لحظه هرگز ندیده بودم دیدم. به او سلام کردم، پاسخ سلام مرا به نام داد و گفت: «علیک السّلام ای پسر خواص». پس از مذاکراتی آهی کشید و بیهوش شد. وقتی به هوش آمد گفتم: برخیز تا تو را به دیار اسلام برم. گفت: یا شیخ در دیار اسلام چیست که اینجا نیست؟ گفتم کعبه‌ای است معظم. گفت: ای ساده دل، اگر کعبه را بینی بشناسی؟ گفتم: آری. گفت: بر بالای سر من نگاه کن. «چون نگریستم کعبه را دیدم که گرد سر دختر طواف می‌کرد. مرا گفت: یا سلیم القلب، اینقدر ندانی که هر کس به پای به کعبه رود، او کعبه را طواف کند و هر کس به دل به کعبه رود کعبه او را طواف کند؛ فَأَیْنَما تُوَلُّو فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه «۱» خواجه شمس الدّین صاحب دیوان، از سعدی می‌پرسد: حاجی بهتر است یا غیر حاجی؟ می‌گوید ... یا للعجب پیاده عاج چون عرصه شطرنج بسر برد فرزین می‌شود؛ یعنی به از آن می‌شود که بود. و پیاده حاج، بادیه می‌پیماید و بدتر از آن می‌شود که بود. از من بگوی حاجی مردم گزای را کو پوسین خلق به آزار می‌درد حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد «۲» اگر از دید جامعه شناسی ادبی، به سخن سعدی بنگریم و سخنان او را در ارتباط با حج از این بعد بررسی کنیم، فاجعه بزرگی را لمس می‌کنیم که متأسّفانه در همیشه تاریخ وجود داشته و دارد. فلسفه عمیق حج از میان رفته و تنها تغییر نام به «حاجی» و دیگر مزایای مادی و سیاحتی مدّ نظر است. سعدی گاهی در مدح پادشاهان، دربار و سرای آنها را در عظمت و منفعت دهی، به کعبه تشبیه کرده است. در باب اوّل گلستان ضمن نقل حکایتی

می گوید: چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید روند خلق به دیدارش از بسی فرسنگ حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۲ تو را تحمّل امثال ما بباید کرد که هیچ کس‌نزند بَر درخت بی بَر سنگ «۱» بسیاری به دروغ خود را حاجی معرّفی می کنند و می‌خواهند از این راه مورد توجّه و احترام قرار گیرند و حج و زیارت خانه خدا را دامی برای فریب مردم و سودجویی خود قرار دهند. سعدی در این زمینه حکایتی نقل کرده که: «شیّادی گیسوان بافت که من علویم و با قافله حجاز به شهر درآمد که از حج همی آییم ... یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت من‌او را عید اضحی دربصره دیدم حاجی چگونه‌باشد ... «۲» با وجود این، حجّ درویشان در نظر سعدی حال و هوای دیگری دارد. او درویشی را می‌بیند که سر بر آستان کعبه می‌مالد و پیوسته می گوید: یا غفور و یا رحیم. تو دانی که از ظلوم جهول چه آید. ما وقع را در این دو بیت بیان کرده است: بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرستی خوش می نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش «۳» سعدی خود به بیان ماجرای سفر حج خویش می‌پردازد و از نا امنی راهها سخن می گوید که: «شبی در بیابان مکّه از بی خوابی پای رفتنم نماند، سربنهادم و شتربان را گفتم دست از من بدار! ... گفت: ای برادر، حرم در پیش است و حرامی در پس، اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی. «۴» او وقتی می‌خواهد در باب تربیت، اثر همنشینی را بیان کند، چه زیبا عظمت کعبه را در این دو بیت بیان می کند: جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پیله نامی شد حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۳ با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچنو گرامی شد «۱» احسان به همنوع یکی از صفات پسندیده انسانی است. سعدی برای نشان دادن اهمیت و ارزش احسان، آن را نه تنها برابر با حجّ بیت اللّه که برتر دانسته است. شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز چنان گرم رو در طریق خدای که خار مغیلان نکندی زپای ... ناگهان از عالم غیب آوازی می‌شنود که: به احسانی آسوده کردن دلی به از الف رکعت به هر منزلی «۲» این معلّم اخلاق، در فلسفه حج گفته است: حاجی باید به گونه‌ای باشد که به پاکی طفل نوزاد. وقتی قربانی می کند، نفس حیوانی و امّاره خود را قربان کرده باشد. آنگاه که سنگ بر شیطان می‌زند آلودگیهای درونی و تمایلات شیطانی خویش را نیز از خودبراند و خویشتن را از عیوب پاک گرداند، چون به ملاقات خدا رفته و بر سر سفره کرم پیامبر اکرم نشسته، کرم و مروّتی خداگونه و پیامبر وار داشته باشد، نه همچون حاجی‌ای که سعدی از او یاد کرده است: مرا حاجی‌ای شانه‌ای عاج داد که رحمت بر اخلاق حجّاج باد شنیدم که باری سگم خوانده بود که از من به نوعی دلش مانده بود ... «۳» حاجی آن زمان که لبّیک گویان به سوی کعبه می‌رود، به دعوت خدای خود پاسخ می دهد و با خدا سخن می گوید. سعدی این اهمّیت تخاطب را در نظر دارد و در مناجات خود به لبیک حاجیان سوگند می‌دهد. حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۴ خدایا! به ذات خداوندیت به اوصاف بی مثل و مانندیت به لبّیک حجّاج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه السّلام ... «۱» سعدی نیز آنگاه که قصد مدح و ستایش دارد کعبه را بر گرد سر پیران شیراز همچون روز بهان و شیخ کبیر به طواف وا می‌دارد. هزار پیر دلی بیش باشد اندر وی که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز ... به ذکر و فکر و عبادت به روح شیخ کبیر به حق روز بهان و به حق پنج نماز ... به حق کعبه و آنکس که کرد کعبه بنا که دار مردم شیراز در تجمّل و ناز «۲» راه رسیدن به کعبه حقیقی، راه خاصی است. سعدی به مناسبت رفتار زاهدی متظاهر که در حضور پادشاه غذای کمتری می‌خورد و در نماز بیش از حد معمول خود مشغول می‌شود، می گوید: ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است «۳» و سرانجام سخن را با این بیت سعدی که رضایت خود را در رضایت پروردگار می‌داند و رضایت را به کعبه مانند کرده است پایان می‌دهیم: سعدی ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا ره خدا گیر

۲۴- افضل الدّین محّمد بن حسین مرقّی کاشانی؛

معروف به بابا افضل، از حکیمان و ادیبان قرن هفتم است که در سال ۷۰۷ درگذشته است. از بابا افضل شعر چندانی جز چند رباعی و تعداد اندکی غزل ندیدم. او در چند رباعی با توجّه به ریشه بت پرستی اشاراتی به ذات اقدس پروردگار کرده و از نظر اهمیت و

ارزش کعبه را ستوده و همچون دیگر عرفا کعبه واقعی را دل شمرده است. حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۵ از جمله: بت گفت به بت پرست کای عابـد ما دانی ز چه روی گشـته‌ای ساجد ما بر ما به جمال خود تجلّی کرده است آنکس که زتوست ناظر و شاهد ما «۱» *** در کارکش این عقل به ره آمده را تا راست کند کار بهم بر شده را از نقش خیال بر دلت بتکده‌ایست بشکن بت و کعبه ساز این بتکده را «۲» بابا افضل کعبه واقعی را که بیشتر لایق زیارت است کعبه دل می‌دانـد و می گویـد: در راه خـدا دو کعبه آمـد منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن بهتر زهزار کعبه باشد یک دل «۳»

۲۵- بهاء الدین احمد سلطان ولد؛

پسر مولانا جلال الدین رومی است. او در شهر لارنده آسیای صغیر متولّد شد و نزد پدرش علوم طریقت و عرفان را آموخت و نیز از شمس تبریزی، صـلاح الـدین زرکوب، حسام الـدّین چلپی رموز عرفان را فراگرفت و در ارشاد جای پـدرش را گرفته است. سـلطان ولد در ۶۲۳ متولّـد شده و در ۷۱۲ درگذشـته است. او معتقـد است که وجود عارف خود کعبه است و توصـیه می کنـد که در جوار شیـخ ماندن بهتر است از به کعبه رفتن. به خصوص اگر در حج بویی از ریا باشد. بگو به حاجیِ ما حَجَّت ارصواب و رواست ولیکن از بر شیـخت سـفر به کعبه خطاست بـدان که آب چو نبود تیمّمت نیکو است چو آب دست دهـد آن تیمّمِ توهباست حـج در ادب فارسی، ص: ۳۰۶ مرادت از حج کردن چو ارتضای حق است یقین به خدمت شیخت بدن بهینه رضاست از این رسی به خدا و از آن به اجر و ثـواب ثـواب اگر چه بلنـد است، این از آن بالاـست ثـواب نیز گهی باشـدت که بهر خـدا کنی حجی و طـوافی که آن بری زریـاست ... یقین بـدان که نیرزد به حبّه‌ای آن حـج چو پر زرنـج وبلاـ و تهی ز گنـج ولاست «۱» *** قونیه شـهری است که مولاـنا جلال الدّین محمّد بلخی در آن اقامت گزیده و سلطان ولد در آن شهر پرورش یافته است، بدین جهت است که سلطان ولد قونیه را کعبه الهی می‌نامد: چون حضرت شاه ماگزیدت تو مکّه و کعبه الهی و همو حاجیانِ ظاهری را که از فلسفه حج بی‌خبر، و چه بسا از صاحب خانه غافلند و فقط به گفته ناصر خسرو، «زحمت بادیه را به سیم خریده‌اند» به باد انتقاد می گیرد که: دیر بود مقام ما شاهد و باده کام ما رو تو به مکّه حاجیا! پرس ره مدینه را «۲»

۲۶- امیر خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی؛

شاعر فارسـی زبان که در دهلی اقامت داشـته و یکی از پیش کسوتان سـبک هنـدی است و در ۷۲۵ درگذشـته است. امیر خسرو در ارتبـاط بـا حـج و کعبه و متعلّقـات آن ضـمن طرح حکایاتی آموزنـده سـخن گفته است. دهلوی ضـمن تعریف و سـتایش از ارکان مسلمانی در اهمّیت حـج که یکی از پنج حج در ادب فارسـی، ص: ۳۰۷ رکن اساسـی دین است گفته: پنـج اساس است که ایمانی است هر یـک از آن حصن مسـلمانی است ... چـاره نباشـد چو به پـاکی تمـام زاد حلاـل و ره بیت الحرام پیش کن آنگـاه به صـدق الّطریق بنـدگی حضـرت بیت العـتیق کورنه‌ای نور صـفا را بـبین لنـگ نه‌ای راه خـدا را ببین ... زاشـک نـدامت گهر افشـان به جیب ترویه‌ای ده به نجیبان غیب لیک صـفای تو چو از می بود زمزمت از راه صـفا کی بود کوی بتان و دل ظلمت پناه بیت حرامت بس و سنـگ سـیاه ... در همه سـالت نبود این هوس جز به تراویـح نخسـتین و بس ... آن که دوگـامی ره سـالش بود در ره یـک سـاله چه حالش بود «۱» از دو بیتِ آخرِ امیر خسـرو چنین اسـتنباط می‌شود که وی معتقد است و توصـیه می کند که حج باید در جوانی انجام شود. شاعر حاجی را معرّفی می کنـد که در راه حـج صـرفه نعلین می کند و در همان حال برهمنی از پوست سـینه خود برای رفتن به زیارتِ بت، نعلین می‌سازد. کعبه روی دیـد به صدق و ثبات برهمنی را به ره سومنات جان زدَمِ شوق سـماحت کنان خاک ره سـینه مساحت کنان خسـتگی سـینه به راه دراز از سـردل پوست همی کرد باز گفت بدو عارف خوف و رجا کاین سـفر آخر زکجاست تا کجـا برهمنش گفت که سـالیست بیش کـاین ره از این گـونه گرفتم به پیش گفت نیوشـنده که چون پـای هست سـینه چرا داری از

اینگونه پست؟ گفت چو دل در ره بت بـاختم پا به رهش نیز زدل ساختم ای که زبت کعبه به هنـدوبری هم زوی آموز پرستشگری حج در ادب فارسی، ص: ۳۰۸ گیر که تیرش به نشـان خطـاست هست به تیر کژ خود تیر راست ... «۱» یکی از بزرگترین رموز حج همـدلی و همبسـتگی و اتّحاد بین آحـاد ملّت مسـلمان است. این همـدلی و فـداکاری در راه خـدمت به یکـدیگر را امیر خسـرو در داسـتانی نشان داده که جمعی از حاجیان در راه حـج از تشـنگی جان می‌سپارند، در حالی که آب را به یکـدیگر تعارف می کننـد: کعبه روی چنـد به گرمای تیز تشنه فتادنـد به دشت حجیز ... دود اجل خاست زهر بندشان بی‌خودی از پای درافکندشان ... ناگه از اطراف بیابـان و دشت ناقه سواری سوی ایشان گـذشت ... پیش یکی رفت که این را بگیر چشـمه حیوان خور و تشـنه ممیر او طرفی کرد اشارت به یار کوست زمن تشنه تر او را سپار ... بردگران برد چو آن آب سرد آن همه را نیز نماند آبخورد ... «۲» شاعر در آینه سکنـدری از قول واعظی به فرزنـدش به نام رکن الدّین الحاجی نصـیحت می کند و می گوید که کعبه واقعی دل تو است: ... خدایی که او مکّه و شام کرد تو را حاجی از بهر آن نام کرد که هر صبح و شامی کنی بی گزاف به پیراهن کعبه دل طواف حرم نشکنی در مقام وفا گران سـنگ باشـی چو کوه صـفا چو تو پویه با نفس ابله زنی نه حاجی که اعرابی رهزنی در کعبه زن تا امانت دهنـد همان سوی ران تا همانت دهند «۳» ***

۲۷- اوحدی مراغه‌ای؛

از شعرای قرن هشتم هجری است که در سال ۷۳۸ درگذشته و در مراغه مدفون است. او در ترکیب بندی، اشتیاق زایدالوصف خود را به زیارت خانه خـدا و مرقد حضـرت رسول بیان کرده و گفته است: در این راه تدارک آب و نان و مرکب موجب نگرانی است. در این راه بایـد از خود و هستی خود دست شـست، نخوت و خودخواهی را از سـربدر کرد: هوس کعبه و آن منزل و آن‌جاسـت مرا آرزوی حرم و مکّه و بطحاست مرا در دل‌آهنگ حجاز است وزهی‌یاری بخت گریک‌آهنگ دراین پرده شود راست مرا ... از خیال حجر الأسود و بوسیدنِ او آب زمزم همه در عین سویـداست مرا ... دلم از حلقه آن خانه مبادا محروم کز جهان نیست جز این مرتبه درخواست مرا از هوا و هوس خویش جـدا باش ای دل خاك آن خانه و آن خانه خـدا باش ای دل عمر بگذشت زتقصـیر حذر باید کرد به در کعبه اسـلام گـذر بایـد کرد ... گردِ ریگی که از آن زیر قدمها ریزد سـرمه وارش همه در دیده سـربایـد کرد آب و نان و شتر و راحله تشویش دل است خورد آن مرحله از خون جگر بایـد کرد روی چون در سـفر کعبه کننـد اهل سـلوك از خود و هستی خود جمله سـفر باید کرد حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۰ سـر تراشـیدن و احرام گفتن سهل است از سر این نخوت بیهوده به در باید کرد شـرح احرام و وقـوف و صـفت رمی و طـواف بـا دل خویش به تقریر دگر بایـد کرد هر دلی را که زتحقیق سـخن بویی هست بشـناسد که سـخن را به جز این رویی هست یارب امسال بـدان رکن و مقامم برسان کام من دیـدن کعبه است به کامم برسان دولت وصل تو هر چنـد که خاص است دمی عام گردان و بـدان دولت عامم برسان ... گربـدان روضه گـذارت بودای باد صبا عرضه کن عجز وزمین‌بوس وسلامم‌برسان «۱» اوحـدی معتقد است که در حج و اعمال و مناسك آن رموز و فلسفه هایی عمیق نهفته است که ممکن است کسـی قادر به درك دقیق آن‌ها نباشد. او گفته است: ... این حجّ و عمره و حرم و کعبه و مقام وین‌حلق وسعی و وقفه و رمی وجمار چیست؟ رومی رخان هفت زمین را چنان طواف برگرد آن سـرادق زنگی شـعار چیست «۲» در مثنوی «منطق العشّاق» از ده نامه- که بین عاشق و معشوق ردّ و بـدل شـده- سـخن به میان آمده است. در آخرین نامه به مناسـبت حکایتی در ارتباط با حج و کعبه حج در ادب فارسـی، ص: ۳۱۱ آورده است: شـنیدم حاجی‌ای احرام بسـته چو در ریگ بیابان گشته خسته به خود گفت ار چه پرتشویش راهست جمال کعبه نیکو عـذر خواه است ... «۱» در ادامه می گوید: همه این سـختیها را به جان ودل می‌خرند تا به وصال حرم معبود برسـند و چون به وصال رسـیدند تمام سـختی راه را از یاد می‌برند. اثر بسـیار ارجمند اوحدی مثنوی جام جم است. او در اوایل این مثنوی با تضرّع به مقدّسات سوگند یاد می کند؛ از جمله به کعبه، زمزم، مقام ابراهیم، صفا، مروه و ... به دل کعبه و به ناف

زمین به کتاب و به جبرئیل امین به حطیم و مقام و زمزم و رکن به سکون مجاوران دو رکن به صفا و به مروه و عرفات به مه و مهر و فرش و کرسی و ذات ... «۲» اوحدی حاجیان را به کرامات کعبه توجه داده و در همین مثنوی جام جمِ خود، در این باره گفته است: ... انـدرین کعبه شـد به صورت کم حجری واندران حجر زمزم حجرش سازگار و سازنده زمزم او حجر گدازنده ... خیز و این کعبه را طوافی کن به کراماتش اعترافی کن ... «۳» اوحدی به جریانات تاریخی و حوادثی در ارتباط با کعبه اشاره کرده است. از سخن او چنین بر می‌آید که حضـرت سـلیمان می‌خواسـته است کعبه را عمارت کند ولی چون خود به دست خویش مرغی را کشته بود، این توفیق واجازه را به او نداده‌اند. حق نداد از طهارت کعبه به سـلیمان عمارت کعبه حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۲ بهر مرغی که کشته بود به دست یـافت‌این نیستی بـدان همه هست «۱» اوحـدی عبادت را نشانه بنـدگی و اطاعت محض می‌دانـد و معتقـد است که اگر کسـی موفّق به انجام وظیفه خود شـد، نباید به خود ببالد. او به حجّاج بیت اللَّه هشدار می‌دهد که: به راه بادیه گر فخر می کنی رفتن میان خواجه چه فرق است و اشتران جهاز

۲۸- کمال الدّین ابوالعطا محمود بن علی کرمانی؛

(متوفای ۷۵۳ ه. ق.) از شاعران بزرگ قرن هشـتم است. او در کرمان متولد شده، در همان شهر تحصیل کرده و به خواجوی کرمانی معروف است. خواجه از جمله مقلّـدان نظامی است که خمسه سـروده و درخلال آنها از حـجّ و کعبه و مکّه و زمزم و حجر الأسود و حرم و حاجی و حجّاج و ... به مناسـبت، گاهی به صورت حکایت، گاهی در مدح و به عنوان تشبیه و دیگر صورِ خیال سـخن گفته است. ابوالعطـا همچنین کعبه دل را بر کعبه گـل ترجیـح می‌دهـد. در مثنوی گـل و نوروز در داسـتان راهب با شاهزاده نوروز آمـده است: به هر سویی که گشـتی دیـده‌اش بـاز دلش کردی به راه کعبه پرواز درآن موسم که کوچ حاجیـان بود جرس نالنـده و محمل روان بود برآمـد بانگ حجّاج از چپ و راست غرکوس رحیل از شـهر برخاست که شاها بنـده را شـد روزگاری که جز اندیشه حج نیست کاری اگر فرمان دهی پَر باز گیرم به اقصای حرم پرواز گیرم زپای ناودان سـربرفرازم بر آن در، خویشـتن را حلقه سازم خورم از چشـمه زمزم شـرابی فشانم بر حجر از دیـده آبی مگر در مروه بخشـندم صـفایی دهنـدم در حریم کعبه جایی ملک چون دید کان نورسـته شـمشاد هوای کعبه‌اش دادست بر باد به او گفت وقتی به بغداد رسـیدی نزد نصر عیّار برو ... حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۳ وزان جـا رخ به سوی کعبه آور مراد دل بخواه از حیّ داور روان کردش چو سوی کعبه حجّـاج و یـا خورشـید یثرب را به معراج «۱» خواجو به وجـد می‌آیـد و در کمال نامه به مکّه وصال می‌رسـد و به طواف کعبه جلال می‌پردازد و ... می گوید: چون سـر از نجد و جدّه برکردم دست با کوه در کمر کردم ساکن مکّه وصال شدم طایف کعبه جلال شدم حجرالأسود از دل شیدا باز نشناختم در آن سودا چشـمم آب رخ از روان دیده مروه دل صفا زجان دیده «۲» وقتی حکایت جنید و شـبلی را نقل می کند می گوید: اهل روش را قـدمی دیگراست کعبه جـان را حرمی دیگر است ... کعبه قربت حرم خاص توست فاتحه صبر زاخلاص توست ... خیمه زن از بادیه گـل به در کعبه جـان در حرم دل نگر ... حـال ره کعبه زبتخـانه جـوی وآتش شـمع از دل پروانه جوی ... کعبه دل در حرم بیخودی است پیک روان را قـدم سـرمدیست کعبه که شـد خانه صورتگری بتکـده باشد چو نکو بنگری ... وان که در خانه کثرت ببست در حرم کعبه وحدت نشسـت ... کفر بود کعبه زدین ساختن کعبه زبتخانه چین ساختن ... «۳» خواجو کعبه و زمزم و صـفا و ... را بسیار عزیز و محترم شـمرده و به آنها سوگنـد خورده است. او وقتی قصـد حرم می کنـد، ابتدا در زمزم غسل می کند و آلودگیهای خود را حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۴ می‌زداید و سپس به سوی حرم کعبه آنهم نه کعبه ظاهر- که از سنگ و گل است- بل کعبه وحدت که جان و دل است روی می‌آورد و به طواف آن می‌پردازد: غسل در زمزم روان کردم روی در کعبه دل آوردم ... زمزم کعبه تراب شـده وز حیای تو کوثر آب شـده کعبه وحـدت از حرم دور است سـکّه قربت از درم دور است و باز در گوهر نامه خود گفته است: دلم درزمزم جان غوطه خورده طواف کعبه توحید کرده «۱»

۲۹- نورالدّین عبدالرّحمان جامی؛

شاعر و عارف معروف و بزرگ قرن نهم (متوفای ۸۹۸ ه. ق.) هم در نظم و هم در نثر در ارتباط با حج سخن گفته و در قالب حکایات و داستانهای شیرین ارزش و اهمّیت حج واعمال و مناسک آن را نموده است. ما اینک در این فصل شعر جامی را در ارتباط با حج بررسی می کنیم و در فصل دیگر، که به تحقیق در نثر فارسی در این ارتباط خواهیم پرداخت، نثر جامی را نیز بررسی خواهیم کرد. و نظری به نفحات الأنس او خواهیم داشت و از داستانهای عرفانی او بهره مند خواهیم شد و نکات مربوط به حج را باز خواهیم نمود. جامی می گوید: حج یک عمل و عبادت سیاسی- مذهبی است که باید از روی اعتقاد قلبی صورت گیرد. در هفت اورنگ (سلسلهٔ الذّهب) داستان واعظی را آورده که به غور رفته و به موعظه پرداخته: صفت کعبه و فضیلت حج به دلایل بیان نمود و حج ... غوریی کش زعشق لم یزلی بود سرّی درون جان ازلی وصف خانه شنید مستانه خاست بر یاد صاحب خانه ... شعله بر زد زسینه آتش او جانب کعبه شد عنان کش او ... حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۵ در کفش زاد نی و راحله نی همرهش کاروان و قافله نی پرس پرسان که کعبه کو و کجاست وزره او نشان راست که راست قاصد بیت اللّه که چند فرسنگی طی طریق کرد، پاهایش آبله زد و گرسنگی بر او چیره شد و: آتش شوق او نشست فرو شست از وصل کعبه دست فرو به سوی خانه خود بازگشت و در پاسخ کسانی که علّت انصراف او را می‌پرسیدند، گفت: که به کعبه نمی‌رسم امروز تابه کعبه بسی ره است هنوز «۱» و در پایان می گوید: من که از طیّ سه فرسنگ این چنین آزرده شدم، چگونه می‌توانم این مسافت دور و دراز را طی کنم و چون از رسیدن به کعبه مأیوس شد گوشه نشینی و عزلت اختیار کرد. جامی نیز از جمله کسانی است که معتقدند حج باید با توکّل باشد و زائر بیت اللّه از هیچ چیز و از هیچ کس جز خدا نباید ترس و واهمه داشته باشد و به هیچ کس و هیچ چیز جز لطف پروردگار و ذات اقدس او دل نبندد. او در این مورد داستان حاجی‌ای را که با جنّی مهیب برخورد کرده آورده و گفته است: رهروی روی به تنهایی کرد بهر حج بادیه پیمایی کرد راحله پای بیابان پیمای قافله دیو و دد جانفرسای ... روزی از دور یکی شخص غریب شد پدیدار به دیدار مهیب گفت تو آدمیی یا پری ای که عجب بر سر غارتگری ای ... گفت نی آدمم، من پری ام لیک چون آدمیان گوهری ام حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۶ تو کیی مؤمن واحد دانی یا نه در شرک فرس می‌رانی گفت من سوی یکی رو دارم وز دو گویان جهان بیزارم گفت اگر زانکه خدای تو یکی است در دلت از یکی او نه شکیست شرم بادت که جز ازوی ترسی پای بگذاشته از پی ترسی چون خداداان زخدا ترسد و بس ترسد از وی همه چیز و همه کس «۱» شعرای دیگر نیز داستان حج مجنون را نقل کرده‌اند ولی آنچه جامی در این باره گفته، از نکات آموزنده بیشتری برخوردار است. جامی گفته است: مجنون در راه کلاغی را می‌بیند که دو سه بار بانگ لطیف می‌زند، مجنون آن را به فال نیک می گیرد و می گوید: اگر لیلی به او اجازه دهد یک حج پیاده انجام خواهد داد. جامی در این داستان خواسته می‌خواهد عشق به خدا را بیان کند و بگوید: آنکه عشق حقیقی در دل او مستقر شده، ترک همه تعلّقات می کند و بجز معشوق به چیز دیگر نمی‌اندیشد و در چنین حالی معشوق نیز به عاشق حقیقی خود به دیده عنایت خواهد نگریست و عاشق را به وصال خود خواهد رساند. گر بار دهد به خاطر خوش سوی خودم آن نگار مهوش بر من باشد حجی پیاده یک حج چه بود که صد زیاده ... بر من باشد که بندم احرام زین در به طواف حجّ اسلام ... فرمان تو گر بود در این کار بندم سوی حج زمنزلت بار ... لیلی ز وی این سخن چو بشنید بر خویش چو زلف خویش پیچید گفت ای ره صدق منهج تو تو حجّ منیّ و من حج تو ... مجنون که وفا به عهد می کرد در رفتن کعبه جهد می کرد ... چون کعبه روان ز بعدِ میقات لبّیک زنان شدی در اوقات او بسته لب از نوای لبّیک لیلی گفتی به جای لبّیک چشمش به سواد کعبه از دور چون شد زجمال کعبه پر نور ... حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۷ زانجا به طواف خانه زد گام نگرفته زماه خانگی کام ... آنگه زدو دیده خونِ دل ریخت در دامن ستر کعبه آویخت ... «۱» داستان حجّ هشام بن عبدالملک و حضرت امام زین العابدین علیه السلام معروف است. هشام در طواف

کعبه بود، هر چند خواست حجر الأسود را لمس کند، ازدحام جمعیت مانع شد، ناچار به گوشه‌ای رفت و نشست و مشغول نظاره طواف کنندگان شد. در همان حال حضرت زین العابدین علیه السلام برای طواف به سوی حجر الأسود حرکت کرد، همه مردم راه را باز کردند و حضرت بدون زحمت حجر الاسود را بوسید. یکی از مردم شام که در کنار هشام بود از وی پرسید که این چه کسی است که اینقدر برای او احترام قائل شدند. هشام گفت: او را نمی‌شناسم- در حالی که کاملًا می‌شناخت- فرزدق، سخن مرد شامی و هشام را شنید، گفت من او را می‌شناسم! از من بپرس و شروع کرد به معرفی آن حضرت که: هذَا الَّذی تَعْرِفُ البطحاءُ وَطْأَتَهُ وَالْبَیْتُ یَعرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ جامی بعدها این قصیده را به فارسی برگردانده و به شعر فارسی سروده است: پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می زد اندر طواف کعبه قدم لیک از ازدحام اهل حرم استلام حجر ندادش دست بهر نظّاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه نبیّ و ولی زین عبّاد بن حسین علی ... زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی زخلق راه گذر ... در این موقع فرزدق در پاسخ یکی از اهالی شام که از هشام نام آن حضرت را پرسیده و هشام تجاهل کرده بود: گفت: من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسی به سوی من کن رو حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۸ آن کس است این که مکّه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا حرمُ حلّ و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه سعی صفا حجر عرفات طیبه کوفه کربلاو فرات هر یک آمد به قدر او عارف برعلوّ مقام او واقف راستی و درستی راه نجات است و دروغ و نادرستی انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشاند. جامی داستان حاجی‌ای را نقل می‌کند که گرفتار قطّاع الطّریق شده و به دلیل راست گویی نه تنها از چنگ دزدان نجات یافت که دزدان منحرف از رفتار او پند گرفتند و به راه راست هدایت شدند: رهروی کعبه تمنّا می‌داشت لیکنش مادر از آن وا می‌داشت آن شخص تا وقتی مادرش زنده بود این آروز را در دل داشت ولی به خاطر مراقبت از مادرش به سفر حج نرفت. پس از مرگ مادر خانه اش را فروخت، پنجاه دینار فراهم آورد و عزم حج کرد. در راه راهزنان او را دستگیر کردند و پرسیدند چه داری مرد مسافر؟! گفت: در جیب پی توشه راه نیست دینار زرم جز پنجاه مرد راهزن از او خواست که آنها را بیاورد، مرد کیسه زر را به او داد. راهزن شمرد و چون بر صدق گفتار مرد واقف شد پنجاه دینار را بوسید و به مرد برگرداند و راستی مرد مسافر بیت اللّه در او تحوّلی به وجود آورد و مرد زائر را بر مرکب خود نشاند و خودش نیز به مکّه رفت توبه کرد و تا پایان عمر با آن مرد زائر بود. «۱» ارکان مسلمانی را پنج چیز دانسته‌اند که رکن پنجم آن حجّ است، جامی با توجّه به اصل مهمّ حج سخن گفته و در ضمن اعتقاد خود را درباره پاره‌ای رمز و رازهای حج بیان کرده است: حج در ادب فارسی، ص: ۳۱۹ ... دین تو را تا شود ارکان تمام روی نه از خانه به رکن و مقام ... بار به میعاد تعبّد رسان رخت به میقات تجرّد رسان رشته تدبیر زسوزن بکش خلعت سوزن زده از تن بکش باز کن از بخیه زده جامه خوی بو که تو را بخیه نیفتد به روی گر نه ز مرگ است فراموشیت به که بود کار کفن پوشیت لب بگشا یافتن کام را نعره لبّیک زن احرام را ... رو به حرم کن که در آن خوش حریم هست سیه پوش نگاری مقیم صحن حرم روضه خلد برین رو به چنان صحن مربّع نشین ... سنگ سیاهش که از آن کوته است دست تمنّات یمین اللّه است چون تو از آن سنگ شوی بوسه چین بوسه زن دست که باشی ببین بر سرگردون زنی از فخر کوس گر رسدت دولت این دستبوس از لب زمزم شنو این زمزمه کز نم ما زنده دلند این همه سوی قدمگاه خلیل اللّه آی پا چو نیابی به رهش دیده سای پای مروّت به سر مروه نه چهره صفوت به صفا جلوه ده تا نشود در عرفاتت وقوف کی شود از راه نجاتت وقوف کبش منی را به منا ریز خون نفس دنی را به فنا کن زبون سنگ به دست آر زرمی جمار دیو هوا را کن از آن سنگسار چون دل ازین شغل بپرداختی کار حج و عمره بهم ساختی ... «۱» جامی بدین طریق می گوید که در حج باید تعبّد محض مدّ نظر داشت و هیچ به فکر تدبیر کار نبود و همه را به امید خدا واگذاشت و لباس زیبا را از تن درآورد و خودنمایی و تظاهر را کنار گذاشت، حاجی باید حتّی به فکر مرگ نباشد تا چه رسد به اینکه هراسی از آن داشته باشد. زائر که بر حجرالأسود بوسه می‌زند، در حقیقت بر دست راست خدا بوسه می‌زند و این دست بوسی مایه افتخار و مباهات است. جامی می گوید: اگر پای حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۰ رفتن به مقام ابراهیم را نداری باید با دیده حرکت کنی و چشم خود را بر آن

بسایی. در مروه باید مروّت را تجربه کنی و در صفا با صفا شده باشی. فلسفه وقوف در عرفات واقف شدن بر معارف الهی است. فلسفه قربانی در منا قربان کردن و کشتن نفس پلید امّاره است و هدف از رمی جمرات راندن دیو هوا و هوس است از وجود خود. اگر حاجی در ضمن انجام این اعمال و مناسک، به این نکات توجه داشته باشد و چنان کند، کار حج وعمره خود را به اتمام رسانده است. با نقل داستان حج علی بن موفق که زیاد به حج می‌رفت و مژده‌ای خوش به همه آنها که به زیارت خانه خدا توفیق یافته‌اند و خواهند یافت، سخن در باب شعر جامی را در ارتباط با حج و کعبه به پایان می‌بریم. علیّ بن موفّق که زیاد به حج می‌رفت در یکی از سفرهای خود وقتی به کعبه می‌رسد، سر خود را به سنگ کعبه می‌کوبد و با خدای خود به مناجات می‌پردازد. جامی حکایت را بدان جهت نقل کرده است که به همه زائران بیت اللّه امید بدهد که پروردگار حج آنها را می‌پذیرد و مردم را تشویق و ترغیب به انجام حج و زیارت کعبه کند. پور موفّق که به توفیق حق برد زهر پیر موفّق سبق بادیه کعبه بسی می‌برید محنت آن راه بسی می‌کشید روزی از آنجا که دلی داشت تنگ زد به در کعبه سر خود به سنگ گفت: خدایا! پسِ هر محنتی سوی من افکن نظر رحمتی راه حج و عمره بسی رفته‌ام بهر تو نی بهر کسی رفته‌ام دل به وفای تو گرو بوده‌ام بی سرو پا در تک و دو بوده‌ام زین سفرم نیست به کف حاصلی نی سر وقتی نه به سامان دلی ... شب چو دراین درد فرو شد به خواب آمدش از حضرت بیچون خطاب کای به رهم پای زسر ساخته بر همه زین پای سرافراخته گرنه تو را خواستمی کی چنین دادمیت ره سوی این سرزمین هر که نه مایل به سوی وی شود سوی خودش راهنما کی شود حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۱ حاصلت این بس که تو را خواستم باطنت از شوق خود آراستم ره به سوی خانه خود دادمت بر در هر کس نفرستادمت «۱»

۳۰- هلالی جغتایی؛

مقتول به سال ۹۳۵ ه. ق. که از شعرای صاحب نام اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم است، درارتباط با حج و کعبه، زمزم، طواف و ... کم و بیش سخن گفته و اغلب در مخاطبه با معشوق از آنها سود جسته است. رسیدن به وصال معشوق را به رسیدن به کعبه مانند کرده و گفته است: شدم در جستجوی کعبه وصلت ندانستم که همچون من‌بود سرگشته بسیاراین بیابان را *** بس که از کعبه کوی تو مرا مانع شد گر همه قبله شود رو نکنم سوی رقیب *** مقیم کوی تو چون در حریم کعبه نشست به آه حسرت و اشک ندامتی برخاست *** کعبه ما کوی تواست از کوی خود ما را مران قبله ماروی توست، ازمامگردان روی خویش «۲» *** گویا حرم کوی تو کعبه است و در آنجا هر چند روم جز در و دیوار نبینم کوی تو همچو کعبه محترم است مرغ بامت کبوتر حرم است حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۲ گر رسیدن به کعبه نتوانم باری از قبله رو نگردانم «۱» *** لب لعل و زنخدان هر دو با هم نموده آب خضر و چاه زمزم هلالی جغتایی هم به داستان لیلی و مجنون نظر داشته که گفته است: چو مجنون جانب لیلی گذشتی به گرد کوی او چون کعبه گشتی «۲» توکّل به خدا در پهنه ادب فارسی و در آثار منظوم و منثور، به وفور نمایان است و کمتر گوینده‌ای هست که در آن باب سخن نگفته باشد. هلالی در این باره گفته است: شنیدم عارف صاحب تمیزی چو یوسف داشت فرزند عزیزی ... قضا را مرد عارف بعد یکچند به سوی کعبه شد همراه فرزند ... وقتی این پدر و پسر تصمیم به این سفر می‌گیرند، هواداران فرزند در فراهم آوردن اسباب سفر می‌کوشند و یکی از طرفداران که تحمّل دوری فرزند عارف را نداشت، بدون توشه و فقط با توکّل بر خدا به راه افتاد. وقتی آن عارف در منزلی توقّف کرد متوجّه جریان شد که شخصی به خاطر علاقه به فرزند او بدون توشه به راه افتاده است. او را فراخواند و به او محبّت فراوان کرد و وی را به منزل رساند. هلالی از این داستان نتیجه گرفته که: بلی هر کس توکّل همسفر یافت به یک منزل وصال کعبه دریافت و از خداوند خواسته است که: توکّل ده کزان خشنود گردیم به گرد کعبه مقصود گردیم «۳» حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۳ اهمیت حج را در دید هلالی از این ابیات می‌توان فهمید و دانست که شاعر همانند بسیاری از اندیشمندان و معتقدان، خدای خانه را می‌خواهد نه فقط خانه را: هلالی گر روی روزی به طوف کعبه کویش قدم

از سر کن آنجا و منه دیگر قدم بیرون *** حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه *** به کوی دوست هلالی زراه کعبه مپرس تو ساکن حرمی از سفر چه می‌پرسی «۱»

۳۱- شیخ بهاء الدّین محمّد العاملی؛

مشهور به شیخ بهایی (متوفای ۱۰۳۱ ه. ق.) از علمای بزرگ و شعرای ارزنده قرن دهم و یازدهم است. او از حج درسهایی گرفته و به دیگران منتقل کرده و از جمله گفته است: ریا ارزش عمل را از بین می‌برد و حاجی به جای قربان کردن احشام باید نفس خویش را در قربانگاه قربان کند تا رستگار شود. آهنگ حجاز می‌نمودم من زار کامد سحری به گوش دل این گفتار یارب به چه روی جانب کعبه رود گبری که کلیسیا از او دارد عار در خانه کعبه دل به دست آوردم دل بر دم و گبر و بت پرست آوردم مستان که گام در حرم کبریا نهند یک جام وصل را دو جهان در بها دهند سنگی که سجده گاه نماز ریای ماست ترسم که درترازوی اعمال مانهند حاجی به طواف کعبه اندر تک و پوست ور سعی و طواف هر چه‌کردست نکوست تقصیر وی آنست که آرد دگری قربان سازد به جای خود در ره دوست «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۴ شیخ بهایی در جستجوی صاحب خانه است، هر چند حاجیان دیگر طالب دیدار خانه هستند. او خانه را بهانه‌ای برای ملاقات با صاحب خانه می‌داند و در آرزوی دیدن پروردگار می گوید: روزی که برفتند حریفان پی هر کار زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار من یار طلب کردم واو جلوه گه یار حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب آن خانه تویی تو هر در که زنم صاحب خانه هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو در میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه «۱»

۳۲- شیخ محمّد علی حزین لاهیجی؛

از شعرای قرن یازده و دوازده است. او به تقلید از قصیده خاقانی به مطلع: هر صبح سر ز گلشتن سودا برآورم وز صور آه بر فلک آوا برآورم ... گفته است: از چاک سینه چون جرس آوا برآورم تا شهریان عقل به صحرا برآورم ... احرام کوی دوست به پاکان میسّر است غسلی به خون دل شفق آسا برآورم ... سودای زلف خانه خدایی دلم شده است از کعبه بهتر آنکه چلیپا برآورم ... «۲» حزین لاهیجی نیز دل را کعبه واقعی و کعبه گِل را بهانه‌ای می‌داند. شوق تو حزین از کشش کعبه گل نیست دل کعبه عشق است نگهدار ادبش را *** حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۵ جبین را سجده فرسای در پیر مغان کردم به بام کعبه دل می‌زنم ناقوس ترسا را «۱»

۳۳- ملا محمّد رفیع واعظ قزوینی؛

شاعر قرن یازدهم به جستجوی کعبه مقصود و دیدار معبود است که می گوید: سراغ کعبه مقصود کرده‌ام واعظ سراغ همسفر امّا نمی‌توانم کرد «۲» *** در راه بندگی به سوی کعبه نجات دادی چو دست و پای طلب همّتم بده «۳» *** تا کعبه با خیال تو همدوش رفته‌ام این راه را تمام به آغوش رفته‌ام «۴» واعظ متظاهران را مخاطب قرار داده و آن‌ها را از این عمل ناخوش آیند بر حذر داشته و گفته است: تا چند در لباس کنی دعوی صلاح خواهی به جامه کعبه نمایی کنشت را؟! «۵» او در خلال سخنان خود درس آزادی و آزادگی می‌دهد و انسان را به ترک حصار شهرنشینی و گرفتاریها و مشکلات آن تشویق می کند و در حقیقت می‌خواهد بگوید: باید دیدِ انسان وسیع و فکر او باز باشد و خود را اسیر این و آن نکند. برای این منظور از ارزش و احترام کعبه سود جسته است. حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۶ نبودی گر شرف بر شهرها صحرا و هامون را چراشد کعبه را با این شرافت خانه در صحرا؟!

«۱» قزوینی هم مانند بسیاری از شاعران مدّاح در مدح و ستایش ممدوحین خود دربار آنان را به قبله حاجات مردم و کعبه آمال آنان تشبیه کرده است: ای بار داده کعبه کویت به راهها گستاخ بارگاه قبول تو آهها ... رهرو کجا به کعبه کوی تو پی برد کاواره گشته‌اند در این دشت راهها «۲» گویا بر اثر زلزله‌ای گنبد حرم حضرت رضا علیه السلام خراب و تجدید بنا شده واعظ قزوینی در تاریخ تجدید بنای آن توسّط شاه عبّاس دوم گفته است: افتاد گر از زلزله این کعبه اهل زمن شد بازآن معموراز حکم «سلیمان» زمان «۳» *** مشو شاد از شکست این بنااى خارجی دیگر که تجدید لباسی نیست نقص کعبه، گر دانی «۴» وی اظهار تأسّف می‌کند که توجّه دینی مردم اندک است و بیشتر توجّهات به لباس و آرایشهای ظاهری است. روزگار جامه دیبا و فرش مخمل است کعبه دل را لباس درد دین مستعمل است «۵» قزوینی گاهی به اشاره اوضاع اجتماعی زمان و نحوه برخورد بعضی از مسلمانها را حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۷ با این عمل عبادی- سیاسی بیان کرده و در هجو کسی گفته: ... وعده و وعید جنّت و نارت به حج نبرد شاید برد خرید و فروش منا به حج «۱» *** ای که بر لب گفتگوی کعبه‌ات باشد گران آستان خلق بوسیدن ندارد این همه «۲» واعظ قزوینی راه رسیدن به کعبه مقصود را راه شریعت می‌داند: تا برد ره به کعبه مقصود جاده شرع باشدش مسلک «۳»

۳۴- لطف علی بیک آذر بیگدلی؛

(متوفای ۱۱۹۵ ه. ق.) شاعر قرن دوازدهم است. او در مدح احمد خان خویی به امنیّت کعبه و عدالت مداین اشاره می‌کند و می‌گوید: چه خوی؟ به یمن عدالت مداین اوّل چه خوی؟ به میمنت وامن کعبه ثانی! «۴» او در قصیده‌ای از اوضاع و احوال زمان شکایت می‌کند و با اظهار تأسّف می‌گوید: ... غیرت ای فوج ابابیل که شد کعبه از ابرهه ویران چه کنم «۵» شاعر حاکم اصفهان را که به حج رفته، مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌گوید: تو در عمل مانند حَجّاج یوسفی، تو حج نکرده‌ای بلکه حُجّاج را غارت کرده‌ای و موجب رنج حج در ادب فارسی، ص: ۳۲۸ و زحمت آن‌ها شده‌ای و در ضمن می‌گوید که حاجی واقعی بسیار اندک است و همه اینها نشان دهنده اوضاع اجتماعی و اعتقادی زمان است: ای به دیدار، ضحکه ضحّاک وی به کردار، حُجّت حَجّاج ... کرده قربانی آهوان حرم حج نکرده زدی ره حُجّاج در ره پا برهنگان حجاز برفشانده خسک شکسته زجاج «۱»

۳۵- داوری شیرازی؛

شاعر قرن سیزدهم، وقتی فاضل دانشمند زمان او اسداللّه خان به مکّه معظّمه می‌رود، قصیده‌ای در ۳۸ بیت می‌سراید و در آن از مکّه، کعبه، زمزم، حجرالأسود و ... نام می‌برد و فرشتگان و پیامبران را به منظور دیدن ممدوح خود به مکّه می‌کشاند. خدایگان مرا جزم گشت عزم رحیل به سوی خانه حق کش خدای باد دلیل ... به این بهانه که تعمیر خانه خواهم کرد دوباره آید از خلد سوی کعبه خلیل ... حرم لباس سیه را زتن برون آرد حریر سبز بپوشد زپرّ جبرائیل ... فرشتگان زفلک تا به مکّه صف بزنند گهی زشوق به تسبیح و گاه در تهلیل به بام کعبه ببندند خادمان حرم برای زیور تورات و مصحف و انجیل ... بزرگوارا! این حج نه واجب است تو را که استطاعت شرط است و جاء فی التنزیل ... و در پایان قصیده می‌گوید: برو به مکّه و خرّم بمان و خوش برگرد بیابه پارس بمان تا به صور اسرافیل «۱» در قصیده دیگری نیز خطاب به حُجّاج به آنها خوش آمد می‌گوید و از زحمات آنها که در راه رسیدن به کعبه کشیده‌اند یاد می‌کند که با چه شوقی راه می‌پیمودند هروله می‌کردند، دیوانه وار لبّیک سرمی‌دادند. سعی بین صفا و مروه کرده و در این عمل دل خود را مصفّاکرده‌اند. حجرالأسود را عاشقانه بوسیده‌اند. در محلهای اجابت دعا، دعا خوانده‌اند و ... خرّم صباح حاجیان و آن سود و سودا داشتن در کوی خاص کبریا بی حاجبی جا داشتن ... دیوانه وار از عشق هو با یار گشتن روبرو وز هر طرف لبّیک گو فریاد و غوغا داشتن عشّاق یار باوفا در پیش و خود یار از قفا از مروه رفتن تا صفا دل را مصفّا داشتن آن هدی راندن تا منا راحت شمردن هر عنا وزبخشش معطی المنی هر گون تمنّا داشتن ... آن‌جا شما خوش ناجیان عمره گزار و حاجیان ما

مانده اینجا راجیان واندوه آنجا داشتن ... تا حج در اسلام آمده حاجی به هر عام آمده تا شرط احرام آمده عریان سروپا داشتن ... «۲»

۳۶- شمس الشعرا میرزا محمّد خان، سروش اصفهانی؛

(متوفای ۱۲۸۵ ه. ق.) از شعرای معروف قرن سیزدهم در ضمن قصاید غرّای خود به حج و کعبه و بعضی حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۰ داستانهای مربوط به آن اشاراتی دارد؛ از جمله جریان خواب دیدن هاشم جدّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جوار کعبه که از فرزندان او یکی پیامبر آخر الزّمان خواهد بود. شبی گرد بر گرد کِعبه چمان همی خواست از کردگار جهان ... پیمبر پدید آید از پشت او شکافنده ماه انگشت او «۱» حرمت کعبه حتّی پیش از اسلام در نزد عرب و دیگر ملّتها بسیار زیاد بوده است. بزرگان ایران قبل از اسلام به زیارت کعبه می‌رفتند و هدایایی تقدیم می‌کردند. سروش از این هدایا یاد کرده و گفته است: نه کعبه عرب را گرامی بدست به نزد عجم نیز نامی بدست یکی از خدیوان ایران زمین که بوده است شهره به داد و به دین دو آهو بره، از چه؟ از زرّ ناب ابا پنج شمشیر دارنده آب به هدیه فرستاد سوی حرم پرستارگان حرم را درم ... تا وقتی که قوم جرهم از خزاعیها شکست خوردند، تمام آن هدایا را در چاه زمزم ریختند که به دست خزاعیها نیفتد. چو گشتند از جنگ دشمن ستوه سوی کعبه رفتند جرهم گروه همان پنج شمشیر و آهوی زر فرستاده شاه پیروز گر فکندند در چاه زمزم درون ابا آنچه پیرایه گونه گون وزان پس به خاکش برانباشتند نشانی از او باز نگذاشتند «۲» سروش در مدایح خود نیز به صورت پراکنده و به مناسبت در تشبیه، به حج و کعبه و ... نظر داشته واز خلال همه این اشارات اعتقاد راسخ شاعر به حرمت کعبه و ... کاملًا هویدا است. حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۱ از جمله در قصیده‌ای که در بازگشت ناصرالدّین شاه از خراسان سروده و به بیان زیارت او ونحوه تشرّفش به حرم مطهّر حضرت رضا علیه السلام پرداخته، پیشگاه شاه را کعبه رجا شمرده و گفته است: این پادشاه پیش از ورود به حرم مطهّر تاج بزرگ خود را از سر برداشت و با تواضع کامل، که لازمه تشّرف به بارگاه ملکوتی آن حضرت است، داخل حرم شد: زان پیش کانداران حرم کبریا رسد بگذاشت از برون حرم تاج کبریا آن سروری که بارگهش قله ملوك آن رهبری که پیشگهش کعبه رجا «۱» در قصیده مولودیّه‌ای که در ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله سروده، به مسائل تاریخی کعبه اشاره کرده و گفته است: پیامبر بود که کعبه را کعبه کرد و بر اهمیت آن افزود: گر نهشتی زوجودش حق بر کعبه سپاس کعبه امروز چنان بود که بتخانه گنگ «۲» و در نعت پیامبر گفته است که پیامبر خود به دست خود کعبه را از بتها پاك کرد. به پای خویش برانداخت از قبایل کفر به دست خویش بپرداخت کعبه از تمثال «۳» در مدح عزیزخان سردار کل و نیز مدح محمد خان امیر نظام و در قصاید جداگانه ابیات زیر به ترتیب دیده می‌شود که کف امیر به زمزم تشبیه شده است. سرای را دی آباد گشت از کف تو بدان صفت که شد آباد کعبه از زمزم «۴» *** ز کعبه فرّهی بود حجاز را عراق راست فرّه از فضای او «۵» حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۲ ناصر الدین شاه به ولیعهدی رسیده است و سروش اصفهانی در مدح او قصیده‌ای سروده و در ضمن دست ولیعهد را به ناودان کعبه تشبیه کرده است. زدستت برسرآزادگان رحمت همی بارد که‌ایوان‌توکعبه دست زرّین ناودانستی «۱» سخن خود در بررسی شعر سروش را با این رجز که از قول حضرت علی اکبر در میدان نبرد کربلا گفته و در آن از کعبه و ... به عنوان افراد مهم و صاحب نظر یاد کرده است، به پایان می‌بریم: هم مرا کعبه شناسد هم منا هم مرا مروه شناسد هم صفا «۲»

۳۷- حاج محمّد کاظم صبوری؛

ملك الشّعرای آستان قدس رضوی (متوفای ۱۳۲۲ ه. ق.) خود به حج رفته و در بازگشت از سفر حج، در مدح مظفّر الدین شاه قاجار قصیده‌ای سروده و گفته است: من برای دعا به وجود شاه به طواف کعبه رفتم و اکنون پس از زیارت کعبه به زیارت دربار

توفیق یافته‌ام! اقبال شد دلیل من و بخت رهنما از خانه خدا به سوی خانه خدا بختم به سوی قبله علام نموده ره بعد از طواف کعبه زهی بخت رهنما ... بهر ادای فرض و دعای وجود شاه رفتم پی طواف بهین خانه خدا اینک پس از زیارت بیت اللّهم شده کامل دل از زیارت ظل اللّهم روا «۳» صبوری همچنین در مدح ابوالفتح حاکم خراسان قصیده‌ای در ۲۳ بیت سروده و در ضمن آن، حجّ حجّاج و حجّ عشّاق را باز نموده است: حجّاج را به عاشر ذی الحجهٔ الحرام باشد به طواف کعبه اسلام ازدحام حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۳ عشّاق را به طوف سر کوی دوست هست هر صبح و شام عاشر ذی حجّهٔ الحرام عشّاق را مناسک حج طرز دیگر است تازین دو حج قبول نظر اوفتد کدام آنان گرفته دامن پیراهن حرم اینان گرفته دامن آن زلف مشکفام آنان که استلام به سنگ سیه کنند اینان کنند خال رخ دوست التثام زان سان که فرق باشد از خال تا حجر از التثام فرق بود تا به استلام آنان زسعی فارغ و آسوده از عمل اینان به سعی و هروله مشغول صبح و شام گر گوسفند حاجی قربانی آورد عاشق به ذبح جان و تن خود کند قیام حاجی نهاده گام سوی خانه خدا عاشق ز وصل خانه خدا جُسته است کام هر کس زخانه، خانه خدا می‌کند طلب گو سوی توس آید در خانه امام ... «۱» بیشتر اشعار صبوری که در ارتباط با حج و کعبه و ... سروده شده، به مناسبت عید قربان است. در قصیده دیگری که در تهنیت عید قربان و در مدح حضرت ثامن الأئمّه و ستایش والی خراسان ابوالفتح فوق الذکر سروده، گفته است: عید قربان گرچه آیین خلیل آزر است ملّت اسلام را امروز زیب و زیور است حبّذا عیدی که سرخ از خون قربانی او گونه اسلام وروی ملّت پیغمبر است حبّذا روزی که ابراهیم را در کوی دوست ذبح اسماعیل از یک گوسفند آسانتر است ... حاجیان از جان چنان بوسند آن سنگ سیاه خانه حق را که گویی خال روی دلبر است ... سالی‌اریک حج بود مرحاجیان را در حجاز در خراسان خلق را هر روزه حجّ اکبر است حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۴ خانه حق راا گرخواهی بپوراه حجاز ور بخواهی صاحب آن خانه دراین کشور است اندرین عیدی که ملّت را همه فرّ و بها از نوآیین سنّت پاک خلیل آزر است آسمان ثور و حمل آورده از بهر نثار گر چنین قربان قبول این مبارک محضر است ... سعی تو مشکور باد و حجّ تو مبرور باد در حریمی کز شرافت کعبه را تاج سراست «۱» و به همین مناسبت عید قربان قصیده‌ای در ۲۱ بیت سروده و ضمن مدح شاهزاده رکن الدوله گفته است: ای روی تو چون کعبه وای لعل تو زمزم دل نیست چرا در حرم کوی تو محرم گر کعبه مساوی است در آن عاکف و بادی ره نیست مرا از چه بدان کعبه و زمزم ... قربان به مِنا حاجی اگر چه کند امروز قربان تو عاشق نه به هر روز که هر دم حاجی حجرالأسود اگر بوسد امروز دل خال تو می‌بوسد کاین نیست از آن کم ... گر پیرهن کعبه سیه خوشتر از آنست آن طُرّه شبرنگ پر از پیچ و پر از خم «۲» و قصیده دیگری نیز به همین مناسبت به مطلع زیر سروده و در آن از حج و مناسک حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۵ آن سخن گفته است: به کیش احمدی سنّت خلیل اللّه خدای داد به ما عیدی اینچنین دلخواه و باز به همین مناسبت قصایدی سروده و در آن به مدح حضرت رضا علیه السلام امام هشتم شیعیان جهان پرداخته است از جمله: خلیل من که به رخ کعبه دل و جان است به راه او دل و جان چون ذبیح قربان است شگفت نیست دل و جان فدای جانانی که قبله دل مشتاق و کعبه جان است در آن منا که تمنّا و آرزوی دل است به رسم قربان از جان گذشتن آسان است ... غرض زکعبه همان طوف خانه گل نیست که خانه دل آرامگاه جانانست میان کعبه حجّاج و کعبه عشّاق هزار مرحله ره با دلیل و برهان است به کعبه آنان بهر طواف خانه روند ولیک خانه خدا خویش در خراسان است مرو به مروه صفا جوی و سعی کویی کن که جای قوه نسل خلیل رحمان است امام ثامن ضامن علیّ بن موسی که ذات پاکش مرآت نور یزدان است ... به حجّ اکبرت ار آروز بود دریاب که در زیارت این کاخ عرش بنیان است ضریح اقدس او را شرف بود افزون از آنچه بیت اللّه را به چار ارکان است چنانکه رکن یمانی به کعبه اسلام به رکن شرقی‌این‌کعبه‌یمن چندان‌است «۱» با نقل بعضی از ابیات قصیده دیگری که در تهنیت عید قربان و منقبت حضرت ثامن الّائمه علیهم السلام در ۴۳ بیت سروده، سخن خود را در باب شعر صبوری به پایان می‌بریم. شاعر در این قصیده، زیارت عاشقانه حرم مطهّر حضرت ثامن الحجج را برزیارت بیت اللّه ترجیح داده است. بدیهی است که شاعر اهمّیت کعبه را از نظر دور نداشته بلکه خواسته است حرمت حرم حضرت را بیشتر بیان کند و غلوی

شاعرانه کرده است و ما نمونه‌های دیگر از همین نوع را در شعر دیگر شعرا دیدیم. حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۶ جشن فرخنده عید قربان است روز عید خلیل رحمان است ... حاجیان را طواف کعبه گل روزی از کردگار سبحان است عاشقان را طواف کعبه دل قسمت از خاك کوی جانان است حاجیان را به ارمغان حرم گوسفند از برای قربان است عاشقان را نثار مقدم دوست گر قبول اوفتد دل و جان است ... به سوی کعبه سالی ار یک روز دعوت حج به اهل کیهان است به خراسان بچم که اهلش را حج اکبر نصیب هر آن است آنچه در کعبه فرّ و تعظیم است به خراسان هزار چندان است خانه اندر حجاز و خانه خدای خفته در خطّه خراسان است «۱»

۳۸- حاجی محمد علی انصاری؛

شاعر اهل بیت در ارتباط با حج قصاید زیبایی سروده است؛ از جمله در سال ۱۳۶۸ هجری قمری، در تهنیت بازگشت از سفر حج آیت‌اللّه حاج سید محمد تقی خوانساری گفته و در ضمن او را به مشعر، مقام، میقات کعبه، قبله، زمزم و ... مانند کرده است. در هزار و سیصد اندر شصت و هشتم چون قمر ماه من اندر وطن شد از سفر او را مقر ... مشعر دانش مقامِ فیض و میقاتِ صفا کعبه دل قبله دل، زمزم وجود و هنر حِجِّ ایمان مروه ایقان و مرآت کمال گنج حکمت کان رحمت معدنِ فضل واثر «۲» مدّتی بر اثر دسیسه‌های دشمنان دین حج ممنوع بوده و انصاری مثنوی‌ای در مورد حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۷ زیارت خانه خدا (حج) سروده و در آن در ارتباط با وجوبِ حج سخن گفته و از خداوند تقاضای استطاعت برای خود کرده و از اینکه زمام حج به دست انگلیس افتاده اظهار تأسّف کرده و مسلمانهای جهان را به وحدت فرا خوانده و گفته است: اگر مسلمانها به همان صورت که در حج یک رنگ و متّحد الشّکل هستند به کلیسیا حمله کنند مسیحیت را از بیخ و بن خواهند کند و بر آمریکا و انگلستان و تمام اروپا مسلّط خواهد شد. او می‌گوید گلادستون در مجلس انگلستان اظهار کرد که کعبه لندن را خراب کرده، لذا دولت انگلیس آن گرگ پیر استعمار تصمیم به ویرانی کعبه گرفته ولی غافل از اینکه خداوند خود خانه خویش را از گزند محفوظ نگه می‌دارد: به هریک از شما خلّاق واجب نموده حجّ بیت اللّه واجب برای قبله مردم مقرّر چو کعبه کرده جایی حیّ داور که در آن حج گزاران همچو انعام هجوم آرند بهر فیض و انعام ... فرود آرند سرها بهر تعظیم خدای خانه را آرند تکریم ... مسلمان راست حجّ خانه واجب زنا حق حقّ خود راهست طالب ... به شرط استطاعت دون وسواس که حِجُّ البیتِ للّه‌علی النّاس طواف کعبه را هرکس تواناست بباید حج گزارد بی کم و کاست هر آن کس تن زد از حج کرد کفران خدای خانه مستغنی است از آن ... به هر سالی دو ملیون زاهل اسلام شود مجموع در آن مرکز عام ... نه اندر قلب آن از این نقاری نه اندر چهر این از آن غباری ... بدین وحدت به هر کشور بتازند به اندك مدّتی کارش بسازند ... درخشان مکه تا چون آفتابست نصارا را کلیساها خراب است ... «۱» این بود شمّه‌ای از انعکاس حج در شعر شعرای فارسی گوی پیشین که بیشتر در مدایح خود برای تعریف و تمجید و مداهنه ممدوحین خویش دربار آنها را به کعبه، کف بخشنده آنان را به زمزم، متملّقان و طمّاعانی را که به امید صله به دربارها رو می‌آوردند به حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۸ زائران بیت اللّه مانند کرده‌اند و یا صورت زیبای معشوق را به کعبه، خال صورت او را به حجر الأسود و ... همانند شمرده‌اند. شعرایی هم که از دید عرفانی به حج نگریسته‌اند، به نقل حکایاتی در کرامات شیوخ خود بسنده کرده و بعضی از شعرا در وصف کعبه و زمزم و صفا و مروه و عرفات و منا، به زیباترین شکل داد سخن داده‌اند و قصاید غرّایی سروده‌اند. بعضی، از مشکلات راه سخن گفته‌اند. گروهی گفته‌اند: گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور و بعضی هم به حق، درسهایی از حج گرفته‌اند. به ندرت، به اشعاری بر می‌خوریم که سراینده آنها مانند ناصرخسرو به فلسفه اعمال حج توجّه کرده باشند و یا همچون سنایی به تظاهر و دورویی بعضی حج‌گزاران تاخته باشند و هشدار داده که کعبه را باید از چنگ غاصبان نجات داد و آن را همچون نامش که بیت العتیق است آزاد کرد. کوتاه سخن اینکه در کمتر موردی به مسائل سیاسی حج توجّه کرده‌اند و

اغلب از بعد عبادی و تربیتی به آن نگریسته‌اند.

۳۹- الهی قمشه‌ای؛

در مسمّط زیبایی تحت عنوان «مناسک حج عاشقان» توصیه کرده و گفته است: اوّل کاری که حاجی باید انجام دهد این است که جز به خدا به هیچ چیز دیگر نیندیشد. چون با همه چیز و همه کس جز خدا قطع رابطه نموده است. آنگاه وقت آن فرا می‌رسد تا لبیک زنان به دیار معبود بشتابد، از گناهان خود توبه کند و احرام ببندد که خود احرام نشانه حرام کردن هر چیز است بر خود و از طرفی حفظ حریم حضرت حق (جلّ و علی) است و ... ای دل اگر عزم دیار یار داری قصد حجاز و کعبه دیدار داری شوق شهود حضرت دلدار داری اوّل زدل نقش سواللّه پاک گردان *** حج در ادب فارسی، ص: ۳۳۹ چون سوی صحرای حجاز عشق رفتی اوّل به میقات وفا لبّیک گفتی چون بلبل افغان کردی و چون گل شکفتی از شوق روی گلرخی در طرف بستان *** باید نخست از جامه عصیان برآیی با جامه طاعت به کوی دلبر آیی بشکست اگر پایت در این ره با سرآیی تا گام بتوانی زدن در کوی جانان *** احرام بستی در رهش از جان گذشتی؟ وز دنیی دون در ره ایمان گذشتی؟ از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی کانجا شوی در باغ حسن دوست مهمان؟ *** لبّیک گویان آمدی در کوی یاری؟ کردی در آن درگاه عزّت آه و زاری؟ گشتی ز اشک شوق چون ابر بهاری؟ تا خار زار دل شود باغ و گلستان ... احرام چون بستی به کوی عشق ایزد لبّیک گفتی دعوت آن یار سرمد گشتی چو محو جلوه آن حسن بی حدّ دیدی درون کعبه دل نورِ سبحان؟ الهی به حاجیان هشدار می‌دهد که خداوند قلب پاک و تسلیم بدون چون و چرا و عبودیت محض را می‌خواهد. او بندگان عاشق می‌خواهد: ای حاجیان رفتید چون در کوی دلبر دلبر پسندد قلب پاک و دیده تر یاد آورید از عهد وصل روز محشر هنگام پاداش و جزای عدل و احسان ... *** کار تن و جان را به ایزد واگذاری زادی بجز مهرش در این ره بر نداری گامی مزن جز بر رضای ذات باری جز طاعتش باش از همه کاری پشیمان ... شاعر می گوید: وقتی قدم در مسجد الحرام می گذاری، باید آن لحظه ملاقات با خدا را به خاطر بیاوری و اشک ندامت بریزی تا مورد قبول حضرت حق قرار گیری. حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۰ چون در حریم قدس عزّت پا نهادی کردی هم از روی لقای دوست یادی؟ دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی؟ تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان؟ *** محرم چو گشتی در حریم قدس داور رفتی در آن درگاه عزّت زار و مضطر؟ شد دامنت گلگون زاشک دیده تر؟ مقبول آن درگه شدی زانعام سلطان؟ الهی می گوید: غسل احرام یعنی شستن تن به آب توبه، شستن تن با آب زمزم صفای دل از محبّت است. چون غسل کردی تن به آب توبه شستی با عاشقان در کوی یار احرام بستی؟ هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی؟ تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان شستی تن از زمزم، دل از آب محبّت؟ در بزم مشتاقان زدی ناب محبت؟ از روزن دل تافت مهتاب محبّت روشن روان گشتی به نور عشق و ایمان؟ وی همچنین ورود به عرفات را ورود به صحرای محشر و مشاهده روز قیامت می‌داند که زائر خانه خدا در آن مکان باید به یاد قیامت باشد. و ماندن در مشعر الحرام را برای شب زنده داری و راز و نیاز با خدا و سیر در عوالم بالا و توجّه به روز سخت جان به جانان تسلیم کردن و خلاصه توبه و استغفار می‌داند. در منا باید خودبینی و خودخواهی را کنار گذاشت. نفس حیوانی را قربان کرد و به فکر کمک به نیازمندان بود. در کعبه باید بت نفس را شکست از دل و جان مطیع اوامر الهی شد تسلیم محض شد از هر چه غیر از حق است برید، شرک و نفاق را رها کرد، به کعبه دل توجه کرد. در کعبه بشکستی بت نفس و هوی را؟ بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا را؟ حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۱ بگرفتی آنجا عزّ تسلیم و رضا را؟ تا یار بنوازد تو را در باغ رضوان *** آنجا زغیر حق دل و جان پاک کردی؟ اخلاص خاص عاشقان ادارک کردی؟ شرک و نفاق و شید را در خاک کردی؟ درد تو را کرد آن طبیب عشق درمان؟ *** از کعبه تن ره به کوی دل گرفتی؟ در عرش رحمان از صفا منزل گرفتی؟ زنگ گناه از این دل غافل گرفتی؟ در گلشن رضوان شدی زین تیره زندان؟ *** از کعبه جسم آمدی در کعبه دل؟ چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل؟ آیینه دل گشت

بارویش مقابل تا سازدت حسن ازل چون ماه کنعان رمی جمرات یکی دیگر از اعمال بسیار پر رمز و راز حج است. حاجی باید شیطان نفس را رمی کند و این شیطان شیاطین جز با ریاضت رانده نمی‌شود. از این رواست که شاعر در ادامه می گوید: رمی جمر کردی زدی بر دیو دون سنگ؟ هم بر سر نفس شریر پُرفسون سنگ؟ انداختی بر فرق دنیای زبون سنگ؟ تا جانت ایمن گردد از آفات دوران؟ *** ابلیس را رانـدی بـدان سـنگ ریاضت؟ کردی بـه راه دوسـت آهنگ ریاضت؟ دادی زمام نفس در چنگ ریاضت؟ کز نفس اهریمن رهی با لطف یزدان؟ *** گرد حرم کردی طواف عاشقانه؟ چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه؟ حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۲ با یاد حق کردی به فردوس آشیانه؟ بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان؟ *** با غسلی به آب زمزم اخلاص کردی؟ ذکر و نمازی در مقام خاص کردی؟ روشن دل از توحید خاص الخاص کردی؟ همچون خلیل اللّه عشق پاک ایمان؟ در پایان بحث از شعر الهی قمشه‌ای از بیان خود وی می گوییم: گفتار کوته حجّ مشتاقان همین است آداب و حکم کعبه جانان همین است سجاد و صادق راحدیث ای جان همین‌است عشق این مناسک گفت و شرع عرش بنیان *** اسرار حج عاشقان نظم الهی است سرّ ازل وحی ابد بر وی گواهی است صیت شرف زین خانه از مه تا به ماهی است بگرفته آدم تا به خاتم عشق پیمان «۱»

حج در شعر شاعران معاصر

در سنوات اخیر که انقلاب شکوهمند اسلامی ملّت ایران به رهبری امام راحل قدس سره به ثمر رسید، پیامهای امام در مورد حج و اعمال و فلسفه آن، موجب بیداری همگان گشت و حج تا حدودی به جایگاه اوّلیّه خود یعنی «حج ابراهیمی» نزدیک شد. شعرای معاصر، این حادثه خونین مکه را در اشعار گوناگون خود منعکس کرده‌اند که مجموعه اشعار جمعه خونین مکّه در چهار صدو بیست صفحه گرد آوری آقایان محمد شاهرخی و عبّاس مشفق کاشانی، حاصل بعضی از آنهاست. در این مجموعه صد و چهل و هشت عنوان شعر در قالبهای گوناگون سنّتی و نو گردآوری شده است. افزون بر این مجموعه، صدها شاعر دیگر تحت تأثیر مسائل انقلاب اسلامی و پیامهای روشنگرانه‌امام شجاع و راحل قدس سره سروده‌های شورانگیزی در ارتباط با حجّ ابراهیمی سروده‌اند. آقای بابک نیک طلب که حادثه جمعه خونین در جوار حرم امن الهی را از نزدیک دیده و به شدّت به هیجان آمده و اشعار زیبایی سروده است: سوگند به زخم صد زبانت سوگند بر حرمت پاک آستانت سوگند از دست ستم تو را رها می‌سازیم ای کعبه به خون زائرانت سوگند «۱» آلام کعبه آقای خلیل عمرانی را متألّم کرده و شدّت فاجعه رااینگونه بیان کرده است: گل کرد با نام شهیدان نام کعبه لبریز شد از باده خون جام کعبه در اعتلای دین توحیدی گره خورد نام بلند کربلاـ با نام کعبه آوازه شوق شهید خانه پوشاند شولای سرخ عشق بر اندام کعبه حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۴ پیمانه‌ها چون لاله شد لبریز از داغ خورشید خون تا سر کشید از بام کعبه روح عدالت در تجلای عبادت ماتم گرفت از حسرت آلام کعبه بستند مردان و زنان آسمانی با پرنیان لاله گون احرام کعبه سودائیان با خامه خونین نوشتند در دفتر کون و مکان پیغام کعبه «۱» آقای محمد علی صاعد حادثه جمعه خونین کعبه را، در قصیده کوتاهی چنین سروده است: عاشقان کعبه، جان در راه جانان داده‌اند در حریم گلشن حق، لاله گون افتاده‌اند از صفای سینه شان سعی صفا زینت گرفت آبرو از خون پاک خود به زمزم داده‌اند ... آقای عزیز اللّه زیادی صحنه را در شعری تحت عنوان «آوای خونین» تعریف کرده و در ضمن آن گفته است: خون بود و شیون بود و آذر بود انگار عاشورای دیگر بود کوی منا شد نینوا آن روز برنای اسماعیل خنجر بود ... آقای حسین جلایر به پیروی از شعار به ثبوت رسیده «پیروزی خون بر شمشیر» قطعه «آیه سبز برائت» را سروده و گفته است: خون عشّاق اگر ریخت صفا می‌شکفد شرك می‌خشکد و توحید خدا می‌شکفد آیه سبز برائت که ز حلقوم تو رُست چشم بر هم زدنی در همه جا می‌شکفد روح پژمرده شهر آمده اینک به نشاط حرم و خانه جدا، مکه جدا می‌شکفد حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۵ آن شقایق که به خون خفت در این عالم خاك سبز می گردد و در باغ وفا می‌شکفد ریشه خار برون

می کشد از خاك به سعی گل سرخی که به بستان صفا می‌شکفد در دیاری که بر آن چیره شده جغد سکوت بعد از این هر نفسی بانگ رسا می‌شکفد *** فریبااصفهانی در شعری تحت عنوان «اندیشه خام» گفته: زائران حرم امن خدا را کشتند در سراپرده حق اهل صفا را کشتند کربلای دگری بار دگر چهره گشود عشق بازان ره کربلا را کشتند حرمت خانه شکستند در اندیشه خام خام طبعان که حبیبان خدا را کشتند «۱» آقای ابوالفتح کرمی همدانی، شهادت در راه اعتلای کلمه لا اله الّااللّه را عروج شوق مشتاقان دانسته و در این زمینه گفته است: بر بام عروج شوق چاووش شدند آوای بلند عشق در گوش شدند فریاد برائت از ستم سر دادند از فتنه مشرکان و خاموش شدند «۲» آقای محمد رضا یاسری در شعری تحت عنوان «برده بُت» زائران بیت اللّه را بت شکنانی دانسته که در راه اجرای فرمان الهی و اعلام برائت از مشرکان شربت شهادت نویشده‌اند: آن پاکدلان چو رعد غرّان گشتند بر کاخ سفید و سبز، طوفان گشتند در جنگ بتان شعر برائت خواندند تا خاك منا، نرفته قربان گشتند «۳» حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۶ عبّاس خوش عمل در شعری مسلمانان جهان را به انتقام گرفتن خون زائران خانه خدا دعوت می کند و می گوید: به مکه اهل ولا را به صد بلا کشتند حسینیان زمان را به کربلا کشتند نشست نیزه اندوه بر دل خورشید در آسمان فضیلت ستاره را کشتند *** خانم رؤیا رحمان سرشت «تنها» «به مظلومان کعبه خونین» می گوید که: سخن از کعبه ایمان گویید قصّه داغ شهیدان گویید حرم امن خدا خونین گشت از بت و بتگر و عصیان گویید شعله در خرمن تقوا زده‌اند سخن از آتش پنهان گویید وسعت فاجعه را شرح دهید نقش اهریمن و دستان گویید عالمی را به تماشا خوانید لختی از طاقت انسان گویید آقای مهدی عطریان «جویا اصفهانی»، خطاب به «پرده‌دار کعبه» می گوید بدان که: ما را لقای دوست اگر خونبها نبود جان باختن به قرب حرم کار ما نبود یك جو نداشت قدرو بها پیش چشم یار گر جان به شوق در پی سعی صفا نبود پا در حریم منت لیلی نمی‌نهاد مجنون به درد عشق اگر مبتلا نبود توفیق این زیارت خونین نداشتیم ما را اگر زدوست صلای وفا نبود با میهمان خسته که دید این جفا کنند؟ گیرم که خانه خانه امن خدا نبود با آن نشان داغ که در سینه داشتند این زخمها به آبله پایان روا نبود حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۷ در پشت پرده گردش دست نفاق را ما می‌شناختیم اگر بر ملا نبود ما را شکسته بود هجوم بلا اگر عشق حسین و آرزوی کربلا نبود ... «۱» استاد شهریار در قصیده‌ای تحت عنوان «جمعه خونین» معتقد است که: کافران هر چه که با دین خدا جنگ کنند عرصه را بر خود و با خلق خدا تنگ کنند ... «۲» کعبه شستند به خون تا همه خلق خدا دامن خود بری از لکّه این ننگ کنند ... حادثه جمعه خونین باعث آن شد که سید عبداللّه حسینی «حنیف» حج آن سال را حج اکبر بنامد و بگوید: حجّ امسال حجّ دیگر بود حجّ ایثار، حجّ اکبر بود حجّ ایمان و حجّ غیب و شهود حجّ آلاله‌های خون آلود مهبط وحی، لاله باران بود شاهد قتل عام یاران بود ناودان جای آب، خون باریـد کعبه را تا رکاب خون باریـد بیت در موج خون شناور شد شمع پروانه‌های پر پر شد اشك از سنگ سخت جاری گشت خون سبز درخت جاری گشت حاجیان نقش بر زمین بودند راهی حجّ راستین بودند می سرودند عاشقان لبّیك مسلخ عشق را زجان لبّیك کعبه را قدر و احترام شکست حرمت مسجد الحرام شکست در طوافی که حاجیان کردند از سرشوق ترك جان کردند ابر باران مرگ می‌بارید مرگ مثل تگرگ می‌بارید حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۸ کوه مروه، صفا به خون تر بود شاهد سعی سرخ هاجر بود تیغ را خارج از نیام کنید مثل روح خدا قیام کنید ... «۱» ناصر فیض در مثنوی تحت عنوان «حج خونین عشق» پس از شرح ماجرای دردناك جمعه خونین می گوید: ببین کعبه با لاله آذین شده زمین حرم گرم و خونین شده شکستند بال پرستوی عشق فضای حرم پر شد از بوی عشق ... حریم امان صحنه جنگ شد سیه جامه کعبه گلرنگ شد ... صف عاشقان شد منای دگر صفا گشت غرق صفای دگر ... درین جمعه چون کربلا_ شد حجاز بباریـد تیر از نشیب و فراز ... *** سعید یغمایی در «حریم کعبه» گزارش می‌دهد که: می گفت احد احد که در خون غلتید افتاد به خاك آیتی از خورشید در کعبه ندای حق چو گردید بلند افتاد چو مشعل صفا نعش شهید ... *** نقل ابیات از مجموعه «جمعه خونین مکه» مشتی است نمونه خروار هر چند خود این مجموعه به گفته ناشر «... بخش کوچکی از شعر امروز پیرامون فاجعه خونبار مکه است ...» «۲» حج در ادب فارسی، ص: ۳۴۹

فصل پنجم: حجّ در پهنه نثر فارسی

اشاره

حجّ در پهنه نثر فارسی نثر فارسی برای بیان افکار و اندیشه و مافی الضّمیر هر کس، به مراتب بهتر، پر دامنه‌تر و باگنجایش بیشتر و در عین حال آسانتر از شعر است. از این رو، آثار فراوانی به نثر در دسترس همگان قرار دارد و بسیاری از علوم و معتقدات به این زبان کتابت شده است و می‌شود. مسائل علمی، تاریخی، جغرافیایی، ادبی، فلسفی، عرفانی و ... در قالب نثر فارسی فراوان است. در ارتباط با موضوع حج، که یکی از عبادات مهم بلکه بالاترین آنها به شمار است، در کتب فراوانی و در زمینه‌های مختلف؛ اعم از آموزش احکام، آشنایی با تاریخ حج و کعبه، حوادث و اتفاقات، بیان فلسفه حج و آشنایی با رموز آن و ... سخن رفته است. در این فصل کوشیده‌ایم ارزنده‌ترین نمونه‌ها را به مطالعه بگیریم و نظریات نویسندگان آنها را بازگو کنیم. هر چند سخن در این زمینه فراوان است ولی حوصله این رساله و فرصت محدود، اجازه منعکس کردن تمام نظریّات نویسندگان از دیدگاههای مختلف فلسفی، عرفانی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... را نمی‌دهد. لذا به ذکر خلاصه‌ای از محتویات بعضی از کتب معروف که در زمینه حج سخن گفته‌اند، بسنده می‌کنیم و همچون بحثها و فصلهای گذشته سعی خواهیم کرد رعایت ترتیب زمانی را بکنیم تا سیر تحوّل، اگر در مواردی وجود داشته باشد، بهتر نموده شود. لازم به ذکر است که چون در نثر، زمینه مناسب برای غلوهای شاعرانه فراهم نیست مطالب، واقعی‌تر و قابل قبول‌تر خواهد بود و کمتر شاهد کاربرد حج و کعبه و زمزم و ... حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۲ در مدح سلاطین و امرا خواهیم بود. نیز یاد آور می‌شویم که گهگاه بعضی مطالب منقول در کتب و بخصوص روایات مربوط به حج عرفا، چندان قابل اعتماد نیست و در بر روی درایت می‌بندد، لذا از نقل و توجّه به آنها خودداری شد.

۱- ابوالحسن علیّ‌بن عثمان الجلّاب الهجویری؛

(متوّفای ۴۷۵ ه. ق.) از نویسندگان و عرفای معروف قرن پنجم هجری است. او در کتاب «کشف المحجوب» خود به نقل حکایات و داستانهایی در ارتباط با حج پرداخته و در ضمن آنها به کرامات برخی از مشایخ و بزرگان صوفیه اشاراتی کرده است. هجویری از فلسفه مناسک و اعمال حج غافل نمانده و همچون ناصرخسرو که از دوستی از دوستان خود، که به سفر حج رفته، پرسشهایی می‌کند و جواب منفی می‌شنود و سرانجام می‌گوید: حجّ تو حج نیست و دوباره باید اینگونه که گفتم حج کنی. هجویری نیز گفتگوی جنید را با فردی که به حج رفته بیان کرده و به همان نتیجه رسیده که ناصر خسرو رسیده بود و ما در بحث از شعر ناصرخسرو دیدیم. برای اطّلاع از شیوه نگارش هجویری به حج، چند حکایت و داستان از «کشف المحجوب» را بطور فشرده می‌آوریم: و گفتنی است که آثار عرفانی در زمره کتب اخلاقی قرار می‌گیرد پس نکات اخلاقی قابل توجّهی که در ارتباط با چندین حکایت در ایّام حج اتّفاق افتاده وهجویری به‌آن اشاره‌کرده، ارزش‌مادر ووجوبِ رعایتِ‌جانبِ‌اورا می‌رساند. هجویری گفته است: یکی از مشایخ عازم حج بود، عمروبن عثمان مکّی به او رسید و گفت: اندر این ساعت پیغمبر را به خواب دیدم که مرا به سوی تو پیغام داد و گفت: «حقّ مادر نگاه داشتن بهتر از حج کردن است! بازگرد و رضای دل مادر بجوی. من از آنجا بازگشتم و به مکّه نرفتم. از وی بیش از این مسموع ندارم». «۱» حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۳ نویسنده داستانی در ارتبارط با حجّ هارون رشید و کنجکاوی او در امتحان مردان خدا آورده که از دید جامعه شناسی و مردم شناسی بسیار قابل تأمّل است. داستان در ارتباط با عبدالرّزّاق صنعانی، سفیان عینیه و فضیل عیاض است. شرح آن موجب اطاله کلام می‌شود و به اختصار باید گفت: هارون آنها را با پول آزمود و تنها فضیل به دنیا و ثروت دنیا بی‌اعتنا بود. حج در نظر عرفا تنها زیارت خانه خدا نیست بلکه نادیدن خویش است و ملاقات با خدای خانه در قلب. حکایتی جالب توجّه و آموزنده از بایزید بسطامی نقل کرده است که: «... گفت: یکبار به مکّه شدم،

خانه مفرد دیدم، گفتم: حج مقبول نیست که من سنگها از این جنس بسیار دیده‌ام. بار دیگر برفتم خانه دیدم و خداوند خانه دیدم، گفتم که هنوز حقیقت توحید نیست. سه بار دیگر برفتم، همه خداوند دیدم و خانه، نه. به سرّم فرو خواندند: یا بایزید اگر «خود» را ندیده‌ای و همه عالم بدیده‌ای، مشرک نبودی و چون همه عالم نبینی و خود را ببینی مشرک باشی، آنگاه توبه کردم و از دیدن هستی خود نیز توبه کردم. «۱» کسی که قدم در راه خانه و زیارت خانه او می گذارد، باید بنده محض باشد و منیّت خود را کنار بگذارد، همانگونه که ابوالحسن محمد بن اسماعیل خیرالنسّاج چنین کرده است، که هجویری گفته: «... خیر النسّاج از بزرگان مشایخ و عازم حج بوده است. در کوفه خربانی او را گرفته و گفته: تو بنده من هستی و نام تو هم خیر است. خیرالنسّاج با وجودی که نام دیگری داشته، با او مخالفتی نکرده و خود را تسلیم کرده و هر وقت او را به این نام صدا می‌زده لبّیک می گفته. سرانجام مرد خربان از عمل خود پشیمان شده و از او عذرخواهی کرده. خیرالنسّاج به مکّه رفته و به درجه‌اش رسیده که جنید درباره‌ای گفته: «خیر، خیرنا، دوستر آن داشتی که وی را خیر خواندندی، گفت: روا نباشد که مردی مسلمان مرا نامی نهاده حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۴ باشد من آن را بگردانم ...». «۱» وی داستان عرفانی جالب توجّه دیگری نقل کرده که مردی یک سال تمام در جوار کعبه معتکف شد و در این مدّت نه غذا خورد و نه آب و نه خوابید و این حالت را عرفا عطیّه الهی می‌دانند که در اصطلاح عرفا به آن حالت «جمع» می گویند. «۲» مگر نه اینست که فرشتگان نیازی به غذا ندارند و قوّت آنها ذکر و یاد خداست و اگر نیمه فرشتگی انسان تقویت شود از ملائک فراتر می‌رود. در داستانی دیگر از کرامات ابراهیم خواص در راه حج سخن گفته که: از ابراهیم سؤال می کنند حقیقت ایمان چیست؟ او می گوید: پاسخ را باید عملًا دید، به همراه سؤال کننده به راه خود ادامه می‌دهد. در راه بادیه هر شب آب و نان آنها از عالم غیب می‌رسد، تا اینکه روزی در بادیه به خضر نبی برخورد می کنند. پس از احوالپرسی از یکدیگر جدا می‌شوند، وقتی همراه ابراهیم از او می‌پرسد که این که بود؟ می گوید: پاسخ پرسش تو! او خضر نبی بود و از من خواست با وی همراه شوم. من نپذیرفتم؛ زیرا ترسیدم که اندر آن صحبت اعتماد از دون حق با وی کنم، توکّل مرا بشولاند و حقیقت ایمان حفظ توکّل باشد. با خداوند عزّوجلّ قوله تعالی: «وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلوا إنْ كُنْتُمْ مُؤْمَنين» «۳» عرفا برای کعبه احترام بسیار قائل بودند بطوری که: «... ابوطالب جرمی چهل سال به مکّه بود، اندر مکّه طهات نکرد، هر بار از مکّه به طهارت از حدّ حرم بیرون آمدی، گفتی: زمینی را که خداوند تعالی به خود اختصاص داده و اضافت کرده است من کراهیّت دارم که آب مستعمل من بر آن زمین ریزد ...». «۴» با نقل نظر هجویری در باب حج و فلسفه آن، به بررسی کشف المحجوب در ارتباط با حج پایان می‌دهیم: حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۵ قوله تعالی: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ البَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَيْهِ سَبيْلًا «۱» و از فرایض اعیان، یکی حجّت است بر بنده، اندر حال صحّت عقل و بلوغ و اسلام و حصول استطاعت و آن حرم بود به میقات و وقوف اندر عرفات و طواف زیارت به اجماع و به اختلاف سعی میان صفا و مروه و بی‌حُرم اندر «حرم» نشاید و حَرَم را بدان حرم خوانند که اندر او مقام ابراهیم است و محلّ امن، پس ابراهیم علیه السلام را دو مقام بودست؛ یکی مقام تن و دیگر از آن، دل. مقام تن مکّه و مقام دل خُلّت، هر که قصد مقام تن وی کند از همه شهوات و لذّات اعراض باید کرد تا محرم بود و کفن اندر پوشید و دست از صید حلال بداشت و جمله حواسّ را اندر بند کرد و به عرفات حاضر شد و از آنجا به مزدلفه و مشعر الحرام شد و سنگ برگرفت و به مکّه، کعبه را طواف کرد و به منا آمد و آنجا سه روز ببود و سنگها به شرط بینداخت و آنجا موی باز کرد و قربان نمود و جامه‌ها در پوشید تا حاجی بود. و باز چون کسی قصد مقام دل وی کند، از مألوفات اعراض باید کرد و به ترک لذّات و راحات بباید گفت و از ذکر غیر محرم شد و از آنجا التفات به کون محظور باشد. آنگاه به عرفات معرفت قیام کرد و از آنجا قصد مزدلفه الفت کرد و از آنجا سرّ را به طواف حرم تنزیه حق فرستاد و سنگ هواها و خواطر فاسد را به منا امان بینداخت و نفس را اندر منحرگاهِ مجاهدت، قربان کرد تا به مقام خلّت رسد. پس دخول آن مقام امان باشد از دشمن و شمشیر ایشان و دخول این مقام إمن بود از قطعیّت و اخوات آن و رسول صلی الله علیه و آله گفت: «الحاج وَعَدَ اللّه یعطیهم ما سألوا او یستجیب لهم ما دعوا» حاج وفد خداوند باشند بدهدشان آنچه خواهد و اجابت کند

بدانچه خوانند و دعا کنند و این گروه دیگر، نه بخواهند و نه دعا کنند، فأما تسلیم کنند. چنانکه ابراهیم علیه السلام کرد. إذ قالَ لَهُ رَبُّهُ اسْلِمْ، قالَ اسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمینَ. «۲» چون ابراهیم علیه السلام به مقام خلّت رسید از علائق فرو شد و دل از غیر بگسست، حتّی آن زمان که جبرئیل بیامد و پلّه منجنیق بگرفت و گفت: «هَلْ لَکَ مِنْ حاجَةٍ» ابراهیم گفت: حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۶ «امَّا الَیْکَ فَلا» پس گفت: به خدای عزّوجلّ هم حاجتی نداری؟ گفت: «حسبی من سؤالی علمه بحالی». مرا آن بسنده باشد که او می‌داند که مرا از برای او در آتش اندازند، علم او به من، زبان مرا از سؤال منقطع گردانیده است. محمّد بن فضل گوید: عجب از آن دارم که اندر دنیا خانه وی طلبد، چرا اندر دل مشاهدت وی نطلبد، که خانه را باشد که یابد و شاید که نیابد و مشاهدت لامحاله یابد. و در جمله حرم آنجا بود که مشاهدت تعظیم بود و آن را که کلّ عالم میعاد قرب و خلوتگاه انس، نباشد وی را از دوستی هنوز خبر نبود و چون بنده مکاشف بود عالم جمله حرم وی باشند و چون محجوب بود حرم وی را اظلم عالم بود که: «أظلم الاشیاء دارالحبیب بلا حبیب». پس مراد مردان اندر قطع مفازات و بوادی نه حرم بوده است که دوست را رؤیت حرم حرام بود که مرا مجاهدتی بوده است اندر شوقی مقلقل و یا روزگاری اندر محنتی دایم. یکی به نزد جنید (رض) آمد وی را گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت: به حج بودم، گفت: حج کردی؟ گفت: بلی. گفت: از ابدا که از خانه برفتی و از وطن رحلت کردی، از همه معاصی رحلت کردی؟ گفتا: نی. گفت: پس رحلت نکردی. گفت: چون از خانه برفتی و اندر هر منزلی هر شب مقام کردی، مقامی از طریق حق از آن مقام قطع کردی؟ گفت: نی. گفت: پس منزل نسپردی. گفت: چون محرم شدی به میقات، از صفات بشریت جدا شدی، چنانکه از جامه؟ گفتا: نی. گفت: پس محرم نشدی. گفت: چون به عرفات واقف شدی اندر کشف مشاهدت وقف پدیدار آمد؟ گفت: نی، گفت: پس به عرفات نایستادی. گفت: پس به مزدلفه شدی و مرادت حاصل شد همه مرادها را ترک کردی؟ گفتا، نی. گفت: پس به مزدلفه نشدی. گفت: چون طواف کردی خانه سرّ را اندر محلّ تنزیه لطایف حضرت جمال حق دیدی؟ گفتا: نه. گفت: پس طواف نکردی. حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۷ گفت: چون سعی کردی میان صفا و مروه مقام صفا و درجه مروّت ادراک کردی؟ گفتا: نی. گفت: هنوز سعی نکردی. گفت: چون به منا آمدی منیّت‌های تو از تو ساقط شد؟ گفتا: نه. گفت: هنوز به منا نرفتی. گفت: چون به منحرگاه قربان کردی همه خواستهای نفس را قربان کردی؟ گفتا: نی. گفت: پس قربان نکردی. گفت: چون سنگ انداختی هر چه با تو صحبت کرد از معانی نفسانی همه بینداختی؟ گفتا: نه. گفت: پس هنوز سنگ نینداختی و حج نکردی. باز گرد و بدین صفت حج بکن تا به مقام ابراهیم برسی! شنیدم که یکی از بزرگان در مقابل کعبه نشسته بود و می‌گریست و این ابیات می‌گفت: وَأصبَحْتُ یَوْمَ النَّفْرِ وَالعِیْسُ تَرْحَلُ وَکانَ حُدَی الْحادِی بِنا وَهْوَ مُعْجِلُ اسائلُ عَنْ سَلمی فَهَلْ مِنْ مُخَبِّرٍ بِأَنَّ لَهُ عِلْماً بها أَیْنَ تَنْزِلُ لَقَدْ أفْسَدَتْ حَجّی وَنُسُکی وَعُمْرَتی وَفِی البَیْنِ لِی شُغْلٌ عَنِ الحَجّ مَشْغَلُ سَأرْجِعُ مِن عامی لِحِجَّةٍ قابِلٍ فَإنّ الّذی قَدْ کانَ لا یُتَقَبَّلُ «۱» از حوادث جالب دیگر، داستان منقول از فضیل عیاض است که گفت: جوانی دیدم اندر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنده، همه خلق اندر دعا بودند و وی خاموش می‌بود. گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی؟ گفت: مرا وحشتی افتاده است. وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردنم ندارد. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع تو را به سر مراد خود رساند. گفت: خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره‌ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد. ذوالّنون مصری رحمه الله گوید که: جوانی به منا ساکن نشسته و همه خلق به قربانی مشغول، من اندر وی نگاه کردم تا چه کند و کیست، گفت: بار خدایا! همه خلق به قربانها مشغولند و من می‌خواهم تا نفس خود را قربان کنم اندر حضرت تو، از من بپذیر. این حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۸ بگفت و به انگشت سبابه به گلو اشارت کرد و بیفتاد. چون نیکو نگاه کردم مرده بود. پس حج‌ها بر دو گونه است: یکی اندر غیبت و دیگر اندر حضور. آن که اندر مکّه در غیبت باشد، چنان بود که اندر خانه خود از آنکه غیبتی از غیبتی اولی‌تر نیست. پس حج مجاهدتی مرکشف مشاهدت را بود و مجاهدت علّت مشاهدنی بل کی سبب است و سبب را اندر معانی تأثیری بیشتر نبود. پس مقصود حج، نه دیدن خانه بُوَد که مقصود کشف مشاهدت باشد. «۱»

۲- امام محمّد غزّالی؛

(متوفای ۵۰۵ ه. ق.) از اندیشمندان بزرگ قرن پنجم هجری است که در فاصله بین ۴۶۵ و ۵۰۵ حدود هفتاد و دو اثر فارسی و عربی به رشته تحریر کشیده است. از کتب معروف فارسی غزالی، یکی کیمیای سعادت است. غزالی در ربع عبادات در ارتباط با حج سخن گفته و بر خلاف بسیاری از کتب فقهی، تنها به ظواهر آن نپرداخته، بلکه همه جا کوشیده است فلسفه آن را بازگو کند و معنویّت حج را بشناساند. از این رو است که گفته‌اند: «... کمتر نویسنده‌ای از نوع غزّالی بتوان یافت که سبک او تا این اندازه دقیق و در عین حال غنی باشد ...». «۲» غزالی رکن اوّل کتاب را، که به عبادات اختصاص داده، به ده اصل منقسم کرده، اصل هفتم را به حج مخصوص گردانیده است. او می‌گوید: «بدان که حج از ارکان اسلام است و عبادت عمر است» و آنگاه سخن پیامبر اکرم را نقل می‌کند که: «و هر که حج کند بی‌آنکه تن به فسق آلوده کند و زبان به بیهوده و ناشایست مشغول دارد، از همه گناهان بیرون آید. همچنانکه آن روز از مادر بزاده باشد.» «۳» غزالی با نقل داستانی از علیّ بن موفّق نشان داده که خداوند حجّ همه زائران خانه حج در ادب فارسی، ص: ۳۵۹ خود را قبول می‌کند؛ یکی از بزرگان به حج بود، در عرفات دو فرشته را به خواب دید که یکی از دیگری می‌پرسد: می‌دانی چند نفر امسال به حج آمده‌اند؟ فرشته دیگری می‌گوید نه! فرشته اوّلی می‌گوید: ششصد هزار بودند. سپس می‌پرسد می‌دانی حجّ چند تن مقبول واقع شد؟ می‌گوید نه! می‌گوید: حجّ شش کس پذیرفته شده. آن بزرگ از خواب می‌پرد و با کمال یأس و نومیدی می‌گوید: من جزء آن شش تن نخواهم بود. با همین اندیشه در مشعر الحرام به خواب می‌بیند که همان دو فرشته با یکدیگر سخن می‌گویند؛ یکی به دیگری می‌گوید: امشب حق تعالی فرمان داد که به هر یک از آن شش تن، که حجّ آنها را پذیرفته، صد هزار نفر را بخشیده است! غزالی در این باره وسیع المشرب است و با سعه صدر می‌گوید: «بدان که هر مسلمانی که حج کند در وقت خویش درست بود.» «۱» غزالی تصریح می‌کند که: «شرط درستی حجّ اسلام اندر وقت بیش نیست.» «۲» امّا برای اینکه حجّ اسلام شمرده شود؛ یعنی ادای دین حجّ واجب شده باشد، پنج شرط لازم است: مسلمان بودن، بالغ بودن، عاقل بودن و در وقت احرام بستن. غزالی معتقد است به محض حصول استطاعت، لازم است در انجام حج تعجیل کند و اگر بیش از یک سال تأخیر کند، عاصی خواهد بود و چنانچه حج نکرده بمیرد ولو وصیت هم نکرده باشد، باید از ترکه او به نیابت حج کنند. او درباره ارکان و واجبات حج سخن گفته و آن را پنج چیز شمرده است: احرام، طواف، سعی، وقوف در عرفات و موی ستردن. مؤلّف وجوه سه‌گانه حج؛ یعنی افراد، قِران و تمتّع را به شرح باز نموده و وجوه برتری هر یک را بیان کرده و محظورات ششگانه حج را توضیح داده است. در ابتدای بحث اشاره کردیم که غزالی بمانند دیگر فقها تنها به بیان مناسک و اعمال ظاهری حج اکتفا نکرده، بلکه سعی کرده است، بیشتر فلسفه و دقایق حج را بیان کند. برای مزید فایده آنچه را که وی در باب اسرار و دقایق حج گفته است نقل می‌کنیم: حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۰ اعمالی که حاجی انجام می‌دهد و به ظاهر از دید بعضی منکران غیرعاقلانه می‌نماید، نشانه عبودیّت محض است و انسان هر گاه اراده و خواست خود را در نظر بگیرد و به عبارت دیگر متابعت هوای نفس خود کند هلاک می‌شود. غزالی به عنوان مثال: به رمی جمره و سعی میان صفا و مروه اشاره می‌کند و می‌گوید: انسان معمولًا کارهایی را انجام می‌دهد که عقل او می‌پذیرد و دلیلی برای آن دارد. زکات می‌دهد چون عقل کمک به نیازمندان را می‌پذیرد، روزه می‌گیرد چون مبارزه با نفس و شیطان است، نماز می‌خواند چون تواضع و فروتنی در مقابل پروردگار جهان است، امّا نشانه بندگی انجام کار به محض فرمان است. غزالی می‌گوید: «... و رمی و سعی ... که جز به محض بندگی نتواند کرد، برای این بود که رسول صلی الله علیه و آله گفت: در حج- بر خصوص- لَبَّیک لحجّةٍ حقاً و تعبُّداً و رِقّاً، و این را تعبّد و رق نام کرد». «۱» وی در پاسخ به سؤال مقدّر گروهی که می‌گویند مقصود و مراد از این عمل چیست؟ می‌گوید: «... مقصود از این بی‌مقصودی است و غرض از آن بی‌غرضی است تا بندگی بدین پیدا شود و نظر وی جز به محض فرمان نباشد ... تا از وی جز حق و فرمان حق چیز

بنماند» «۲» غزالی حج را با سـفر آخرت مانند کرده و گفته است: در این سـفر مقصد خانه است ولی در آن سـفر مقصد خدای خانه است. همانطور که هنگام مرگ بایـد دل از همه چیز بکنـد در سـفر حـج هم بایـد جز خـدا هیـچ کس و هیچ چیز دیگری را در نظر نداشـته باشد، همانطور که زاد سفر حج را فراهم می‌کند باید بداند که برای آخرت نیاز به توشه بیشتری دارد. بر جمازه نشستن باید جنازه را به یاد او بیاورد، وقتی لباس احرام می‌پوشد به یاد کفن پوش شدن باشد، خطرات و سـختیهای بادیه او را به یاد نکیر و منکر و عقربها و مارها حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۱ بیندازد؛ زیرا فاصـله مرگ تا قیامت بسـیار دور است با گردنه‌های بسیار. چون قطع بادیه بدون راهنما ممکن نیست بادیه پس از مرگ را نیز بدون راهنمایی طاعات و اعمال نیک نمی‌توان پیمود. لبّیک حاجیان پاسخ به نـدای حق است. در قیامت نیز او را نـدا خواهند داد و او باید پاسخ دهد. غزالی به همین مناسـبت گفته است: علیّ بن حسـین علیه السـلام در وقت احرام زرد روی شـد و لرزه بر انـدام وی افتاد و لبیک نتوانست زد. گفتند: «چرا لبّیک نگویی؟ گفت: ترسم که اگر بگویم، گویـد: «لالبّیک و لا سـعدیک» چون این بگفت از اشتر بیفتاد و بیهوش شـد. «۱» او گفته است: امّا عبرتهای حـج آنست که این سفر بر وجهی بر مثال آخرت نهاده‌اند که در این سفر مقصد خانه است و از آن سفر خداوند خانه، پس از مقدّمات و احوال این سفر بایـد که احوال آن سـفر یاد می‌گیرد. وقتی حاجی لبّیک می‌زنـد در نظر داشـته باشـد که این جواب ندای حق است. و در پایان گفته است: این مقدار اشارت کرده آمد از عبرتهای حج تا چون کسـی راه این شناسد بر قدر صفای فهم و شدّت شوق و تمامی جد در کـار، وی را امثـال این معـانی نمودن گیرد و از هر یکی نصـیبی برگیرد که حیات عبادات وی بـدان بود و از حـد صورت کارها فراتر شده باشد. «۲»

۳- عطار عارف بزرگ سده ششم و هفتم؛

(متوّفای ۶۲۷ ه. ق.) قسـمتی از عمر خود را به سـفر پرداخت. به مکّه رفت و بسیاری از مشایخ را ملاقات کرد. او در تذکرة الاولیای خود از سـفرهای حـجّ بزرگان عرفا به نکات دقیقی در مسائل اخلاقی و تربیتی و درسـهایی که بایـد از حج گرفت اشاره کرده و در ضمن بیان کرامات آنان، به اینگونه اخلاقیّات توجه داده است. وی در کرامات ابوحازم مکّی که معاصـر هشام بن عبـدالملک بوده، حکایتی آورده حـج در ادب فارسـی، ص: ۳۶۲ که مضـمون آن را در بحث از «کشـف المحجوب» در همین رسـاله نقـل کردیم. از همین مقوله است که: «کتـانی از مـادرش اجازه گرفت تا به مکّه برود، وقتی به بادیه رسـید احتیاج به غسل پیـدا کرد، با خود گفت: شاید رعایت شـرایط نکرده‌ام و خداوند مرا نپذیرفته است! برگشت و وقتی به خانه رسید، مشاهده کرد که مادرش پشت در به انتظار نشسته است. گفت: ای مادر، شما به من اجازه داده بودید، مادر گفت: بلی امّا خانه را بی‌تو نمی‌توانستم دید، از زمانی که تو رفته‌ای اینجا نشسـته‌ام و نیت کرده بودم که تا باز آیی برنخیزم. کتانی تا مرگِ مادر نزد او مانـد و پس از مرگ مادر به مکّه رفت و مجاور شد». «۱» ابو عثمان حیری را خداشـناستر از جنیـد، رویم و ... دانسـته‌اند و او را از جمله سه تنی شـمرده‌اند که چهارمی؛ ندارند. «ابو عثمان در نیشابور، جنیـد در بغداد و ابوعبداللّه بن الجلاد در شام» گفته‌اند که وقتی یکی از فرغانه قصد حج داشت، به نیشابور رفت و به خـدمت ابوعثمان رسـید و سـلام کرد. شـیخ جواب نگفت. آن مرد با خود گفت: مسـلمانی سـلام کند جواب ندهند؟ ابوعثمان گفت: حـج چنین کنند؟ که مادر را بیمار بگذارند و بروند بی‌رضای او! مرد فرغانی بازگشت و پس از آنکه مادرش مُرد، مجدّداً به قصـد حج به نیشابور آمد. در این نوبت او را سـخت مورد احترام و اعزاز قرار داد. عطّار درباره ابو محمّد جُریری نوشـته است: «یک سال در مکّه اقامت کرد، در این مـدّت نخوابیـد و با کسـی سـخن نگفت. به جایی تکیه نکرد و حتّی پای خود را دراز نکرد. ابوبکر کتـانی از او پرسـید: این چنین، به چه توانسـتی کرد؟ گفت: صـدق بـاطن مرا بـدان داشت تـا ظـاهر مرا قـوّت گرفت.» «۲» این گونه حوادث و داستانها که عطّار نقل کرده، بزرگترین درس اخلاق، که رعایت حق و احترام مادر است، را به خواننده می‌دهد و به یاد او می‌آورد که احترام به مـادر تـا چه حـد مورد نظر بوده و هست. رحمت خداونـد و غفـاریت او بر کسـی پوشـیده نیست. عطّار با نقل

داستانی از حجّ ابراهیم ادهم به این نکته اشاره کرده است که ابراهیم ادهم گفت: «شبها فرصت می‌جستم حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۳ تا کعبه را خالی یابم از طواف و حاجتی خواهم، هیچ فرصتی نمی‌یافتم، تا شبی باران عظیم می‌آمد، برفتم و فرصت را غنیمت دانستم تا چنان شد که کعبه ماند و ابراهیم، طواف کردم و دست در حلقه زدم و عصمت خواستم از گناه. ندایی شنیدم که: «عصمت می‌خواهی تو از گناه و همه خلق از من این خواهند! اگر من همه را عصمت دهم دریای غفوری و غفّاری و رحیمی و رحمانی من کجا رود و به چه کار آید ...؟!» «۱» توکّل یکی از اعمال حسنه‌ای است که همه مسلمین به آن معتقدند و خود را کم بیش پایبند آن می‌دانند. در نزد عرفا شدّت اتّکا به آن بیشتر و قویتر است. عطّار نمونه‌ای از آن را در ارتباط با بُشر حافی و ابوعبداللّه محمد بن حنیف نشان داده است. گروهی از مردم شام پیش بشر آمده، گفتند: عزم حج داریم، با ما همراه می‌شوی؟ گفت: به سه شرط همراهی می‌کنم؛ «یکی اینکه هیچ زاد و توشه‌ای برنگیریم، از کسی هم چیزی نخواهیم و اگر بدهند هم قبول نکنیم» گفتند: دو شرط اوّل را می‌پذیریم ولی مورد سوم را نمی‌توانیم قبول کنیم. بُشر گفت پس شما به خدا توکّل ندارید و به زاد و توشه حاجیان متوکّل کرده‌اید «اگر در دل کرده بودی که هرگز از خلق چیزی قبول نخواهم کرد، این توکّل بر خدای بود!» «۲» این نوع برخوردهای سختگیرانه بین عرفا کم نیست که ظاهراً با تعلیمات و شرایط لزوم حج منافات دارد. ولی در حقیقت می‌توان برای این معتقدات محملی ساخت و گفت: آنکه عزم حج کرده، استطاعت دارد ولی اینگونه به سفر رفتن نشانه کمال توکّل است. ابوعبداللّه محمّد بن خفیف، گفت: «در ابتدا خواستم که به حج بروم و چون به بغداد رسیدم چندان پندار در سر من بود که به دیدن جنید نرفتم. چون به بادیه فرو شدم، رسنی و دلوی داشتم، تشنه شدم چاهی دیدم که آهویی از آن آب می‌خورد، چون به سر چاه رسیدم آب به زیر چاه رفت. گفتم: «خداوندا! ابوعبداللّه را قدر از این آهو کمتر است! آوازی شنیدم که: این آهو دلو و رسن نداشت و اعتماد او بر ما بود، وقتم خوش شده، دلو حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۴ و رسن بینداختم و روان شدم. آوازی شنیدم که یا اباعبداللّه، ما تو را تجربه می‌کردیم تا چون صبر کنی؟! باز گرد و آب خور.» بازگشتم، آب بر سر چاه آمده بود. وضو ساختم و آب خوردم و برفتم. تا به مدینه حاجت به هیچ آب نبود. چون بازگشتم و به بغداد رسیدم روز آدینه به جامع شدم، جنید را چشم بر من افتاد. گفت: «اگر صبر کردی آب از زیر قدمت برآمدی ...» «۱» در موارد دیگر هم اشاره کردیم که چنانچه فردی مستطیع، که توان فراهم نمودن بهترین وسیله سفر را دارد، نه از روی خسّت و نه به قصد تظاهر که از روی علاقه و ایمان پیاده به حج رود، مأجورتر خواهد بود. در ارتباط با حج، حکایت دیگری به بُشر نسبت داده و در این حکایت توجّه داده است که دین برای بشر است. تمام ادیان الهی برای بهبود زندگی انسانها است، ادیان الهی راه درستتر و بهتر زیستن را به انسان می‌آموزد. کمک به همنوع و حلّ مشکلات برادران و خواهران دینی، از اهمّ تعالیم و تأکیدات ادیان است و به گفته سعدی: عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجّاده و دلق نیست در حج باید نیّت پاک باشد و مالی که در این راه هزینه می‌شود از طریق صحیح به دست آید و در راه، درست مصرف شود. شخصی با بشر مشورت کرد که: «دو هزار درم حلال دارم، می‌خواهم به حج بروم» بشر گفت: تو به تماشا می‌روی، اگر برای رضای خدا می‌روی قرض درویشان را با این پول ادا کن. گفت: رغبت حج بیشتر دارم. بشر گفت: پس مال از وجه حلال به دست نیاورده‌ای، تا به ناوجه خرج نکنی آرام نگیری!» «۲» با وجود تأکیدهای فراوان که در ارتباط با انجام حج شده و قطعاً هم بشر و هم عطّار به آنها واقف بوده‌اند، حکایت فوق ناقض این دستور کلّی نیست بلکه می‌خواهد اهمیت کمک به همنوع و ادای دین بدهکاران مستمند را بنمایاند. حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۵ عطّار، بایزید بسطامی را سلطان العارفین نامیده و گفته است: او در راه حج باری بر شتر نهاده بود و در حال حرکت بود. شخصی به او رسید و گفت: «ای جوانمرد بردارنده بار شتر نیست نگه کن که هیچ بار بر پشت شتر نیست» مرد نگاه کرد و دید که بار یک وجب بالاتر از پشت شتر است! «۱» بایزید یک بار عزم حج کرد، چند منزلی رفت و برگشت. وقتی علّت را پرسیدند، گفت در راه زنگی با شمشیر در مقابل من قرار گرفت و گفت اگر برنگردی تو را با این شمشیر خواهم کشت و به من گفت: «ترکت اللّه ببسطام و قَصَدْتَ البَیْتَ الْحَرام» خدای را به بسطام گذاشتی و

روی بـه کعبه آوردی. «۲» و همو بار دیگر قصـد حـج کرده شخصـی پیشـش آمد و پرسـید: چه داری؟ پاسخ داد: دویست درم، آن شخص به بایزید گفت: به من ده و هفت بار گِرد من طواف کن که حجّ تو این است. بایزید گفت: چنین کردم و باز گشتم. «۳» حجّ واقعی آن است که به صـاحب خانه توجّه شود نه به خانه و ظواهر آن، چنانکه بایزیـد گفت: اوّل بار که به حـج رفتم خانه‌ای دیـدم. دوباره که به خانه رفتم خداونـد خانه را دیـدم، سـیوم بار نه خانه دیـدم نه خداونـد خانه؛ یعنی چنان در حق گم شـده بودم که هیچ نمی‌دانستم. «۴» در کرامات بایزید بسطامی سخن بسیار است؛ از جمله عطّار گفته است: وقتی بایزید را به خاک سپردند همسر احمد خضـرویه به زیـارت مرقـد بایزیـد آمـد و دربـاره کرامـات و درجات او گفت: شبی در طواف خانه کعبه بودم، ساعتی بنشسـتم و در خواب شدم، چنان دیدم که مرا به آسـمان بردند و تا زیر عرش بدیدم. آنجا بیابانی دیدم که درازا و پهنای آن پیدا نبود و همه بیابان گل و ریاحین بود، بر هر برگ گلی نوشته بود: ابویزیـد ولی اللّه.» حج در ادب فارسـی، ص: ۳۶۶ عبداللّه مبارک عالمی بی‌مانند و شجاعی بی‌نظیر بود. شبی برفی آن چنـان در عشق کنیزکی فرو رفته بود که تمـام شب را در فکر و عشق او بود ولی خود متوجّه آن نبود. صـبحگاهان متوجّه شـد و تغییر حـالت داد. او یک سال حـج می‌کرد و یک سال غزو و یک سال تجارت، و منفعت خویش بر اصحاب خرج می‌کرد!» «۱» سـفیان ثوری که وقتی با پای چپ وارد مسـجد شد، ندایی به گوشـش رسید که: «یا ثور ثوری مکن» و همین نـدا موجب تغییر حال او شـد. گفته‌انـد جوانی را دیـد که چون حـجّ او فوت شـده بود، آهی کشـید «سـفیان گفت: چهار حج کرده‌ام بـه تـو دادم، تـو ایـن آه بـه من دادی؟ گفت: دادم. آن شب در خـواب دیـد که به او گفتنـد: سـودی کردی اگر به همه اهل عرفات قسـمت کنی توانگر شوند» «۲» و این است نتیجه آه و یـاد از سـر صـدق و صـفا! بعضـی از حجّـاج بیت اللّه، به هوای نفس و جهت کسب شهرت و عنوان به سفر حج می‌روند. حتّی عارفی همچون ابومحمّد مرتعش که گفت: «سیزده حج به توکّل کردم چون نگه کردم همه بر هوای نفس بود!» گفتند: چون دانستی؟ گفت: از آن که مادرم گفت: سبوی آب آر، بر من گران آمد. دانستم که آن حـج بر شـره نفس بـود. احـترام کعبه از گذشـته‌های دور بر همه کس واجب بوده و مراعـات می‌شـده و گـاهی در آن افراط هم می‌شده است؛ از جمله: نقل است که ابومحمّد جُرَیْری، یک سال به مکّه مقام کرد که نه خفت و نه سـخن گفت و نه پشت به جایی تکیه داد. «۳» در پایان بحث، درباره عطّار و نظر او نسبت به حـج، همانگونه که در صـفحات پیشـین گفتیم، عطّار در تـذکرهٔ الاولیا فقط کراماتی از عرفا در ارتباط با حجّ آنان بیان کرده و کمتر به فلسفه حج پرداخته است.

۴- سدید الدّین یا نورالّدین محمّد؛

(متوفای ۶۳۵ ه. ق.) از نویسـندگان و دانشـمندان اواخر قرن شـشم و اوایـل قرن هفتم است که در کتاب معروف «جوامع الحکایات» ضمن حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۷ حکایات شـیرین در خصوص حج و کعبه و ... سخن گفته است که نکات بس آموزنده‌ای در خلال آنها دیـده می‌شود. به نقل چند مورد بطور خلاصه اکتفا می‌کنیم: وقتی صدر بخارا به حجّ اسـلام رفته بود، با اسـباب و تجمّل تمام، بیش از صد شتر بار و بنه او را حمل می‌کردند. در نزدیک عرفات درویشـی گرسنه و تشنه با پاهای آبله‌دار رو به صدر کرد و گفت: ثواب حجّ من و تو یکی باشـد! تو در آن نعمت روی و من در این محنت روم؟ صـدر بخـارا گفت: هرگز! اگر می‌دانسم که جزای من و تـو یکی است هرگز قـدم در این راه نمی‌گذاشـتم؛ زیرا که من به فرمـان آمـده‌ام و تو بی‌فرمـان. من را گفته است چون اسـتطاعت داری حـج کن و به تو گفته است: لاتُلْقُوا بِأیْدِیکُمْ الی التَّهْلُکَم من میهمان و تو طفیلی، هرگز حرمت طفیلی چون حرمت میهمان نباشد. «۱» عوفی در نقل این داسـتان به نکته بسیار مهم و دقیق نظر داشته و آن اطاعت و بندگی است که انسان باید آنچه را بر عهـده او محوّل شـده انجام دهد و بدون جهت خود را در معرض هلاکت قرار ندهد و خود در مقابل نص اجتهاد نکند. داسـتانی در ارتباط با حجّ امام حسن علیه السـلام و گروهی که در خدمت آن حضـرت بودند آورده و در آن بخشش و حق‌شناسی حضرتش را نشـان داده است. «۲» عوفی حکایـاتی نقـل کرده که به نحوی بـا حـج ارتبـاط دارد و در هر یـک نکته ارزنـده اخلاقی و تربیتی و

سیاسی نهفته است و یکی از فلسفه‌های مهمّ حج همین است که مردم با اقوام و ملّتهای دیگر تماس حاصل کنند و دید سیاسی و اجتماعی پیدا کنند. از جمله داستانهای آموزنده، داستانی مفصّل است که خلاصه آن را می‌خوانیم: در زمان ابو حنیفه دانشمندی مزوّر در بغداد بود. مردی خراسانی که قصد حج داشت به بغداد آمد. مبلغی که اضافه بر مخارج سفر بود نزد این عالم به امانت سپرد. در بازگشت از حج قافله آنها را غارت کردند. حاجی خراسانی نزد عالم بغدادی آمد و مطالبه امانت کرد. عالم منکر شد. هر چند اصرار کرد نتیجه‌ای نداشت. حاجی نزد ابوحنیفه رفته حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۸ و جریان را بازگفت. ابوحنیفه به لطایف الحیل سپرده او را باز پس گرفت و به وی تسلیم کرد. «۱» و بدین گونه ریاکاران و امانت خواران را مورد انتقاد قرار می‌دهد و رسوا می‌کند. از حوادث جالب توجّه و در ضمن آموزنده که درس جوانمردی و گذشت و فداکار می‌دهد و عملًا فَمَنْ یَعْمَلْ مثقالَ ذَرَّةٍ خیراً یَرَه را اثبات می‌کند، حکایتی است طولانی که در ارتباط با حجِّ امیر بلخ نقل کرده است. «۲»

۵- نجم الدّین رازی؛

معروف به «دایه» و متخلّص به «نجم» از مشاهیر صوفیه ایران است که در اواخر قرن ششم هجری متولّد شده و در اواسط قرن هفتم ۶۴۵ در بغداد در گذشته است. وی در کتاب ارزشمند خود «مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد» آنجا که در باب ارکان مسلمانی سخن می‌نویسد، در ارتباط با حج می‌گوید: سفر حج نمودار سفر آخرت است. و امّا حج اشارت می‌کند به مراجعت با حضرت عزّت و بشارت می‌دهد به وصول به حضرت خداوندی؛ وَ اذِّن فی الناسِ بالْحِّجِ یأتوُکَ رجالًا یعنی ای قرار گرفته در شهر انسانیّت، برخیز و مردانه این همه بند و پابیند بر هم گسل و زن و فرزند و خان و مان را وداع کن و روی از همه بگردان و به صدقِ توجّه: وَجَّهتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَر السَّمواتِ و اْلْارضَ قدم در راه نه و از عقیده پاک نیّت، إنّی ذاهب إلی ربّی سَیَهْدینِ بیار و قدم از این منازل و مراحلِ خوش آمدِ دنیا و هوا و طبع بیرون نِه و بادیه نفس امّاره را قطع کن. و چون به احرامگاه دل رسیدی به آب انابت غسلی بکن و از لباس و کسوت بشریّت مجرّد شو و احرام عبودیّت در بند و لبیک عاشقانه بزن و به عرفات معرفت درآی و بر جبل الرّحمه عنایت برآی و قدم در حرم حریم قرب ما نه و به مشعر الحرام شعار بندگی ثباتی بکن و از آن جامعه به منای منیّت منا آی و نفس بهیمی را در آن منحر قربان کن و آنگه روی به کعبه وصال ما نه که «دَعْ نَفْسَکَ وَتَعالِ» و چون رسیدی طواف کن، حج در ادب فارسی، ص: ۳۶۹ یعنی بعد از این گرد ما گرد و گرد خویش هیچ مگرد و با حجرالأسود که دل تو است و آن یمین اللَّه است عهد ما تازه کن و از آن جا به مقام ابراهیم آی یعنی به مقام روحانیّتِ خُلّت و از آنجا دو رکعتی تحیّت مقام بگزار؛ یعنی عبودیت از بهر بهشت و دوزخ مکن چون مزدوران، بندگی ما از اضطرار عشق کن چون عاشقان. پس بر در کعبه وصال ما آی و خود را چون حلقه بر در بمان و بی‌خود درآی که خوف و حجاب از خودی خیزد و امن و وصول از بیخودی: وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً بر خوان: ای دل بی‌دل به نزد آن دلبر رو در بارگه وصال او بی‌سر رو تنها ز همه خلق چو رفتی به درش خود را به درش بمان و آنگه در رو «۱»

۶- عزالدّین محمود بن علی کاشانی؛

صاحب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (متوفّای سال ۷۳۵ ه. ق.) با استناد به شرط استطاعت، عرفا و سالکان را از انجام حج و ادای زکات مبرّا و معرّی دانسته و گفته است: «و امّا زکات و حج از جمله ارکان اسلام‌اند و وجوب آن مشروط به مال و استطاعت است و طالبان و سالکان طریق حق، که اهل ترک و تجریدند و مقصود از این مختصر ذکر احوال ایشان است، از این شرط معرّی و مبرّا هستند، لا- جرم در بیان زکات و حج و کیفیّت آن شروعی نرفت، به خلاف صوم و صلات و اقرار که تعلق به نفس دارد، اگر بر سبیل تطوّع خواهند که حج گزارند در تعلّم مناسک آن، به دیگر کتب رجوع نمایند ...» «۲»

۷- مولانا جلال الدین محمد بلخی؛

(متوفای ۶۷۲ ه. ق.) در «فیه مافیه» با نقل حکایتی از ابوسعید ابی‌الخیر وجود عارف را کعبه می‌داند که باید بر گرد او طواف کرد. حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۰ شیخ ابوسعید ابی‌الخیر در نیشابور بود. روزی در کوی عدنی کوبان ابراهیم ینال برادر سلطان طغرل به احترام شیخ از اسب فرود آمد و در مقابل او تعظیم کرد و شیخ بیشتر او را به تعظیم وا داشت تا حدّی که پیشانیش به خاک رسید ... گفت: «... تو ندانی که هر که بر ما سلام کند از بهر او کند؟ قالب ما قبله تقرّب خلق است والّا مقصود حقّ است- جلّ جلاله- ما خود در میان نیستیم و هر خدمت که جهت حق باشد هر چند به خشوع نزدیک بود مقبول‌تر بود. پس ما ابراهیم ینال را خدمت حق تعالی فرمودیم نه خدمت خود، پس شیخ گفت کعبه را قبله مسلمانان گردانیده‌اند تا خلق او را سجود می‌کنند و کعبه خود در میان نه و ما را قبله خلق گردانیده تا ما را حرمت دارند و ما در میان نه.» «۱» در همین زمینه گفته است: «... وقتی شیخ ابوسعید ابی الخیر به عزم حج- همراه با خواجه ابوطاهر که در مجلس وی بود و در وقت سماع تغییر حالی در وی پیدا شد و از همان مجلس احرام حج بست- حرکت کردند به خرقان رسیدند، از آنها استقبال گرم شد. خرقانی به شیخ گفت ... من پیر بودم و نزد تو نتوانستم آمدن ... پس تو را به مکّه نگذارند، تو عزیزتر از آنی که تو را به مکّه برند کعبه را به تو آرند تا تو را طواف کند ... پس شیخ ابوالحسن گفت: یا شیخ، ما می‌بینیم که کعبه هر شب گرد تو طواف می‌کند، تو را به کعبه رفتن حاجت نیست باز گرد که ... اکنون حج کردی و رمی نفسهای وی بدیدی. ابوالحسن را بر جمال خود قربان دادی و بر یوسف او نمازی گزاردی.» «۲» نیز گفته است: تاج الاسلام ابوسعید محمد المعانی نقل می‌کند که با پدرش به حج می‌رفته‌اند و پس از انجام مناسک حج به دیدن شیخ عبدالملک طبری رفته‌اند. او را در راه میقات و عمره دیده‌اند که دارد سنگها را خرد می‌کند تا پای زائران را آسیب نرساند شیخ در ضمن گفتگو از آنها می‌پرسد به حج آمده‌اید؟ می‌گویند: بلی. می‌گوید: به میهنه نرسیده‌اید؟ می‌گویند: چرا رسیده‌ایم. می‌گوید: زیارت شیخ ابوسعید کرده‌اید؟ می‌گویند: کرده‌ایم. شیخ عبدالملک می‌گوید: پس اینجا چه می‌کنید و این راه دراز را به چه کار حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۱ آمده‌اید؟ و به کار خود مشغول می‌شود. و تاج الاسلام از آن پس هر سال که دیگران به حج می‌رفتند او به زیارت شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌رفت. «۱»

۸- نورالدّین عبدالرّحمن جامی؛

عارف بلند آوازه قرن نهم (متوفّای ۸۹۸ ه. ق.) در کتاب «نفحات الانس» خود ضمن نقل حکایات و داستانها، به کرامات عرفا در ارتباط با حج نظر داشته و در آن باره سخن گفته است. از جمله از قول شیخ محی الدّین عبدالقادر گیلانی نقل کرده که او در ایّام جوانی بر قدم تجرید از بغداد عزم حج کرده، در راه با شیخ عدیّ بن مسافر که او هم جوان و بر قدم تجرید بوده، همراه می‌شوند و در راه جاریه حبشیّه به آنها برخورد می‌کند؛ و کراماتی از او مشاهده می‌کند از جمله فرود آمدن مائده از آسمان، زنده شدن شیخ عدی بر اثر دعای جاریه، شیخ محی الدّین سپس ادامه می‌دهد «بعد از آن مرا در طواف تجلّی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم که با من گفتند: ای عبدالقادر تجرید ظاهر بگذار و تجرید توحید را لازم دار و از برای نفع مردمان بنشین که ما را بندگان خاص هستند که می‌خواهیم که ایشان را بر دست تو به شرف قرب خود برسانیم. ناگاه آن جاریه گفت: ای جوان، نمی‌دانم امروز چه نشان است تو را که بر سر تو از نور خیمه زده‌اند و تا عنان آسمان ملائکه گرد تو در آمده‌اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه به مثل آنچه تو را داده‌اند امیدوار شده‌اند. بعد از آن جاریه برفت و دیگر هرگز وی را ندیدم». «۲» جامی حکایت جالب دیگری درباره کرامات تحفه آورده است که: وی کنیزی بوده است به گفته خودش مست خدا، پیش آمدهایی می‌کند که خواجه او آزادش می‌کند. سرّی سقطی گفته است من و احمد بن مثنّی و خواجه صاحب تحفه، عزیمت کعبه

کردیم. ابن مثنی در راه مرد. من و خواجه تحفه به مکّه آمدیم. در حال طواف آواز حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۲ مجروحی شنیدیم، پیش رفتیم، چون مرا دید گفت: ای سرّی! گفتم: تو کیستی؟ گفت: تحفه، همانند خیالی شده بود. گفت: خداوند قرب خود به من بخشیده. گفتم: ابن مثّنی مُرد گفت: رحمه اللَّه، وی همسایه من است در بهشت. گفتم خواجه تو با من است، دعائی پنهان کرد و در برابر کعبه بیفتاد و بمرد، چون خواجه وی، وی را مرده دید به روی در افتاد. برفتم و وی را بجنباندم، مرده بود! «۱» از کرامات و معجزات دیگر، داستان ابوعبداللَّه احمد بن ابو عبدالرّحمان ... است که «... از مهینان مشایخ هرات بود، از اقران شیخ عمو و با وی حج اسلام کرده بود و مشایخ حرم دیده و صحبت داشته، عالم بوده به علوم ظاهر و باطن و در زهد و توکّل و ورع یگانه روزگار در تجرید و ترک دنیا سخن کردی و سخن وی را در دلها اثر تمام بودی، صاحب کرامت و ولایت بوده. یکی از اصحاب وی عبداللَّه بن محمد بن عبدالرّحیم بوده است. وی گفته است که شیخ من ابوعبداللَّه احمد، روزی مرا گفت: برو به مکّه و فلان کس را بگوی که چنین و چنان کن. من گامی چند برداشتم خود را در مکه یافتم، آن پیغام بگذاردم بدان کس که گفته بود و پیش از نزد دیگر نماز شیخ در آمدم، آنوقت که آنجا رسیدم خواستم که حج گزارم، آن کس که پیش وی رفته بودم گفت: برو و سخن شیخ را خلاف مکن و اگر نه باز نتوانی گشت و سه ماه در راه بمانی. «۲» جامی حکایتهایی نقل کرده که نشان می‌دهد مجاورت کعبه قدرت فراوانی به معتکفان بیت الهی می‌داده است، زاید الوصف و اعجاز گونه، از جمله: شیخ الاسلام گفت: که شیخ ابوالخیر تینانی هشت سال به مکّه مجاور بود و هیچ سؤال نکرد، این صعب‌تر بود که کسی که چیزی ندارد در مکّه سؤال نکند، وقتی هشت شبانه روز چیزی نخورده بود، بیماری با گرسنگی پیوست. سست شد به حیله خود را به مقام ابراهیم افکند که دو رکعت نماز بگزارد و از سستی در خواب شد. اللَّه تعالی را خواب دید که با وی گفت: چه خواهی؟ گفت: اشراف بر مملکت. گفت: بدادم. گفت: دیگر چه خواهی؟ گفت: حکمت. گفت: بدادم. بیدار شد. حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۳ شیخ الاسلام گفت: که از اشراف وی بر مملکت یکی آن بود که گفتی: بر سرها می‌بینم به خطّ سپید که سعید و بر سرها می‌بینم که شقی، و دیگر گفتی: که هر که از اقلیمی روی به حج نهد وی را می‌بینم. «۱» داستانهای نفحات الأنس بسیار متنوّع و هر یک حاوی نکته ارزشمند و آموزنده ای است برای مزید فایده از نقل بعضی از آنها در هر زمینه چاره نیست. در بعضی از حکایات، تغییر حالاتی را که در سفر حج به اشخاص دست می‌داده، نمایانده است؛ از جمله گفته است: ابوعمرو الزجاجی گوید: مادر من بمرد و از وی پنجاه دینار به من میراث رسید، به قصد حج بیرون آمدم. چون به بابل رسیدم مرا شخصی پیش آمد و گفت: با خود چه داری؟ با خود گفتم: هیچ از راستی بهتر نیست. گفتم: پنجاه دینار. گفت: به من ده. همیان را به وی دادم آن را شمرد همچنان یافت که گفته بودم. گفت: بستان که راستی تو مرا بگرفت. پس از مرکب خود فرود آمد که سوار شوم، گفتم: نمی‌خواهم. گفت: چاره نیست و الحاح بسیار کرد، سوار شدم. گفت: من هم بر اثر تو می‌رسم. سال آینده به من رسید در مکّه و با من بود تا از دنیا رفت. «۲» حج کنندگان گاه خود با رفتارشان درس اخلاق می‌داده‌اند و یا رفتار همراهانشان درسی آموزنده بوده است برای دیگران. جامی گفته است: ابوحفص حدّاد وقتی به حج می‌رفت به بغداد رسید. جنید استقبال کرد. ابوحفص پیر بود، مریدان بر سر وی به پای ایستاده بودند و آداب نکو می‌ورزیدند. جنید گفت: اصحاب خود را آداب ملوک آموخته‌ای؟ گفت: نگاه داشتن ادب ظاهر دوستان حق را عنوان ادب باطن است مرحق را. «۳» تکبر از صفات بسیار ناپسند است. قبح آن وقتی بیشتر آشکار می‌شود که انسان به وظیفه و تکلیف خود عمل کند و به خود ببالد و کبر بورزد؛ چنانکه جامی گفته: ترکی بود که ملازمت مجلس شیخ الاسلام می‌کرد و بر پس سر شیخ الاسلام مقدار حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۴ سپر، نوری می‌دید. روزی با شیخ احمد کوفانی گفت: تو آن سپر نور می‌بینی بر سر خواجه؟ گفت: می‌بینم. شیخ الاسلام گفت: که نمی‌دید امّا برنتافت آن را که آن ترک چیزی ببیند و گوید که من نمی‌بینم. آن ترک به حج رفت و باز آمد و پس از آن، آن نور را ندید. شیخ الاسلام گفت: آن ترک گفت: اکنون آن نور نمی‌بینم سبب چیست؟ گفت: اکنون تو خود را بیامرزیده‌ای و خود را بزرگ در چشم می‌آوری که حج کردم و حاجی‌ام. آن وقت خداوند

نیاز و تشنه ما بودی. «۱» بحث استطاعت در حج یکی از شرایط وجوب حج است منتها استطاعت را بر طرق گوناگون و متفاوت تعبیر و توجیه کرده‌اند. بعضی توان مالی دانسته‌اند و بعضی توان انجام اعمال و طی طریق و بعضی هر دو را و بعضی .... جامی با نقل داستانی در مورد حجّ ابوعبداللَّه مقری گفته است: ابوعبداللَّه مقری (محمّد بن احمد بن محمّد) که مصاحب با یوسف بن الحسین، عبداللَّه خرّاز رازی و مظفّر کرمانشاهی و رویم و جویری و ابن عطا و از جوانمردان مشایخ و سخی‌ترین ایشان بود، پنجاه دینار میراث به وی رسید و رای ضیاع و عقار، از همه بیرون آمد و بر فقرا نفقه کرد و بر وحدت و تجرید احرام حج بست با آنکه هنوز در حداثت سن بود، در سنه ستّ و ستّین و ثَلث مأة از دنیا برفت. «۲» و دیگر کرامات و اعجاز این که «در موسم حج عجمی پیش ابوعمرو الزّجاجی آمد که براءت من بده که حج گزاردم و یاران تو مرا به تو نشان دادند که براءت حج از تو بستانم. شیخ سلامتی صدر و سادگی وی را دانست که یاران با وی مزاح کرده‌اند. به ملازم اشارت کرد و گفت: آنجا رو و بگو «یا ربِّ أعطنی البراءة» ساعتی بر نیامد که آن اعجمی بازگشت و به دست وی کاغذی و به خط سبز بر آن نوشته: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم. هذه براءة فلان بن فلان من النار». این ابوعمرو الزّجاجی که نام او محمّد بن ابراهیم یا ابراهیم است، اهل نیشابور و حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۵ معاصر و مصاحب جنید و رویم و خواص بوده «گویند چهل سال در مکّه مجاور بوده و در این مدت در محدوده حرم بول نکرده و موی نینداخته تعظیم حرم را و نزدیک به شصت حج گزارده بود.» «۱» حجّ عرفا حجّی دیگر است و عالم آنان عالمی دیگر. شیخ الاسلام گفت: هر گاه (ابوالحسن علی ابوالادیان) به حج رفتی، از خانه خود لبیک زدی و از آنجا احرام گرفتی، وقتی از حج باز آمد و زود لبّیک زدن گرفت. گفتند: بی‌رویی مکن اکنون، باز آمدی باز لبّیک می‌زنی؟ گفت: این بار نه لبّیک حج می‌زنم که لبّیک او را می‌زنم، یک هفته بر نیامد که از دنیا رفت. «۲» مصاحبت با عرفای بزرگ خود لطفی دارد و سودی سرشار، چنانکه گفت: «... خواجه ابوزید مرغزی فقیه خراسانی به حج رفت، به کرمانشاه رسید، ابراهیم شیبان را آنجا دریافت، آن سال حج را بگزاشت، صحبت وی را لازم گرفت و عمارت دل خود را پس از آن سه حج کرد.» چون خواجه ابوزید از دنیا برفت، آن روز بارانی عظیم بود، بیرون نتوانستند برد، در خانه دفن کردند او را به عاریت که باز بیرون برند. چون خواستند که بیرون برند در گور نبود شیخ الاسلام گفت: آن ولایت نه از فقه یافته بود که از آن پیرو صحبت وی یافته بود. «۳» حج باید همراه با خلوص نیّت باشد؛ زیرا ... وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْت ... یک دستور کلّی است. رقّی می گوید: عبداللَّه خرّاز در مکّه بود، می گفت: طریق ما فتوّت ماست. چون از مجلس برخاست، پیری از آنان که با وی بود گفت: می‌خواهید که چیزی از فتوّت شیخ با شما بگویم؟ گفتم آری، گفت: با بیست کس از مریدان خود عزیمت مکّه داشتند، از ری بیرون آمدند، چون به منزلی رسیدند که تا مکّه هجده میل مانده بود گفت: «یا اصحاب أستودِعُکم اللَّه». گفتند: ای استاد کجا می‌روی و میان تو و مکّه اندکی مانده است. گفت: من از ری تا اینجا به نیّت مشایعه شما آمده‌ام، تا به اینجا خاطر من به حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۶ همراهیِ شما خوش بود اکنون به ری باز می گردم و از آنجا نیّت حج می کنم و به شما می‌رسم انشاء اللَّه تعالی و از آن وقت تا موسم حج پنج ماه مانده بود. «۱» با وجود این، همه عرفا کعبه واقعی را دل می‌دانند نه کعبه گِل. محمّد فضل البلخی گوید: عجب می‌مانم از کسی که بیابانها و وادیها قطع می کند تا برسد به خانه وی و آنجا آثار انبیا بیند، چرا وادی نفس و هوی را قطع نمی کند تا به دل برسد و آثار پروردگار خود بیند. «۲» آیا هر حجّی مقبول درگاه احدیّت قرار می گیرد؟ بعضی در این خصوص وسیع المشرب هستند و ششصد هزار نفر را به شش نفر می بخشند و حجّ همه را مقبول می‌دانند. امّا علیّ بن موفّق البغدادی از قدمای مشایخ عراق بود سفر بسیار کرده، ذوالنون را دیده بود، شیخ الاسلام گفته که وی را هفتاد و چهار حج آرند، وقتی حج کرده بود با خود می گفت به تأسّف که می‌شوم و می‌آیم نه دل و نه وقت، من خود در چه‌ام؟ آن شب حق تعالی را به خواب دید که وی را گفت: ای پسر موفّق تو به خانه خویش خوانی کسی را که نخواهی؟ اگر من تو را نخواستمی نخواندمی و نیاوردمی. «۳» در حج منافعی است، هم مادی و هم معنوی. جامی منافع حج را اینگونه گفته است: «علی بن شعیب السّقا حیره نیشابور بوده، گویند پنجاه و پنج حج کرده بود، همه از نیشابور احرام بسته و در زیر

هر میل دو رکعت نماز گزارده، وی را گفتند: این نماز چیست؟ گفت: لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ این منافع من است از حج. «۴» دین داری و انجام دستورات شارع مقدّس، بسیار ساده و سهل الوصول است و خودآزاری و رهبانیّت در شرع مقدّس اسلام نیست. جامی حکایت و داستانهایی نقل کرده که به ظاهر سخت گیری‌های بی‌موردی است که عرفا در سفر حج بر خود هموار می‌کرده‌اند. حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۷ از حسن و احمد بن ابراهیم المسوحی نقل کرده‌اند که حج می‌کرد با یک پیراهن و ردایی و نعلی، بی‌آنکه رکوه‌ای یا کوزه‌ای بردارد و جز آنکه سیبی شامی در کوزه نهادی و بوی می‌کردی و از میانه بغداد تا مکّه بدان بگذرانیدی. «۱» همچنین جامی گفته است که شیخ الاسلام گفت: «ابو عثمان مغربی سی سال در مکّه بود در حرم بول نکرد حرمت حرم را، او می‌گفت: «الا- عْتِكافُ حِفْظ الْجَوارِحِ تَحْتَ الْاوامِرْ.» «۲» او در حکایت دیگری گفته است که شاه شجاع کرمانی پنجاه حج را به دو من نان فروخته است. روزی شاه شجاع کرمانی، در مجلسی نشسته بود، درویشی به پای خواست و دو من نان خواست. کسی نمی‌داد، شاه شجاع گفت، کیست که پنجاه حج من را بخرد به دو من نان و به این درویش دهد. فقیهی آنجا نشسته بود، آن را بشنید، گفت: ایّها الشّیخ استخفاف می‌کنی با شریعت؟! گفت: هرگز خود را قیمت ننهادم کردار خود را چه قیمت نهم! «۳» هر چند حکایات و داستانهای فراوانی را جامی در نفحات الأنس آورده که هر یک حاوی نکته ارزشمند و آموزنده‌ای است و از کرامات و معجزات بسیاری سخن گفته که همه خواندنی و شنیدنی است. سخن خود را در باب انعکاس حج در نفحات الانس با نقل این چند داستان به پایان می‌بریم: ابوعقال بن علوان از مشایخ معروف است و با ابوهارون اندلسی صحبت داشته و به مکّه رفته است و در مکّه از دنیا رفته و قبر وی آنجاست. وی در مکّه چهار سال هیچ نخورد و هیچ چیز نیاشامید تا بمرد. او گفته است: با من هفتاد رکوه‌دار بودند، در مکّه قحط افتاد همه بمردند، جز من و شش تن دیگر، هفده روز هیچ نیافتیم، از زندگانی نومید شدیم. من خواستم تا رکن خانه بروم ... نتوانستم بر زمین بخیزیدم و خود را به آنجا رسانیدم و رکن خانه را در برگرفتم و حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۸ این چند بیت بر خاطر من گذشت و گفته شد ... دیدم جان بر تن من بازگشت. بازگشتم و پشت به زمزم نهادم ناگاه غلامی سیاه آمد و برّه بریان و نان بسیار و کاسه‌ای بزرگ، طعام همراه او و گفت ابوعقال تویی؟ گفتم: آری. آن را پیش من نهاده یاران را اشارات کردم، خزان خزان بیامدند و من در میان ایشان همچو یکی از ایشان. «۱» و با این همه، توقّع آنها از حج بسیار اندک است. لبابهٔ المتعبّدهٔ از اهالی بیت المقدس بوده، «شخصی وی را گفت که به حج می‌روم، چون به آنجا رسم چه دعا کنم؟ گفت از خدای تعالی آن طلب کن که از تو خشنود شود و تو را به مقام خشنودان از خود برساند و تو را در میان دوستان خود گمنام گرداند. «۲» مجاوران کعبه بعضاً به حدّی تقرّب می‌یافته‌اند که صاحب کرامات عدیده می‌شده‌اند. گفته‌اند که: «شیخ نجم الدین عبداللّه بن محمد الاصفهانی ... سالهای بسیار مجاور کعبه بود و مناقب و کرامات وی بسیار است. یکی از علمای یمن گفته است که پدر خود را بیمار گذاشتم و به حج رفتم، چون به مکّه رسیدم و حج گزاردم خاطر من به جهت پدر پریشان بود. با شیخ نجم الدّین گفتم: چه شود که خاطر بر آن داری که در بعضی مکاشفات خود بر احوال وی مطّلع شوی و با من بگویی؟ در حال بنگریست و گفت: اینک از بیماری صحّت یافته است و بر بالای سریر خود مسواك می‌کند و کتابهای خود را گرد خود نهاده و صفت و حلیه وی چنین و چنان است. و نشانه‌های راست باز داد و وی را هرگز ندیده بود. «۳» شیخ محمّد شاه فراهی ... در آخر حیات، عزم حج کرد از راه هرمز، چون به نوجان رسید بیمار شد و همانجا وفات یافت ... گویند: در سفر حج به شهری رسید که آنجا خراباتی بود مراقب نشسته، بود ناگاه صیحه زد، یکی از علما که همراه بود سبب آن پرسید. گفت: خرابات این شهر به من کشف شد. زنی دیدم به غایت جمیله. گفتم خداوندا او را به من بخش. به سرّ من در دادند که چرا نگویی که تو را به وی بخشم، آن حج در ادب فارسی، ص: ۳۷۹ زن در همان وقت توفیق توبه یافت. «۱» سفر حج موجب ایجاد تحوّلاتی در حج گزاران می‌شده است. بعضی پیش از سفر حج و بعضی پس از آن. امام محمّد غزالی، پس از آنکه خواجه نظام الملك تدریس در نظامیه بغداد را به او تفویض کرد و او قدری بلند و منزلتی ارجمند یافت، بطوری که همه اهل عراق شیفته و فریفته او شدند، آن همه را به اختیار

خود ترک کرد و طریق زهد برگزید و قصد سفر حج کرد و در سال ۴۸۸ حج کرد و پس از آن به نوشتن آثار ارزشمند خود مشغول شد. دیگر شیخ بهاء الدّین زکریا ملتانی «... بعد از پانزده سال تدریس که هر روز هفتاد تن از علما و فضلا از محضر درس او استفاده می کردند عزیمت حج کرد و در وقت مراجعت از حج به بغداد رسید. در خانقاه شیخ شهاب الدّین سهروردی نزول کرد و مرید شد و تمام منزلت و کمال خود را از آن آستانه یافت.»(۲)

۹- مولانا فخرالدّین علی صفی؛

(متوفای ۹۳۹ ه. ق.) فرزند کمال الدّین حسین بن علی واعظ کاشفی مؤلّف کتاب معروف روضهٔ الشهدا است که از فضلای دربار هرات بوده و کتاب ارزشمند لطائف الطّوائف را نوشته است که به گفته استاد فقید کتر غلامحسین یوسفی مجموعه ای است از لطیفه‌ها و شوخیها و نکته گویی‌های طبقات گوناگون؛ «کتابی است در نوع خود نغز و ممتاز و نمودار فرهنگ وسیع نویسنده ...، مطالعه این کتاب بر معرفت ما می‌افزاید و علاوه بر آن که اثری خاص و در خور توجه است، دقایق بسیاری را در بر دارد ...» «۳» و گاهی هم با الفاظ و ذکر نامهای مقدّس بازی کرده است. چون بعضی از لطایف در ارتباط با حج و کعبه است، به نقل چند مورد می‌پردازیم. از جمله گفته است: جاراللَّه زمخشری صاحب کتاب «کشّاف» در خانه کعبه حج در ادب فارسی، ص: ۳۸۰ نشسته بود و در فرو بسته، و به تألیف کشّاف مشغول بود، شیخ نجم الدین عمر نسفی، که صاحب تیسیر است، به در خانه کعبه آمد در بزد. زمخشری گفت: کیست بر در؟ نسفی گفت: عمر. زمخشری گفت: انصرف. یعنی برگرد. نسفی گفت: «عُمرُ لایَنْصَرِفْ». زمخشری گفت: «إذا نُكِرَ صُرِفَ»؛ یعنی کلمه غیر منصرف چون نکره شود منصرف گردد به قاعده نحویان. شاعری مهمل گوی پیش جامی، می‌گفت چون به خانه کعبه رسیدم دیوان شعر خود را از برای تیمّن و تبرّک در حجر الأسود مالیدم. ایشان فرمودند اگر در آب زمزم مالیدی بهتر بود. «۱» شیرازی و شروانی هر دو منعم و قزوینی مفلس به حج رفتند چون به مکّه رسیدند شیرازی گفت من به شکرانه این سعادت، مبارک را آزاد کردم. شروانی گفت: من به شکرانه این دولت، گلشکر را آزاد کردم. قزوینی گفت: مرا درم خریده نیست که آزاد کنم، به شکرانه این کرامت، مادر فرزندان را سه طلاق گفتم و از قید خود آزاد کردم.»(۲)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد

بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».

